



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرأیا
علیها یصیب
العیب

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

سید عالم جهان افروز

حسانہ نامہ حضرت سید الشہداءؑ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سیمای جهان افروز: حماسه نامه حضرت سیدالشهداء علیه السلام

نویسنده:

محسن طیب نیا

ناشر چاپی:

رسالت

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
سیمای جهان افروز : حماسه نامه حضرت سیدالشهداء علیه السلام	۷
مشخصات کتاب	۷
اشاره	۷
فهرست مطالب	۱۱
عظمت نامه	۱۷
مصیبت نامه (مقدمه)	۲۹
فصل اول : تولد امام حسین علیه السلام و حماسه ی جاوید وی	۴۲
اشاره	۴۲
اشاره	۴۲
توضیحات فصل اول : ثار الله به چه معناست ؟ احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله در مقام امام حسین علیه السلام ،	۵۲
اشاره	۵۲
پیام این واقعه :	۵۵
اشاره	۵۵
نکته ای بسیار مهم :	۶۶
۱ - میزان اعتبار سند روایت فطرس ملک	۶۷
۲ - دلالت و معنای حدیث	۷۰
اشاره	۷۰
دلایل قرآنی :	۷۱
دلایل روایی :	۷۳
دلیل عقلی بر ردّ تجرد ملائکه :	۷۵
فصل دوم : خبر از شهادت امام حسین علیه السلام و حماسه جاوید وی	۸۰
اشاره	۸۰
اشاره	۸۰
توضیحات فصل دوم : نور مبارک پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اولین مخلوق خدا ، امامان دوازده گانه در احادیث ، مهدویت در دیدگاه اهل سنت ، خبر از شهادت امام حسین علیه السلام توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله در منابع اهل سنت و مباحث دیگر	۹۰
فصل سوم : گریستن بر حسین علیه السلام و حماسه ی وی	۱۰۳
اشاره	۱۰۳
اشاره	۱۰۳
توضیحات فصل سوم : وقوع حوادث بی سابقه در آسمان و زمین یا شهادت امام حسین علیه السلام با استناد به منابع اهل سنت ، شهادت حضرت صدیقه ی کبری علیها السلام با استنادات تاریخی اهل سنت و مباحث دیگر	۱۱۹
اشاره	۱۱۹
نکته :	۱۲۸
فصل چهارم : زیارت بارگاه حسین علیه السلام و حماسه ی وی	۱۳۰
اشاره	۱۳۰
اشاره	۱۳۰
توضیحات فصل چهارم : لعن مروان بن حکم در صلب پدرش توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله با استنادات اهل سنت ، معاویه بر منبر پیامبر صلی الله علیه و آله و دستور قتل وی از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله ، آگاهی امام حسین علیه السلام از جزئیات شهادتش در کربلا ،	۱۵۷
فصل پنجم : توسل بر حسین علیه السلام و حماسه وی	۱۵۷
اشاره	۱۵۷
اشاره	۱۵۷
توضیحات فصل پنجم : برکات تربت کربلا ، نظر نمودن خدا بر زائران قبر مطهر امام حسین علیه السلام در روز عرفة قبل از نظر نمودن به حجاج ، مشروعیت توسل به اهل بیت علیهم السلام ، ابطال تفکرات وهابیت و مباحث متعدد دیگر	۱۷۲
اشاره	۱۷۲

۱۸۲	۱ واسطه ها :
۱۸۵	۲ اولیای خداوند به اذن خداوند صاحب تصرف در عالم اند
۱۸۶	۳ خواندن اولیای خدا ؛ خواندن آنان در جنب خدا نیست
۱۸۸	۴ زمانی که چنین استدلال قرآنی برای جواز توسل به اولیای خدا آورده می شود و وهابین توان پاسخ گویی ندارند ؛ نهایتا می گویند :
۱۸۹	۵ خداوند فرموده که برای تقرب به او وسیله بگیریم
۱۹۲	فصل ششم : راه حسین علیه السلام و حماسه ی وی
۱۹۲	اشاره
۱۹۲	اشاره
۲۰۸	توضیحات فصل ششم : قیام توأین ، قیام مختار ، مختار از دیدگاه ائمه علیهم السلام ، نیرنگ عیدالله بن زیاد در کوفه ، مسلم بن عقیل در کوفه و مباحث متعدد دیگر
۲۰۸	اشاره
۲۱۸	مختار از دیدگاه ائمه علیهم السلام
۲۲۵	فصل هفتم : عباس حسین علیهما السلام و حماسه وی
۲۲۵	اشاره
۲۲۵	اشاره
۲۳۸	توضیحات فصل هفتم : ردّ امان نامه توسط حضرت عباس علیه السلام ، رشادت و وفاداری حضرت عباس علیه السلام ، برکات سر مقدس امام حسین علیه السلام و مباحث متعدد دیگر
۲۵۱	فصل هشتم : یاران حسین علیه السلام و حماسه آنان
۲۵۱	اشاره
۲۵۱	اشاره
۲۵۸	زهیر بن قین
۲۶۲	حرز بن یزید ریاحی
۲۶۲	اشاره
۲۶۶	داستان نجات حر بن یزید ریاحی از این قرار است :
۲۶۹	حبیب بن مظاهر
۲۷۰	مسلم بن عوسجه اسدی
۲۷۱	وهب بن خیاب
۲۷۳	ابو نمامه صاندی
۲۷۳	نافع بن هلال
۲۷۴	جون بن ابی مالک
۲۸۱	توضیحات فصل هشتم : داستان شهادت قیس بن مسهر ، بستن آب بر امام حسین علیه السلام ، ملاقات امام حسین علیه السلام با عمر بن سعد ملعون ، سخنرانی امام حسین علیه السلام در روز عاشورا ، سن حضرت علی اکبر علیه السلام و مباحث متعدد دیگر
۲۸۱	اشاره
۲۸۲	اما داستان شهادت قیس بن مسهر :
۲۹۳	فصل نهم : زینب حسین علیهما السلام و حماسه وی
۲۹۳	اشاره
۲۹۳	توضیحات فصل نهم : رشادت عبدالله بن عقیف آزدی ، خطبه ی امام سجاد علیه السلام در کوفه ، دفن پیکر مطهر شهدای کربلا ، ورود أسرا به شام ، متنفر شدن مردم شام از یزید با روشن گریهای حضرت زینب علیها السلام و امام سجاد علیه السلام ، پشیمانی دروغین یزید از به شهادت ره
۳۳۶	فصل دهم : حیات طیبه در یرتو حسین علیه السلام و حماسه ی وی
۳۳۶	اشاره
۳۳۶	اشاره
۳۵۰	توضیحات فصل دهم : داستان شهادت دختر سه ساله امام حسین علیه السلام در شام ، مبارزات امام حسین علیه السلام با معاویه ، جنایات یزید در واقعه ی حزه ، و مباحث متعدد دیگر
۳۶۴	منابع و مآخذ
۳۷۱	درباره مرکز

سیمای جهان افروز : حماسه نامه حضرت سیدالشهداء علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : طیب نیا ، محسن

عنوان و پدیدآور : سیمای جهان افروز : حماسه نامه حضرت سیدالشهداء علیه السلام / سید محسن طیب نیا

مشخصات نشر : قم : رسالت ، 1393 .

مشخصات ظاهری : 381 ص .

شابک : 978 - 964 - 6838 - 6 6-6 ISBN :

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتابنامه : ص 703 - 720

موضوع : حسین بن علی علیهما السلام ، امام سوم ، 4 - 61 ق .

موضوع : حسین بن علی علیهما السلام ، امام سوم ، 4 - 61 ق . - - سرگذشتنامه .

رده بندی کنگره : 1393 ح 9 ط / 4 / 41 Bp

رده بندی دیویی : 297 / 953

شماره کتابشناسی ملی : 3583918

ص : 1

اشاره

سیمای جهان افروز

سید محسن طیب نیا

چاپ دوم 1393 / 1500 نسخه / 384 صفحه / چاپخانه گل وردی

شابک : 6 - 66 - 6838 - 964 - 978

قیمت : 16000 تومان

تلفن مرکز پخش قم : 37735256 - 37832332 (025)

صندوق الکترونیکی مؤلف : mohsentayyeb110@gmail.com

ص: 2

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 3

این کتاب را هدیه می‌کنم به ارواح شهدای و الامقام هشت سال دفاع مقدس

که با ذکر « لبیک یا حسین » در خون خویش غلطیدند .

ص: 4

عظمت نامه *** 11

مصیبت نامه (مقدمه) *** 23

فصل اول :

تولد امام حسین علیه السلام و حماسه ی جاوید وی *** 33

توضیحات فصل اول :

ثارالله به چه معناست؟ احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله در مقام امام حسین علیه السلام، احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره ی حضرت زهرا علیها السلام، معرفی کتاب کامل زیارات ابن قولویه قمی و اعتبار آن، پاسخ به شبهات وارده در رابطه با فطرس ملک، دلایل عدم تجرد ملائکه و روح و مباحث متعدد دیگر *** 45

پیام این واقعه *** 48

نکته ای بسیار مهم *** 59

1 - میزان اعتبار سند روایت فطرس ملک *** 60

2 - دلالت و معنای حدیث *** 63

ص: 5

دلایل قرآنی *** 64

دلایل روایی *** 66

دلیل عقلی بر ردّ تجرد ملائکه *** 68

فصل دوم:

خبر از شهادت امام حسین علیه السلام و حماسه جاوید وی *** 73

توضیحات فصل دوم:

نور مبارک پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اولین مخلوق خدا، امامان دوازده گانه در احادیث، مهدویت در دیدگاه اهل سنت، خبر از شهادت امام حسین علیه السلام توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله در منابع اهل سنت و مباحث دیگر *** 85

فصل سوم:

گریستن بر حسین علیه السلام و حماسه ی وی *** 97

توضیحات فصل سوم:

وقوع حوادث بی سابقه در آسمان و زمین با شهادت امام حسین علیه السلام با استناد به منابع اهل سنت، شهادت حضرت صدیقه ی کبری علیها السلام با استنادات تاریخی اهل سنت و مباحث دیگر *** 115

نکته *** 123

فصل چهارم:

زیارت بارگاه حسین علیه السلام و حماسه ی وی *** 125

توضیحات فصل چهارم:

لعن مروان بن حکم در صلب پدرش توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله با استنادات اهل سنت، معاویه

ص: 6

بر منبر پیامبر صلی الله علیه و آله و دستور قتل وی از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله ، آگاهی امام حسین علیه السلام از جزئیات شهادتش در کربلا ، برکات فراوان زیارت قبر مطهر امام حسین علیه السلام در روایات معصومین علیهم السلام و مباحث متعدد دیگر ***

141

فصل پنجم :

توسل بر حسین علیه السلام و حماسه وی *** 153

توضیحات فصل پنجم :

برکات تربت کربلا-، نظر نمودن خدا بر زائران قبر مطهر امام حسین علیه السلام در روز عرفه قبل از نظر نمودن به حجّاج ، مشروعیت توسل به اهل بیت علیهم السلام ، ابطال تفکرات و هابیت و مباحث متعدد دیگر *** 171

(1) واسطه ها *** 181

(2) اولیای خداوند به اذن خداوند صاحب تصرف در عالم اند *** 184

(3) خواندن اولیای خدا ؛ خواندن آنان در جنب خدا نیست *** 185

(4) زمانی که چنین استدلالات قرآنی برای جواز توسل به اولیای خدا آورده *** 187

می شود و وهابیون توان پاسخ گویی ندارند ؛ نهایتاً می گویند ... *** 187

(5) خداوند فرموده که برای تقرّب به او وسیله بگیریم *** 188

فصل ششم :

راه حسین علیه السلام و حماسه ی وی *** 191

توضیحات فصل ششم :

قیام توّابین ، قیام مختار ، مختار از دیدگاه ائمه علیهم السلام ، نیرنگ عبیدالله بن زیاد در کوفه ، مسلم بن عقیل در کوفه و مباحث متعدد دیگر *** 211

مختار از دیدگاه ائمه علیهم السلام *** 220

ص: 7

فصل هفتم :

عباس حسین علیهما السلام و حماسه وی *** 227

توضیحات فصل هفتم :

ردّ امان نامه توسط حضرت عباس علیه السلام ، رشادت و وفاداری حضرت عباس علیه السلام ، برکات سر مقدس امام حسین علیه السلام و مباحث متعدد دیگر *** 243

فصل هشتم :

یاران حسین علیه السلام و حماسه آنان *** 255

زهیر بن قین *** 264

حرّ بن یزید ریاحی *** 268

داستان نجات حر بن یزید ریاحی از این قرار است *** 272

حیب بن مظاهر *** 276

مسلم بن عوسجه اسدی *** 277

وهب بن حباب *** 279

ابو ثمامه صائدی *** 280

نافع بن هلال *** 281

جون بن ابی مالک *** 282

توضیحات فصل هشتم :

داستان شهادت قیس بن مسهرّ ، بستن آب بر امام حسین علیه السلام ، ملاقات امام حسین علیه السلام با عمر بن سعد ملعون ، سخنرانی امام حسین علیه السلام در روز عاشورا ، سن حضرت علی اکبر علیه السلام و مباحث متعدد دیگر *** 289

اما داستان شهادت قیس بن مسهرّ *** 290

زینب حسین علیهما السلام و حماسه وی *** 301

توضیحات فصل نهم :

رشادت عبدالله بن عقیف اُردی ، خطبه ی امام سجاد علیه السلام در کوفه ، دفن پیکر مطهر شهدای کربلا ، ورود اُسرا به شام ، متنفر شدن مردم شام از یزید با روشن گریهای حضرت زینب علیها السلام و امام سجاد علیه السلام ، پشیمانی دروغین یزید از به شهادت رسانیدن امام حسین علیه السلام ، اربعین و مباحث متعدد دیگر *** 321

فصل دهم :

حیات طیبه در پرتو حسین علیه السلام و حماسه ی وی *** 347

توضیحات فصل دهم :

داستان شهادت دختر سه ساله امام حسین علیه السلام در شام ، مبارزات امام حسین علیه السلام با معاویه ، جنایات یزید در واقعه ی حرّه ، و مباحث متعدد دیگر *** 363

منابع و مأخذ *** 377

حمد و ستایش و ثنای بیرون از حد و شمارش ، تو را سزاست که سایه ی لطف و موهبتت را بر جهانیان گسترانیدی و با ظهور نقطه ای از هنرنمایی خود در ایجاد موجودات ، عظمت خود را آشکار ساختی .

گواهی می دهم که تو خدای با عظمت و یگانه و ستوده صفاتی هستی که هر چه در عالم مُلک و ملکوت و ناسوت موجود است ، یا خود آن را ایجاد کرده ای و یا به اذن تو ایجاد شده اند و فرض سومی دیگر نیست .

گواهی می دهم که مخلوقات تو ، ذره ای با تو مشابهت و سنخیت و وحدتی ندارند و تو آن خدای صاحب اختیار ، شوکت ، عزّت و اقتداری هستی که بین تو و تمام عالمیان ، مباینت حکم فرماست .

آری ،

تو خدای بی مثل و مانندی هستی که هیچ شباهتی به مخلوقات خویش نداری و هرکس که بگوید بین تو و مخلوقات ذره ای تناسب ، سنخیت و تشابه برقرار است ، او از معرفت تو به کلیّی به دور است .

ما با تمام وجود خود سخن شاهکار آفرینشت ، اسدالله الغالب ، مولانا امیرالمؤمنین

علی بن ابی طالب علیه السلام را شنیده ایم و تصدیق کرده ایم که می فرماید :

و كُنْهُ تَفْرِقَةٌ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ . (1)

کنه او (ذات او) فرق بین وی و آفریدگان اوست .

و نیز می فرماید :

الَّذِي بَانَ مِنَ الْخَلْقِ فَلَا شَيْءَ كَمِثْلِهِ . (2)

خداوند موجودی است که با مخلوقات خویش مابین است و هیچ موجودی مثل او نیست .

و گواهی می دهم که ذات مقدّست ، یگانه ذاتی است که همیشه بوده است و تا ابد هم خواهد بود ، و بقیه ی موجودات نبوده اند و تو آنان را با علم و قدرتت ، - در حالی که معدوم و هیچ بودند - به عرصه ی وجود آوردی و دوام و قرار آنان نیز فقط به اراده ی تو می باشد .

و گواهی می دهم که علم بی نهایت ، بر تمام موجودات احاطه دارد و تو می دانی در آسمان ها چه می گذرد ، در بیابان ها چه میزان ریگ و ماسه های نرم ، موجود است ، در دشت ها هر لحظه چند میلیارد دانه می شکافد ، در جنگل ها در هر ثانیه چه تعداد برگ ها فرو می ریزد و در عمق اقیانوس ها و دریاها هر روز چه تعداد آبیانی به اذن تو متولد می شوند و می میرند که خود در کلام جاویدت فرموده ای :

« وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَ لَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَ لَا رَطْبٍ وَ لَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ » . (3)

کلیدهای غیب ، تنها نزد اوست و جز او ، کسی آنها را نمی داند . او آنچه را در

ص: 12

1- تحف العقول ، ص 104 .

2- توحید صدوق ، ص 32 .

3- سوره ی انعام ، آیه ی 59 .

خشکی و دریاست می داند؛ هیچ برگی (از درختی) نمی افتد، مگر این که از آن آگاه است و هیچ دانه ای در تاریکی های زمین، و هیچ تر و خشکی وجود ندارد، جز این که در کتابی آشکار ثبت است.

آری،

هیچ چیز از دایره ی علم تو خارج نیست و تو همه چیز را می دانی و می دانی که در قلوب هفت میلیارد انسان چه می گذرد و چه وسوسه می شود که فرموده ای:

« وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعَلَّمْهُ مَا تُوسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ » (1)

ما انسان را آفریدیم و وسوسه های نفس او را می دانیم، و ما به او از رگ قلبش نزدیکتریم!

و هر کاری که بشر انجام دهد و هر اندیشه سوئی که در قلب خود کتمان کند، همه را می دانی و در روز رستاخیز که وعده فرموده ای محاسبه می کنی.

« لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ إِن تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ عَلِيُّ كَلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ » (2)

آنچه در آسمانها و زمین است، از آن خداست. و اگر آنچه را در دلهایتان دارید، آشکار سازید یا پنهان، خداوند شما را مطابق آن، محاسبه می کند. سپس هر کس را بخواهد (و شایسته باشد) می بخشد و هر کس را بخواهد، مجازات می کند و خداوند بر هر چیزی تواناست.

آری، قیامت کبری وعده گاه خلق است که در آن عرصه ی هولناک و عظیم، تمام انسان ها را مجددا زنده می گردانی تا به خوبان پاداش دهی و مجرمان را مجازات

ص: 13

1- سوره ی ق، آیه ی 16.

2- سوره ی بقره، آیه ی 284.

نمائی، زیرا تو عالم را بیهوده و عبث خلق نکرده ای که خود در کلام جاویدت فرموده ای:

« وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا لِاعْيَبٍ » (1)

ما آسمان و زمین، و آنچه را در میان آنهاست به بازی (و بی هدف) نیافریدیم.

« وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ إِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ » (2)

ما آسمانها و زمین و آنچه را میان آن دو است، جز بحق نیافریدیم؛ و قیامت به یقین فرا خواهد رسید (و جزای هر کس به او می رسد)؛ پس، به نحو شایسته ای از آنها صرف نظر کن.

آری، برپایی قیامت و حساب و کتاب دقیق با ترازوهای عدالتت که ذره ای خطا در آن راه ندارد و سپس جاودانگی، نشانه ی گویای این مطلب است که: آفرینش تو بیهوده و عبث نیست.

تو از عصاره ی خاک، نطفه ی بشر را خلق نمودی و سپس در رحم مادران، نطفه را به خون تبدیل کردی و از خون بسته گوشت و استخوان ایجاد کردی، و آن گاه روح را در آن دمیدی و بشر را به عرصه ی دنیا وارد ساختی؛ آری، تو آن خدای بزرگ و با عظمتی هستی که می توانی همین بشر را بعد از مرگش در رستاخیز مجدداً حیات بخشی که خود در کلامت فرموده ای:

« أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى * أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَى * ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى * فَبَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثَى * أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى » (3)

آیا انسان گمان می کند بی هدف رها می شود؟! آیا او نطفه ای از منی که در

ص: 14

1- سوره ی انبیاء، آیه ی 16.

2- سوره ی حجر، آیه ی 85.

3- سوره ی قیامت، آیه ی 36 تا 40.

رحم ریخته می شود نبود؟! سپس بصورت خون بسته درآمد، و خداوند او را آفرید و موزون ساخت، و از آن، دوزوج مرد و زن آفرید. آیا چنین کسی قادر نیست که مردگان را زنده کند؟!!

و بشر که در عصر حاضر، غرور او را فرا گرفته است و از یاد تو غافل گشته است، باید به ابتدای خود بنگرد که نطفه ای بی قدر و بی ارزش بیش نبوده، و توبه آن نطفه ی آب نظر کردی و حیاتش بخشیدی و استعداد، توانایی، زیبایی، قدرت و حریت، عنایت فرمودی.

آری،

بشر باید به ابتدای خود بنگرد و ببیندیشد تا از مَرکبِ هلاک کننده ی غرور پیاده شود و بفهمد که تُوولی نعمت اوئی که در کلام جاویدت فرمودی:

«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ * خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ * يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ ، إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ» (1)

انسان باید بنگرد که از چه چیز آفریده شده است؟! از آبی جهنده آفریده شده است، آبی که از میان پشت و سینه ها خارج می شود! به یقین او (که انسان را در آغاز اینگونه آفرید) می تواند او را (در قیامت) بازگرداند.

و گواهی می دهم که هر یک از مخلوقات، آیه و نشانه ای از وجود مقدس توست؛

آری،

هر یک از پدیده هایت، دلیل گویائی است بر پاک فطرتان و هوشمندان که با نظر نمودن به آن اعتراف کنند که: توئی خدای بی مثل و با عظمت که سلطنتت عالم را فرا گرفته است.

در کلام جاویدت فرمودی:

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَ الْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا

ص: 15

بِهِ الْأَرْضُ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَتْ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا آيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (1)

در آفرینش آسمانها و زمین، و آمد و شد شب و روز، و کشتی هایی که در دریا به نفع مردم در حرکتند، و آبی که خداوند از آسمان نازل کرده، و با آن، زمین را پس از مردنش حیات بخشیده، و انواع جنبندگان را در آن گسترده ساخته، و در وزش بادها و ابرهایی که میان زمین و آسمان قرار گرفته اند، نشانه هایی است برای گروهی که عقل خود را به کار می گیرند.

هرکس که نسبت به وجود مقدّست در نظام عالم ذرّه ای تردید کند، بی شک شقاوت بر قلب او چیره گشته و دیدگان وی را کور ساخته است!

آری،

با آن همه آیات و نشانه های گویای تو در عالم، هیچ قلبی منکر تو نمی شود جز آن قلبی که از شدت قساوت سیاه گردیده باشد.

در کلام نورانی و جاویدت، برای تذکر عالمیان فرمودی:

« أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْأَيْبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ * وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ * وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ * وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ * فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ، لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ» (2)

آیا آنان به شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده است؟! و به آسمان که چگونه برافراشته شده؟! و به کوه ها که چگونه در جای خود نصب گردیده؟! و به زمین که چگونه گسترده و هموار گشته است؟! پس تذکر ده که فقط تذکر دهنده ای! تو بر آنان سلطه نداری که مجبورشان به ایمان کنی.

به عظمت قسم! یک هسته ی خرما - به تنهایی - خدائی تو را در عالم ثابت می کند.

ص: 16

1- سوره ی بقره، آیه ی 164 .

2- سوره ی غاشیة، آیه ی 17 تا 22 .

بیداردلان به من بگویند :

یک هسته ی خرما که به اندازه ی یک بند انگشت است ، چه کسی آن را تبدیل به یک درخت با صلابت بیست متری می کند که ریشه های تنومندش خاک های سفت و سنگ های سخت را می شکافد و در آن فرو می رود و ثمرات نرم و پر آبش ذائقه ها را شیرین می گرداند ؟!

آری ،

همه می گویند : خدا ! خدا !

و چه کسی خورشید را در آسمان فروزان ساخته و ستارگان بی شمار را در آن پراکنده نموده و آبی پاک را بر زمین نازل نموده است ؟ !

آری ،

همه می گویند : خدا ! خدا !

و کدام دست با عظمت است که پنج میلیارد سال ، زمین را در مداری حفظ نموده و پیوسته آن را به دو گونه می چرخاند که با ایجاد فصول و شب و روز ، حیات در بستر زمین تداوم یابد ؟ !!

آری ،

همه می گویند : دست با عظمت خدا ! دست با عظمت خدا !

من با نظر نمودن به یک موجود کوچک ، که وجودش را سرشار از عظمت ها قرار داده ای به خالقیت و ربوبیت تو در عالم ، معرفت کسب می کنم .

و آن موجود ریز شگفت آور ، زنبور عسل است !

تویکی از سوره های کلام جاویدت - قرآن کریم را - به نام این موجود نام گذاری کرده ای ، و برای بیان نعمت و تذکر به بندگان ، در آن سوره فرموده ای :

« وَ أَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ * ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلَالًا يَخْرُجُ

ص: 17

مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (1)

و پروردگار تو، به زنبور عسل وحی نمود که: از کوه ها و درختان و داربست هایی که (مردم) می سازند، خانه هایی برگزین . سپس از تمام ثمرات بخور و راه هایی را که پروردگارت برای تو تعیین کرده است، براحتی بیما . از درون (چینه دان) آنها، نوشیدنی با رنگ های مختلف خارج می شود که در آن، شفا و درمانی برای مردم است . به یقین در این امر، نشانه روشنی است برای گروهی که فکر می کنند .

زنبور عسل، دارای زندگی بسیار منظم و توأم با برنامه ریزی و تقسیم کار و مسئولیت و نظام بسیار دقیق است . شهر زنبوران از پاک ترین، منظم ترین و پرکارترین شهرهاست، شهری است که برخلاف همه ی شهرهای انسان ها بی کار و فقیر ندارد و از تمدن درخشانی برخوردار هستند . از افراد متخلّف و وظیفه شناس در این شهر کمتر اثر دیده می شود و اگر زنبورانی ندرتا در بیرون کندو بر اثر سهل انگاری از گل های بد بو و زیان بخش استفاده کنند، در همان دروازه ی کندو بازرسی و ضمن یک محاکمه ی صحرائی محکوم به اعدام می گردند .

عسل یکی از هدیه های ارزنده و پر ارزش این حشره ی شگفت انگیز می باشد که عبارت است از شهد گل ها که زنبور عسل توسط خرطوم کوچک خود آن را مکیده و از راه دهان به کیسه ی بسیار کوچک خود موسوم به کیسه عسلی وارد می کند، وقتی میزان شهد جمع آوری شده به حدود چهل میلی گرم رسید، گل ها را رها کرده و به سمت کندو پرواز می کند . زنبور برای تهیه ی یک کیلو عسل، باید شهد بیست میلیون گل را جمع و بیست و پنج هزار بار پرواز کند و جالب این است که زنبور عسل خاصیت ثابت گل دارد، یعنی تا وقتی که مشغول جمع آوری شهد یک گل است، روی سایر گل ها نمی نشیند . بال های زنبور در هر دقیقه شانزده هزار مرتبه تکان می خورد .

ص: 18

محصول این موجود شگفت انگیز (عسل)، یک محصول غذایی بسیار مفید و یک اکسیر پر ارزش است که هم جنبه‌ی درمانی فراوان و هم جنبه‌ی پیشگیری و نیروبخش فوق العاده دارد.

در ماجرای برنامه‌ی زندگی زنبور عسل و ارمغانی که آن‌ها برای جهان انسانیت می‌آورند، که هم غذاست و هم شفا و هم درس زندگی، نشانه‌ی روشنی از عظمت و قدرت و ربوبیت خداست برای جمعیتی که اهل اندیشه می‌باشند.

یکی از دانشمندان زیست شناس بلژیکی به نام «میتزلینگ» که مطالعات فراوانی در رابطه با زندگی زنبور عسل کرده است، درباره‌ی نظام عجیبی که بر شهر آن‌ها حکم فرماست، چنین می‌گوید: ملکه در شهر زنبوران عسل آن‌طور که ما تصور می‌کنیم فرمانروا نیست؛ بلکه او نیز مثل سایر افراد در این شهر مطیع قواعد و نظام‌های کلی می‌باشد. ما نمی‌دانیم که این قوانین و نظامات از کجا وضع می‌شود و به انتظار این هستیم شاید روزی بتوانیم به این موضوع پی ببریم و واضح این مقررات را بشناسیم؛ ولی فعلاً به طور موقت آن را به نام روح کندو می‌خوانیم!

اگر دانشمند مزبور به خاطر رسوباتی که از مکتب مادی گرایان در فکر او وجود داشته چنین سخن می‌گوید، لیکن ما با راهنمایی‌های تو ای خدا، بسیار خوب درک می‌کنیم که این همه آوازه‌ها و برنامه‌ها از کجاست و تنظیم کننده و فرمان دهنده کیست؟

چه تعبیر زیبایی در قرآن به کار برده‌ای:

« وَ أَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ ... »

پروردگارت به زنبور عسل وحی و الهام فرستاد ...

آری، از این رساتر و جامع‌تر و گویاتر تصور نمی‌شود!

و ای خدای بزرگ!

همین مقدار کم را - که از این موجود - گفتیم، برای پی بردن به عظمت تو، برای آنانی که اهل فکر و اندیشه اند کافی است.

آری ،

« إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ » .

ستایش بی منتها مخصوص تو است که با لطفت ما را آفریدی و انواع و اقسام نعمت ها را بی منت در اختیارمان قرار دادی .

تو ما را از عدم به صحنه ی گیتی آوردی و فراوان نعمت بخشیدی در حالی که هیچ به ما نیازمند نبودی .

البته ما بندگان هرگز قادر نیستیم که شکر و سپاس تو را به جای آوریم ، که اگر شبانه روز به ستایش و سپاس تو مشغول گردیم ؛ هرگز نخواهیم توانست شکر یکی از الطافت را به جای آوریم !

پس تو ای خدای مهربان ! ای خدای بزرگ ! ای خدای بزرگوار ! ما را ببخشای که بندگان ناسپاس و درمانده ایم .

و تو ای خدای مهربان ! با آن که دنیا را سراسر آیه و نشانه ی قدرت و عظمت و ربوبیت خود قرار داده ای و آن را زیبا آراسته ای و در آن نعمت های بی شمار را برای بشر خلق نموده ای ؛ اما دنیا را محل بقای ما قرار نداده ای و فرموده ای :

« وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى » (1)

در حالی که آخرت بهتر و پایدارتر است .

و دنیا را در برابر نعمت های بی منتها و ماندگار آخرت ، بسیار ناچیز معرفی فرمودی .

بار الها ! تو خود با لطف و کرم بی شماری از تقصیرات و خطاهای ما در گذر و ما را پیامرز و توفیق معرفت و بندگی را به ما عنایت بفرما .

و سلام و درود تو بر تمام انبیاء و رسل باد ، بالأخص سید و سالار ما ، محبوب قلوب ما ، شفیع ذنوب ما ، مولانا و سیدنا ابوالقاسم المصطفی محمد صلی الله علیه و آله وسلم ، همان عزیز ی

ص: 20

1- سوره ی اعلی ، آیه ی 17 .

که وجود مقدّسش را «رَحْمَةٌ لِّلْعَالَمِينَ» قرار داده ای و مقام و مرتبتش را از همه ی مخلوقات خود بالاتر گردانیده ای .

و سلام و درود تو بر خاندان پاک و مطهّر وی بالأخص دروازه ی علم نبی صلی الله علیه و آله وسلم و اولین وصیّ او ، مولانا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام .

همان خاندان معصومی که شجره ی طیبه ی قرآند و راه هدایت و رستگاری بعد از وجود مقدّس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در وجود مبارکشان ساری و جاری گشته و ولایت آنان کشتی نجات بشریت است .

ص: 21

الحمد لله رب العالمين و صلّ على محمد و آله الطاهرين

پس از شهادت جانگداز سالار شهیدان حضرت حسین بن علی علیهما السلام بسیاری از اهل دل چکامه ها سروده اند و مقتل ها نگاشته اند و از سر سوز و گداز، احساس درونی خویش را بر صفحات کتاب به یادگار نهاده اند.

طبق روایات وارده از معصومین علیهم السلام گریستن و گریاندن و محزون شدن و محزون ساختن بر بلاهای اهل بیت علیهم السلام موجب رستگاری و رفعت درجات انسان می گردد.

مرحوم علامه ی مجلسی در دیباچه ی « جلاء العیون » در تاریخ چهارده معصوم علیهم السلام در این زمینه اظهار می دارد:

چون به مقتضای اخبار متواتره و آثار متظاهره، تذکر و تذکیر و گریستن و گریان گردانیدن و محزون شدن و محزون ساختن بر بلاها و سختی اهل بیت رسالت، که از مصیبت های جمیع مقربان بارگاه احدیت عظیم تر است؛ و شرکای این مصائب از ملائکه مقربان و انبیای مرسلان و شایستگان بندگان ارض و سما و مرغان هوا، و ماهیان دریا، و وحشیان صحرا، از همه ی مصیبت ها بیشتر است؛ اعظم طاعات و اشرف قربات است، و سبب نیل سعادت و رفع درجات می گردد. و اطلاع بر احوال سعادت مآل پیشوایان دین، و مقربان رب العالمین، موجب قوت ایمان و یقین می شود؛ و در هنگام

نزول حوادث دوران و حدوث نوائب زمان، تفکر در آلام و مصائب ایشان و راضی شدن به قضای ربّانی و دفع وساوس شیطانی تأثیر عظیم دارد.

از این روست که مرحوم علامه ی مجلسی سوگنامه ای حزین می نگارد و در این اثر، پس از حمد و ثنای الهی، اندوه و غم موجودات جهان چون: سیارات و ستارگان آسمان، پرندگان و مرغان هوا، جن و انس و فرشتگان و پیامبران، شب و روز و صبح و شام، کوه و دشت و دمن و گونه های مختلف گل های رنگارنگ را در مصیبت حضرت سیدالشهدا علیه السلام با وصف های آبدار به تصویر کشیده است و خود در پایان گوید: از آدم تا به خاتم، و از عرصه ی خاک تا عالم افلاک و از تحت ثری تا فوق ثریا، داغ ماتمش بر ناصیه ی کل اشیاست ...

در اینجا ابتدا رساله ی زیبا و ادیبانه و رسا و حزین انگیز مرحوم مجلسی را می آوریم، و سپس توضیح مختصری درباره ی کتاب «سیمای جهان افروز» مطرح می کنیم؛ اما متن رساله ی مرحوم مجلسی در سوگ مولانا حسین بن علی علیهما السلام به قرار ذیل است: (1)

حمد و ستایش و ثنای بیرون از حد و احصا، مالک الملکی را سزاست که به مضمون آیه ی کریمه ی «وَلَنُبَلِّغَنَّكُمْ رِسَالَتِي مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ» (2) صلاهی ابتلا بر گوشِ هوشِ باریافتگان (3) بارگاه احدیت خود رسانیده.

نخست از برای انبیا و اوصیا مانده ی غم و شیلان (4) آلم کشانیده.

ص: 24

1- از این رساله دو نسخه ی خطی می شناسیم؛ یکی در کتابخانه ی مجلس شورای اسلامی به شماره 9/3059 (فهرست، ج 10، ص 509) و دیگری در کتابخانه ی دانشکده ی الهیات تهران به شماره ی 7/78 (فهرست، ج 1، ص 713). چنین می نماید که نویسنده ی آن علامه محمد باقر مجلسی - رحمة الله علیه - می باشد؛ چه آن که مؤلف در پایان رساله نام خود را چنین ضبط نموده است: محمد باقر بن محمد تقی خادم خدمه ی اخبار. این رساله بدون عنوان بوده و فهرست نگار کتابخانه ی مجلس از آن رو که مضامین آن در مصیبت امام حسین علیه السلام است، نام «مصیبت نامه» بدان داده است.

2- سوره ی بقره، آیه ی 155.

3- اصل: باز یافتگان.

4- شیلان: سفره ی اُمرا و بزرگان، طعام.

و از نوای « وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا « مَا لَنَا مِنْ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ » وَذَكَرُوا اللَّهَ كَذِكْرِهِمْ إِذْ كَانُوا يَكْفُرُونَ » (2) نوید « وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ » (3) داده .

و جرعه های زهر ریاضت و جام های شربت شهادت بر کام جان ایشان چشانیده .

و کامل عیاران بری از نقص و عیب را در بوته ی پُر تاب بی شک و ریب ، به سوز رنج و آلم و گداز (4) محنت و ستم از تاب بر آورده . در دارالضرب کاینات ، نام با برکات ایشان را بر صفحات لیل و نهار نگاشته ، رایج گردانیده .

و سوداگران سفر عقبی را از نقد تمام عیار محبت بی غش ایشان ، در هنگام « يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ » (5) سود بسیار و نفع بی شمار رسانیده .

و تحیات زاکیات و صلوات نامیات بر آن شهباز بلند پرواز « سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى » (6).

و بار یافته ی حریم حرم « قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى » (7)،

و مخاطب گردیده ی خطاب مستطاب « دَنَى قَتَدَلَى » (8)،

و مؤده شنیده ی « وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى » (9)،

فرستاده ی خاص پروردگار ،

رساننده ی حجت استوار ،

صاحب داهیه ی کبری و مصیبت عظمی ، محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم ، سروری که از آلم

ص: 25

1- سوره ی بقره ، آیه ی 156 .

2- اصل : عبودیت را .

3- سوره ی آل عمران ، آیه ی 169 .

4- اصل : گذار .

5- سوره ی شعرا ، آیه ی 88 .

6- سوره ی اسراء ، آیه ی 1 .

7- سوره ی نجم ، آیه ی 9 .

8- سوره ی نجم ، آیه ی 8 .

9- سوره ی ضحی ، آیه ی 5 .

مصیبتِ سبیطِ مظلومِ آن که سید شهادت ، و در ماتمِ خَلْفِ معصومِ او که سلطانِ سریرِ کربلاست ،

قدسیانِ ملاً اعلیٰ را سر به زانوست از روی اندوه و غم ،

و کز ویان بالا را چین بر ابروست از خون و آلم .

عرش و کرسی از دهشتِ واقعه اش در ریشه اند و اهتزاز ، و قلم ، گریبان چاک ز حسرتِ داهیه اش از لوح مانده باز .

سیارات ، از وحشت این خبر در دایره ی چرخ ، سراسیمه وار گردیده حیران ،

و ثوابت (1) از حیرت این حرف پُر خطر چون نقطه ، در مرکز سپهر پا کشیده به دامان .

زُحل ، سیاه پوش ، غلغله در صوامع ملکوت انداخته ،

و مشتری ، شیون کنان ، در عالم جبروت ، گیسو شکافته ،

مریخ ، از غصه ی این قصه ی دردناک ، تیغ کشیده ،

و خورشید ، زرد رو و ژولیده مو ، رنگ از چهره اش پریده .

زهره از آلم ؛ بر رخساره چنگ زده و ناله ای مانند نی از تنگنای دل کشیده .

عطارد ، طومار آهش در دل پر درد پیچیده و صفحه ی عارض از این عارضه چون روی نموده .

سپاه ماه ، زناخنِ هلال ، چهره خراشیده و از غصه گداخته ، تا شده انگشت نما .

اختران را از وحشت این واقعه ی هایل ، پراکندگی در میان فتاده بناتُ النعش وار (2)

و از سوزش این معامله ، داغ آنجم بر بدن ، سوخته فلک دوار .

سُهیل ، ادیم . جرم فلک را سوخته ، ساخته سیاه ،

ص: 26

1- ثوابت ، ستارگان ثابت ، در مقابل سیارات .

2- بنات النعش : قدما دو صورت فلکی دب اصغر و دب اکبر را که هر یک از چندین ستاره با شکلی متوهم شبیه به خرس تشکیل گشته اند ، بنات النعش خوانده اند ؛ ستارگان دب اصغر را بنات النعش صغری و ستارگان دب اکبر را بنات النعش کبری .

و مشعل ثریا در سنبله زار چرخ به هر دانه ی پروین (1) آتش زده ، کرده تباہ .

كَفُّ الحَضْبِیْبِ ، (2) از سر پنجه ی خونچکان ، کمر جوزا (3) گرفته پاره ساخته .

در پوش حمایل (4) و عقدتین ، ز آلم این ماجرا و عقده ی این عزا گره شده ؛ در دل ، آه کشان از غصّه گریبان کرده چاک .

شهاب ، تیر غم اندوز افکنده بر دلِ افلاک .

طایر ، از اندوه سر در زیر پر کشیده ،

و ذوذَنَبِ ، (5) در دنبال این سرِّ مگو از فکر ناصواب ، بسیار دویده .

قطب ، (6) نشسته حیران ؛

فَرْقَدَانِ ، (7) گشته سرگردان .

دریای پر خون شفق گشته موج خیز .

سحاب ماتم خواسته خونابه .

شب ، از دود آه ، لباس سیاه بر تن دوخته ؛

روز ، از طپانچه ی آفتاب ، چهره بر افروخته .

شام ، گیسوی مشکین از غم شکافته ؛

صبح ، گریبان از آلم پاره ساخته .

ص: 27

1- پروین : یکی از صورت های فلکی است شامل شش ستاره ی کوچک که در کوهان ثور جمع شده اند و آن را به عقد (گردن بند) یا خوشه انگور تشبیه کنند .

2- كَفُّ الحَضْبِیْبِ : ستاره ای است سرخ رنگ به جانب شمال که قدما معتقد بودند چون به دایره ی نصف النهار رسد هنگام اجابت دعاست .

3- جوزا : یکی از صور منطقة البروج که به شکل دو توأم است . توأمان ، دو پیکر .

4- حمایل : بندهای شمشیر .

5- ذوذَنَبِ : ستاره ی دنباله دار .

6- قطب ستاره ای است ثابت نزدیک قطب شمال ، ستاره ی قطبی .

7- فَرْقَدَانِ : دو ستاره ی نزدیک قطب شمال و آن دو ستاره ی پیشین از صورت بنات النعش کوچک (دب اصغر) باشند .

موطنان عرصه ی غَبر(1) از سوزِ این عزا خاکی عالم را به باد فنا داده و از شعله ی آتش، داغ لاله روی شاهدان چمن هبا(2) گردیده .

گل ، گریبان تحمّل دریده ،

غنچه ، از دلتنگی بر خود پیچیده و از شنیدن این حرفِ وحشتِ اثر ، خونِ جگر خورده و سرِ انگشت حیرت بر لب گزیده .

لاله ی سوخته جگر بر دل صد پاره داغ الم نهاده ،

نرگس ، از خجالت سر به پیش افکنده ،

سنبل ، جعد(3) پریشان نشسته ،

ارغوان ، خون از دیده روان ساخته ،

ریحان ، کسوت سیاه در بر انداخته ،

بنفشه ، سر به زانوها نهاده ، نشسته غمگین ؛

از گریستن ، سفید گشته دیده ی نسرین .

سوسن ، گشته سیه پوش ،

زبان بر قفا ، نشسته خاموش .

شکوفه ی سوخته ی پنبه ، داغ ،

نیلوفر ، فتاده آشفته دماغ .

پریده از چهره ی یاسمن ،

بر دار فنا آویخته نسترن ،

غنچه ی زنبق پوشیده کفن .

قُمری به گردن کرده رشته ی سیاه ،

ص: 28

1- غَبر: زمین .

2- هبا: گرد و غبار پراکنده در هوا .

بلبل در صحن چمن طوق کشیده ناله و آه .
جوئیبار از لب خشکی ، گریبان تا دامن خاک دریده ،
فواره ، از تشنگی زبان به کام کشیده .
صَرَصَرِ (1) خزان ، برگ و بار (2) ریاحین داده بر باد ،
از اندوه این واقعه از پا در افتاده سرو و شمشاد . (3)
از غصّه ی این خبر وحشت اثر مرغان ز آشیان پریده ،
و وحشیان در چراگاه رمیده .
دریا موج بر آورده از روی اضطراب ،
ماهیان ، از سوز دل گردیده کباب .
کوه ، از اندوه سنگ بر سینه زده ،
زمین ، از کین ، چین بر جبین نهاده .
خیل اِنس ، غمگین و پریشان احوال و آزرده و ملول ،
و گروه جن ، به آه و ناله و شیون مشغول . (4)
ملایک ، در عالم ملکوت (5) برداشته افغان ،
و انبیاء ، در عرصه ی ناسوت (6) گشته واحسین گویان .
آدم ، از یادِ غربت آن فتاده حیران در زمین ،
ابراهیم ، از سوز لب تشنه ی او کشیده آه آتشین .
اسماعیل ، از سر وفاداری جان کرده قربانش ،

ص: 29

1- صَرَصَر: باد سخت و سرد .

2- اصل: برگ بار .

3- اصل : سرو شمشاد .

4- اصل : مشغول اند .

5- عالم ملکوت : عالم ملائکه .

6- ناسوت : دنیای فانی ، این جهان .

نوح ، از سیلابِ اشکِ چشمِ طفلانِ او گرفته طوفانش .

داوود ، در عزایش به صوت حزین کشیده ناله و فریاد ،

و سلیمان ، در ماتمش تاج و تخت را داده بر باد .

یعقوب را ز هجرانش ، دیده سفید گردیده در بیت الحَزَن ،(1)

و یوسف ، از تأسّفش چاک کرده گریبان پیرهن .

یحیی در هوای سربازیش سر داد به طشت بریدن ،

و زکریّا ، در شوق جان سپاریش تن داد که بر فرقی از کشیدن .(2)

ایوب ، مُمْتَحَن به دردِ کرمان ، مجروح ساخته اعضا ،

و شعیب ، از یاد چشم گریانش چندان گریسته که گشته نابینا .

و خضر ، از اندیشه ی سوز تشنگیش تلخ کام از آب حیوان(3) و از زندگی گشته پشیمان ، دست از حیات شسته ،

و سکندر ، در فکر عطش و بی آیش در ظلماتِ اَلَم بر سرچشمه ی آب بقا(4)

خشک لب نشسته .

و موسی ، ز اندوه واقعه اش در طور ماتم ، شعله ی آه از شجره ی آگاهش زبانه کشیده ،

و عیسی از حزن دامیه اش(5) در دیر چهارم ، جامه بر خُم افلاک نیل اندود کرده و گریبان پیراهن دریده .

ص: 30

1- خانه ی یعقوب .

2- اصل : کشیدند .

3- آب حیوان : طبق نقل ها ، نام چشمه ای است در ناحیه ای تاریک از شمال که موسوم به « ظلمات » است . آشامیدن آن آب ، زندگی جاودانی بخشد . گویند اسکندر به طلب آن شد و نیافت ، و خضر پیغمبر علیه السلام بدان رسید و از آن آشامید و جاوید گشت . در فرهنگ معین آب حیات ، آب زندگی ، آب زندگانی ، آب بقا و آب خضر بدین معنی آمده است .

4- ر . ک . پیشین .

5- دامیه : زخم خون افشان .

از آدم تا به خاتم، از عرصه ی خاک تا عالم افلاک، و از تحت ثری تا فوق ثریا، (1) داغ ماتمش بر ناصیه ی (2) کلّ اشیاست،

و از آلمش هفت افلاک (3) و شش جهات و پنج حواس و چهار عناصر (4) و سه موالید (5) را در گون، یکان یکان، شیون برپاست؛

خاصّه ذره بی مقدار محمّد باقر بن محمّد تقی، خادم خدّمه ی اخبار، در ماتم آن شهید از جور مخالف در مُلک عراق.

امید که اشک این نامه سیه هر دانه ی او ثمر دهد (6) در محشر

یا ربّ که سفید روی دارین بادا این چهره نموده سرخ از خون جگر

اما در رابطه با این کتاب:

این نوشتار مختصر، مجموعه ای است در معرفی شخصیت نورانی و والای فخر بشریت و آزادگان جهان، حضرت امام حسین علیه السلام، که با شیوه و سبکی نوبه رشته ی تحریر در آمده است؛ هر چند معترفم که آنچه در این مجموعه از مناقب، فضائل؛

ص: 31

1- از تحت ثری تا فوق ثریا: از زمین تا بالای آسمان.

2- ناصیه: چهره، پیشانی.

3- هفت افلاک: در نصاب، در بیان تقسیم افلاک آمده است: «آفریننده ی پری و ملک آنکه نه آفرید چرخ و فلک بر یکی ماه و بر دویم تیر است باز ناهید بر سیم میر است شمس بر چرخ چارم است مدام همچو بر چرخ پنجمین بهرام ششمین، چرخ مشتری را دان هفتمین است منزل کیوان هشتمین چرخ ثابتان در اوست زبر او نهم که جمله در اوست» (فرهنگ معین، ج 6، ص 1374).

4- چهار عناصر: در نزد ما عبارت بوده است از: آب، باد، خاک، آتش.

5- سه موالید: مراد، جماد و نبات و حیوان است.

6- نسخه ی مجلس: - دهد

رشادت و حماسه ی حضرت سیدالشهدا علیه السلام مطرح شده ، در واقع فقط قطره ای است از اقیانوس بی کران امام حسین علیه السلام و حماسه ی جاوید وی .

این مجموعه در ده فصل تنظیم شده است و در پایان هر فصل توضیحات و استنادات مطالب آن فصل ذکر گردیده است .

خوانندگان محترم توجه داشته باشند که تمام مقاتل و مصیبت نامه هائی که در هر فصل - که به صورت مخاطب ساختن امام حسین علیه السلام - آمده ، تماماً برگرفته شده از کتب تاریخی و مقاتل معتبر می باشد و نویسنده چیزی را بنا بر ذوق خود به آن نیفزوده است .

از مهم ترین ویژگی های این مجموعه ، بُعد سلحشوری و حماسی آن می باشد ؛ هر چند خواننده با خواندن مصیبت های جانگداز سیدالشهدا علیه السلام - که در تمام فصول کتاب آمده - قلبش مملوء از حزن می گردد ؛ و لیکن در تمام مراحل و شدائد و مصائب ، حضرت سیدالشهدا علیه السلام را در اوج قلّه ی شکوه و اقتدار و پیروزمندی می بیند و درس می گیرد که : باید گریست و لحظه ای توقف نمود و با سرعت به سمت جلو حرکت کرد !

و اصولاً حماسه ی عاشورا همین سه درس را به ما می دهد :

1 - گریستن ؛ 2 - توقف نمودن ؛ 3 - با سرعت به سمت جلو حرکت کردن .

و سراسر این مجموعه ، گویای این سه مطلب است .

و از ویژگی های بارز این مجموعه - که طراوت و بوی عطر بهشت را به دنبال دارد - مخاطب ساختن وجود مقدّس امام حسین علیه السلام می باشد . به نظر این حقیر ، این شیوه علاوه بر این که جذابیت خاصی را دارد ، همچنین سبب می گردد که خواننده ارتباط بهتری با وجود مقدّس و نورانی سیدالشهدا علیه السلام برقرار کند .

امید آن دارم که این مجموعه مقبول درگاه حضرات معصومین علیهم السلام واقع گردد و خوانندگان محترم نیز منتفع گردند و همچنین ذخیره ای باشد برای فردای قبر و قیامت ؛ هر چند خودم را لایق چیزی نمی بینم ؛ ولیکن به کرم و بزرگواری خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام - که به حقیران هم نظر می کنند - با تمام وجود امیدوارم .

فصل اول : تولد امام حسین علیه السلام و حماسه ی جاوید وی

اشاره

.Your browser does not support the audio tag

اشاره

صوت

.Your browser does not support the audio tag

سلام خدا بر تو باد ای خورشید فروزان هدایت و ای کشتی نجات بشریت !

ای مولا و ای بزرگ مرد تاریخ و ای نور جاودانه ی خدا در تمام اعصار !

می خواهم از تو بنویسم ، هرچند به ضعف و عجز خود کاملاً معترفم ؛ لیکن می خواهم آنچه که از تو می دانم از مناقب والای تو ، حماسه ی جاوید تو و اهداف الهی تو برای عاشقانت و هرکس که خواهان آزادگی است ، قطره ای بگویم .

سال گذشته در بیان مناقب و مظلومیت پدر بزرگوارت ، مولانا اسد الله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام برادر و وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مطالبی را به رشته ی تحریر در آوردم که البته هنوز شرمنده مولایم که در آن مجموعه نتوانستم آن چنان که شایسته مقام مولاست ، ابراز ارادت به ساحت مقدسش بنمایم ؛ اما امیدوارم که نگارش آن مجموعه ی کوچک سبب شود که قلب های بسیاری از مردم مملو از عشق به پدرت مرتضی علیه السلام شود .

و البته این را هم باور دارم که شما خاندان بزرگواری و کرم هستید و این حقیر را به خاطر اسائه ی ادب به محضر مقدستان می بخشید .

تو حجت خدا ، خون خدا ، سومین امام خلائق و فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هستی .

ص: 33

آری ،

تو امام عالمیان و حجت خدا بر خلائق هستی .

آری ، آری

تو آن ستاره ی پرفروغ بی زوال هدایت گر بشریت هستی که لحظه به لحظه اشراق نور تو آسمان ها و زمین را سرتاسر منور می سازد .

آری ،

تو خون خدا هستی ، تو سید و سالار شهیدان هستی ، تو آن کشتی نجاتی هستی که

بشریت را از گرداب های ضلالت خارج می سازی و با سلامت به بیکرانه های ابدیت وارد می گردانی .

آری ، آری

تو فرزند و ریحانه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هستی، تو آن کسی هستی که بارها رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تو را با تمام شور و اشتیاق در آغوش خویش می گرفت و چشم ها و لب هایت را می بوسید و بارها صورت بر صورت کوچک تو می گذاشت و بدنت را می بوئید و سپس با تمام عشق به چهره ی تو می نگریست و با قلبی مملوّ از محبت تو ، می گریست !

آری ،

چشم ها و لب ها و گردن و سر و بدنت بوی معطر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می دهد ؛ زیرا بارها رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر اعضا و جوارحت بوسه زده است .

.Your browser does not support the audio tag

چه بسیار که در آغوش رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می خفتی و چه بسیار که بر شانه های مبارکش سوار می شدی و چه بسیار که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با دستان مبارکش طعام در دهان تو می گذاشت و به تو آب می نوشانید و سپس دوباره با تمام محبت تو را در آغوش می گرفت و می بوسید و می بوئید و می فرمود :

حسین از من است و من از حسین

ص: 34

آری ،

وجود نازنین تو از وجود نازنین پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله وسلم - که گل سرسبد تمام انبیای الهی است - هرگز جدا نیست .

آری ، وجود نازنین تو ، از نور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم - که برترین مخلوق خداست - مقتبس شده است و حقیقت وجودی تو چیزی جز نور وجود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نیست !

.Your browser does not support the audio tag

تو ثمره ی وصل دو دریای بی کران الطاف خداوند به بشریت هستی !

آری ،

پدرت امیر المؤمنین ، علی مرتضی علیه السلام و مادرت صدیقه کبری علیها السلام

پدر و مادرت علیهما السلام دو اعطای عظیم الهی به بشریت می باشند که این دو دریای عظیم الهی ، به واسطه ی جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به هم متصل شدند و یکی از برکات عظیم چنین ازدواج فرخنده ای وجود سراسر نورانی و پر برکت توست !
تو فرزند تنها زوجی هستی که در عالم هر دو معصوم اند .

تو فرزند آن شیر خدایی که تولدش اعجاز الهی در خانه ی خدا بود و اولین مؤمن به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود و در تمام میادین نبرد ، یگانه قهرمان بود و همواره چاک گریبان ذوالفقارش سینه و جمجمه های کافران را می شکافت و آنان را به جهنم می فرستاد و دین رسول خاتم صلی الله علیه و آله وسلم با رشادت های بی مثال او پا برجا مانده است .

.Your browser does not support the audio tag

آری ،

تو فرزند همان مردی هستی که تمام ایمان و رشادت و ایثار با نام وی تفسیر می شود و سیمای تابناکش تا ابد برای رهپویان راه حق نور می افشاند !

.Your browser does not support the audio tag

اما از مادرت چه بگویم ؟ !!

که او خیر کثیر و اعطای عظیم خداوند به پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله وسلم است !

آری ، او صدیقه کبری است ، او شفیعیه ی روز جزاست ، او اولین کسی است که در روز رستاخیز وارد بهشت می شود .

ص: 35

او میوه ی قلب رسول خداست که هرگاه محضر پدر ارجمندش می رسید ، رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم به احترام آن بانوی عظیم الشان برمی خاست و دستان مادرت را می بوسید و سپس دختر عزیزتر از همه ی عزیزانش را در جای خود می نشاند . و هرگاه که مشتاق بهشت می شد دخترش را می بوئید .

.Your browser does not support the audio tag

آری ، هه عالمیان بدانند که چنین است مقام پدر و مادر ارجمند تو !

آری ،

جدّت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله وسلم و سرسلسله ی مخلوقات خداست و پدرت شیر خدا و فاتح اول تمام قله های ارزش های جاوید الهی است و مادرت برترین بانوی دو عالم ، نور خدا ، صدیقه کبری و شفیعیه ی روز جزاست .

و تو چراغ فروزان هدایت و کشتی نجات بشریت و شکافنده ظلمات و اسوه ی همه ی خوبی ها و طلوع خورشید هدایت در دل های جویندگان حقیقت و سید و سالار شهیدان عالم می باشی .

.Your browser does not support the audio tag

با میلاد با سعادت در مدینه منوره - شهر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم - در سال سوم هجرت ، آسمان و زمین با نور تو - که پرتویی از نور عظمت خداست - نور باران شد .

چون خبر ولادتت به جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رسید با سرعت به خانه ی دختر دلبنده فاطمه علیها السلام رهسپار گردید .

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آن گاه که وجود نازنین تو را در آغوش گرفت با تمام شوق ، چشم ها و لب ها و صورتت را بوسید ؛ اما به ناگاه همه حضار دیدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم - در حالی که قنداقه ی تو را به سینه خود چسبانیده - می گرید !

ساکنان منزل همه شگفت زده شدند ، اسماء - خادمه ی مادرت - به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم عرض کرد : یا رسول الله ! به چه علت می گرایی ؟

.Your browser does not support the audio tag

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود :

برای این فرزندم گریه می کنم که توسط گروهی ستمگر مظلومانه کشته می شود .

ص: 36

و سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با چشمانی اشکبار قاتلین تو را نفرین کرد و به اسماء فرمود :

از این ماجرا فاطمه را آگاه مکن زیرا او تازه صاحب این فرزند شده است .

و دوباره وجود نازنین تو را در آغوش گرفت و صورت و چشم ها و لب هایت را بوسید و با صدای مبارکش در گوش راست تو اذان و در گوش چپ تو اقامه گفت و به دستور ایشان نام مبارکت را حسین گذاردند .

تا آن زمان ، آن نام را کسی بر فرزند خود نگذارده بود و این نام از جانب خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم وحی شده بود تا بر تو گذارده شود ؛ همچنان که نامگذاری برادرت امام حسن مجتبی علیه السلام نیز اینگونه بود .

.Your browser does not support the audio tag

و نیز براساس سنت اسلامی ، جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در روز هفتم ولادتت ، دو گوسفند برای تو قربانی کرد و همچنین معادل وزن موی سرت - از نقره - صدقه داد و سر مبارک تو را با ماده معطری خوشبو فرمود .

آری ،

جَدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هنگامی که تو را برای نخستین بار در آغوش گرفت و بوسید ، گریست ؛ به گونه ای که اشک از چشمان مبارکش بر محاسنش سرازیر گشت ، زیرا او از جانب خدا توسط جبرئیل امین خبردار شده بود که تو مظلومانه با لب تشنه بین دو نهر آب توسط کافران ناپاکزاد - که در ظاهر مدّعی اسلامند - سر بریده می شوی و خون مقدّست بر سرزمین کربلا ریخته می شود .

.Your browser does not support the audio tag

تو خون خدایی ، و در سرزمین مقدّس کربلا خون خدا ریخته شد . تو آنگاه که دیدی نابکاران اموی به اسم اسلام چگونه درصدد هدم و نابودی دین جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هستند ، هرگز سکوت نکردی و بیعت آن جَبّاران غاصب را نپذیرفتی و با تمام توان در برابر مظاهر فساد و طغیان و ظلم و شرک - که توسط آل ابی سفیان - پدید آمده بود ، ایستادی و با نثار خون مبارکت سبب حیات اسلام و قرآن شدی و تا ابد کافران و منافقان و غاصبان را رسوا نمودی .

ص: 37

.Your browser does not support the audio tag

و از برکات تولدت ، نجات یکی از ملائکه الهی به نام « فُطْرُس » می باشد . این واقعه که در قدیمی ترین و معتبرترین کتب روایی شیعه نقل شده بدین قرار است :

جعفر بن محمّد بن قولویه قمی در کتاب بسیار ارزشمندش به نام « کامل الزیارات » و دیگر حدیث نویسان بزرگ شیعه از فرزندت امام به حق صادق علیه السلام نقل می کنند :

هنگامی که حسین بن علی علیه السلام متولد شدند ، حق تعالی به جبرئیل فرمود که در ضمن هزار فرشته دیگر به زمین فرود آید و از طرف خدا و خودش به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تهنیت بگوید .

.Your browser does not support the audio tag

حضرت امام صادق علیه السلام در ادامه فرمودند :

محل فرود آمدن جبرئیل جزیره ای بود در میان دریایی و در آن جزیره فرشته ای می زیست بنام فطرس که از جمله عرش محسوب می شد و حق تعالی او را بر انجام کاری مبعوث نمود و چون وی در بجا آوردن آن سستی نمود ، بالش شکسته شد و او در آن جزیره افتاد و مدت ششصد سال خداوند را عبادت می کرد تا حضرت حسین بن علی علیهما السلام متولد شدند . به هر صورت فطرس به جبرئیل عرضه داشت :

اراده کجا داری ؟

.Your browser does not support the audio tag

جبرئیل فرمود: خداوند متعال بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم نعمتی عنایت فرموده و مرا برای گفتن تهنیت از جانب خودش و خودم به نزد آن جناب فرستاده و اکنون محضر مبارک آن حضرت می روم.

فطرس عرضه داشت: ای جبرئیل من را با خودت ببر شاید حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم برای من دعا فرماید.

جبرئیل فطرس را با خود برد و هنگامی که به مکان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رسید فطرس را بیرون گذارد و خودش محضر مبارک آن جناب مشرف گردید و از ناحیه خدا و خود به حضرتش تهنیت گفت و سپس حال فطرس را گزارش داد. پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند:

ای جبرئیل او را داخل کن.

ص: 38

Your browser does not support the audio tag.

جبرئیل او را داخل نمود و وی حال خود را برای آن جناب بازگو نمود.

پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله وسلم برایش دعا نموده و فرمودند:

بال شکسته خودت را به این مولود بکش و به جای خودت برگرد.

فطرس بال شکسته اش را به قنذاقه ی امام حسین علیه السلام کشید و سالم شد و به هوا پرواز کرد و گفت: ای رسول خدا! این حتمی است که امت شما عن قریب این مولود را خواهند کشت و در مقابل حقی که این مولود بر من دارد ملتزم هستم هر زائری که او را زیارت کند، زیارتش را به آن حضرت رسانده و هر سلام کننده ای که به حضرتش سلام کند، سلامش را به محضرش ابلاغ نموده و هر کسی که به جنابش تهنیت گوید آن را به حضورش عرضه نمایم، این بگفت و به آسمان پرواز کرد.

آری،

به یمن میلادت و برکات وجودت، فطرس ملک بال شکسته اش شفا یافت و به آسمان ها پرگشود.

آری،

برکات وجود نازنینت، زمین و آسمان را فرا گرفته است.

Your browser does not support the audio tag.

جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بارها نسبت به تو به امت سفارش نموده بود که ای امت! بدانید که حسین از من است و من از حسین. و بارها فرمود: کسی که حسین را دوست داشته باشد مرا دوست داشته و کسی که او را دشمن بدارد با من دشمنی کرده است.

اما با آن همه سفارشات رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بعد از رحلتشان ، امت ، حق پدر بزرگوارت را نادیده گرفتند و با غضب خلافت الهیه پدرت ، زمینه انحرافات عمیق را در اسلام به وجود آوردند و عاقبت آن دودمان ناپاکزاد ، آن شجره ی خبیثه ، خاندان پست اموی - همان هائی که در ظاهر ادعای اسلام می نمودند و در باطن بر کفر خود باقی - امور مسلمین را به دست ناپاک خود گرفتند و در نابودی دین جد بزرگوارت از پای ننشستند .

ص: 39

.Your browser does not support the audio tag

و تو بپا خاستی و با یارانی اندک در برابر آن جرثومه های کفر و فساد ایستادی و جان خود و فرزندان و یارانت را در راه خدا بذل نمودید تا دین جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم باقی بماند .

مردمان آن زمان ظلم و بیداد را پذیرا شدند و با خواری و ذلت زندگی کردند ، هرچند به وضوح می دیدند نابکاران ناپاکزاد کافر بر جامعه ی اسلامی مسلط شده تا دین پاک خدا را نابود کنند ؛ اما چون دلبسته به مظاهر فریبنده و زوال پذیر دنیا بودند حاضر شدند زیر بار خفت و ذلّت زندگی کنند .

.Your browser does not support the audio tag

اما تو فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بودی ، در رگ های تو خون مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم جاری بود ، تو فرزند شیر خدا و حیدر کرار بودی و هرگز مانند دیگران - که ترس از مرگ را داشتند - سکوت نمودی و فریاد زدی :

ای مردم ! مرگ با عزّت بسی بهتر است از زندگی با ذلّت .

و تو می دانستی که آن دژخیمان - که به اسم دین جدّت بر مردم حکومت می کردند - هرگز به تو و خاندانت رحم نخواهند نمود ؛ لیکن تو برای رضای خدا قیام نمودی و جان مبارک خود و خاندانت را برای احیای دین خدا فدا ساختی .

.Your browser does not support the audio tag

و آن فاسقان به تو که فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و پاره ای از وجود او بودی رحم نکردند و با قساوت هر چه تمام تر ، تو و فرزندان را به شهادت رسانیدند ؛ لیکن آنان خواری و ذلّت ابد را برای خود و دودمانشان بر جای گذاشتند و تو که صاحب کشتی نجات و چراغ هدایتی به ابدیت پیوستی و همواره کشتی نجات تو با نورافکن های هدایتش مؤمنان راستین و آزادگان جهان را در ابدیت سیر می دهد .

.Your browser does not support the audio tag

آری ،

تو فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و محبوب قلب او و پاره ای از وجود او بودی و هستی و خواهی بود .

روزی جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با جمعی به میهمانی می رفتند و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم

ص: 40

پیشاپیش آنان حرکت می کرد . در اثنای راه ، تو را دید و خواست تو را در آغوش بگیرد ، تو که کودکی سه یا چهار ساله بودی برای بازی با جدّت به این سو و آن سو با صدای ناز خنده هات می دویدی . پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نیز از مشاهده ی این حالت با خنده به دنبال تو دوید تا بالأخره تو را در آغوش خویش گرفت . آن گاه یک دست را پشت سر تو و دست دیگرش را زیر چانه ی تو نهاد و لب های مبارکش را بر لب های تو قرار داد و آن ها را بوسید و سپس فرمود :

حسین از من است و من از اویم . خداوند دوست دارد کسی که او را دوست بدارد .

.Your browser does not support the audio tag

اکنون با اجازه از محضر فرزندان مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می خواهم کمی از آن مصیبت عظمی و حماسه ی جاویدت در روز عاشورا سخن بگویم :

عصر روز عاشورا بود و آن قوم کافر کیش در آن نبرد کاملاً نابرابر تمام یارانت را به شهادت رسانده و سرهای مبارکشان را از تن جدا ساخته بودند .

صحرای کربلا به خون پاک فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و جوانان بنی هاشم و یاران مخلصت آغشته گشته بود .

.Your browser does not support the audio tag

در گوشه ای از آن صحرا نعل قطع شده ی جوان دلبنده - علی اکبر علیه السلام - افتاده بود و در گوشه ای دیگر در کنار شریعه ی فرات پیکر برادر بزرگوارت ، شیر دشت کربلا - ابوالفضل العباس علیه السلام - با دستانی بریده و فرق شکافته شده بر ریگ های داغ آن سرزمین در خون پاک خویش غوطه ور بود .

.Your browser does not support the audio tag

تو با صدای رسای تکبیر ، حیدروار به سپاه دشمن زدی و تعداد زیادی از آن کافران را به هلاکت رساندی .

تو با حملات مکررت آن چنان از سپاه ابلیس را به هلاکت رسانیدی که فریاد از سپاه به آسمان بلند شد .

هیچ یک از سران سپاه دشمن جرأت نمی کرد که برای نبرد به تو نزدیک شود ؛ زیرا همگی آنان می دانستند که تو فرزند شیر خدایی و خون علی علیه السلام در رگ هایت در جریان است .

ص: 41

.Your browser does not support the audio tag

عمر بن سعد ملعون - فرمانده لشکر - دستور داد تا تورا تیرباران کنند ، آماج تیرها به سوی بدن مبارکت سرازیر شد و آن قدر بر بدن مبارکت تیر اصابت کرد که زره ات همانند خارپشت پر از تیر شده بود .

اما تو همچنان چون شیر می گریدی و بر لشکر دشمن می زدی و کافران را به درک واصل می نمودی .

اما تشنگی چند روزه و گرمای بسیار شدید ، نفس های مبارکت را به شمارش انداخته بود ، همان نفس هایی که هرگاه در فضا پخش می شد بوی معطر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را در فضا پراکنده می ساخت .

.Your browser does not support the audio tag

لحظه ای برای استراحت خود و اسب زخمی ات ایستادی در حالی که بدنت پر از جراحات عمیق بود ، کلاه خود را از سر مبارکت برداشتی تا کمی نفس تازه کنی و جانی بگیری ، ناگهان یکی از آن کافران با سنگ بر پیشانی مبارکت زد - همان پیشانی که بارها رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر آن بوسه می زد و دائم در شب و روز بر خاک عبودیت قرار می گرفت - خون بر چشمان و محاسنت سرازیر شد . تو زره خود را گشودی و لباس خود را بالا زدی تا خون را از چشمانت - که مانع دیدگانت گشته بود - پاک سازی که ناگهان با تیری سه شعبه آهنین بر سینه ی تو کوبیدند .

.Your browser does not support the audio tag

تو با اصابت آن تیر بر قلب مبارکت - که عرش خدا و جایگاه ملائکه الهی بود - از اسب بر زمین افتادی و در آن هنگام فرمودی : بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله و سپس سر به سوی آسمان برداشتی و در آخرین لحظات زندگی ات با خدا چنین نجوا کردی :

خدایا ! تو می دانی اینان کسی را می کشند که روی زمین فرزند پیامبری جز او نیست .

.Your browser does not support the audio tag

سپس تیر را گرفته و از پشت بیرون آوردی ؛ خون همانند ناودان جاری شد . آن گاه مقداری از خون سینه ات را به آسمان پاشیدی و از آن خون قطره ای بازنگشت ، باز

ص: 42

دستان مبارکت را از خون سینه ات پر کردی و بر صورت و محاسنت مالیدی و فرمودی :

همین گونه باشم تا جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را ملاقات کنم و بگویم : ای رسول خدا ! این گروه ظالم مرا به چه جرمی کشتند ؟ !

تو بر زمین افتادی و آخرین نفس های خود را می کشیدی و لب های مبارکت به آرامی ذکر خدا می گفت .

.Your browser does not support the audio tag

در گوشه ای از سرزمین کربلا خیمه های دختران و زنان و کودکان اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم قرار داشت و خواهر ارجمند و دریادلت - زینب کبری علیها السلام آن شیر زن کربلا - با چشمانی اشکبار ، صابرا نه آن واقعه ی جانگداز عظیم آسمان شکن را نظاره می کرد . در این میان شمر بن ذی الجوشن ملعون به گروهی از آن ناپاکزادگان فرمان داد تا به خیمه های زنان و کودکان حمله کنند و به آتش بکشند و غارت نمایند .

تو که هنوز اندک جانی در بدن داشتی با دیدن چنین صحنه ای - با زحمت فراوان - بر نیزه شکسته ای تکیه زدی و نیم خیز شدی و بر آن حرام لقمه ها فریاد برآوردی : وای بر شما ای پیروان آل ابی سفیان ! اگر شما را دینی نیست و از روز معاد باکی ندارید ، لا اقل در دنیا آزاده باشید . من با شما مقاتله می کنم و شما با من جنگ دارید ، زنان و کودکان را گناهی نیست . هنوز من زنده ام و تا زنده هستم متعرض حرم من نشوید .

.Your browser does not support the audio tag

شمر بن ذی الجوشن گفت : این چنین خواهیم کرد ای پسر فاطمه !

آن گاه روبه لشکرش کرد و فریاد زد : از حرم و سراپرده ی این مرد دور شوید ، ابتدا کار او را بسازید و سپس به خیمه ها حمله ور شوید .

و سپس آن ملعون ابد با خنجری کشیده به سمت تو حرکت کرد ...

هرچند بشر تا روز قیامت باید بر این مصیبت بزرگ خون بگرید ، لیکن تو جان خویش و فرزندان را برای گریستن مردمان فدا نساختی ، تو برای احیای کرامت بشر - که کاملاً لگدمال شده بود - و نجات گمراهان از گرداب های ضلالت و آزادسازی بشر از غل و زنجیرهای اسارت ، جان پر بهای خویش را فدا نمودی .

ص: 43

.Your browser does not support the audio tag

آری ،

تو جام های پی در پی مصائب را نوشیدی و در راه خدا با آغوش باز سخت ترین جان دادن را با جان خریدی تا به بشر درس آزادگی و خروج از اسارت دهی . تو با حماسه ات به بشر اعلام داشتی که دنیا هیچ ارزشی ندارد و آن زندگی که با پذیرش ننگ توأم باشد ، ذلت است و مرگ در راه ارزش های الهی عزت است .

تو به بشر آموختی که همواره باید حرکت کرد و لحظه ای در دنیا توقف ننمود ، باید در برابر ظالمان و فاسدان که عقیده ای به خدا و رستاخیز ندارند با تمام قامت ایستاد و هرگز از مرگ نهراسید که مرگ در راه ارزش های والا ، انسان را در ابدیت پرواز می دهد .

.Your browser does not support the audio tag

تو به بشر آموختی که اگر در راه احیای حق و عدالت و ارزش ها ، سرهای خویش را هم از دست دادیم ، نباید بایستیم ؛ بلکه با دستان خود

سرهای خویش را در بر بگیریم و با صلابت گام هایمان به جلو حرکت کنیم .

تو آموختی که اگر در راه حق دست ها و پاهایمان را نیز دشمن از بدنمان جدا سازد ، باز هم نباید توقف نمود ؛ بلکه باید غلطان به سمت جلور هسپار گشت .

آری ،

تو درس های بی شمار به بشر دادی و بشر تا ابد مدیون توست .

ص: 44

توضیحات فصل اول : ثار الله به چه معناست ؟ احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله در مقام امام حسین علیه السلام ،

اشاره

احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره ی حضرت زهرا علیها السلام ، معرفی کتاب کامل الزیارات ابن قولویه قمی و اعتبار آن ، پاسخ به شبهات وارده در رابطه با فطرس ملک ، دلائل عدم تجرد ملائکه و روح و مباحث متعدد دیگر

در روایات و ادعیه ی معصومین علیهم السلام از حضرت سیدالشهداء علیه السلام به « ثار الله » یعنی خون خدا یاد شده است ؛ اما باید توجه داشت از آنجا که خداوند نه جسمانی است و نه ذره ای شباهت با مخلوقات خویش دارد و درباره ی امام حسین علیه السلام ، نباید توهم تشبیه آن حضرت به خدا شود ؛ بلکه مقصود از « ثار الله » این معنی می باشد :

خود خداوند انتقام خون امام حسین علیه السلام را از کافران و ظالمان می گیرد . بنابراین ، آنان که خون مقدس سیدالشهدا علیه السلام را بر زمین ریختند و همچنین آنانی که در طول تاریخ بر این جنایت بزرگ راضی گشتند و اگر در آن زمان بودند یاور یزید و یزیدیان می شدند ، خداوند که صاحب خون سیدالشهداست بر خود حتم نموده که انتقام خون آن حضرت را از همه آن کافران بگیرد .

ص: 45

پیامبر اسلام درباره ی فرزندشان امام حسین علیه السلام فرمودند :

حسینٌ منّی و أنا منه أحبّ الله من أحبّ حسینا .

حسین از من است و من از اویم ، خداوند دوست دارد کسی که او را دوست دارد . (1)

در صحیح ترمذی آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود :

حسین منّی و أنا من حسین ، أحبّ الله من أحبّ حسینا . (2)

در سنن ابن ماجه آمده :

... روی بسنده عن یعلی بن مرة إنهم خرجوا مع النبی صلی الله علیه و آله وسلم إلى طعام دعوا له فاذا حسین [علیه السلام] یلعب فی السکة قال : فتقدم النبی صلی الله علیه و آله وسلم أمام القوم و بسط یدیه فجعل الغلام یقرّ هاهنا و هاهنا و یضاحکه النبی صلی الله علیه و آله وسلم حتی أخذہ فجعل إحدى یدیه تحت ذقنه و الأخری فی فأس رأسه فقبله و قال : حسین منّی و أنا من حسین أحبّ الله من أحبّ حسینا .

جمعی با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به میهمانی می رفتند و آن حضرت پیشاپیش آنان حرکت می کرد . در اثنای راه ، حسین علیه السلام را دید و خواست او را در آغوش بگیرد و حسین علیه السلام به این سو و آن سو می دوید ، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از مشاهده ی این حالت تبسم می کرد تا آن که او را در آغوش گرفته و یک دست خود را به پشت سر و دست دیگر را به زیر چانه ی او نهاد و لب های مبارکش را بر لب های حسین علیه السلام قرار داده و بوسه زد و فرمود : حسین از من است و من از اویم ، خداوند دوست دارد کسی را که او را دوست دارد .

مضمون حدیث فوق در این کتب دیگر اهل سنت نیز آمده است :

مستدرک الصحیحین ، حاکم نیشابوری ، ج 3 ، ص 177

مسند احمد حنبل ، ج 4 ، ص 172

ص : 46

1- طبقات ابن سعد ، ترجمه امام حسین علیه السلام ، ص 27 .

2- صحیح ترمذی ، ج 2 ، ص 307 .

مضمون حدیث فوق - که در مصادر مهم اهل سنت به صورت گسترده بیان شده است - علاوه بر این که شدت علاقه ی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به فرزندش حسین علیه السلام را می رساند، به وضوح دلالت بر این معنا دارد که امام حسین علیه السلام پاره ای غیر انفکاک از وجود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است. بنابراین کلام، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم همانگونه که حجت خدا بود، فرزندش حسین علیه السلام نیز حجت خداست و همانگونه که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم معصوم بود، فرزندش حسین علیه السلام نیز معصوم است. و نیز به این معنا اشاره دارد که همانگونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دین حق را از جانب خدا تأسیس نمود، فرزند عزیزش حسین علیه السلام آن را با قیام خویش حفظ نمود.

ای کاش اهل سنت در معنای این حدیث - که در کتب معتبرشان فراوان آمده است - می اندیشیدند و پیرو خلفای بر حق رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می گشتند.

در منابع اهل سنت از ابن عباس نقل شده :

« مرج البحرين يلتقيان » علی و فاطمه [عليهما السلام] « بينهما برزخ لا يبغيان » النبي (صلى الله عليه [و آله] و سلم) « يخرج منهما اللؤلؤ والمرجان » الحسن و الحسين [عليهما السلام] و لم يحصل لغيره هذه الفضيلة. (1)

از ویژگی های مخصوص امام علی علیه السلام تولد آن حضرت درون کعبه است و قبل و بعد از او هیچ کس درون کعبه متولد نشده است و این از افتخارات بالایی است که خداوند متعال به خاطر احترام و تجلیل از مقام بس ارجمند امیرالمؤمنین علیه السلام به آن حضرت اختصاص داده است.

ص: 47

1- تفسیر الدر المنثور، ج 6، ص 142؛ تفسیر روح المعانی، ج 27، ص 93؛ مناقب ابن مغزلی، ص 339، نورالابصار، ص 101

موضوع تولد امام علی علیه السلام که با اعجاز الهی - یعنی شکافته شدن خانه خدا از پشت - همراه بود، مورد اتفاق راویان شیعه و سنی است. مرحوم علامه ی امینی در کتاب گرانسنگ « الغدیر » ج 6 از ص 21 تا ص 27 مصادر مهم و فراوانی از اهل سنت را در این باره آورده است.

پیام این واقعه :

اشاره

خانه ی خدا سمبل توحید و یگانه پرستی است و با این تولد خداوند به انسان ها پیام می دهد :

راه وارد شدن در مسیر توحید تمسک به ولایت و امامت امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام است، همانگونه که در حدیث قدسی خداوند متعال می فرماید :

وَلَايَةُ عَلِيٍّ بِنِ ابِي طَالِبٍ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي .

ولایت علی بن ابی طالب، دژ من است و هرکس در دژ من وارد شود از عذاب من در امان است. (1)

امام علی علیه السلام اولین کسی بود که به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ایمان آورد و در آن زمان نه ساله بود.

بسیاری از علمای اهل سنت به این مسأله اعتراف نموده اند، از جمله :

محدث شهیر اهل سنت محمد بن عیسی ترمذی در صحیحش از ابن عباس نقل می کند :

أَوَّلَ مَنْ صَلَّى عَلَيَّ [عليه السلام] . (2)

اول کسی که (پشت سر نبی صلی الله علیه و آله وسلم)، نماز خواند، علی علیه السلام بود.

ص: 48

1- عیون اخبارالرضا علیه السلام، شیخ صدوق، ج 2، ص 136، بحارالانوار، ج 39، ص 246.

2- صحیح ترمذی، حدیث 3734.

همچنین وی از زید بن ارقم نقل می کند :

أَوَّلُ مَنْ أَسْلَمَ عَلِيٌّ [عليه السلام] . (1)

اولین کسی که اسلام آورد علی [علیه السلام] بود .

ابن اثیر می نویسد :

علی بن ابی طالب [علیه السلام] أول من أسلم . (2)

مسعودی می نویسد :

بسیاری از مردم بر این عقیده اند که علی بن ابی طالب علیه السلام هرگز به خدا شرک نوزید ؛ بلکه در همه کارهایش پیرو پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود و وی نخستین مسلمان بود . (3)

مرحوم علامه امینی در کتاب ارزشمند « الغدیر » جلد های 3 و 4 حدود یکصد حدیث از منابع اهل سنت آورده که علی علیه السلام اولین مؤمن به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بوده است . و این ایمان امیرمؤمنان علیه السلام در سن نه سالگی در حالی بود که همان مدعیان خلافت که سنی از آن ها گذشته بود در برابر بت به سجده می افتادند .

کاش برخی بر این مسأله می اندیشیدند که آیا آن کسانی که سال های مدیدی از حیاتشان به بت سجده می کردند و شراب می خوردند ، سزاوار جانشینی پیامبر معصوم هستند یا آن کس که در خردسالی با آن فهم عمیقش به خدا ایمان آورده بود و ذره ای از کثافات شرک و بت پرستی و گناهان دیگر بر وجود نازنین وی ننشسته بود !!؟

یکی از القاب حضرت فاطمه علیها السلام « کوثر » می باشد و این لقب به خاطر نزول

ص: 49

1- صحیح ترمذی ، حدیث 3735 .

2- أسد الغابة ، ج 3 ، ص 259 .

3- مروج الذهب ، ج 2 ، ص 283 .

سوره ی کوثر در شأن بانوی دو عالم است :

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ ، فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ ، إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَعْتَبَرُ

ای پیامبر ! محققا به تو خیر کثیر (فاطمه علیها السلام) اعطا کردیم . پس به شکرانه اش برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن . و بدان که همانا شماتت گوی و دشمن تو ابتر و بلا عقب است .

در این سوره ی مبارکه خداوند متعال منّتی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نهاده به این که به آن حضرت کوثر ، یعنی فاطمه علیها السلام داده و این بدان منظور است که آن حضرت را دلخوش سازد و بفهماند که آن کس که به وی زخم زبان می زند که اولاد ذکور ندارد و اجاق کور است خودش اجاق کور است و خداوند متعال به برکت حضرت فاطمه نسل پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را تا قیامت تداوم می بخشد .

در تفسیر مجمع البیان در شأن نزول این سوره مبارکه آمده :

«عاص بن وائل» که از سران مشرکان بود ، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را به هنگام خارج شدن از مسجدالحرام ملاقات کرده و مدتی با حضرت گفتگو نمود . گروهی از سران قریش در مسجد نشسته بودند و این منظره را از دور مشاهده می کردند ، هنگامی که عاص بن وائل وارد مسجد شد به او گفتند : با که صحبت می کردی ؟ گفت : با این مرد ابتر !

این تعبیر را آن کافر به این دلیل انتخاب کرد که عبدالله پسر پیغمبر از دنیا رفت و عرب کسی را که پسر نداشت ، ابتر (یعنی بلاعقب) می نامید و لذا قریش این نام را بعد از فوت پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم برای آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم انتخاب کرده بود . سوره ی فوق نازل شد و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را به نعمت های بسیار و کوثر بشارت داد و دشمنان او را ابتر خواند . (1)

ص: 50

1- تفسیر مجمع البیان ، طبرسی ، ج 10 ، ص 549 .

در کتاب « الدر المنثور » از تفاسیر مشهور اهل سنت از ابن عباس روایت شده :

بزرگترین فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم قاسم ، سپس زینب و آنگاه عبدالله و پس از او امّ کلثوم و آنگاه فاطمه و در آخر رقیه بود . قاسم از دنیا رفت و او اولین کسی از فرزندان آن حضرت بود که در مکه از دنیا رفت و بعد از او عبدالله از دنیا رفت و عاص بن وائل گفت : نسل او قطع شد . پس او ابتر و بی عقب است ، در پاسخش خدای تعالی این آیه را فرستاد که خود عاص بن وائل ابتر و بدون عقب است [و خداوند به برکت فاطمه علیها السلام نسل پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را حفظ می گرداند] . (1)

از قسمت آخر سوره « إن شائک هو الأبر » استنباط می شود که این خیر کثیر همان فاطمه علیها السلام است ؛ زیرا نسل و ذریه ی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به وسیله همین دختر گرامی و ارجمندش علیها السلام در جهان انتشار یافت ، نسلی که نه تنها فرزندان جسمانی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بودند ؛ بلکه آئین او و تمام ارزش های اسلام را حفظ کردند و به آیندگان ابلاغ نمودند ؛ نه تنها امامان معصوم علیهم السلام که آن ها حساب مخصوص به خود دارند ؛ بلکه هزاران هزار از فرزندان صدیقه کبری علیها السلام در سراسر جهان پخش شدند که در میان آنان علمای بزرگ و نویسندگان و فقها و محدثان و مفسران والا مقام و فرماندهان عظیم بودند که با ایثار و فداکاری در حفظ دین اسلام کوشیدند .

مضمون همین سخن نیز در کلام مفسر بزرگ اهل سنت امام فخر رازی آمده است . (2)

محدث بزرگ شیعه علامه سید هاشم بحرانی در کتاب « مدینه المعاجز » از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل می کند :

يا أيُّ بنِ كعبٍ و آلِ ذی بعثنی بالحقِّ نبیاً إنّ الحسین بن علیّ فی السماواتِ أعظمُ ممّا هو فی الأرضِ و اللهُ مکتوبٌ عن یمینِ العرشِ إنّ الحسینَ مصباحُ الهدی و السفینةُ النجاةِ .

ای ای بن کعب ! قسم به خدایی که مرا به حق به پیامبری برگزید ، همانا

ص: 51

1- الدر المنثور ، سیوطی ، ج 6 ، ص 403 .

2- تفسیر فخر رازی ، ج 32 ، ص 124 .

حسین بن علی علیهما السلام در آسمان ها عظیم تر است تا در زمین و اسم او بر عرش خدا نوشته شده که حسین [علیه السلام] چراغ هدایت و کشتی نجات است. (1)

شیخ صدوق و قطب الدین راوندی و دیگران نیز حدیث فوق را چنین آورده اند :

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم :

يا أباي والذى بعثنى بالحق إنَّ الحسينَ بنَ عليٍّ فى السماء أكبرُ منه فى الأرضِ وإِنَّه لمكتوبٌ عن يمينِ عرشِ الله عزَّ وجلَّ مصباحٌ هدىً و سفينةُ نِجاةٍ وإمامٌ غيرٌ وَهِنٍ و عِزٍّ و فَخْرٍ و عِلْمٌ و ذُخْرٌ. (2)

از آنجا که سخن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم برای تمام زمان هاست باید گفت که حضرت حسین بن علی علیهما السلام در هر زمان اسوه ی هدایت ملت هاست . بنابراین حدیث نورانی ، هر قوم و ملتی با هر زبان و نژاد و دین و مذهبی که دارد اگر بخوهد آزاده زندگی کند و غل و زنجیرهای اسارت را پاره گرداند و در مسیر هدایت الهی گام بدارد ، راهش تمسک جستن به حسین بن علی علیهما السلام است .

پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله وسلم درباره ی دخترشان فاطمه زهرا علیها السلام فرمودند :

أما ابنتى فاطمة فهى سيدة نساء العالمين من الأولين و الآخرين. (3)

و اما دخترم فاطمه [سلام الله عليها] او سرور زنان عالم از آغاز تا به انجام است .

حدیث فوق در مصادر اهل سنت از چند طریق وارد شده است :

الف - حدیث عایشه

برای مصادر از اهل سنت رجوع شود به کتاب شرح احقاق الحق ، ج 10 ، ص 27 .

ص: 52

1- مدينة المعاجز الأئمة الإثني عشر ، ج 4 ، ص 52 .

2- عيون اخبار الرضا عليه السلام ، شيخ صدوق ، ج 1 ، ص 59 ، حدیث 29 ؛ الخرائج و الجرائح ، قطب الدین راوندی ، ج 2 ، ص 55 ؛ إثبات الهداة ، شيخ حر عاملی ، ج 2 ، ص 49 ؛ اعلام الوری ، طبرسی ، ص 400 ؛ بحار الانوار ، ج 36 ، ص 204 ، حدیث 8 و

3- تفسیر نور الثقلین ، ج 1 ، ص 338 .

ب - حدیث عمران بن حصین

برای مصادر از اهل سنت رجوع شود به کتاب شرح احقاق الحق، ج 10، ص 34.

ج - حدیث جابر بن سمرة

برای مصادر از اهل سنت رجوع شود به کتاب شرح احقاق الحق، ج 10، ص 40.

د - حدیث ابن عباس

برای مصادر از اهل سنت رجوع شود به کتاب شرح احقاق الحق، ج 10، ص 41.

ه - حدیث ابی بریده

برای مصادر از اهل سنت رجوع شود به کتاب شرح احقاق الحق، ج 10، ص 42.

و همچنین برای مصادر بیشتر می توان رجوع کرد به کتاب فضائل الخمسة ج 3، ص 169.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم درباره فاطمه علیها السلام فرمودند :

اول کسی که وارد بهشت می شود، فاطمه علیها السلام است.

حدیث فوق در مصادر اهل سنت فراوان نقل شده است. برای مصادر این حدیث در کتب اهل سنت رجوع شود به کتاب شرح احقاق الحق، ج 10، ص 135 و فضائل الخمسة، ج 3، ص 204.

مرحوم شیخ عباس قمی در کتاب «انوار البهية» در فصل دوم (نور دوم) درباره ی صدیقه کبری - با توجه به احادیث فراوانی که نقل شده است - می نویسد :

فاطمه علیها السلام در گفتار و سخن؛ شبیه ترین افراد نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بود و شیوه ی زندگی او همانند شیوه ی زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود و راه رفتش همچون راه رفتن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بود. هنگامی که به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می آمد، آن حضرت از او با احترام وافر استقبال می کرد، دست های زهرا علیها السلام را می بوسید و او را در جای خود می نشاند و هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر فاطمه علیها السلام وارد می شد، فاطمه علیها السلام بر می خاست و از پیامبر استقبال گرم می کرد و دستش را می بوسید.

ص: 53

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، فاطمه علیها السلام را می بوسید و هرگاه مشتاق بوی بهشت می شد ، او را می بوئید و می فرمود :

فاطمة بضعه مني من سرها فقد سرتني و من سائها فقد سائني ، فاطمة أعز الناس إليّ .

فاطمه [سلام الله عليها] پاره ی وجود من است ، کسی که او را شاد کند ، مرا شاد کرده است و کسی که او را ناراحت کند ، مرا ناراحت نموده است . فاطمه [سلام الله عليها] عزیزترین انسان در نزد من است . (1)

در منابع اهل سنت آمده :

هرگاه فاطمه [سلام الله عليها] بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم وارد می شد ، حضرت به تمام قامت جلوی او می ایستاد ، سپس او را می بوسید و او را در مکانی که خود می نشست ، جای می داد .

برای مصادر حدیث فوق از کتب اهل سنت رجوع شود به فضائل الخمسة ، ج 3 ، ص 158 ، و کتاب الغدير ، ج 3 ، ص 18 .

در منابع متعدد شیعه و سنی احادیث فراوانی نقل شده که آن زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم قنذاقه ی سیدالشهدا علیه السلام را به آغوش گرفت ، گریست و خبر شهادت آن حضرت را به برخی بیان فرمود ؛ اینک برخی از آن احادیث را نقل می کنیم :

جعفر بن محمد بن قولویه قمی در کتاب گرانسنگ « کامل الزیارات » از حضرت امام صادق علیه السلام نقل می کند :

زمانی که امام حسین علیه السلام از فاطمه علیها السلام متولد شد ، جبرئیل علیه السلام محضر مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مشرف شد و عرض کرد :

امت شما حسین را بعد از شما می کشند ، سپس اظهار داشت :

آیا تربت او را به شما نشان دهم ؟ !

ص: 54

پس بال زد و مقداری از خاک کربلا را برداشت و آن را به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نشان داده ، سپس گفت : این تربتی است که حسین علیه السلام روی آن کشته می شود . (1)

چون خبر ولادت حسین علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رسید ، با سرعت به خانه ی فاطمه علیها السلام رفت در حالی که آثار حزن و اندوه در چهره ی مبارکش نمایان بود و با آهنگی حزن آلود فرمود : ای اسماء ! فرزندم را بیاور ، اسماء قنذاقه ی نوزاد را به دست پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم داد .

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم او را در آغوش گرفت و می بوسید و می گریست .

اسماء که از مشاهده ی این حالت سخت متأثر شده بود ، گفت : پدر و مادرم فدای شما ای رسول خدا ، از چه می گریی ؟ !

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود : برای این فرزندم گریه می کنم !

اسماء از این پاسخ درشگفت شد و گفت : این فرزند تازه به دنیا آمده است !

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود : او را گروهی ستمکار خواهند کشت ، خدا آن ها را از شفاعت من بی نصیب گرداند .

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از جای برخاست و با اندوه روی به اسماء کرد و گفت : از این ماجرا فاطمه علیها السلام را آگاه مکن ؛ زیرا او تازه صاحب فرزند شده است . (2)

مرحوم شیخ صدوق می گوید :

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم حسین علیه السلام را بعد از ولادت به صفیه دختر عبدالمطلب داد در حالی که می گریست و فرمود : خدا لعنت کند جماعتی را که تو را می کشند ای فرزندم ؛ و سه بار این سخن را گفت . صفیه عرض کرد : پدر و مادرم فدایت شوند ، چه کسی او را می کشد ؟ حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود : گروهی ظالم از بنی امیه فرزندم را می کشند . (3)

ص: 55

1- کامل الزیارات ، ص 184 .

2- حیاة الامام الحسین ، باقر شریف القرشی ، ج 1 ص 27 ؛ قصه کربلا ، علی نظری منفرد ، ص 29 .

3- امالی شیخ صدوق ، مجلس 28 ، حدیث 5 .

در منابع اهل سنت فراوان از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده است که آن حضرت بارها خبر شهادت فرزند دلبندش را به برخی بیان فرموده است. اینک یک مورد را می آوریم و در فصل های بعدی تعداد بیشتری از آن احادیث را نقل می کنیم.

طبرانی از امّ سلمه - همسر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم - نقل می کند :

حسن و حسین [علیهما السلام] در حجره ی من نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بودند ، پس جبرائیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نازل گردید و گفت : ای محمّد ! امت تو فرزندان را بعد از تو خواهند کشت - و به سوی حسین علیه السلام اشاره نمود - پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گریست و حسین علیه السلام را به سینه چسبانید . آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود : این تربت نزد تو ودیعه باشد ؛ و آن را بوئید و گفت : وای از کرب و بلا .

امّ سلمه می گوید : رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به من فرمود : ای امّ سلمه ! هرگاه دیدی این تربت به خون مبدل گشت بدان فرزندم حسین کشته شده است .

امّ سلمه آن تربت را در شیشه قرار داد و هر روز به آن نظر می نمود و می گفت : ای تربت ! آن روزی که به خون تبدیل شوی ، روز عظیمی خواهد بود . (1)

اربلی در کتاب « کشف الغمة » نقل می کند :

هنگامی که حسین علیه السلام به دنیا آمد ، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم او را در آغوش گرفت و اذان در گوش راست و اقامه در گوش چپ او گفت و به دستور آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نام مبارکش را حسین علیه السلام گذاردند . (2)

مرحوم علامه مجلسی نقل نموده است که در روز هفتم ولادت حضرت سیدالشهدا علیه السلام ، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دو گوسفند برای حسین علیه السلام قربانی کرد و مقداری از آن را به قابله عطا فرمود و نیز معادل موی حسین علیه السلام صدقه داد و سر مبارک آن حضرت علیه السلام را با ماده ی معطری خوشبو فرمود . (3)

ص: 56

1- المعجم الكبير ، طبرانی ، ج 30 ، ص 114 ، حدیث 2817 .

2- کشف الغمة ، ج 2 ، ص 3 .

3- بحار الانوار ، ج 43 ، ص 239 .

حسن و حسین [علیهما السلام] دو نام از نام های اهل بهشت است و عرب بر فرزندان خود این نام ها را نمی نهادند. (1)

مورخان نوشته اند :

عرب در زمان جاهلیت با نام حسن و حسین [علیهما السلام] [آشنایی نداشتند تا فرزندان خود را به این دو اسم نامگذاری کنند ، و این دو نام از جانب خداوند به پیامبر وحی شد تا بر فرزندان فاطمه علیها السلام نهاده شود. (2)

مرحوم شیخ صدوق از امام سجاد علیه السلام نقل می کند :

هنگامی که فاطمه علیها السلام حسن علیه السلام را به دنیا آورد ، به علی علیه السلام گفت : برایش اسم بگذار . علی علیه السلام فرمود : من پیش از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم نام روی او نمی گذارم . پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم آمد ... سپس به علی علیه السلام فرمود : آیا برایش اسم گذاشته ای ؟ عرض کرد : در نام گذاری او بر شما پیشی نمی جویم . پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود : من نیز در نام گذاری او بر پروردگارم پیشی نمی گیرم . پس خداوند تبارک و تعالی به جبرئیل وحی فرمود که برای محمد فرزندی زاده شده است ، برو به او سلام برسان و تبریک گفته ، بگو : علی برای تو همچون هارون است برای موسی ؛ پس نام فرزند هارون را بر این نوزاد بگذار ! جبرئیل فرود آمد و از جانب خدای عزوجل به پیامبر تبریک گفت و آن گاه گفت : خدای بزرگ به تو دستور می دهد که نام فرزند هارون را به این نوزاد بگذاری ، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود : نام فرزند هارون چه بود ؟ جبرئیل گفت : شبر . پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود : زبان من عربی است [نه عبری] . جبرئیل گفت : او را حسن بنام ، پس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نام حسن علیه السلام [که معادل نام شبر است] را بر او گذاشت .

چون حسین علیه السلام به دنیا آمد ، جبرئیل فرود آمد و از جانب خدای تعالی تولد او را تبریک گفت و سپس گفت : علی برای تو همانند هارون است برای موسی ؛

ص: 57

1- تاریخ الخلفاء ، ج 1 ، ص 188 .

2- اسد الغابة ، ابن اثیر ، ج 2 ، ص 11 .

بنابراین نوزاد را به نام فرزند [دوم] هارون نامگذاری کن! پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم پرسید: نام او چیست؟ جبرئیل گفت: شبیر. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: زبان من عربی است. جبرئیل گفت: او را حسین علیه السلام بنام. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هم نام او را حسین علیه السلام گذاشت. (1)

مضمون این روایت - که نامگذاری امام حسن و امام حسین علیهما السلام توسط خدا معین شده - در مصادر اهل سنت نیز فراوان آمده که برخی از آن ها را ذکر می کنیم:

محب الدین طبری در «ذخائرالعقبی» نقل می کند:

عن أسماء بنت عمیس قالت: أقبلت فاطمة سلام الله عليها بالحسن عليه السلام فجاء النبي صلى الله عليه وآله وسلم فقال: يا أسماء هل مني ابني فدفعت له في خرقة صفراء فألقاها عنه قائلاً ألم أعهد اليك أن لا تلفوا مولوداً بخرقة صفراء؟ فلففته بخرقة بيضاء فأخذه و أذن في أذنه اليمنى وأقام في اليسرى، ثم قال لعلي عليه السلام: أي شيء سميت ابني؟ قال: ما كنت لأسبقك بذلك، فقال: و لا أنا اسبق ربّي فهبط جبرئيل عليه السلام فقال: يا محمد إن ربك يقرئك السلام ويقول لك: عليّ منك بمنزلة هارون من موسى لكن لا نبى بعدك، فسم ابنك هذا باسم ولد هارون، فقال: و ما كان اسم ابن هارون يا جبرئيل؟ قال: شبير، فقال صلى الله عليه وآله وسلم إن لسانى عربى، فقال سمه الحسن، ففعل صلى الله عليه وآله وسلم، فلما كان بعد حول ولد الحسين عليه السلام فجاء نبي صلى الله عليه وآله وسلم و ذكرت - يعنى أسماء - مثل الأول، و ساققت قصة التسمية مثل الأول و أنّ جبرئيل عليه السلام أمره أن يسميه باسم ولد هارون شبيرا، فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم، مثل الأول، فقال: سمه حسينا. (2)

ص: 58

1- امالی، شیخ صدوق، ج 3، ص 116.

2- ذخائرالعقبی، ص 120.

ابن حجر نقل می کند :

عن سليمان إنَّ النبيَّ صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلم قال : سمى هارون ابنيه شبرا وشبيرا وإني سميت ابنتي الحسن والحسين بما سمى به هارون ابنيه. (1)

نکته ای بسیار مهم :

در روایات متعدد - از کتب شیعه و سنی - از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم تمام مقام و منقبت های خود را به جز مقام نبوت و رسالت ، برای امام علی علیه السلام اثبات نموده است و این حدیث ، « حدیث منزلت » است :

أما تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي. (2)

ای علی ! آیا خشنود نمی شوی که بگویم مثل تو نسبت به من همانند هارون است نسبت به موسی ، جز اینکه پس از من پیامبری نیست .

دلالت این سخن شریف و نورانی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم این است که علی علیه السلام برادر و وارث و جانشین پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله وسلم می باشد و تمام مقامات و مناقب آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را - به جز رسالت - داراست ؛ همان گونه که هارون برادر و جانشین موسی علیه السلام بود .

بنابراین از مفاد حدیث فوق خلافت و امامت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام اثبات می شود ؛ زیرا علی علیه السلام تمام مقامات و مناقب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم - به جز رسالت - را داراست و یکی از این مقامات ، مقام امامت است ؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم امام خلائق نیز بود و رسول خاتم صلی الله علیه و آله وسلم فقط رسالت را استثناء کرد .

ص: 59

1- الصواعق المحرقة ، ص 115 .

2- صحیح بخاری ، ج 4 ، ص 208 ، باب مناقب مهاجرین ؛ سنن ابن ماجه ، ج 1 ، باب فضل علی علیه السلام ؛ سنن ترمذی ، ج 5 ، ص 302 ، باب مناقب علی علیه السلام ؛ فضائل الصحابه ، نسائی ، باب فضائل علی علیه السلام ص 13 و ده ها منبع دیگر .

در احادیث بالا نیز خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید که اسامی فرزندان هارون را بر فرزندان امام علی علیه السلام بگذارد تا همه ی عالمیان متوجه شوند علی علیه السلام برادر و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است ؛ همانگونه که هارون علیه السلام برادر و جانشین موسی علیه السلام بود .

کاش اهل سنت کمی بر این مسأله تأمل می کردند و متوجه می شدند و پیرو جانشینان بر حق رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می گشتند ، نه پیرو آن کسانی که امت اسلام را بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از صراط مستقیم خارج ساختند و حاصل خلافتشان آن شد که امویان نابکار خلافت را به دست بگیرند و ریحانه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مولانا امام حسین بن علی علیهما السلام را با فرزندانش به شهادت برسانند .

داستان فطرس ملک که در روایات متعددی بیان شده ، مورد اشکال و ردّ برخی قرار گرفته است ؛ در این قسمت ما بحث جامعی را در اثبات داستان فطرس ملک مطرح می نمائیم .

زمانی که حدیث یا روایتی مورد اشکال و رد قرار می گیرد از دو ناحیه می باشد ، یا از ناحیه ی سند روایت است و یا اشکال از ناحیه معنا و دلالت روایت است ؛ و چه بسا روایاتی هم از لحاظ سند و هم از لحاظ محتوا مورد اشکال باشد .

ما در اینجا روایت فطرس ملک را هم از جهت سند و هم از جهت دلالت و محتوا مورد بررسی علمی قرار می دهیم :

1 - میزان اعتبار سند روایت فطرس ملک

یکی از مهم ترین کتبی که روایت فطرس ملک را نقل کرده است کتاب « کامل الزیارات » تألیف محدث و دانشمند بزرگ شیعه ، جعفر بن محمد بن قولویه قمی می باشد . سه بحث در اینجا مطرح می شود :

1) شخصیت ابن قولویه قمی ؛ 2) اعتبار کتاب وی ؛ 3) راویان حدیث کتاب وی .

شخصیت ابن قولویه قمی :

ابی القاسم جعفر بن محمد بن موسی بن قولویه قمی ، از فقها و محدثان نامی قرن چهارم قمری می باشد . وی که در اواخر غیبت صغرای حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و ابتدای غیبت کبرای آن حضرت به سر می برده ، علاوه بر زهد و تقوای بالایش ، در حفظ حدیث و فقاہت از جمله سرآمدان و نامداران علمی عصر خویش بوده است . در عظمت علمی او همین بس که بزرگترین محدثان و فقهای شیعه چون شیخ صدوق و شیخ مفید ، و بسیاری دیگر از نامداران آن زمان ؛ شاگرد این عالم جلیل القدر بوده اند .

اعتبار کتاب وی :

کتاب گرانسنگ کامل الزیارات ، استوارترین و کامل ترین کتاب در باب زیارت قبور معصومین علیهم السلام - به ویژه سیدالشهداء علیه السلام - است که به تصدیق ارباب فن ، هیچ کتابی تاکنون به این میزان اعتبار در باب زیارت قبور ائمه معصومین علیهم السلام و فضیلت آن به نگارش در نیامده است . به ویژه مؤلف والا مقام آن که در عصر متصل به معصومین علیهم السلام به سر می برده ، بر وثاقت و اعتبار کتاب می افزاید .

راویان حدیث کتاب کامل الزیارات :

شیخ جلیل القدر ابن قولویه قمی در مقدمه کتابش می نویسد :

« و همانا می دانیم که ما احاطه به تمام روایاتی که از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام در این زمینه [زیارات] و همچنین در غیر این موارد [غیر زیارات] روایت شده است نداریم ؛ و لکن آنچه واقع شده است برای ما از جهت ثقات از اصحابمان - رحمهم الله برحمته - را در این کتاب جمع می آورم و در این کتاب حدیثی که از شذوذ از راویان باشد حتی یک حدیث نیز نمی آورم » .

همانگونه که ملاحظه نمودید مؤلف کتاب ادعا دارد که تمام راویان حدیث این کتاب جملگی ثقه هستند و هیچ حدیث ضعیفی در این کتاب موجود نمی باشد .

ص: 61

مرحوم آیت الله سید ابوالقاسم خوئی در معجم رجال حدیث، ج 1، ص 49 به بعد در بیانی طولانی تحت عنوان مقدمه سوم توثیقات عامه، با مستندات علمی متعدد، وثاقت روایات کتاب کامل الزیارات را در حد بالایی اثبات می کند.

ابن قولویه قمی حدیث فوق را با واسطه ی پنج راوی از امام صادق علیه السلام نقل می کند. این پنج راوی به ترتیب عبارتند از: 1 - محمد بن جعفر القرشی الرزاز کوفی؛ 2 - محمد بن حسین بن ابی الخطاب؛ 3 - موسی بن سعدان الحنّاط؛ 4 - عبدالله بن القاسم الحضرمی؛ 5 - ابراهیم شعیب المیثمی، که وی از امام صادق علیه السلام روایت فوق را نقل می کند.

در بسیاری از کتب شیعه وثاقت این پنج نفر مورد تأیید قرار گرفته است؛ مانند: تفسیر قمی، کامل الزیارات ابن قولویه قمی، رساله ی ابی غالب زرّاری، خاتمه مستدرک الوسائل محدث نوری، رجال نجاشی و نیز آیت الله خوئی در معجم رجال حدیث و دیگران.

نتیجه: پس می بینیم که روایت فطرس ملک که در کتاب کامل الزیارات از حضرت امام صادق علیه السلام نقل شده است از لحاظ سندی در بالاترین درجه از صحت و اعتماد می باشد.

حدیث فوق در کتب دیگر شیعه نیز نقل شده است، از جمله:

امالی شیخ صدوق، مجلس 28، ص 137، حدیث 8

روضه الواعظین و بصیرة المتعظین، ابن قتال نیشابوری، ج 1، ص 155

بحارالانوار، علامه مجلسی، ج 43، ص 243

عوالم العلوم و المعارف، علامه بحرانی، ج 17، ص 17، ح 7

سفینة البحار، شیخ عباس قمی، ج 7، ص 117

و ...

در این کتب و کتب دیگر نیز روایت فطرس ملک با اسناد معتبر ذکر شده است؛ هرچند حدیث کامل الزیارات ابن قولویه به تنهایی برای اثبات صحت حدیث کفایت می کند.

ص: 62

اشاره

همانگونه که ملاحظه نمودید، حدیث فطرس از چنان استحکامی از لحاظ سند و صحت برخوردار است که هیچ کس نمی تواند به طریق علمی آن را زیر سؤال ببرد؛ لیکن متأسفانه تعدادی آمده اند با اشکالاتی در معنا و مضمون حدیث آن را از این طریق زیرسؤال برده اند و آن را مورد انکار و رد قرار داده اند.

اصولاً حدیثی که به طرق گوناگون در کتب حدیثی صحت اسناد آن به اثبات رسیده از لحاظ علمی نباید مورد انکار واقع شود، نهایتاً اگر آن روایت یا حدیث با ادله ی عقلی و نقلی چندان موافقت نداشت باید آن را به نحوی توجیه نمود، نه اینکه سریع آن را مورد انکار قرار داد و حدیث فطرس در حالی است که کاملاً با ادله ی عقلی و قرآنی قابل تطبیق است.

اشکالاتی که بر این حدیث وارد شده عمدتاً از ناحیه کسانی است که می خواهند با دیدگاه فلسفی معارف قرآنی و روایات معصومین علیهم السلام را مورد تبیین قرار دهند.

معارف و تفکراتی که یا حاصل عرصه ی اندیشه خطاپذیر بشر است یا وارد شده از مکاتب شرق و غرب، هرگز نمی تواند مستمسکی خوب جهت تبیین معارف و حیانی باشد. تبیین معارف و حیانی فقط به دو چیز صورت می گیرد: اول، خود قرآن و سنت؛ به این معنا که بسیاری از مباحث دینی در پرتو قرآن و اهل بیت علیهم السلام قابل تبیین می باشند. دوم، ادله ی عقلی، که این ادله ی عقلی در کنار قرآن و تعالیم معصومین علیهم السلام نیز تبیین گر معارف الهی است.

البته برخی از علوم کنونی که به علوم عقلی شهرت یافته اند از نظر و دیدگاه منتقدین، بسیاری از مباحث آن غیرعقلی است؛ زیرا ثمرات آن مباحث، با نصوص و حیانی در تغایر است و از آنجا که هرگز عقل و وحی در برابر یکدیگر قرار نمی گیرد، بنابراین باید گفت آن علوم عقلی نیست؛ بلکه یک سری قواعد و مباحثی است که توهم عقلانیت بر آن شده است.

منکران حدیث فطرس ملک ، سه اشکال جهت رد حدیث اقامه کرده اند که ما در اینجا سه اشکال را مطرح می نمایم و با ادله ی عقلی و نقلی پاسخ می دهیم :

اشکال نخست : می گویند : پذیرش این روایت ، تجرّد ملائکه را زیر سؤال می برد ؛ زیرا ملائکه مجرد هستند و شکسته شدن بال و سپس التیام آن قابل تطبیق بر ملائکه که مجرد محض اند ، نمی باشد . بنابراین چون ملائکه مجرد از ماده می باشند ، روایت فوق - که به نوعی جسمانی بودن ملائکه را اثبات می کند - قابل پذیرش نیست .

جواب : عقیده ی تجرّد ملائکه هیچ سابقه ای در قرآن و روایات ندارد ؛ بلکه فلاسفه با اقتباس از معارف یونان باستان - در بحث عقول عشره - (موجودات وهمی دهگانه کاملاً مجرد از ماده و زمان ، که در مکتب یونان باستان مطرح شده است) این تفکرات را مطرح نموده اند و در تطبیق آن معارف با وحیانیات ، عقول عشره را همان ملائکه - که در قرآن و روایات از آن ها یاد شده - بیان نموده اند !!

در اینجا ما دلایل قرآنی و روایی و عقلی را می آوریم تا اثبات کنیم ملائکه مجرد نیستند ؛ بلکه آنان نیز مادی اند ، لیکن از نوع لطیف آن .

دلایل قرآنی :

خداوند در قرآن کریم در سوره ی مبارکه فاطر می فرماید :

« أَلْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ مَّثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ لِّكُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ » (1)

ستایش مخصوص خداوندی است که آفریننده آسمانها و زمین است ، که فرشتگان را رسولانی قرار داد دارای بالهای دوگانه و سه گانه و چهارگانه ، او هر چه بخواهد در آفرینش می افزاید ، زیرا خداوند بر هر چیزی تواناست .

ص: 64

این آیه ی شریفه دلالت بر جسمانیت ملائکه دارد؛ زیرا بال داشتن ملائکه و پرواز با آن بال ها، نشانه ی دارا بودن نوعی از جسمانیت است و طبق قاعده ی « اصاله الظهور » نباید معنا را به غیر ظاهر حمل نمود؛ زیرا با اخذ معنای ظاهر این آیه، دچار هیچ محذور عقلی نمی شویم؛ بلکه اگر ملائکه را مجرد فرض کنیم به مشکلات متعدد شرعی و عقلی دچار می گردیم که بحث آن را خواهیم کرد.

خداوند در چند جای قرآن کریم از رؤیت ملائکه با چشم سر سخن گفته است، مانند داستان حضرت مریم علیها السلام که جبرائیل مثل بشری درآمد و حضرت مریم علیها السلام او را با چشم رؤیت نمود.

« وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّيَبَتْ مِنْ اَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا * فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا اِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا * قَالَتْ اِنِّي اَعُوذُ بِالرَّحْمَانِ مِنْكَ اِنْ كُنْتُ تَقِيًّا * قَالَ اِنَّمَا اَنَا رَسُوْلٌ رَبِّكَ لِاِءْتِبَ لَكَ غُلَامًا زَكِيًّا » (1)

و مریم را در این کتاب یاد کن، آن هنگام که از خانواده اش در ناحیه شرقی (بیت المقدس) کناره گرفت؛ و میان خود و آنان حجابی افکند. در این هنگام، ما روح (و فرشته مقرب) خود را به سوی او فرستادیم؛ و او در شکل انسانی بی عیب و نقص، بر مریم ظاهر شد. (مریم سخت ترسید و) گفت: « اگر خدا ترس هستی، من از تو، به خدای رحمان پناه می برم ». گفت: « من تنها فرستاده پروردگار توام؛ (آمده ام) تا پسر پاکیزه ای به تو ببخشم ».

کاملاً واضح است که اگر حضرت جبرائیل علیه السلام مجرد از ماده و مدّه (زمان) بود، هرگز امکان نداشت که در مکانی خاص و در قالب بشر خود را عرضه بدارد و رؤیت شود.

و همچنین داستان حضرت لوط علیه السلام که ملائکه به صورت انسان به نزد وی آمدند

ص: 65

و لوط و همسر و فرزندان آن ها را مشاهده نمودند و داستان حضرت داوود علیه السلام که در سوره ی مبارکه (ص) بیان شده که گروهی از ملائکه به صورت انسان بر محراب وی وارد شدند ؛ جملگی دلالت بر این معنا دارد که ملائکه از نوعی جسمانیت - البته بسیار لطیف - برخوردارند .

البته برخی از مفسران که با تفکرات فلسفی وارد تبیین این آیات شده اند ، چون نخواستند دست از تجرد ملائکه بردارند در امثال این آیات ، رؤیت را از باب مجاز تفسیر کرده اند . به این معنا که آنچه که آنان از ملائکه دیده اند چیزی جز توهم محض نیست ؛ زیرا خداوند با دخل و تصرف در قوه ی واهمه و مخیله آن اشخاص (مثلاً داوود) ، آنان گمان رؤیت کرده اند! (1)

بر هر صاحب بصیرتی مخفی نیست که پذیرش این سخن اسقاط قرآن کریم از حُجیت ظاهر است .

دلایل روایی :

احادیث متعدد از ائمه هدی علیهم السلام که در معتبرترین کتب روایی شیعه وارد شده است به صراحت تجرد ملائکه را ابطال می کند ، در اینجا اشاره ای مختصر می نمائیم :

در کتاب شریف « التوحید » تألیف محدث کبیر شیعه مرحوم شیخ صدوق در ص 77 ، باب 38 تحت عنوان : ذکر عظمة الله جل جلاله ، از امیرالمؤمنین در ذکر قدرت و عظمت خداوند متعال ، خطبه ای در وصف ملائکه نقل می نماید که در این خطبه ی امیرالمؤمنین علیه السلام ، ملائکه دارای این ویژگی و خصوصیات می باشند .

- بُعد بین مفاصل ملائکه .

- حسن ترکیب صورت .

ص: 66

1- مرحوم علامه ی طباطبائی در تفسیر المیزان ذیل آیات سوره ی (ص) از آیه ی 20 تا 25 چنین مضمونی را بیان نموده است .

- دوش و لاله ی گوش ملائکه .

- استخوان بدن ملائکه .

- پای ملائکه .

- انگشت ابهام ملائکه .

- اشک چشم ملائکه .

- کثرت بال های ملائکه .

که تمام این خصوصیات ، تصریح بر جسمانیت ملائکه دارد و نباید بر غیر ظاهر معنا را حمل نمود ؛ زیرا اگر چنین شود کلام معصومین از حجیت ساقط می شود و این یعنی انهدام روایات ؛ البته این را دوباره تکرار کنم اگر در جایی با محذورات عقلی دچار شویم آنجا باید از ظاهر عدول کرد که در اینجا و اکثر روایات ، اخذ به ظاهر هیچگونه مشکلی را ایجاد نمی کند .

در کتاب بحار الانوار ، ج 56 ، ص 145 و ج 59 ، ص 145 تحت عنوان « باب حقیقة الملائكة » سیاق کلی همه ی احادیث آن ، بر جسمانی بودن ملائکه دلالت دارد و به هیچ وجه قابل تأویل نیست . به عنوان مثال از خصال صدوق ، ج 1 ، ص 67 ، حدیث 99 نقل می کند :

كان على الحسن و الحسين عليهما السلام تعويذان حشوهما من زعب جناح جبرئيل عليه السلام .

دو تعویذ بر گردن امام حسن و امام حسین علیهما السلام بود که از پر بال جبرئیل ساخته شده بودند .

درباره ی حقیقت ملائکه در تفسیر نمونه ، ج 18 ، ص 173 ذیل آیه ی شریفه ی « اولی اجنحة ... » مطالب بسیار مفیدی ذکر شده است و در نهایت با استناد و استدلال به روایات متعدد معتبر ، ملائکه را موجوداتی از جسم لطیف مطرح نموده است و مجرد بودن ملائکه را رد کرده است .

ص: 67

دلیل عقلی بر ردّ تجرد ملائکه :

موجودی که مجرد از ماده و مدّه (زمان) باشد، (یعنی نه خصوصیات و ویژگی های ماده را دارا باشد و نه در زمان بگنجد) حدّی برای ذات او نخواهد بود. به عبارت دیگر موجود مجرد که از تمام خصوصیات ماده و زمان مبرّاست، ذات او نامحدود خواهد بود؛ زیرا آنچه که سبب تحدید موجودات می شود مقوله ی زمان و مکان است. و از آنجا که عقلاً محال است چند موجود نامحدود در عالم باشد (زیرا موجودات به یکدیگر حد می زنند) باید بگوئیم: فقط خداوند متعال در عالم مجرد و نامحدود است و تمام موجودات دیگر محدود و در مقوله ی زمان و مکان می گنجد.

اگر بگوئیم: خدا و ملائکه و روح مجردند، باید خدا را از خدایی ساقط کنیم؛ زیرا موجود مجرد حدی برای ذات او نخواهد بود و با پذیرش چند ذات غیر محدود، در حقیقت حد و تناهی را برای خداوند تجویز نموده ایم! بنابراین، ملائکه مجرد نیستند و در مقوله ی زمان و مکان می گنجد.

با توجه به این استدلال، ثابت می شود که روح نیز مجرد نیست؛ همچنانکه روایات معصومین علیهم السلام نیز این معنا را تصریح نموده اند که برای جلوگیری از اطاله ی کلام فقط یک روایت در این باب ذکر می کنیم:

در کتاب توحید صدوق، ص 171 و معانی الاخبار، ص 17، رقم 3 در حقیقت وهویت روح آمده:

إِنَّ الرُّوحَ مَتَحَرِّكَ كَالرَّيْحِ وَإِنَّمَا سُمِّيَ رُوحًا لِأَنَّهُ اشْتَقَّ اسْمَهُ مِنَ الرَّيْحِ وَإِنَّمَا أُخْرِجَهُ عَلَي لَفْظِهِ الرُّوحَ لِأَنَّهُ مَجَانِسٌ لِلرَّيْحِ .

روح موجودی است مانند باد متحرک و از این جهت نامش روح است که اسم آن از ریح (یعنی باد) گرفته شده است. و از این جهت که همجنس باد است به آن روح گفته می شود.

مضمون این حدیث صراحت در جسمانیت روح دارد .

در کتاب بحار الانوار ، جلد 58 ، صفحه ی 1 یا جلد 61 ، صفحه ی 1 در باب « حقیقة النفس و الروح » احادیث این باب درباره ی روحی که در حضرت آدم علیه السلام دمیده شده است به صراحت دلالت بر جسمانی بودن آن دارد . (البته روح هم مانند ملائکه جسم لطیف اند که رؤیت نمی شوند مگر اینکه تمثّل به قالبی شوند) .

اشکال دوم : می گویند : پذیرش این روایت (فطرس ملک) مغایر با عدم اختیار ملائکه می باشد .

جواب : هیچ دلیل شرعی و عقلی دال بر این معنا - که ملائکه مختار نیستند و در کارهایشان مجبورند - موجود نمی باشد ؛ بلکه دلائل قرآنی اختیار ملائکه را ثابت می کند ، برای مثال :

خداوند در قرآن کریم در سوره ی مبارکه ی بقره آیه 34 می فرماید :

« وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ » (1)

و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم : « برای آدم سجده (و خضوع) کنید ! » همگی سجده کردند ؛ جز ابلیس که سر باز زد ، و تکبر ورزید ، و (بخاطر نافرمانی و تکبرش) از کافران شد . «

امر کردن خداوند به ملائکه برای سجده به آدم علیه السلام ، دلالت بر این معنا دارد که آنان مختارند ؛ زیرا اگر اختیار در میان نباشد امر و نهی خداوند بی معناست .

همچنین در داستان خلقت آدم علیه السلام ؛ آنگاه که خداوند به ملائکه فرمود : می خواهیم در زمین خلیفه خلق کنیم ، ملائکه به چون و چرا و اعتراض برخاستند :

« وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا

ص: 69

مَنْ يُفْسِدْ فِيهَا وَيَسْفِكِ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (1)

(به یاد آور) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان فرمود: «من بر روی زمین، جانشینی قرار خواهم داد». فرشتگان گفتند: «(پروردگارا!) آیا کسی را در آن قرار می دهی که فساد و خونریزی کند؟! حال آنکه ما تسبیح و حمد تو را به جا می آوریم، و تو را تقدیس می کنیم (و برای جانشینی شایسته تریم)». فرمود: «من حقایقی را می دانم که شما نمی دانید.»

این چون و چرا و اعتراض ملائکه به خداوند نشان دهنده ی این است که آنان مجبور نیستند و مانند انسان ها اراده و اختیار دارند.

البته روایاتی که دلالت و مضمون آن ها اختیار ملائکه را اثبات می کند نیز در مصادر حدیثی فراوان است که برای جلوگیری از اطاله ی کلام از آوردن آن خودداری می کنیم.

اشکال سوم:

پذیرش مضمون این حدیث، عصمت ملائکه را زیر سؤال می برد، بنابراین چون ملائکه معصوم اند آن حدیث نمی تواند صحیح باشد.

جواب:

1- عصمت ملائکه به این معناست که آنان مانند ما انسان ها دارای قوه ی شهوت و خشم نیستند تا گناهانی را که از شهوت و خشم برمی خیزد مرتکب شوند؛ لذا پذیرش عصمت ملائکه این معنا را نمی رساند که آنان نه هیچ گونه اختیاری از خود دارند و نه می توانند هیچ گونه چون و چرایی در انجام اوامر الهی کنند.

2- عصمت ملائکه و انبیاء در رابطه با گناهان مطرح است نه سستی کردن در امور و ترک اولی نمودن.

ص: 70

1- سوره ی بقره، آیه ی 30.

در قرآن می خوانیم که برخی از پیامبران الهی با وجود برخورداری از عصمت، چون در اطاعت از فرمان الهی کوتاهی نمودند، به شدت دچار قهر و مجازات الهی شدند مانند حضرت یونس علیه السلام.

بنابراین، فطرس ملک هر چند از قوه ی خشم و غضب و گناهان آن معصوم بود؛ لیکن چون در امتثال امر خداوند سستی به خرج داد، خداوند نیز وی را مجازات نمود.

با توجه به این مباحث و استدلالات نتیجه می گیریم که روایت فطرس ملک هیچ ایرادی - نه از لحاظ سند و نه از لحاظ مضمون - بر آن نیست و این یکی از برکات وجودی مولا امام حسین علیه السلام است که علاوه بر انسان ها، ملائکه و همه ی عالم را در بر گرفته است.

آری، مولایمان حسین علیه السلام آن سیمای جهان افروزی است که پرتو نورش، آسمان ها و زمین را منور ساخته است.

فصل دوم : خبر از شهادت امام حسین علیه السلام و حماسه جاوید وی

اشاره

.Your browser does not support the audio tag

اشاره

.Your browser does not support the audio tag

یا مولا ، یا حسین !

تویی آن نور جاویدان الهی که سراسر آسمان ها از پرتو نورت روشن است و ملائکه ی خدا در آسمان ها در زیر سایه های گسترده ی انوارت ، اوامر خدا را امتثال می کنند .

وقتی که مادر بزرگوات صدیقه کبری علیها السلام بر تو حامله شد ، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به دخترش فرمود : من در چهره ی تو نوری می بینم و به زودی حجتی برای خلق خدا از تو متولد می شود .

تو سومین پیشوا و امام خلائق هستی ، تو بعد از جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و پدر و مادر والامقامت علیهما السلام در کنار برادر بزرگوارت ، امام حسن علیه السلام ، بالاترین رتبه و مقامات را در بین مخلوقات خدا دریافت نموده ای و تمام امامان بعد از تو و تمام پیامبران و اولیاء خدا سایه نشین انوار جهان افروزت می باشند .

.Your browser does not support the audio tag

براساس روایات وارده ، اولین موجودی را که خداوند متعال خلق نمود ، نور جدّ بزرگوارت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم بود و خداوند متعال به برکت آن نور سایر موجودات را خلق نمود ، و جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بارها در جمع صحابه فرمود :

حسین از من است و من از حسین .

ص: 73

طبق این سخن جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که تو را بخشی از وجود خود نامبرده است ، تو از همان روز نخست آفرینش ، همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بودی و به اذن خدا در ایجاد و به ظهور رساندن موجودات مشارکت داشتی .

آری ،

این که می گوئیم : وجود مبارکت جهان افروز است ، سخنی به گزافه نیست ؛ بلکه برگرفته از مضامین احادیث جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می باشد .

.Your browser does not support the audio tag

بهشت جاوید خدا از نور تو نشأت گرفته و در روز رستاخیز محشر به نور تو - که پرتویی از نور خداست - روشن است و شیعان پست سر تو با درود و سلام خداوند و استقبال فرشتگان با قلبی مطمئن و روانی شاد وارد بهشت می شوند. تو در بهشت جاوید خدا صاحب مجلسی هستی که اهل آن مجلس که گریه کنندگان و زائران تو می باشند با چشمانی پر از اشک عشق به چهره ی آفتاب گسترت می نگرند و آن چنان با لذت شیفته ی جمال و کمال تو می شوند که از همه ی لذت ها چشم می پوشند و هرچند همسران بهشتی آنان اظهار می دارند که ما در بهشت مشتاق شما هستیم، آنان جمال دلربای تو را بر آن همسران و بهشت ترجیح می دهند.

.Your browser does not support the audio tag

به خدا قسم دنیا بدون وجود مقدّست بی معناست، آخرت هم بدون وجود مقدّست بی معناست و اصلاً نظام عالم بدون وجود مقدّست سراسر بی معناست!

باز هم بگویم که در نزد منکران امامت متهم به گزافه گویی نشوم:

وجود جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم معنا دهنده به نظام عالم است؛ زیرا او اولین مخلوق خداست و خداوند به برکت نور آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم عالم را آفرید و معنا بخشید و تو پاره ای از وجود او هستی؛ بلکه سراسر وجود او هستی که بارها فرمود:

حسین از من است و من از حسین.

.Your browser does not support the audio tag

شیعه ی مخلص پدرت سلیم بن قیس نقل می کند:

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از کنار تو و برادرت - که کودکانی چهار پنج ساله بودید - عبور

ص: 74

می کرد. تو و برادرت حسن علیه السلام مشغول بازی بودید. آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم هر دوی شما را گرفت و هر یکتان را بر یک دوش سوار کرد.

مردی از مقابل رسید و گفت: شما خوب سواری برای این دو کودک هستید! جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با تبسم به وی فرمود: و این دو نیز خوب سوارانی هستند! این دو پسر دو ریحانه ی من از دنیا هستند.

.Your browser does not support the audio tag

آن گاه هر دوی شما را به خانه ی دخترش فاطمه علیها السلام آورد و شما را از دوشش بر زمین گذاشت، سپس فرمود: با یکدیگر کشتی بگیرید. شما دو ریحانه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و میوه ی قلب او با یکدیگر کشتی گرفتید و مادرتان فاطمه علیها السلام با

اشتیاق وافر بازی شما دو نفر را نگاه می کرد . رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نیز با شادی صحنه ی نبرد و بازیتان را نگاه می کرد و مکرر می فرمود : آفرین حسن ! آفرین حسن ! و با این سخنانش برادر عزیزت را در آن نبرد کودکانه تشویق می نمود .

مادرت علیهاالسلام با حالت تعجب به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم عرض کرد : یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم چرا فقط حسن را تشویق می کنی در حالی که از حسین بزرگتر است !؟

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود : اکنون جبرئیل مشغول تشویق حسین است و دائماً می گوید : آفرین حسین ! آفرین حسین !

.Your browser does not support the audio tag

در نتیجه تو در آن بازی کودکانه برادرت را بر زمین زدی .

آری ،

همواره ملائکه ی آسمان ها مشتاق تو هستند ؛ چه قبل از تولدت که در عالم نور خدا را عبادت می کردی و چه هنگام آمدنت به دار دنیا که عالی ترین معامله ها را با خدا نمودی و چه هنگام رستاخیز که تو خورشید صحرای محشری ، آنان مشتاق تو هستند .

اما وای از آن مصیبت عظیمی در روز عاشورا !

آن گاه که بدن پاره پاره ات غرق در خون مبارکت بر سرزمین کربلا افتاده بود ، در میان لشکر دشمن کسی را دیدند که صیحه و فریاد می کند . به وی گفتند : ای مرد بس است ، این همه ناله و فریاد برای چه سر می دهی ؟

ص: 75

گفت : چگونه ناله نزنم و چطور فریاد نکنم ، دیدم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم ایستاده گاهی نگاه به آسمان می کند گاهی هم نظر به سرزمین کربلا و میدان جنگ و قتلگاه دارد .

.Your browser does not support the audio tag

از فرزندت امام صادق علیه السلام سؤال کردند که آن کسی که فریاد می زد و صیحه می زد ، چه کسی بود ؟

فرزندت فرمود : جبرئیل امین بود .

در آن روز مصیبت ؛ همه ملائکه ی آسمان ها که عاشق تو بودند با دیدن پیکر مطهرت که آغشته به خون بود ، به شیون آمدند و به پروردگار گفتند : پروردگارا ! این حسین برگزیده ی تو و فرزند پیامبر توست . پس خداوند متعال تمثال فرزندت مهدی موعود علیه السلام را برای ملائکه ظاهر گردانید و فرمود : با فرزندش مهدی از خون حسین انتقام خواهم گرفت .

.Your browser does not support the audio tag

در کتاب سلیم بن قیس هلالی آمده روزی تو با برادرت حسن علیه السلام به محضر جدّتان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم وارد شدید ، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در حالی که با شوق به قد و بالای کوچک تو و برادرت نگاه می کرد فرمود :

به خدا قسم اینان دو آقای جوانان اهل بهشتند و پدرشان از ایشان بهتر است . بهترین مردم نزد من و محبوب ترین آنان در قلب من و محترم ترین ایشان در پیشگاه من پدر شما و سپس مادرتان است . احدی نزد خداوند افضل از من و برادرم و وزیرم و جانشینم در امتم و صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من علی بن ابی طالب نیست .

بدانید که برادرم و دوستم و وزیر و انتخاب شده ام و خلیفه ی بعد از خودم و صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من علی بن ابی طالب است . وقتی او از دنیا رفت پسر من حسن بعد از اوست ، وقتی او از دنیا رفت ، پسر من حسین بعد از اوست ، سپس امامان نه گانه از نسل حسین خواهند بود .

.Your browser does not support the audio tag

آن گاه جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به چشمان نازنین تو نظر کرد و فرمود :

قسم به آن که جانم به دست اوست ، از ماست مهدی این امت که خداوند به وسیله ی او زمین را پر از عدل و داد می کند همانطور که از ظلم و ستم پر شده است .

ص: 76

آری ،

تو پدر نه امام و حجت خدایی که آنان بعد از تو راهنما و پیشوای بشریتند .

.Your browser does not support the audio tag

تو در پیشگاه الهی از چنان مقام و منزلت و عظمت برخوردار بودی که امامان نه گانه همگی از نسل مطهّر تو می باشند و مهدی موعود علیه السلام آخرین فرزند توست که به اراده ی خدا چون خورشید درخشانی در عالم ظاهر می شود و با شعار لا اله الا الله و ندای تکبیر در حالی که قرآن جاوید را با یک دست بر سینه دارد و ذوالفقار پدیرت شیر خدا را در دست دیگر دارد ، انتقام خون تو را از کافران و یزیدیان و تبهکاران زمان می گیرد و با اقتدا به تو و پدیرت و جدّت علیهم السلام عالم را آکنده از عطر عدالت می کند .

.Your browser does not support the audio tag

آری ،

مهدی موعود علیه السلام فرزند توست ؛ همو که سیمای مبارکش آینه ی تمام نمای سیمای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می باشد و خداوند با دستان با صلابتش پرچم لا اله الا الله ، محمّد رسول الله و علی ولی الله را در تمام عالم به اهتزاز در می آورد .

.Your browser does not support the audio tag

در کتاب کامل الزیارات آمده :

روزی در دامن جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نشسته بودی و با آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بازی می کردی و هر دو می خندیدید .

عایشه گفت : یا رسول الله ، چقدر علاقه و محبت شما به این طفل زیاد است ؟ !

حضرت فرمودند : وای بر تو ! چگونه او را دوست نداشته و به او محبت نداشته باشم در حالی که میوه ی دل من و نور چشمم می باشد ؛ این امر قطعی است که عن قریب امت من او را خواهند کشت و کسی که بعد از شهادتش او را زیارت کند خداوند برای او ثواب یک حج از حج های من را می نویسد .

عایشه عرض کرد : یا رسول الله حجی از حج های شما ؟ !

حضرت فرمودند : بلی ، دو حج از حج های من .

عایشه عرض کرد : یا رسول الله دو حج از حج های شما ؟ !

جدّت به او فرمود : بلی ، چهار حج از حج های من .

ص: 77

.Your browser does not support the audio tag

پیوسته جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به تعداد حج ها اضافه کردند و آن را بالا بردند تا به نود حج با عمره از حج ها و عمره های خودشان رساندند .

هر چند شنیدن این سخنان برای آنانی که منکر امامت تو و پدرت می باشند بسیار سخت است ؛ لیکن بدانند که در عالم تمام عزت مخصوص خداست و خداوند به هر یک از مخلوقات خویش که بخواهد آن را عنایت می کند و خداوند به تو عزت بی پایان عنایت فرمود ؛ زیرا تو برای احیای شعار لا اله الا الله ، تمام هستی خود - حتی کودک شش ماهه ات را - فدا ساختی .

.Your browser does not support the audio tag

آری ،

خداوند هرگز اجر مجاهدان راهش را ضایع نمی کند و تو برای اینکه دین خدا تا قیامت باقی بماند و دشمنان خدا - که در لباس نفاق در تمام اعصار ظاهر می شوند - رسوا شوند تمام هستی خود را سخاوتمندانه تقدیم خدا نمودی و خداوند نیز به تو چنین مقام و منزلت والایی عنایت فرمود .

بعد از مردن معاویه - تنه ی شجره ی خبیثه - که ده سال از شهادت برادرت امام حسن علیه السلام و امامت تو می گذشت ، فرزند آن نابکار یعنی یزید - که جدش ابوسفیان دشمن طراز اول جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و جدہ اش که هند جگر خوار بود - مسلط بر جوامع اسلامی شد همه سکوت کردند ؛ هرچند می دانستند که یزید فردی دائم الخمر و سگ باز است که مؤمنان را می کشد و عقیده ای به دین جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ندارد .

تو که امام بر حق و حجت خدا بودی برای مخالفت با حکومت یزید زادگاهت مدینه را ترک نمودی و به مکه هجرت کردی تا همه بدانند فرزند شیر خدا هرگز حکومت شرک را نپذیرفته و با تمام توان در برابر آن نابکاران می ایستد .

.Your browser does not support the audio tag

تو چند ماه در مکه بودی و مدام مردم عراق برای تو نامه ارسال نمودند که ما نیز حکومت یزید را نمی خواهیم ، ای حسین به کوفه بیا تا ما هم در رکاب تو در برابر دودمان امویان بایستیم .

ص: 78

تو هر چند می دانستی که آنان در وعده های خود صادق نیستند ، لذا برای اینکه حجت را بر مردمان تمام کنی قصد سرزمین عراق و شهر کوفه را نمودی .

در همان هنگام که می خواستی مکه را به عزم کوفه ترک کنی برخی از شخصیت های نامدار آن زمان چون عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر به محضر تو رسیدند و تو را از این کار منع نمودند و گفتند : ای حسین ! با یزید و دودمان او به مخاصمه برنخیز که آنان بی رحمند و با قساوت تو را می کشند .

.Your browser does not support the audio tag

تو به آنان و دیگرانی که ذلت را پذیرفته بودند فرمودی :

مگر نمی بینید که چگونه باطل تقویت می شود و به حق عمل نمی شود ؟ مگر نمی بینید که چگونه فرامین خدا ترک شده و نابکارانی که عقیده ای به خدا و رستاخیز ندارند بر جامعه ی مسلمین مسلط گشته اند و ظلم ها روا می دارند ؟

و فرمودی :

در این شرایط وانفسا و مصیبت بار سزاوار است که مؤمن دق کند نه اینکه سکوت نماید !

و آنانی که تو را از مرگ می ترسانیدند ، فرمودی :

زندگی در این شرایط چیزی جز فلاکت و ذلت نیست و من مرگ را با آغوش باز می پذیرم که مرگ در راه خدا سعادت است .

.Your browser does not support the audio tag

آری ،

تو عزت را تا ابد در پیکره ی تاریخ و آسمان و زمین به نام خود ثبت نمودی ، لیکن آنانی که سکوت کردند و از ترس مرگ تو را همراهی نمودند ، هم ادامه ی حیاتشان در دنیا با ذلت بود و هم با ذلت مرگ آن ها را در کام خود فرو برد .

در کتاب کامل الزیارات نقل شده :

روزی جدّ رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم میهمان خانه ی دخترش فاطمه علیها السلام بود . پدرت امام علی علیه السلام کاسه ی خرما و ظرف شیر و سرشیری که امّ ایمن برایتان هدیه آورده بود را

ص: 79

در سفره ای مقابل جدّ صلی الله علیه و آله وسلم قرار دادند . رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم غذا را تناول فرموده و پس از فراغت آن حضرت ، پدرت امیر مؤمنان علیه السلام آب روی دستان او ریخته و پس از آن که دو دست خویش را شستند ، دست های مرطوب خود را به صورت و محاسن شریف کشیده سپس ایستادند و به مسجدی که در یک طرف خانه بود تشریف برده و نماز گذارده و در آخر به سجده رفته پس در آن گریه طولانی نموده سپس سر از آن برداشتند .

.Your browser does not support the audio tag

از اهل بیت علیه السلام احدی جرأت نکرد سبب گریه ی آن حضرت را بپرسد ، پس تو ایستاده و آهسته آهسته جلورفتی تا خود را به جدّ رساندی و به روی ران های آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم قرار گرفتی ، سپس سرت را به سینه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نهادی و به وی عرضه داشتی :

ای پدر چرا گریستی ؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به تو فرمود : امروز که به منزل شما آمدم و به شما نگریستم بسیار مسرور و خوشحال شدم به طوری که پیش از آن چنین مسرور و نشاطی در من پیدا نشده بود ، پس جبرئیل بر من نازل شد و خبر داد که شما کشته خواهید شد و قبورتان پراکنده خواهد بود ، پس خدا را حمد و ستایش کرده و از خدا خیر شما را درخواست نمودم .

تو به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم عرض کردی : ای پدر چه کسی قبور ما را زیارت می کند و با اینکه از هم جدا و متفرقند به سر آن ها خواهند آمد ؟

حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند : جماعتی از امتم ، و قصدشان از زیارت این قبور احسان به من می باشد و من نیز در قیامت به نزدشان حاضر شده و بازوهایشان را گرفته و آن ها را از هول و وحشت و گرفتاری آن روز می رهانم .

.Your browser does not support the audio tag

آری ،

شما خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام که اصل و اساس تمام پاکی ها و خوبی ها بودید یکی پس از دیگری به دست ناپاک کافران ناپاکزاد به شهادت رسیدید و هم اکنون قبور مطهرتان روی زمین - که قبله گاه قلوب مشتاقان شماس است - چونان قطعه ای از بهشت می درخشد و روزانه سرهای میلیون ها عاشق شیدای شما بر آستان آن قبور مطهر قرار می گیرد .

ص: 80

روزی جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در حجره ی همسر گرامی اش - امّ سلمه - بود . آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در آن روز بسیار محزون بود و به امّ سلمه فرمود : هیچ کس را به دیدن من راه مده . در آن هنگام تو که کودک خردسالی بودی آمدی و امّ سلمه نتوانست از ورود تو جلوگیری کند

.Your browser does not support the audio tag

و به درون حجره رفتی . امّ سلمه به دنبال تو وارد حجره شد و مشاهده نمود که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تو را به سینه ی خود نشانده است و به شدت می گرید . سپس جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم - در حالی که چیزی در دستان مبارکش بود - رو به امّ سلمه کرد و فرمود : ای امّ سلمه ! هم اکنون جبرئیل به من خبر داد که فرزندم حسین مظلومانه در سرزمین کربلا توسط قومی ظالم کشته خواهد شد . آن گاه تربتی را که در دست داشت به امّ سلمه داد و فرمود : این تربت کربلاست که جبرئیل برای من آورده است . این تربت را نزد خود نگهدار و هنگامی که دیدی این تربت به خون تبدیل شد بدان که فرزندم حسین را کشته اند .

.Your browser does not support the audio tag

امّ سلمه رو به جدت کرد و گفت : ای رسول خدا ! از خدا بخواهید که کشته شدن را از او دور کند .

جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود : من درخواست کردم ، ولی به من وحی شد که برای او درجه ای است که هیچ یک از آدمیان به آن درجه نخواهد رسید ، و شیعیانش را شفاعت می کند و مهدی امت از فرزندان اوست ، پس خوشا به حال کسی که از دوستان فرزندم حسین و شیعه ی او باشد . به خدا قسم که شیعیان او در روز قیامت رستگار خواهند بود .

.Your browser does not support the audio tag

آری ،

پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله وسلم بارها از شهادت تو به دست دژخیمان شیطان سخن به میان آورد و در عزای تو گریست و قاتلان تو را لعنت کرد . امّ سلمه می گوید : آن تربت پاک را در شیشه ای نزد خود نگاه داشتم و سال ها گذشت و خبردار شدم که حسین برای مخالفت و مقابله با حکومت یزید رهسپار عراق شده است ، دانستم که وعده ی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در شهادت فرزندش نزدیک است .

ص: 81

آری ،

تو در حالی که پنجاه و هفت سال از عمر سراسر مبارکت می گذشت، به سمت عراق حرکت کردی تا اینکه در محرم 61 ق وارد آن سرزمین مقدّس شدی و امّ سلمه هر روز با حالت حزن و اندوه آن شیشه را که تربت کربلا در آن بود، نگاه می کرد.

.Your browser does not support the audio tag

اما ای و فغان و امان از روز عاشورا که امّ سلمه خاک درون شیشه را رنگ خون دید و بر سر خود زد و گریست؛ زیرا دانست که فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را در کربلا شهید کرده اند.

تو در عصر روز عاشورا با بدنی پر از زخم و جراحات عمیق بر زمین افتاده بودی و در آن حال با آرامش لب های مبارکت - که یادگار بوسه های پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بود - به آرامی ذکر خدا را می گفت.

هلال بن نافع - یکی از یاران سپاه دشمن - نقل می کند: ما با اصحاب عمر بن سعد ایستاده بودیم که ناگهان دیدیم کسی فریاد می زند: ای امیر! بشارت که اینک شمر دارد حسین را به قتل می رساند.

.Your browser does not support the audio tag

هلال می گوید: من میان دو صف آدم و جان دادن امام را تماشا می کردم!

به خدا قسم هیچ کشته ی به خون آغشته ای را نیکوتر و درخشنده روی تر از او ندیدم، نور چهره ی او و زیبایی چهره اش اندیشه ی قتل وی را از یاد من برد.

تو در آن حال که در قتلگاه افتاده بودی و نفس های مبارکت به شمارش افتاده بود شربتی از آب را خواستی. یکی از آن نطفه ناپاکان حرام خوار که بر بالینت ایستاده بود گفت: هرگز آب نخوری تا بر آتش درآیی و از حمیم آن بنوشی.

.Your browser does not support the audio tag

تو در جواب آن خبیث با همان صوت بی رمقت فرمودی: من نزد جدّم می روم و در بهشت در کنار او خواهم بود و از آب گوارا بنوشم و از آنچه شما با من کردید بدو شکایت کنم، در آن حال شمر بن ذی الجوشن ملعون با چشمانی کبود و خنجر کشیده به سمت تو می آمد.

آری،

تو جان خود را دادی تا اسلام و قرآن زنده بماند و به بشریت آموختی که برای

ص: 82

حفظ دین و رسوایی معاندین باید فداکاری نمود و از همه چیز خود گذشت. توبه بشر آموختی که برای حرکت به جلو و اوج گرفتن و پرواز نمودن باید از تعلّقات دنیوی، خویش را آزاد ساخت.

آری ،

بشر تا ابد محتاج تعالیم نهضت عاشورای توست . بشری که تا گردن غرق در باتلاق دنیا شده به گونه ای که نه تنها نمی تواند ذره ای به جلو حرکت کند ؛ بلکه دائما در حال فرورفتن است محتاج تعالیم توست .

بشری که از یک مال اندک ، یک پست کوچک و یک نگاه حرام ، نمی تواند بگذرد و گناهان فراوان وی را از صراط مستقیم خارج ساخته و به سوی جهنم در حال سقوط است محتاج تعالیم توست .

سلام خدا بر توباد یا حسین ! ای خون خدا و ای آزاد مرد تاریخ بشریت ، سلام خدا بر توباد .

ص: 83

ص: 84

توضیحات فصل دوم: نور مبارک پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اولین مخلوق خدا، امامان دوازده گانه در احادیث، مهدویت در دیدگاه اهل سنت، خبر از شهادت امام حسین علیه السلام توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله در منابع اهل سنت و مباحث دیگر

در روایات متعدد از منابع شیعه و سنی آمده که اولین موجودی را که خداوند خلق نمود، نور مبارک پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم بود، سپس خداوند به برکت آن نور، نور امامان و انبیاء علیهم السلام و وجود ملائکه، آسمان ها، عرش و کرسی و دیگر موجودات را خلق نمود. نمونه ای را در اینجا برای مثال ذکر می کنیم:

مرحوم علامه مجلسی در کتاب «حیوة القلوب» از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده:

که حق تعالی بود و هیچ خلقی نبود، پس اول چیزی که خلق کرد نور حبیب خود محمد صلی الله علیه و آله وسلم بود، او را آفرید قبل از آن که آب و عرش و کرسی و آسمان ها و زمین و لوح و قلم و بهشت و جهنم و ملائکه و آدم و حوا را بیافریند...

پس چون نور پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و آله وسلم را خلق کرد هزار سال نزد پروردگار خود ایستاد و او را به پاکی یاد می کرد و حمد و ثنا می گفت و حق تعالی نظر رحمت به سوی او داشت و می فرمود: تویی مراد و مقصود من از خلق عالم و تویی اراده کننده ی خیر و سعادت و تویی برگزیده ی من از خلق من به عزت و جلال خود سوگند می خورم که اگر تو نبودی افلاک را نمی آفریدم هر که تو را دوست

می دارد من او را دوست می دارم و هر که تو را دشمن می دارد من او را دشمن می دارم ، پس نور آن حضرت درخشان شد و شعاع آن بلند شد ... (1).

اما برخی از منابع شیعه و سنی که بیان می کنند نور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم اولین مخلوق خداست ، به قرار ذیل است :

تفسیر کنزالدقائق و بحر الغرائب ، ج 14 ، ص 529 ، محمد رضا مشهدی

تأویل الآیات الظاهره فی فضائل العترة الطاهرة ، علی استرآبادی ، ص 835

بحار الانوار ، ج 54 ، ص 170

عیون اخبار الرضا علیه السلام ، ج 1 ، ص 262

کمال الدین ، شیخ صدوق ، ج 1 ، ص 255

غرر الأخبار ج 1 ، ص 195

علل الشرایع ، شیخ صدوق ، ج 1 ، ص 5

تفسیر فرات کوفی ، ص 372

تفسیر نیشابوری ، ج 2 ، ص 19

تفسیر نورالبیان ، اسماعیل حنفی خلوتی ، ج 1 ، ص 403

قوت المقتضی فی شرح السنن ترمذی ، سیوطی ، ج 1 ، ص 516

قرة العین بفتوی علماء الحرمین ، ج 1 ، ص 373

شرح الشفاء ، ملا هروی غاری ، ج 1 ، ص 509

سیره ی حلبیه ، علی بن ابراهیم حلبی ، ج 1 ، ص 214 و ...

در احادیث فراوانی - از محدثان شیعه و سنی - نقل شده است که اهل بیت پیامبر علیهم السلام نیز مانند پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، قبل از اینکه خداوند عالم را خلق کند ، ایشان را به صورت نور خلق نموده بود .

لیکن باید توجه داشت این خلقت نورانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و اهل بیت ایشان علیهم السلام - که به برکت نور پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خلق شدند - منافاتی با خلقت جسمانی آن ها در دنیا و در زمان و مکان خاص ندارد . در مرحله ی جسمانی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و اهل بیت علیهم السلام همچون دیگر انسان ها متولد می شوند و در کوران زندگی و طی فراز

1- حياة القلوب، ج 2، ص 7.

و نشیب های آن مانند دیگران زندگی می کنند و با طی مراحل زندگی و شرکت در صحنه های صبر و جهاد و عبادت است که قابلیت را با اختیار خود به ظهور و فعلیت می رسانند و از این جهت الگوی انسان ها می باشند؛ بنابراین حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم و اهل بیت عصمت و طهارت ایشان علیهم السلام دارای دو خلقت می باشند: اول خلقت نورانی ایشان که پیش از همه ی موجودات بوده و در مرتبه ی دوم، وجود جسمانی شان؛ که مانند دیگر مردمان در مکان و زمان خاصی بوده است.

مرحوم کلینی در کافی، ج 1، ص 465 نقل می کند:

چون امام حسین علیه السلام به شهادت رسید ملائکه آسمان ها به شیون آمدند و گفتند: پروردگارا! این حسین برگزیده ی تو و فرزند پیامبر توست. پس خداوند عزوجل تمثال حضرت قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را برای ملائکه ظاهر گردانید و فرمود: به این قائم از خون حسین انتقام خواهم گرفت.

در روایات متعددی از نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم آمده که امامان و جانشینان وی دوازده نفر می باشند که نه نفر از آنان از فرزندان امام حسین علیه السلام می باشند. در اینجا چند حدیث را از کتاب شریف «کفایة الأثر» تألیف عالم وارسته و بزرگ قرن چهارم - علی بن محمد خزّاز قمی - می آوریم:

از عبدالله بن عباس روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

خداوند تبارک و تعالی نظری به زمین انداخت و علی علیه السلام را برگزید و او را امام قرار داد و به من دستور داد که او را برادر و وصی و جانشین و وزیر خود قرار دهم که علی از من است و من از علی هستم. او شوهر دخترم و پدر دو نوه ام حسن و حسین علیهما السلام است. بدانید که خداوند تبارک و تعالی من و ایشان را حجت بر بندگانش ساخته و از صلب حسین علیه السلام امامانی قرار داده که کارهای مرا انجام دهند [مانند هدایت و پیشوایی امت و تبیین قرآن و معارف دین] و وصیت مرا حفظ کنند. نهمین آن ها، قائم اهل بیت من و مهدی امتم می باشد که در شمائل و گفتارش، شبیه ترین مردم به من است و پس از غیبت طولانی

و سرگردانی گمراه کننده ای ظهور کرده و امر خدا را آشکار و دین او را ظاهر کند و با نصرت الهی تقویت گشته و به وسیله ی فرشتگان خدا یاری شود و زمین را از عدل و داد پر کند ، همان طور که از ظلم و ستم پر شده باشد . (1)

أصبغ بن نباته از عبدالله بن عباس روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود :

أنا و علیّ والحسن والحسين وتسعةٌ من وُلد الحسين مطهّرون معصومون . (2)

من و علی و حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین علیهم السلام مطهّر و معصوم هستیم .

عبدالله بن مسعود از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده که فرمود :

الأئمة بعدی إثنا عشر ، تسعة من صلب الحسين و التاسع مهدیّهم . (3)

امامان بعد از من دوازده نفر هستند که نه نفرشان از صلب حسین می باشند و نهمین نفر مهدی ایشان است .

عن أبی سعید الخدری ، قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم يقول للحسين علیه السلام :

أنت الامام ابن الامام و أخو الإمام ، تسعة من صلبك أئمةٌ أبرار و التاسع قائمهم . (4)

ابوسعید خدری روایت کرده که از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم به حسین بن علی علیه السلام فرمود : تو امام ، فرزند امام و برادر امام هستی ! نه نفر از صلب تو امامان نیکوکارند و نهمین نفر قائم ایشان است .

سعید بن مسیب از ابوسعید خدری روایت کرده که رسول خدا فرمود :

الأئمة بعدی اثنا عشر ، تسعة من صلب الحسين و التاسع قائمهم .

ص: 88

1- كفاية الأثر ، ص 31 .

2- كفاية الأثر ، ص 38 .

3- كفاية الأثر ، ص 44 .

4- كفاية الأثر ، ص 50 .

ثم قال : لا يُبغضنا إلا منافق .

امامان بعد از من دوازده نفر هستند که نه نفرشان از صلب حسین می باشند و نهمین نفر قائم ایشان است .

سپس فرمود :

کسی جز منافق از ما بغض و کینه ندارد .

کتاب کفایة الأثر یکی از معتبرترین و قدیمی ترین کتبی است که در معرفی امامان دوازده گانه تألیف شده است و همواره مورد توجه علمای بزرگ شیعه بوده است . مرحوم علامه مجلسی درباره ی این کتاب می فرماید :

کتاب کفایة الأثر ، کتابی شریف است که مانند آن در امامت تألیف نشده است . (1)

در کتب مشهور اهل سنت نیز احادیث فراوانی در این باره (که امامان و خلفای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دوازده نفرند) از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده است .

به عنوان مثال :

در صحیح مسلم آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود :

إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَنْقُضِي حَتَّى يَمُضِيَ فِيهِمْ إِثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً . (2)

این امر (دین اسلام) به سر نیاید تا دوازده خلیفه و جانشین را پشت سر گذارد .

کتاب صحیح مسلم جزو مشهورترین و معتبرترین کتب اهل سنت می باشد .

پیامبر بزرگوار اسلام در حدیث « ثقلین » فرمودند :

من دو چیز گرانبها را در میان شما به یادگار می گذارم : یکی کتاب خدا و دیگر اهل بیت من ؛ ای مسلمین تا زمانی که به این دو تمسک جوئید هرگز گمراه نمی شوید و بدانید که قرآن و اهل بیت ، هرگز از هم جدائی ندارند تا در روز قیامت بر حوض کوثر بر من وارد شوند .

ص: 89

1- بحار الانوار ، ج 1 ، ص 29 .

2- صحیح مسلم ، ج 3 ، حدیث 1821 .

در این حدیث نورانی ، رسول خاتم صلی الله علیه و آله وسلم بعد از رحلت خود تمام مردم را به قرآن و اهل بیت ارجاع نموده است .

این حدیث که به صراحت حقانیت و خلافت اهل بیت نبی صلی الله علیه و آله وسلم را می رساند در معتبرترین کتب اهل سنت موجود است . در کتب صحاح ستّه - که مشهورترین کتب اهل سنت است - در همه ی آن کتب - به جز صحیح بخاری - این حدیث نورانی آمده است .

دانشمند بزرگ شیعه مرحوم میر حامد حسین در کتاب ارزشمندش به نام « عبقات الأنوار » این حدیث را از 500 کتاب اهل سنت آورده است :

اکنون اهل سنت که پیرو خلفای راستین اسلام نیستند ، باید جواب دهند :

با توجه به این حدیث « خلفای دوازده گانه » و حدیث « ثقلین » که در مشهورترین کتب شما آن هم به صورت فراوان آمده - که دلالت صریح بر حقانیت امامان معصوم دارد - چرا باز هم پیرو آنانی هستید که بر حق نیستند ؟ !

البته بسیاری از اهل سنت از این مباحث مطلع نیستند ؛ زیرا بزرگانشان حقایق را کتمان نموده اند و نگذاشته اند به گوش مردمان برسد و فقط در کتب قدیمی آنان مسطور است !!

موضوع مهدویت ، موضوعی نیست که فقط شیعه معتقد به آن باشد ، بلکه اهل سنت نیز بدان اعتقاد دارند . دلیل آن احادیث فراوانی است که در منابع آنان از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم درباره ی مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و ظهور ایشان آمده است .

در اینجا با نقل بیانیه ی رسمی « رابطة العالم الاسلامی » که از بزرگترین مراکز وهابیت بوده و مقرّ آن در مکه است ، به عنوان یک سند زنده پیرامون مسئله ی مهدویت همه ی مخالفان شیعه را به تأمل فرا می خوانیم :

یکی از جهات اهمیت این بیانیه این است که نشان می دهد : تندروترین گروه ها

در ضدیت با شیعه - یعنی وهابیون - نیز این موضوع را پذیرفته اند ، نه تنها پذیرفته اند بلکه به طور جدی از آن دفاع می کنند و آن را از عقاید قطعی و مسلم اسلامی می شمارند . این مرکز ، به عنوان مرکز جهانی و روابط بین ملل اسلامی فعالیت می کند .

در سال 1976 م شخصی به نام « ابو محمد د » از کشور « کنیا » سؤالی درباره ی ظهور مهدی منتظر از « رابطة العالم الاسلامی » کرده است . دبیر کل این مرکز در پاسخی که برای او فرستاده ، ضمن یادآوری این نکته که « ابن تیمیه » (مؤسس مذهب وهابیت) نیز احادیث مربوط به مهدی را پذیرفته ، متن رساله کوتاهی را که پنج تن از علمای معروف کنونی حجاز در این زمینه تهیه کرده اند ، برای او ارسال داشته است . در این ارسال پس از ذکر نام حضرت مهدی و محل ظهور او یعنی مکه چنین آمده است :

... به هنگام ظهور فساد در جهان و انتشار کفر و ستم ، خداوند به وسیله ی او (مهدی) جهان را پر از عدل و داد می کند، همان گونه که از ظلم و ستم پُر شده است.

او آخرین خلفای راشدین دوازدهگانه است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در کتب صحاح از آن ها خبر داده است . احادیث مربوط به مهدی را بسیاری از صحابه ی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده اند ، از جمله :

عثمان بن عفان ، علی بن ابی طالب [علیه السلام] طلحة بن عبیدالله ، عبدالرحمان بن عوف ، عبدالله بن عباس ، عمار یاسر ، عبدالله بن مسعود ، ابوسعید خدری ، ثوبان ، قرّة بن ایاس مزنی ، عبدالله بن حارث ، ابوهریره ، حذیفه بن یمان ، جابر بن عبدالله ، جابر بن ماجد ، عبدالله بن عمر ، انس بن مالک ، عمران بن حصین و امّ سلمه ، سپس اضافه می کند :

هم احادیث یاد شده در بالا که از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده و هم گواهی صحابه که در این جا حکم حدیث شده است ، در بسیاری از کتب معروف اسلامی و متون اصلی حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم اعم از سنن و معاجم و مسانید آمده است ، از جمله :

سنن : ابی داوود ، ترمذی ، ابن ماجه ، ابن عمر الدانی . مسانید : ابی یعلی ، بزاز ،

صحیح حاکم . معاجم : طبرانی و دارقطنی و ابونعیم در کتاب « اخبارالمهدی » و خطیب بغدادی در « تاریخ بغداد » و ابن عساکر در « تاریخ دمشق » و غیر اینها .

بعد اضافه می کند :

بعضی از دانشمندان اسلامی کتب خاصی در این زمینه تألیف کرده اند ، از جمله :

ابونعیم : کتاب « اخبارالمهدی » ابن حجر هیثمی : « القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر » ، شوکانی : « التوضیح فی تواتر ما جاء فی المنتظر والدجال و المسیح » ، ادیس عراقی مغربی ، « المهدی » ، ابوالعباس بن عبدالؤمن مغربی : « الوهم المکنون فی الرد علی ابن خلدون » .

آخرین کسی که در این زمینه بحث مشروحی نگاشته ، رئیس دانشگاه اسلامی مدینه است که در چندین شماره مجله ی دانشگاه مزبور بحث کرده است .

عده ای از بزرگان و دانشمندان اسلام ، از قدیم و جدید ، در نوشته های خود تصریح کرده اند که احادیث رسیده در زمینه ی مهدی در حدّ تواتر است . (یعنی به میزانی احادیث فروان است که انسان را در این مسأله به یقین می رساند) . از جمله :

سخاوی در کتاب « فتح المغیث » ، محمد بن احمد سفاوینی در کتاب « شرح العقیده » ، ابوالحسن ابری در « مناقب الشافعی » ، ابن تیمیه در فتوایش ، سیوطی در « الحاوی » ، ادیس عراقی مغربی در کتابی پیرامون « مهدی » تألیف کرده ، شوکانی در کتاب « التوضیح فی تواتر ما جاء فی المنتظر » ، محمد بن جعفر کتانی در کتاب « نظم المتناثر فی الحدیث المتواتر » و ابوالعباس بن عبدالؤمن در کتاب « الوهم المکنون » . و در پایان بیانیه می نویسد :

تنها ابن خلدون است که خواسته احادیث مربوط به مهدی را با احادیث بی اساس و مجعولی به این مضمون که مهدی جز عیسی نیست ، مورد ایراد قرار دهد ؛ ولی دانشمندان بزرگ اسلام ، گفتار او را رد کرده اند ، به خصوص « ابن عبدالؤمن » که در رد گفتار او کتاب ویژه ای نوشته است که از سی سال قبل در شرق و غرب انتشار یافته است .

حافظان احادیث (حدیث نویسان) نیز تصریح کرده اند که احادیث مهدی مشتمل بر احادیث « صحیح » و « حسن » است و مجموع آن قطعا متواتر است .

بنابراین ، اعتقاد به ظهور مهدی واجب بوده و جزء عقاید اهل سنت و جماعت است و جز افراد نادان و بی خبر یا بدعت گذار ، آن را انکار نمی کنند .

مدیر اداره ی مجمع فقهی اسلامی محمد منتصر کنانی

متن کامل عربی این بیانیه در کتاب « مهدی انقلابی بزرگ » نقل شده است .

اکنون چند حدیث در این باره از منابع اهل سنت بشنوید :

متقی هندی - از دانشمندان اهل سنت - در کتاب « کنز العمال » با توجه به کتب معتبر اهل سنت نقل می کند :

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : أبشري يا فاطمه فإنَّ المهدىَّ منك .(1)

بشارت باد بر تو ای فاطمه که مهدی از توست .

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : المهدىَّ رجل من ولدى وجهه كالقوكب الدرى .(2)

مهدی مردی از فرزندان من است که چهره اش چون ستاره تابان است .

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : لا تقوم الساعة حتى تمتلىء الارض ظلما وعدوانا ثم يخرج رجل من عترتى فيملؤها قسطا وعدلاً كما ملئت ظلما وعدوانا .(3)

قیامت بر پا نشود تا زمانی که زمین ازستم و دشمنی آکنده شود ، آن گاه مردی از خاندان من قیام کند و زمین را همچنان که از ظلم و جور آکنده شده ، از عدل و داد پر کند .

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : لو لم يبق من الدنيا إلا ليلة لَمَلِك فيها رجل من اهل بيتى .(4)

اگر از عمر دنیا جز یک شب نمانده باشد ، در همان یک شب مردی از خاندان من حکومت خواهد کرد .

ص: 93

1- کنز العمال ، ج 14 ، ص 258 ، حدیث 3428 .

2- کنز العمال ، ج 14 ، حدیث 38666 .

3- کنز العمال ، ج 14 ، حدیث 38691 .

4- کنز العمال ، ج 14 ، حدیث 38683 .

و ده ها حدیث دیگر که در مشهورترین کتب اهل سنت در این باره آمده است .

اما اکنون توجه بفرمائید به نظر اهل سنت درباره ی مصداق مهدی و مصادیق خلفای دوازده گانه :

مصداق مهدی : آنان چون مسأله خلافت و امامت امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزندان ایشان از ائمه هدی علیهم السلام را نپذیرفته اند ؛ بنابراین وجود مقدّس و نورانی حضرت حجة بن الحسن العسکری (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را منکر می شوند و می گویند : مهدی امتی که پیامبر مژده از ظهور او داده است ، هنوز به دنیا نیامده و او در آخرالزمان به دنیا می آید و بزرگ می شود و جهان را پر از عدل و داد می کند !!

و همچنین می گویند : مهدی امت از نسل امام حسن مجتبی می باشد .

سخنان اهل سنت در حالی است که در احادیث متعدد آمده که مهدی موعود نهمین فرزند امام حسین علیه السلام می باشد ، یعنی وجود مقدّس امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) .

اما خلفای دوازده گانه در دیدگاه اهل سنت چه کسانی هستند ؟!

آنان چون مسأله ی امامت ائمه ی هدی علیهم السلام را نپذیرفته اند ، دوازده نفر را - از خلفای راشدین و خلفای اموی و عباسی - برای تطبیق دادن به حدیث نبوی صلی الله علیه و آله وسلم ردیف می کنند !!

آنان در معرفی خلیفه ی اول تا پنجم اختلافی ندارند و می گویند : خلیفه ی اول : ابوبکر ، دوم : عمر ، سوم : عثمان ، چهارم : علی علیه السلام ، پنجم : حسن علیه السلام .

اما از خلیفه ی پنجم تا یازدهم اختلاف فاحشی را مطرح می کنند . مثلاً برخی معاویه را پذیرفته اند ، برخی نپذیرفته اند . برخی عمر بن عبدالعزیز را پذیرفته اند و برخی نپذیرفته اند ، تا این که یازده نفر را - با اختلاف - ردیف می کنند و سپس می گویند : دوازدهمین خلیفه ی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مهدی موعود است که هنوز به دنیا نیامده است و در آخرالزمان به دنیا خواهد آمد !!

اگر اهل سنت خلافت و ولایت مولانا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را پذیرفته بودند این چنین به بی راهه نمی رفتند .

حدیث امّ سلمه که در شهادت امام حسین علیه السلام مطرح شد ، در منابع متعددی از کتب شیعه و سنی آمده است . حدیث مطرح شده در متن را از امالی شیخ صدوق مجلس 29 ، حدیث 3 نقل کردیم .

اکنون از منابع اهل سنت نیز دو شاهد می آوریم :

احمد حنبل در مسندش ، ج 3 ، ص 342 از انس بن مالک نقل می کند :

إِنَّ مَلِكَ الْمَطَرِ اسْتَأْذَنَ رَبَّهُ أَنْ يَأْتِيَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَأَذِنَ لَهُ فَقَالَ لِأُمِّ سَلْمَةَ : إِمْلِكِي عَلَيْنَا الْبَابَ لَا يَدْخُلُ عَلَيْنَا أَحَدٌ ؛ قَالَ : وَجَاءَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِيَدْخُلَ فَمَنْعَتْهُ فَوَثَبَ فِدْخُلَ فَجَعَلَ يَقْعُدُ عَلَى ظَهْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَعَلَى مَنْكِبِهِ وَعَلَى عَاتِقِهِ ، قَالَ : فَقَالَ الْمَلِكُ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : أَتُحِبُّهُ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، قَالَ : أَمَا إِنَّ أُمَّتَكَ سَقَتَهُ وَإِنْ شِئْتَ أُرَيْتَكَ الْمَكَانَ الَّذِي يَقْتُلُ فِيهِ ، فَضَرْبَ بِيَدِهِ فَجَاءَ بِطِينَةِ حَمْرَاءَ فَأَخَذَتْهَا أُمُّ سَلْمَةَ فَضَرَّتْهَا فِي خَمَارِهَا .

روزی یکی از ملائکه ی خداوند - فرشته ی باران - از خداوند اجازه یافت تا به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم وارد شود . زمانی که بر محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم وارد شد ، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به امّ سلمه فرمود : کسی وارد حجره ام نشود . حسین علیه السلام آمد تا وارد حجره رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شود ؛ اما امّ سلمه مانع شد ؛ ولیکن حسین داخل حجره ی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شد و امّ سلمه نیز پشت سر وی داخل گشت . امّ سلمه مشاهده نمود که حسین علیه السلام بر شانه و گردن رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم قرار گرفته است . آن فرشته به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم عرض کرد : آیا این فرزند را دوست داری ؟ پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود : آری ، فرشته گفت : اما بدان که به زودی امت تو او را می کشند و اگر بخواهی آن مکانی که وی در آنجا به شهادت می رسد را به تو نشان می دهم . سپس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دست خود را گشود و مقداری از خاک آن سرزمین را به امّ سلمه داد . امّ سلمه آن را گرفت و در شیشه ای نزد خود نگاه داشت .

محب الدین طبری در « ذخائر العقبی » از امّ سلمه نقل می کند :

... عن امّ سلمه قالت : كان جبرئیل عند النبی صلی الله علیه و آله وسلم و الحسین علیه السلام معه فبکی فترکتہ فذهب الی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فقال له جبرئیل : أتحتبه یا محمّد ؟ قال : نعم ، قال : إن أمّتك ستقتله و إن شئت أریتك من تربة الأرض التي یقتل بها ، فبسط جناحه إلی الأرض فأراه أرضا یقال لها کربلا .

جبرئیل نزد رسول خدا بود حسین نیز آنجا بود . حسین گریست و من او را رها کردم و او به سمت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رفت . جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم عرض کرد : آیا او را دوست داری یا محمّد ؟ فرمود : آری ، جبرئیل گفت : به زودی امت تو او را به قتل می رسانند و اگر بخواهی به تو نشان می دهم آن سرزمینی را که فرزندت در آن به شهادت می رسد . پس جبرئیل بالش را به سمت آن سرزمین که به آن کربلا گفته می شود ، گشود و آن سرزمین را به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نشان داد. (1)

حدیث فوق در این منابع اهل سنت نیز آمده است :

مستدرک الصحیحین ، حاکم نیشابوری ، ج 3 ، ص 176 و ج 4 ، ص 398

الصواعق المحرقة ، ابن حجر عسقلانی ، ص 115

کنز العمال ، ج 6 ، ص 222 و ج 7 ، ص 106 و ...

مجمع الزوائد هیشمی ، ج 9 ، ص 187 و ص 189 و ص 191

البته برخی حدیث فوق را از عایشه نیز نقل نموده اند .

با توجه به این احادیث متعدد - که در منابع اهل تسنن و اهل تشیع آمده - به یقین می رسیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم خبر شهادت فرزندش حسین علیه السلام را از جبرئیل علیه السلام شنیده و به امّ سلمه و دیگران اطلاع داده بود و همچنین وجود مبارکشان صلی الله علیه و آله وسلم بر حسین علیه السلام گریسته و آن سرزمین را زیارت کرده و مقداری از آن خاک مقدّس را بر گرفته بود .

ص: 96

اشاره

.Your browser does not support the audio tag

اشاره

.Your browser does not support the audio tag

سلام خدا باد بر تو ای خورشید جهان افروز بی زوال ، ای آستانه ی رحمت خدا ، ای فرزند شیر خدا !

هرچند عمر سراسر مبارکت کوتاه بود ، لیکن تو چنان صحنه ای بر صفحات تاریخ به نمایش گذاشتی که اگر یکایک بشر تا قیامت بخواهند درباره ی حیات طیبه ی تو و حماسه جاوید تو سخن بسرایند یا قلم بدوانند ؛ هنوز نکته ها باقی است .

تو هفت سال آغاز عمرت را با جد بزرگوارت ، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم گذراندی و در این هفت سال همواره آغوش رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به سوی تو باز بود و همواره پیشانی ، چشم ها ، صورت و لب های کوچک تو جایگاه بوسه های رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود .

.Your browser does not support the audio tag

آری ،

آنچنان آغوش رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تو را در بر گرفته بود که هرکس وجود نازنین تو را در آغوش می گرفت اولین چیزی که احساس می نمود بوی عطر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود .

تو بعد از عروج روح جدّ رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ، فقط چند هفته سایه ی مادر گرامی ات بر سرت بود و تو خود شاهد بودی که چگونه نابکاران و غاصبان به بیت نورانیتان حمله ور شدند و آن را به آتش کشیدند و مادران صدیقه ی کبری علیهاالسلام را به شهادت رسانیدند .

ص: 97

.Your browser does not support the audio tag

تو بعد از شهادت مادرت علیهاالسلام به مدت سی سال در کنار پدر بزرگوارت بودی و هر روز از سجایای عظیم خلق و خوی وی توشه ای برمی گرفتی .

و در پنج سال آخر عمر مبارک پدرت علی علیه السلام ، که بر مسلمین خلیفه بود ؛ در کنار برادرت حسن علیه السلام مددکار پدر بودی و در جنگ جمل و صفین و نهروان به عنوان یکی از امیران لشکر وی ، رشادت ها آفریدی .

به ویژه در جنگ صفین - در نبرد پدرت با معاویه و یارانش - آن چنان بی محابا به سپاه دشمن می زدی و لشکر دشمن را تار و مار می نمودی که پدرت فریاد بر آورد :

.Your browser does not support the audio tag

جلوی فرزندم حسین را بگیرید ، چون ترس آن دارم که کشته شود و رشته ی امامت منقطع گردد .

تو پس از شهادت پدرت در کنار برادر خویش ، رهبر و پیشوای وقت ، امام حسن علیه السلام قرار گرفتی و هنگام حرکت نیروهای امام حسن مجتبی علیه السلام به سمت شام ، همراه آن حضرت علیه السلام در همه ی صحنه ها حضور داشتی و پس از شهادت مظلومانه ی برادرت به دست معاویه ی ملعون ، به مدت ده سال ، در اوج قدرت آن شجره خبیثه ، بارها با آن ملعون به مخاصمه برخاستی و پس از مرگ وی در برابر پسر کافرش یزید قیام کردی و در سال 61 ق در سن 57 سالگی به شهادت رسیدی .

.Your browser does not support the audio tag

آری ،

تو در طول حیات مبارکت دشمن ظالم و مدافع مظلوم بودی و هیچ گاه ذره ای از مرگ نترسیدی و همواره پیشتاز پیشتازان در شجاعت و حماسه بودی . تو حتی در سنین نوجوانی خود - که بسیاری از ترس جانشان با ظالم کنار آمده بودند - جانانه از حق پدرت دفاع نمودی و دستگاه غاصب خلافت را رسوا نمودی .

در زمان خلافت خلیفه ی دوم ، روزی وارد مسجد جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شدی و دیدی آن غاصب بر منبر جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نشسته است ، تو در حالی که نوجوانی بیش نبودی با دیدن این صحنه ، بالای منبر رفتی و در مقابل چشمان

ص: 98

مردمان ، شجاعانه به او گفتی : از منبر پدرم پائین بیا و بالای منبر پدرت برو!

.Your browser does not support the audio tag

عمر که قافیه را باخته بود ، به تو گفت : پدرم منبر نداشت ! و پس از آن که از منبر پائین آمد از تو پرسید : این سخن را چه کسی به تو یاد داده است ؟ و تو پاسخ دادی : هیچ کس .

ابن عباس روایت کرده که همراه عزیمت به صفین همراه امیر مؤمنان علیه السلام بودم ، وقتی در نینوا و در کنار رود فرات فرود آمدند ، با صدای بلند گفتند : ابن عباس ! آیا می دانی اینجا کجاست ؟

ابن عباس به پدرت جواب داد : ای امیرالمؤمنین ! نمی دانم . پدرت فرمود : اگر آن طور که من اینجا را می شناسم تو هم می شناختی ، از آن عبور نمی کردی مگر این که چون من گریه می کردی .

.Your browser does not support the audio tag

ابن عباس می گوید : امیرالمؤمنین به قدری گریه کردند که محاسنشان از اشک خیس شد و اشک بر سینه اش جاری گردید . ابن عباس نیز گریه کرد . پدرت آه می کشید و می گفت : مرا با آل ابوسفیان چه کار است ، مرا با حزب شیطان و سران کفر چه کار است ؟

سپس پدرت با همان دیدگان خیسش به تو فرمود : ای حسین ! صبر پیشه کن ، چرا که پدرت نیز از دست آن ها همان کشیده که تو می کشی . آن گاه پدرت آب خواست و برای نماز وضو گرفت و چند رکعتی نماز خواند و دوباره همان سخنان را یادآور شدند .

.Your browser does not support the audio tag

آنگاه ساعتی خوابیدند و بعد بیدار شدند و گفتند : ای ابن عباس ! آیا مایل هستی که به تو بگویم در این خوابی که الان فرو رفته بودم ، چه دیدم ؟ او گفت : آری یا امیرالمؤمنین ! پدرت فرمود : دیدم مثل این که مردانی از آسمان با پرچم های سفید فرود آمدند و شمشیرهای خود را آویخته بودند ، شمشیرهایی که سفید بود و برق می زد . آن ها دور این زمین خطی کشیدند . سپس دیدم مثل اینکه این درختان خرما شاخه هایشان به زمین می خورد و خون تازه به جوش و خروش بود و فرزندم حسین

ص: 99

را دیدم که در آن غرق شده است ، او کمک می طلبد ، اما کسی یاری اش نمی کند و آن مردان سفید جامه که از آسمان نازل شده بودند او را صدا می زدند و گفتند : ای خاندان رسول خدا ! صبر پیشه کنید . شما به دست مردمی شرور کشته می شوید و یا حسین این بهشت مشتاق دیدار روی توست ؛ سپس به من تسلیم می گویند و اظهار می دارند : یا ابالحسن ! تو را بشارت باد ، خداوند چشم تو را روزی که مردم در پیشگاه خداوند جهانیان می ایستند ، روشن گرداند . سپس از خواب بیدار شدم .

.Your browser does not support the audio tag

قسم به آن خدایی که جان علی در دست اوست ، صادق مصدق ابوالقاسم صلی الله علیه و آله وسلم در زمان عزیمت به سوی کسانی که بر ما تجاوز کردند ، به من فرمود : این سرزمین کرب و بلاست که در آن حسین و هفده تن از فرزندان من و فرزندان فاطمه دفن می شوند . این سرزمین در آسمان ها شناخته شده است و از آن به سرزمین کربلا یاد می شود ، همان طور که از بارگاه حرمین یاد می شود .

سپس پدرت به ابن عباس فرمود :

ای ابن عباس ! در این اطراف در پی سرگین آهو بگرد ، به خدا قسم نه به دروغ گفتن واداشتم و نه دروغ گفتم . این سرگین ها زرد رنگ مانند زعفران است . ابن عباس گفت : آن سرگین ها را در جایی پیدا کردم و امام را صدا زدم و گفتم : آن ها را همان طور که شما توصیف کردید ، یافتم .

.Your browser does not support the audio tag

پدرت ، امیرمؤمنان علیه السلام فرمود : خدا و پیامبرش راست گفتند . سپس برخاست و با سرعت به طرف آن ها آمد و آن ها را برداشت و بوئید و گفت : همان است ، خودش است .

سپس رو به ابن عباس کرد و فرمود: می دانی که این سرگین ها را عیسی بن مریم علیه السلام بوئیده است. و آن زمانی بود که آن حضرت به همراه حواریون از این جا می گذشتند و دیدند که چند آهو جمع شده اند و گریه می کنند. عیسی علیه السلام نشست و به همراه ایشان حواریون هم نشستند. آن حضرت گریه کرد و حواریون هم گریه کردند، در حالی که نمی دانستند چرا عیسی نشست و گریه کرد. گفتند: ای روح خدا، چرا گریه کردی؟! گفت: آیا می دانید این جا چه سرزمینی است؟ گفتند: نه، عیسی

ص: 100

گفت: این جا همان سرزمینی است که در آن نوه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و فرزند طاهره بتول شبیه مادر من، کشته می شود و در آن طینتی که طیب تر از مشک است به خاک سپرده می شود؛

.Your browser does not support the audio tag

چون آن طینت نوه ی پیامبر و شهید است و طینت پیامبران و فرزندان آن ها این چنین است و این آهوان با من حرف می زنند و می گویند که آن ها در این سرزمین به شوق تربت پاک نوه ی پیامبر می چرند و من گمان می کنم که آن ها در این سرزمین، در امان باشند. سپس حضرت عیسی علیه السلام دستش را به سوی این سرگین ها دراز کرد و آن را بوئید و گفت: این سرگین ها به خاطر موقعیت مکانی شان این گونه طیب هستند. خدایا آن ها را باقی بدار تا پدر آن شهید بیوید تا برای او تعزیت و تسلیت باشد؛ از این رو آن ها تا به روزگار ما باقی مانده اند و گذشت زمان رنگ آن ها را زرد کرده و این سرزمین کرب و بلاست.

.Your browser does not support the audio tag

سپس پدرت با صدای بلند گفت: ای خدای عیسی بن مریم! به قاتلان او و آنان که دشمنش را یاری و او را بی یاور گذاشتند، خیر و برکت نده. سپس پدرت علی علیه السلام به مدت طولانی گریه کرد و برخی از یاران نیز که همراه پدرت بودند گریه کردند. پدرت آن قدر گریه کرد تا آن جا که به صورت بر روی زمین افتاد و برای مدتی بی هوش شد؛ بعد به هوش آمد و سرگین ها را برداشت و آن را در ردای خود گذاشت و به من هم دستور داد که آن کار را انجام دهم. بعد به ابن عباس گفت: هرگاه دیدی که از آن خون تازه بیرون می جهد، بدان که فرزندم حسین کشته شده است.

.Your browser does not support the audio tag

ابن عباس در ادامه ی روایت می گوید:

به خدا سوگند من بیشتر از هر چیزی که خداوند حفظ آن را بر من واجب کرده است، از آن ها مراقبت می کردم و همیشه آن ها را در آستینم داشتم تا این که در خانه به خواب بودم و ناگهان بیدار شدم و دیدم که از آن خون تازه جاری است و آستینم به خون تازه آغشته است. در حالی که گریه می کردم نشستم و گفتم: به خدا سوگند حسین کشته شده است. به خدا سوگند، هرگز علی علیه السلام به من دروغ نگفت. آن گاه من وحشت کردم و از خانه خارج شدم. هنگام طلوع فجر بود، به خدا سوگند سرتاسر شهر مدینه را مه

ص: 101

آنچنان گرفته بود که هیچ اثری از آن دیده نمی شد . بعد خورشید طلوع کرد ، به نظرم خورشید گرفته بود ؛ به نظر می آمد که دیوارهای شهر مدینه خون آلود است .

.Your browser does not support the audio tag

در حالی که گریه می کردم نشستم و گفتم : به خدا قسم حسین کشته شد . آن گاه از ناحیه ی بیت صدایی را شنیدم که می گفت : ای آل رسول الله ! صبر پیشه کنید . فرزند زهرا کشته شد و روح الامین با گریه و زاری فرود آمد . سپس با صدای بلند گریه نمود و من هم گریه کردم . در آن ساعت برای من ثابت شد که آن روز دهم ماه محرم بوده است و دریافتم که حسین علیه السلام در همان روزی که خبر و تاریخ آن به ما رسیده بود ، کشته شده است .

.Your browser does not support the audio tag

آری ،

در عزای شهادت تو ، عیسی علیه السلام گریست ، ابراهیم و نوح و آدم علیهم السلام نیز - آنگاه که خبر شهادت را خداوند به آن ها اعلام کرد - گریستند .

آری ،

همه ی پیامبران و اولیاء خدا که خداوند داستان شهادت مظلومانه ی تو را به آنان بیان فرمود ، گریستند .

طبق روایات وارده از امامان معصوم علیهم السلام تمام مخلوقات خدا - با شهادت - بر تو گریستند .

انس و جن ، پرنده و وحوش بر تو گریستند ، حتی اشک هایشان جاری گشت .

فرزندت امام صادق علیه السلام فرمود :

هنگامی که حسین بن علی علیهما السلام به شهادت رسید ، آسمان های هفت گانه و طبقات هفت گانه زمین و آنچه در آن ها و بین آن ها و تمام موجودات و جنبندگان بر روی آن ها و بهشت و دوزخ و تمام موجودات مرئی و نامرئی همگی بر حسین علیه السلام گریستند .

.Your browser does not support the audio tag

آری ،

شهادت مظلومانه ی تو آن چنان بر عالم سنگین بود که همه ی موجودات خدا در عالم گریستند .

ص: 102

و سخن دیگر فرزندت صادق علیه السلام این است که :

آسمان تا چهل روز بر حسین علیه السلام خون بارید و زمین تا چهل روز تار بود و خورشید تا چهل روز گرفته و نورش سرخ بود و کوه ها فرو ریختند و دریاها روان گردیدند و فرشتگان تا چهل روز بر حسین علیه السلام گریستند .

و در ادامه فرزندت صادق علیه السلام فرمود :

و هیچ چشم و اشکی نزد خداوند محبوب تر از چشم و اشکی نیست که بگرید و بر آن حضرت جاری گردد و هیچ گریه کننده ای نیست که بر حسین علیه السلام بگرید مگر آن که گریه اش به حضرت فاطمه رسیده و آن بانورا (در عزای فرزندش) یاری می کند

.Your browser does not support the audio tag

و نیز گریه اش به حضرت رسول رسیده و بدین وسیله حق ما را ادا کرده و هیچ بنده ای نیست که روز قیامت محشور شود مگر آن که چشمانش گریان است غیر از گریه کنندگان بر جدم حضرت حسین علیه السلام چه آن که ایشان در حالی که چشمانی روشن و باز دارند محشور می گردند و آثار سرور و شادی در صورتشان می باشد ، مردم در فزع و ناراحتی بوده ولی ایشان از هر غم و محنتی در امان هستند ، مردم متفرق و پراکنده و مضطرب بوده ولی ایشان در زیر عرش و سایه ی آن به یاد حسین علیه السلام بوده و درباره ی آن حضرت به گفتگو مشغولند و از نامالایمات و ناراحتی های روز حساب هیچ خوف و هراسی ندارند .

خداوند متعال به ایشان مرکب ها و اسب های نیکویی که بر پشت آن ها زین نهاده شده اعطا فرموده و ایشان بر آن ها سوار شده و در حالی که خدای منان را ستوده و حمد و ثنا گفته و صلوات بر محمد و آل محمد می فرستند .

روزی پدر بزرگوارت در مسجد نزول اجلال فرموده بود و اصحاب و یارانش دور آن حضرت علیه السلام حلقه زده بودند ، در این هنگام تو که جوانی رشید و رعنا بودی تشریف آوردی و فضای مسجد را با بوی معطر انفاست پر نمودی .

.Your browser does not support the audio tag

آن گاه به پیش پدرت علیه السلام رفتی و امیر مؤمنان دست مبارکش را بر سر تو نهاده و فرمودند :

پسرم ! خداوند متعال اقوام و طوایفی را به وسیله ی قرآن تقبیح نموده و مورد

ص: 103

سرزنش و ملامت قرار داده و فرموده است :

فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنظَرِينَ : و بر مرگ آنان هیچ چشم آسمان و زمین نگریست و بر هلاکتشان مهلت ندادند .

به خدا قسم حتما پس از من تو را خواهند کشت ، سپس آسمان و زمین بر تو گریه خواهند نمود .

آری ،

شهادت مظلومانه ی تو آن چنان در عالم سنگین بود که آسمان ها و موجودات در آن و زمین و موجودات در آن گریستند .

فرزندت امام صادق علیه السلام فرمودند :

آسمان بر حضرت حسین بن علی علیهما السلام و یحیی بن زکریا علیهما السلام گریست و بر احدی غیر این دو گریه نکرد .

.Your browser does not support the audio tag

به آن حضرت عرض شد : گریه آسمان چیست ؟ و چگونه بود ؟

حضرت فرمودند :

چهل روز آسمان درنگ و توقف نمود ، خورشید با رنگی قرمز طلوع نموده و با رنگی سرخ غروب می کرد و این گریه ی آسمان بود .

.Your browser does not support the audio tag

فرزندت امام سجاد علیه السلام که در واقعه ی کربلا حضور داشتند و در بستر بیماری افتاده بودند و شاهد آن واقعه ی آسمان شکن عظیم بودند در حدیثی می فرمایند :

از زمانی که آسمان تعبیه شده و وضع گردیده تا به حال بر احدی نگریسته مگر بر یحیی بن زکریا و حسین بن علی علیهم السلام .

به ایشان عرض شد : گریه آسمان چه بوده ؟

حضرت علیه السلام فرمودند :

وقتی لباسی را در مقابل آن قرار می دادی روی آن اثری شبیه خون پشه واقع می گشت .

ص: 104

.Your browser does not support the audio tag

آری ،

تو محبوب همه ی مخلوقات خداوند بودی و آنان با تمام وجودشان به تو عشق می ورزیدند ؛ زیرا تو نور خدا بودی و در پرتو سیمای جهان افروزت آسمان و زمین منور گشت و موجودات به اذن خداوند متعال پا به عرصه ی وجود گذاشتند . باز در همین کتاب کامل الزیارات از همسر گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم - ام سلمه - نقل است که آن بانوی مکرمه فرمود :

از زمانی که خداوند منان روح نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را قبض فرمود نوحه سرایی طایفه جن را نشنیدم مگر همان شب ، (شب رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم) و ندیدم ایشان را مگر وقتی که به مصیبت فرزندم حسین علیه السلام مبتلا شدم .

تو امام خلائق و سبب نزول برکات الهی از آسمان بر زمین و مایه ی قوام آسمان ها و دوام زمین بودی ؛

.Your browser does not support the audio tag

و لیکن آن کافران کوردل قدر تو را ندانستند و مظلومانه تو را به شهادت رسانیدند و اگر وعده ی الهی بر خلاق با اجل مشخص و روز معین نبود ، به خاطر چنین جنایت سنگینی در عالم ، بلای الهی همه را در بر می گرفت و نابود می ساخت .

تو امام طایفه ی جن هم بودی و آنان در اندوه شهادتت گریستند .

نقل است آن گاه که کافران تو را به شهادت رسانیدند طایفه ی جن بر جنابتان گریستند و این ابیات را در عزایتان خواندند :

ای چشم اشک بریز و گریه کن ، پس محققا خبر شهادت حسین بن علی علیه السلام حق و راست می باشد .

گریه کن برای فرزند فاطمه علیها السلام که به فرات داخل شد و از آن برنگشت .

جن برای حزن و غم فاطمه می گرید زمانی که از حسین خبر شهادتش برسد .

.Your browser does not support the audio tag

حسین و یارانش کشته شدند ، افسوس از چنین خبری .

صبح و شام البته البته برایت اشک سوزان می ریزیم .

البته آن قدر برایت اشک بریزیم که ریشه ها را روان و درختان را ببرد .

ص: 105

هرچند دژخیمان تو را بین دو نهر آب با لب تشنه به شهادت رساندند ؛ اما پیروزمند تو بودی و آنان شکست خورده و ذلیل .

آری ،

عزتمند ، پیروز و سرافراز تو بودی هرچند سر مبارکت را از تن جدا ساختند .

به خدا قسم همان زمانی که سر مقدّست را بر نیزه زدند و دور آن سر مقدّس - که چون خورشید برافراشته بود - با هیاهو می رقصیدند ، پیروزمند تو بودی و آنان شکست خورده ی ذلیل .

به خدا قسم همان زمانی که با اسبان تنومند بر پیکر پاره پاره ی تو و یارانت با مستی می تاختند ، پیروز میدان نبرد تو بودی و آنان شکست خورده ی ذلیل .

.Your browser does not support the audio tag

به خدا قسم آن زمانی که سر مقدّست را در تشت طلا در مقابل یزید کافر قرار دادند ، و آنان ناپاکزاد با چوب خیزران بر لب ها و دندان

های مبارکت می زد و با غرور می گفت :

ای یزید ! کجا هستید پدران و اجداد تو که به دست پدر و جد حسین در جنگ بدر کشته شدند تا به تو بگویند : آفرین یزید !

باز هم پیروزمند واقعی تو بودی و یزید شکست خورده ی ذلیل .

پیروزمند تو بودی و هستی و تا ابد خواهی بود و آنان شکست خورده ی ذلیل بودند و تا ابد نیز خواهند بود .

.Your browser does not support the audio tag

پیروزمند توئی که سید و سالار شهیدانی ، پیروزمند توئی که حرارت عشق تو تا ابد در قلب ها باقی می ماند و آن حرارت هرگز خاموش یا کم نمی شود .

آری ،

پیروزمند توئی که اشک عزادارانت را ملائکه خریدارند و برای تبرک به آسمان ها می برند .

آری ،

پیروزمند توئی که هر سال در اربعین شهادتت نزدیک به بیست میلیون نفر برای

ص: 106

زیارت قبر مطهرت ، راهی سرزمین کربلا می شوند و تجمّع چنین جمعیت عظیمی در روی زمین فقط در عزای تو دیده می شود .

.Your browser does not support the audio tag

آری ، آری ،

پیروزمند توئی که ملائکه ی آسمان ها فدای یک قطره اشک عزادارانت می شوند که آن قطره می تواند آتش جهنم را به کلی سرد و خاموش سازد . و اما دشمنانت ننگ و ذلت و خواری را تا ابد به نام خود ثبت کرده اند و تا ابد همه ی پاکان و صالحان عالم آنان را لعن و نفرین می کنند و جایگاهشان آتش جهنم است که نه در آن آتش می میرند و نه بر آنان سرد می شود .

و اما دلدادگان و شیفتگان و عاشقان تو که بر عزای تو اشک می ریزند - به برکت تو - برکات بی شمار را نصیب می برند .

.Your browser does not support the audio tag

فرزند عزیزت امام به حق ناطق ، جعفر صادق علیه السلام فرمودند :

کسی که یادی از حسین بن علی علیه السلام نزدش بشود و از چشمش به مقدار بال مگس اشک خارج شود اجر او بر خداست و حق

تعالی به کمتر از بهشت برای او راضی نیست .

و در حدیث دیگری فرمودند :

هر مؤمنی که به خاطر شهادت حضرت حسین علیه السلام چشمانش اشک ریخته ، به طوری که اشک ها بر گونه هایش جاری گردد ، خداوند منان در بهشت غرفه هایی به او عنایت فرماید که وی برای روزگاری در آن سکنی گزیند .

.Your browser does not support the audio tag

و فرمودند :

کسی که در مرثیه ی امام حسین علیه السلام یک بیت شعر خوانده پس گریه کند و ده نفر را بگریاند بهشت برای او و آن ده نفر می باشد . و کسی که یک بیت شعر در مصیبت حضرت امام حسین علیه السلام خوانده پس گریه کند و نه نفر را بگریاند ، بهشت برای او و آن نه نفر می باشد .

و پیوسته فرزندان امام صادق علیه السلام این فقره را با کاهش دادن نفرات تکرار نموده

ص: 107

تا بالآخره فرمودند :

و کسی که یک بیت شعر در مصیبت حضرت امام حسین علیه السلام خوانده و خود بگرید یا تباکی کرده و خود را به صورت گریه کن در آورد ، بهشت برای او می باشد .

.Your browser does not support the audio tag

البته بازگو کردن این سخنان برای منکران امامت - خصوصاً معاندان و هابیت - بسی سخت است ؛ اما باز می گویم : بدانند که عزت تماماً مخصوص خداست و خداوند به هرکس که بخواهد عنایت می کند و خداوند متعال به فرزند علی بن ابی طالب علیه السلام مولانا حسین علیه السلام به خاطر فدا نمودن تمام هستی اش در راه خدا تمام عزت را عنایت فرمود .

و خداوند می داند و دیگران نمی دانند و خداوند اراده می کند و هیچ موجودی را توان ایستادن در مقابل اراده ی الهی نیست .

.Your browser does not support the audio tag

آری ،

خداوند متعال به تو عزت بی کران داد ؛ زیرا تو نور خدا بودی ، تو حجت خدا بودی ، تو پاره ی وجود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بودی ، تو در عبادت و رشادت و ایثار گوی سبقت را از همه خلائق ربودی !

آری ،

تو گوی سبقت را ربودی ، دل ها را هم ربودی ، جان ها را هم ربودی .

اما آن معاندان وهابی که می گویند : حسین علیه السلام مرده است و عزاداری و اشک ریختن برای مرده شرک است !

اینان که از دین خدا چیزی نمی فهمند جز برداشت های فاسد خویش ، بدانند که خود مرده اند و خون خدا در تمام اعصار زنده است .

.Your browser does not support the audio tag

آری ،

تو زنده ای ، تو شهید جاویدی ، به برکت نور مقدّس تو - که در سراسر عالم وجود پخش است - عالمیان جان می گیرند .

ص: 108

چگونه اشک ریختن و عزاداری بر تو شرک است ؛ در حالی که جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه ی هدی علیهم السلام و پیامبران و اولیای الهی و جبرئیل و تمام ملائکه ی خدا و تمام عالمیان در شهادت مظلومانه ات گریستند !!

این جریان تاریخی نیز در جواب وهابیون نقل می کنم .

ابن اثیر که از دانشمندان اهل سنت است می نویسد :

در جنگ احد که سرانجام به شهادت بعضی از اصحاب با وفای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از جمله حمزه (رحمة الله علیه) - عمومی بزرگوارشان - منتهی شد ، وقتی حضرت صلی الله علیه و آله وسلم از جبهه احد به مدینه بازگشتند ، از خانه های شهدای احد صدای گریه و ضجه بلند بود که بر عزیزان خود نوحه سرایی می کردند ؛ ولی از کنار خانه ی عمویشان که گذشتند کسی را در آن جا به نوحه سرایی و زاری ندیدند ، لذا فرمودند : ل-کنّ حمزة لا بواکی له : عمویم حمزه امروز گریه کن ندارد .

انصار تا از این جریان باخبر شدند زنان خود را گفتند تا در عزای حمزه (رحمة الله علیه) گریه و زاری نمایند .

و در میان آدمیان هرکس با هر نژاد و زبان و دینی که هست ، اگر قلبش سنگ و تاریک نباشد با شنیدن مصائب تو و فرزندان تو می گریند .

.Your browser does not support the audio tag

چشم هایی که در مصائب تو گریانند ، محبوب ترین چشم ها در پیشگاه خداوند متعال است . در روز قیامت هر چشمی به خاطر عذاب و شدائد گریان است ؛ به جز آن چشمی که بر تو گریان بوده است . صاحب چنین چشمی خندان می باشد و او را به نعمت های بهشت بشارت می دهند . ملائکه چنین چشمی را مس می کنند ؛ چرا که آنان خریدار اشک های عزاداران تو می باشند .

و اما با توجه به احادیث فرزندان تو - ائمه ی هدی علیهم السلام - اشکی که برای تو و مصائب و شدائد تو جاری گردد ، پنج ویژگی دارد :

1) آن اشک ، محبوب ترین قطرات در نزد خداوند است .

2) اگر قطره ای از این اشک در جهنم افتد ، او را سرد و خاموش می گرداند .

ص: 109

.Your browser does not support the audio tag

3) ملائکه این اشک ها را می گیرند و در شیشه ای نگهداری می کنند .

4) چنین اشکی به خزانه داران بهشت داده می شود تا آن ها ، آن را با آب حیوان که در بهشت وجود دارد ، در هم آمیزند و در نتیجه هزار برابر به گوارایی آن افزوده می شود .

5) قدر و ارزش ثواب چنین اشکی را نمی توان سنجید ؛ هر چیزی ارزش مشخصی دارد جز اجر و پاداش گریه بر تو یا حسین !

و اما مجلس عزای تو که حقیقتاً روضه ای است از باغ های بهشت دارای این ویژگی هاست :

مصلاهی خداست ، یعنی محل صلوات خدا بر آن مجلس است .

محل هبوط ملائکه ی الهی است و آنان بال های خویش را بر مجلس عزای تو می مالند و متبرک می کنند .

.Your browser does not support the audio tag

محل نظر ارواح انبیاء الهی به ویژه جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می باشد .

محل نظر روح مقدّس تو و پدر و مادر و فرزندان علیهم السلام می باشد .

محل حضور یا توجه فرزندت امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می باشد.

و شما بزرگواران برای شرکت کنندگان در آن مجلس دعا می کنید و خداوند به حرمت شما خاندان عصمت طهارت علیهم السلام نظر عفو و رحمت و برکتش را بر سر آن مجلس می گستراند .

.Your browser does not support the audio tag

آن قوم کافر تو را در بین دو نهر عظیم و خروشان آب لب تشنه سر بریدند ؛ اما تو برای رضای خدا و احیای دین او صبر نمودی و ذره ای تسلیم نگشتی و تن به ذلت ندادی و خداوند متعال به پاس صبر بی کرامت ، هرکس که آب بنوشد و سلام بر تو بفرستد و قاتلانت را لعن نماید ، به برکت تو می آمرزد .

آری ،

او را می آمرزد .

در کامل الزیارات از داوود رقی نقل است : در محضر مبارک امام صادق علیه السلام بودم ،

ص: 110

حضرت آب طلبیدند و زمانی که آب را نوشیدند دیدم در حضرت حالت گریه پیدا شد و دو چشم آن حضرت غرق اشک شد سپس به من فرمود :

ای داوود ! خدا قاتل حسین علیه السلام را لعنت کند ،

.Your browser does not support the audio tag

بنده ای نیست که آب نوشیده و حسین علیه السلام را یاد نموده و کشنده اش را لعنت کند مگر آن که خداوند منان صد هزار حسنه برای او منظور می کند و صد هزار گناه از او محو کرده و صد هزار درجه مقامش را بالا برده و گویا صد هزار بنده آزاد کرده و روز قیامت حق تعالی او را با قلبی آرام و مطمئن محشورش می کند .

آری ،

برکات وجودی تو به وسعت عالم است و هیچ کس خود را از آن بی نیاز نمی بیند مگر انسان های تبهکار سیاه قلب !

در آن سرزمین سوزان در آن دشت کربلا ، عبیدالله بن زیاد ملعون به عمر بن سعد ملعون دستور داد تا آب فرات را بر فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ببندند و نگذارند قطره ای آب به تو و فرزندان برسد

.Your browser does not support the audio tag

؛ آری ، آن نابکاران بویی از انسانیت نبرده بودند .

تو خود همراه پدرت علی علیه السلام در جنگ صفین بودی و به یاد داری که در آن جا نیز آن نابکاران آب را بر روی لشکر پدرت بستند ؛ زیرا معاویه می خواست با این کار ضد انسانی ، توان را از لشکر پدرت بگیرد تا آنان تسلیم شوند . اما به دستور پدر بزرگوارت علیه السلام برادرت امام حسن علیه السلام با جمعی به سپاه معاویه حمله کردند و آن را آزاد ساختند .

در آن میان برخی از یاران پدرت به ایشان عرض کردند :

یا علی ! ما هم متقابلاً آب را بر این قوم نابکار ببندیم تا توانشان گرفته شود ؛ ولیکن پدرت امیرالمؤمنین نپذیرفتند و فرمودند : این آب را خداوند برای همه ی مخلوقاتش حتی کافران نیز حلال نموده است .

.Your browser does not support the audio tag

آری ، پدرت جوانمردی کرد و آب را بر معاویه و یارانش نبست ؛ لیکن یزید کافر فرزند آن پدر کافر ، آب را بر روی فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بستند و حتی نگذاشتند کودکان هم از آن آب بیاشامند .

ص: 111

اما وامصیبتا از ظهر روز عاشورا که تمام یارانت با لب تشنه به شهادت رسیدند و تو تنها در میان خیل عظیم دشمن بی یاور مانده بودی .

هر چه ندا سر می دادی :

آیا کسی هست که از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دفاع کند ؟ آیا کسی هست که از من دفاع کند ؟

دشمن هرگاه صدای استغاثه ی تو را می شنید هیاهو بر پا می کرد تا صدای تو به گوش کسی نرسد !

Your browser does not support the audio tag

تو سپس برگشتی و به سمت خیمه ها اسبت را حرکت دادی و به پشت خیمه ی خواهر عزیزت حضرت زینب علیهاالسلام رفتی و فرمودی : ای خواهر ! کودک صغیرم را بیاور تا برای آخرین دفعه او را ببینم و با او وداع کنم .

خواهرت در حالیکه قنداقه ی علی اصغر را در آغوش گرفته بود از خیمه خارج شد و کودک شیر خواره ات را به آغوش تو سپرد .

تو به صورت نازک نازنین کودک نگاه کردی و دیدی که بر اثر تشنگی در حال جان دادن است .

مادر بزرگوارش - رباب - چند روز بود که آبی نیاشامیده و شیر سینه اش خشک شده بود و علی اصغر شش ماهه ات تشنه و گرسنه مانده بود .

Your browser does not support the audio tag

فرزند نازنینت با آن چشم های ریزش در چشمان تو نگاه می کرد و دست ها و پاهای کوچکش را در قنداقه اش به هم می فشرد .

شاید با آن نگاه ظریفش و حرکات دست ها و پاهای کوچکش به تو می گفت :

ای پدر ! آبی به من بنوشان که در حال جان دادن هستم ؛ اما تو آبی نداشتی که بر کودک شش ماهه ات بنوشانی .

و شاید این را می گفت :

ای پدر ! من هم سرباز فدائی تو هستم ، ای پدر ! بعد از برادرم علی اکبر و عمویم عباس و پسرعمویم قاسم ، دیگر زندگی برایم معنایی ندارد !

ص: 112

.Your browser does not support the audio tag

ای پدر! بگذار من هم مانند علی اکبر و عباس و دیگران فدائی تو شوم .

تو کودک دلبنده را به سینه چسبانیدی و لب های کوچک پر از عطش خشکیده اش را بوسه باران نمودی .

با عرض معذرت از تو یا مولا که این واقعه ی جانسوز را می گویم :

عمر بن سعد ملعون با حرمله ی ملعون - که شخصی ماهر در تیراندازی بود - از سپاه خود جدا شدند و به نزدیکی خیمه ها آمدند .

آنان تو را دیدند که کودک شیرخواره ات را در آغوش گرفته ای و می بوسی و نوازش می کنی .

.Your browser does not support the audio tag

عمر بن سعد به حرمله گفت : ای حرمله! چرا بی کار ایستاده ای و نمی زنی ؟

حرمله گفت : پدر را نشانه بگیرم یا فرزند را ؟

عمر بن سعد گفت : مگر سفیدی زیر گلوی فرزند را نمی بینی ؟ ابتدا داغ فرزند را بر جگرش بگذار .

آن ملعون تیری سه شعبه در کمان گذاشت و گلوی چون برگ گل نازک فرزندت را نشانه رفت .

تو ناگهان دیدی که کودک در آغوش تکان سختی خورد و صورت و قنذاقه ی او غرق خون گشت .

تیر سه شعبه گلوی کودک را پاره کرد و علی اصغر علیه السلام همان دم جان داد و با خون گلایش سیراب شد .

تو در حالی که چشمانت پر از اشک شده بود دست به زیر گلوی فرزندت بردی و خون مبارکش را برگرفتی و به آسمان ریختی و با خدایت

چنین مناجات کردی :

خدایا تو حکم کن بین ما و مردمی که ما را دعوت کردند تا یاری ما کنند ولی ما

را کشتند .

.Your browser does not support the audio tag

در این میان صدائی از آسمان شنیده شد که می گفت :

ای حسین! فرزندت را واگذار که در بهشت شیر دهنده ای برای اوست .

هیچ قطره از خونی که از علی اصغر علیه السلام بر آسمان پرتاب نمودی بر زمین برنگشت ، زیرا خداوند خود خریدار خون فرزندت بود .

تو سپس در حالی که می گریستی از اسب پیاده شدی و به آن طرف خیمه ها رفتی و با غلاف شمشیر قبر کوچکی را در زمین حفر نمودی و کودک دلبنده غرق به خونت را در آن دفن کردی .

به خدا قسم اگر این مصائب بر غیر مسلمان و غیر موحد نازل می شد ، قلب انسان می سوخت و می گریست ؛ حال چه رسد که این مصیبت بر حجت خدا و فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم وارد شده است !

به خدا قسم سزاوار است که همه ی عالمیان خون بگریند در عزای تو و خاک بر سر کنند در مصائب تو !

ای همه ی جان های ما فدای علی اصغر تو !

ای همه ی ما فدای خاک پای تو !

تو سخت ترین مصائب و جان دادن را با تمام جان در راه خدا پذیرفتی که به بشر بگوئی :

ای بشر ! سخت ترین جان دادن ها اگر برای اهداف متعالی باشد ، آسان است !

ای بشر ! با عزت زندگی کن و با عزت بمیر و هرگز تن به ذلت مده که مرگ با عزت بسیار بهتر است از زندگانی با ذلت !

ای بشر ! در راه خدا بکوش و همه ی هستی خویش را فدا کن که دنیا ارزشی ندارد و تو برای ابدیت و پرواز در آن خلق شده ای !

ای بشر ! خود را از اسارت آزاد کن تا بتوانی به جلو حرکت کنی !

سلام خدا بر تو باد یا حسین ! سلام خدا بر فرزند شش ماهه ات باد یا حسین !

توضیحات فصل سوم : وقوع حوادث بی سابقه در آسمان و زمین با شهادت امام حسین علیه السلام با استناد به منابع اهل سنت ، شهادت حضرت صدیقه ی کبری علیها السلام با استنادات تاریخی اهل سنت و مباحث دیگر

اشاره

خوانندگان محترم توجه بفرمایند : احادیثی که در این فصل بیان شد در گریه بر حسین علیه السلام و حوادثی که با شهادت آن حضرت در عالم پدید آمد ، جملگی برگرفته از کتاب کامل الزیارات ابن قولویه قمی می باشد که برای اختصار متن عربی آن را نیاوردیم .

بعد از رحلت نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم وصیت و سفارش مؤکد آن حضرت در رابطه با خلافت امیرمؤمنان علیه السلام با توطئه ی عده ای از صحابه نادیده گرفته شد و ابوبکر با حمایت دشمنان و مخالفان امیرمؤمنان علیه السلام بر منصب خلافت نشست .

دستگاه خلافت از امیرمؤمنان خواست تا با ابوبکر بیعت کند و حاکمیت او را به رسمیت بشناسد ؛ اما امیر مؤمنان علیه السلام - که جانشین بر حق رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود - از آن کار امتناع ورزید . دستگاه خلافت که با وجود حضرت امیرمؤمنان احساس خطر می کرد ، برای گرفتن بیعت اجباری با لشکری مسلح به بیت ایشان حمله ور شدند و آن گاه که امیرمؤمنان علیه السلام مقاومت نمود ، آن خانه مقدس را به

ص: 115

آتش کشیدند و در این واقعه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که مدافع سرسخت حضرت امام علی علیه السلام بود را مضروب نمودند و آن حضرت علیها السلام چند روز بعد بر اثر ضربت آن نابکاران به شهادت رسیدند .

اهل سنت این واقعه را منکر است و شیعه را متهم به دروغ سازی می کنند ؛ اما جواب ما :

1 - بسیاری از علمای شیعه که در علم و تقوا بی نظیر بوده اند این واقعه جانگداز را به نقل از شاهدان آن واقعه از هزار و دویست سال پیش با اسناد معتبر به صورت مفصل در کتب خود نقل نموده اند .

بنابراین این جریان جانسوز چیزی نیست که شیعیان ساخته اند ؛ بلکه بیش از هزار و دویست سال است که پرورش یافتگان خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام در کتب خویش با سلسله اسناد معتبر به نقل از برخی از صحابه - که شاهد ماجرا بودند - آورده اند .

بزرگان و دانشمندان شیعه چون سلیم بن قیس هلالی ، شیخ طوسی ، عیاشی ، ابن قولویه قمی ، حسین بن حمدان ، شیخ صدوق ، علامه حلی ، سید بن طاووس ، سید هاشم بحرانی ، علامه مجلسی و بسیاری دیگر از علمای وارسته ی شیعه این واقعه را با سلسله اسناد خویش نقل نموده اند .

سؤال ما از اهل سنت این است :

شما با چه حقی تمام علمای نامدار شیعه - که پرورش یافته ی قرآن و عترتند - را متهم به دروغ می کنید ؟

شما چگونه به خود اجازه می دهید آن عالمان وارسته ای که هیچ دل بسته ی دنیا نبوده اند و تمام وجودشان را در راه نشر معارف قرآن و اهل بیت علیهم السلام هزینه نمودند و برخی نیز در این راه شربت شهادت را نوشیدند ، جملگی آنان را متهم به دروغ پردازی کنید ؟ !

همان دانشمندان ارجمندی که در شرایط بس دشواری می زیستند و با وجود

این که سایه ی ظلم حکومت های جور - که مدافع اهل سنت بوده اند - بر سرشان بود و تیغ شمشیر آن حکومت ها در زیر گلویشان ، اما هرگز مذهب خود را کتمان نکردند و حق را گفتند و نوشتند .

2 - در بسیاری از کتب قدیمی و مرجع اهل سنت نیز این واقعه ی دلخراش نقل شده است . بزرگان اهل سنت از قبیل :

ابن هشام ، متوفای 218 ق در کتاب « السیرة النبویة »

ابن ابی شیبہ ، متوفای 235 ق در کتاب « المصنّف »

ابن قتیبہ دینوری ، متوفای 276 ق در کتاب « الامامة والسیاسة »

یعقوبی ، متوفای 284 ق در کتاب « تاریخ یعقوبی »

احمد بن یحیی بلاذری ، متوفای 279 ق در کتاب « أنساب الأشراف »

محمد بن جریر طبری ، متوفای 310 ق در کتاب « تاریخ الامم و الملوک »

علی بن الحسین بن علی مسعودی متوفای 246 ق در کتاب « مروج الذهب »

ابن عبد ربّه اندلسی ، متوفای 328 ق در کتاب « عقداالفرید »

ابوالقاسم طبرانی ، متوفای 360 ق در کتاب « المعجم الكبير »

ابن عبدالبر ، متوفای 463 ق در کتاب « الاستیعاب فی معرفة الأصحاب »

شهرستانی ، متوفای 548 ق در کتاب « الملل و النحل »

دهلوی هندی ، متوفای 1176 ق در کتاب « إزالة الخلفاء »

و بسیاری دیگر این واقعه را نقل کرده اند .

البته هر چند این اشخاص سعی نموده اند که این واقعه را با سانسور نقل کنند ، لیکن هرگاه مجموع سخنان آنان را کنار هم قرار بدهیم تقریباً مطابق می شود با آنچه که علمای شیعه در کتب حدیث خویش نقل نموده اند .

در اینجا دو نمونه را از اهل سنت به عنوان شاهد می آوریم :

ابن عبد ربّه اندلسی در عقد الفرید ، ج 4 ، ص 260 می نویسد :

بعث إليهم ابوبكر ، عمر بن الخطاب ليخرجهم من بيت فاطمة [سلام الله عليها] وقال إنه أبوا فقواتلهم فأقبل بقبس من النار على أن يضرم عليهم الدار فلقيته فاطمة [سلام الله عليها] فقالت : يا بن الخطاب ! أجنّت

لتحرق دارنا؟ فقال: نعم، أو تدخلوا فيها دخلت فيه الأمة.

ابوبکر، عمر را در پی کسانی که در خانه ی فاطمه زهرا [سلام الله علیها] متحصّن شده بودند، فرستاد تا وی آن ها را از خانه خارج کند و اگر نپذیرفتند،

آن ها را بکشد. وی پاره ای آتش برداشت و به منزل فاطمه [سلام الله علیها] رفت. حضرت فاطمه [سلام الله علیها] وقتی که وی را دید به او گفت: ای پسر خطاب! آیا برای آتش زدن خانه ی ما آمده ای؟ گفت: اگر بیعت نکنید آری!

ابن قتیبه - که از بزرگان متقدم اهل سنت است - در کتاب «الامامة و السياسة» ج 1، ص 12 نقل می کند:

وإنّ ابابکر تقدّم قوما تخلفوا عن بیعته عند علی [علیه السلام] فبعث الیهم عمر، فجاء، فناداهم - وهم فی دار علی [علیه السلام] - فأبوا أن یخرجوا، فدعا بالحطب وقال: والذی نفس عمر بیده لتخرجنّ أو لأحرقنّها علی من فیها...

و ابوبکر غیبت گروهی را که از بیعت با او [با حضورشان] نزد علی [علیه السلام] سرپیچی کرده بودند، احساس کرد؛ لذا عمر را به سراغشان فرستاد.

او آمد و - در حالی که آنان در خانه ی علی [علیه السلام] بودند - صدایشان زد. آنان از بیرون آمدن امتناع ورزیدند.

عمر هیزم طلبید و گفت:

قسم به آن که جانم در دست اوست، یا بیرون می آید یا بی تردید خانه را با هرکس که در آن است، به آتش می کشم!

یک مورد هم از معتبرترین و مشهورترین کتب اهل سنت، صحیح بخاری می آوریم:

... فوجدت فاطمة علی ابی بکر فی ذلک فهجرته فلم تکلمه حتی توفیت... فلما توفیت دفنها زوجها علی [علیه السلام] لیلاً ولم یؤذن بها أبابکر و صلّی علیها. (1)

ص: 118

فاطمه بر ابوبکر غضب نمود و با او قطع رابطه کرد و تا زمانی که زنده بود با ابوبکر سخن نگفت... هنگامی که از دنیا رفت، شوهرش علی [علیه السلام] وی را شبانه دفن کرد و به ابوبکر خبر نداد و خودش بر جنازه ی وی نماز خواند.

خوانندگان محترم ملاحظه فرمودند که بخاری با سانسور حرف می زند.

اکنون از اهل سنت می پرسیم:

چرا حضرت زهرا علیها السلام بر ابوبکر غضب نمود؟

مگر در کتب خودتان نقل نکرده اید که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: هرکس فاطمه علیها السلام را به غضب آورد، مرا به غضب آورده است.

و یا این حدیث: خدا با غضب فاطمه [سلام الله علیها] غضبناک می شود.

چرا حضرت صدیقه ی کبری علیها السلام وصیت کرد که در تشییع جنازه ی وی ابوبکر و عمر شرکت نکنند و وی در شب دفن شود؟

آری،

حمله ی دستگاه خلافت به بیت علی و فاطمه [علیهما السلام] از مسلمات تاریخ است.

سؤال مهم:

چرا اهل سنت حمله ی دستگاه خلافت به بیت حضرت علی و فاطمه علیهما السلام و شهادت صدیقه ی کبری علیها السلام را انکار می کنند؟

جواب: زیرا این هجوم و شهادت حضرت فاطمه علیها السلام لکه ی ننگ بزرگی بر دستگاه خلافت به شمار می رود و دودمان آنان را بر باد می دهد و از آنجا که آنان نمی خواهند خلفای خویش را زیر سؤال ببرند، لذا این واقعه ی مسلم را انکار می کنند.

همه ی عالمیان این را هم بدانند:

اگر آن ظالمان به خانه ی وحی حمله نمی کردند و احترام صدیقه ی کبری علیها السلام را

حفظ می نمودند؛ هرگز آن کافران جرأت نمی کردند در سرزمین کربلا سر فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را از تن جدا کنند!

در جنگ جمل فرماندهی جناح چپ سپاه امیرمؤمنان علیه السلام به عهده ی امام حسین علیه السلام بود و در جنگ صفین، چه از راه سخنرانی های پرشور و تشویق یاران امام علی علیه السلام جهت شرکت در جنگ، و چه از رهگذر پیکار با قاسطین، نقش فعال داشت، در جریان حکمیت نیز یکی از شهود این ماجرا از طرف علی علیه السلام بود. (1)

امیرمؤمنان علیه السلام - در پی جانفشانی های امام حسن و امام حسین علیهما السلام - در جنگ صفین از یاران خود خواست که حسن و حسین علیهما السلام را از ادامه ی جنگ با دشمن بازدارند تا نسل پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با کشته شدن این دو شخصیت از بین نرود. (2)

ابن حجر عسقلانی در «الإصابة فی تمييز الصحابة» ص 333 می نویسد:

در زمان خلافت عمر بن خطاب، روزی حسین علیه السلام وارد مسجد شد و دید عمر بر فراز منبر نشسته است، با دیدن این صحنه بالای منبر رفت و به عمر گفت: از منبر پدرم پائین بیا و بالای منبر پدرت برو!

عمر که خود را باخته بود، گفت: پدرم منبر نداشت! آن گاه او را در کنار خود نشانید و پس از آن که از منبر پائین آمد، او را به منزل خود برد و پرسید: این سخن را چه کسی به تو یاد داده است؟ حضرت علیه السلام پاسخ داد: هیچ کس!

در روایات متعدد از کتب شیعه و سنی آمده که پس از شهادت حضرت امام حسین علیه السلام در عالم حوادثی به وقوع پیوست که تا آن موقع بی سابقه بود. حوادثی از این قبیل:

- لرزیدن زمین به سختی

- تاریک شدن شرق و غرب عالم

ص: 120

1- تاریخ دمشق، ابن عساکر، ص 164؛ وقعة صفین، نصر بن مزاحم، ص 114 و 249 و 507 و 530.

2- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج 11، ص 25.

- سرخ شدن آسمان

- بارش خون از آسمان

- غبار شدید توأم با تاریکی

- گرفتگی خورشید تا چهل روز

- متلاطم شدن دریاها

- فرو ریختن کوه ها

- ظاهر شدن ستارگان در نیمه ی روز

- ظاهر شدن خون در زیر سنگ ها و ...

در متن این فصل ، مضمون روایات شیعه را در این باره از کتاب کامل الزیارات نقل نمودیم ؛ اکنون از برخی از منابع و کتب اهل سنت نیز این وقایع را ذکر می کنیم :

محب الدین طبری در « ذخائر العقبی » ص 150 ، از امّ سلمه نقل می کند :

لَمَّا قَتَلَ الْحُسَيْنَ [عَلَيْهِ السَّلَام] نَاحَتْ عَلَيْهِ الْجَنَّةُ وَ مَطَرْنَا دَمًا .

زمانی که حسین علیه السلام کشته شد ، طایفه ی جن بر او نوحه سرائی کردند و از آسمان خون بارید .

بیهقی در سننش ، ج 3 ، ص 327 نقل می کند :

لَمَّا قَتَلَ الْحُسَيْنَ بَنَ عَلِيٍّ [عَلَيْهِمَا السَّلَام] كَسَفَ الشَّمْسُ كَسْفَةَ بَدَتِ الْكَوَاكِبُ نِصْفَ النَّهَارِ حَتَّى ظَنَّنَّا أَنَّهُمْ هِيَ [الْقِيَامَةُ] .

زمانی که حسین بن علی [علیهما السلام] به قتل رسید ، خورشید به شدت گرفت و ستارگان در وسط روز آشکار شدند تا آن جا که مردم پنداشتند قیامت شده است .

ابن حجر عسقلانی در « الصواعق المحرقة » ص 116 می نویسد :

... وَ انْكَسَفَتِ الشَّمْسُ حَتَّى بَدَتِ الْكَوَاكِبُ نِصْفَ النَّهَارِ وَ ظَنَّ النَّاسُ أَنَّ الْقِيَامَةَ قَدْ قَامَتْ .

آن گاه که حسین علیه السلام کشته شد خورشید تیره گشت و ستارگان در وسط روز آشکار شدند و مردم گمان کردند که قیامت بر پا شده است .

در « ذخائر العقبی » ، ص 145 نقل شده :

لما قتل الحسين عليه السلام مطرنا مطرا كالدّم على البيوت و الجدر .

زمانی که حسین علیه السلام کشته شد ، باران بارید مثل خون بر سقف منازل و دیوارها .

ابن جریر در تفسیرش نقل می کند :

لَمَّا قَتَلَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَكَتِ السَّمَاءُ عَلَيْهِ وَبَكَوْهَا حَمْرَتَهَا .

زمانی که حسین علیه السلام به قتل رسید ، آسمان بر او گریست و گریستن آسمان سرخ شدن آن بود .

سیوطی در « الدر المنثور » در تفسیر قول خداوند در سوره ی دخان (فما بكت عليهم السماء و الارض) نقل می کند :

ما بكت السماء منذ كانت الدنيا إلاّ على اثنين ، (إلى أن قال) و تدرى ما بكاء السماء ؟ قال : لا ، قال : تحمر و تصير وردة كالدّهان ، إنّ يحيى بن زكريا لَمَّا قَتَلَ احمرت السماء و قطرت دما و إنّ حسين بن علي [عليهما السلام] يوم قتل احمرت السماء .

آسمان فقط بر دو تن گریست ، و گریستن آن سرخ شدن و دگرگون شدن آسمان مانند روغن گداخته است . زمانی که يحيى بن زكريا به قتل رسید آسمان سرخ شد و خون بارید و آن گاه که حسين [عليه السلام] کشته شد نیز آسمان سرخ شد .

محب الدين طبري در « ذخائر العقبی » ص 145 نقل می کند :

لَمَّا قَتَلَ الْحُسَيْنَ [عَلَيْهِ السَّلَامُ] لَمْ يَرْفَعْ أَوْ لَمْ يَقْلَعْ حَجْرٌ بِالشَّامِ إِلَّا عَن دَمٍ .

ص: 122

زمانی که حسین [علیه السلام] به قتل رسید، هیچ سنگی در شام از زمین بلند نمی شد مگر آن که زیر آن سنگ خون بود.

هیثمی در «الصواعق المحرقة» ص 116 می نویسد:

و نقل ابن الجوزی عن ابن سیرین إن الدنيا اظلمت ثلاثة أيام ثم ظهرت الحمرة في السماء (إلى أن قال) وأخرج الثعلبي إن السماء بكت و بكأؤها حمرتها، قال: وقال غيره: احمرت آفاق السماء ستة أشهر بعد قتله ثم لا زالت الحمرة ترى بعد ذلك، قال: وإن ابن سيرين قال: أخبرنا إن الحمرة التي مع الشفق لم تكن قبل قتل الحسين عليه السلام قال: وذكر ابن سعيد إن هذا الحمرة لم ترفى السماء قبل قتله، قال: قال ابن الجوزي و حكمته أن غضبنا يؤثر حمرة الوجه و الحق منزه عن الجسميّة فأظهر تأثير غضبه على من قتل الحسين عليه السلام بحمرة الأفق إظهارا لعظم الجناية.

مضمون ترجمه روایت:

با قتل حسین علیه السلام دنیا سه روز در سیاهی فرو رفت، پس از آن سرخی در آسمان آشکار شد. آسمان گریست و گریستن آسمان سرخ شدن آن بود. تا شش ماه بعد از قتل حسین علیه السلام آفاق آسمان سرخ بود. همانا سرخی شفق (هنگام غروب) قبل از قتل حسین علیه السلام در آسمان نبود و با قتل ایشان این سرخی هنگام غروب آفتاب در آسمان پدید آمد و هنوز باقی است؛ زیرا خداوند متعال در قتل حسین علیه السلام غضبناک شد و از آنجا که غضب با سرخی چهره آشکار می شود و خداوند پاک و منزه می باشد از جسمانیت؛ بنابراین غضب خویش را با سرخ نمودن آفاق آسمان آشکار نمود به خاطر عظیم بودن جنایت قتل حسین علیه السلام.

نکته:

اهل سنت امامت مولانا حضرت حسین علیه السلام را قبول ندارند و وی را حجت و امام سوم عالمیان نمی دانند؛ لیکن روایات فوق را در کتب خویش آورده اند.

ص: 123

سزاوار است آنان از خویش سؤال کنند: به چه دلیل با شهادت حسین علیه السلام چنین دگرگونی های عظیمی در آسمان آشکار شد؟

آیا اگر حسین علیه السلام یک انسان معمولی و غیر معصوم بود این حوادث آسمانی و زمینی به وقوع می پیوست؟!!

این گونه روایات - که در کتب اهل سنت فراوان است - به صراحت دلالت بر این معنا دارد که حضرت حسین علیه السلام حجت خدا و برگزیده ی وی و امام عالمیان است که با شهادتش این گونه دگرگونی در آسمان و زمین ایجاد شد.

ص: 124

فصل چهارم : زیارت بارگاه حسین علیه السلام و حماسه ی وی

اشاره

.Your browser does not support the audio tag

اشاره

.Your browser does not support the audio tag

سلام خدا بر تو باد ای امام و حجت خدا ، ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ، ای شفیع روز جزا ! نام مبارک تو همیشه در قلب های مشتاقان ، چشمه های جوشان معرفت و عشق را جاری می سازد و ذکر شدائد و مصائب ، همواره چشم های محبان شما خاندان طهارت علیهم السلام را غرق اشک ماتم می گرداند و بیان حماسه ی جاویدت خون آتشین را در رگ های آزادگان جهان فوران می سازد .

وجود مقدّست ؛ سراسر خیر و برکت برای عالمیان بود و هست و خواهد بود .

آری ،

تو قبل از تولّدت ؛ در عالم نور بودی و سبب نورانیت آسمان و ملکوت و نزول برکات در آن ، و آنگاه که خداوند تو را به عرصه ی دنیا آورد نیز برکات وجودی تو زمین و آسمان ها را در بر گرفت .

.Your browser does not support the audio tag

غلو نمی کنم و نمی گویم که تو خدائی ! تو خدا نیستی ! بلکه مخلوق وی و بنده ی وارسته ی وی و امام و حجت او بر عالمیان هستی .

آری ،

تو مخلوق خدا هستی ، لیکن آن مخلوقی که عالی ترین مقامات را در عالم

ص: 125

خداوند متعال به وی عنایت فرموده است .

اکنون بارگاه مقدّست قطعه ای از بهشت است ؛ بلکه سراسر بهشت است بر این کره ی خاکی که محل نزول ملائکه و ارواح اولیای خداست .

آری ،

ملائکه آسمان ها و ارواح انبیاء و اولیا همواره برای زیارت قبر مطهّرت و تبرک جستن به خاک مقدّس کربلایت ، با درود و تحیّت نازل می

شوند و بهره ها می برند و سپس به آسمان ها و برزخشان رجوع می نمایند .

آری ،

ملائکه ی خدا بر قبر مطهّرت گروه گروه با چشمانی اشکبار نازل می شوند و پرها و بال های خورا بر آستانه ی مقدّس بارگاهت می کشند و تبرک می گیرند .

.Your browser does not support the audio tag

و اما زائران قبر مطهّرت - که با شوق از سراسر زمین برای بوسه زدن به خاک کربلایت مشرّف می شوند - عالی ترین ثواب ها و اجرها را خداوند متعال به ایشان عنایت می فرماید .

آن چنان جایگاهت در پیشگاه رب العالمین والا و محترم است که زیارت قبر مطهّرت یکی از برترین عبادت هاست .

در زیارت قبر مطهّرت خواص همه ی عبادات واجب ، مستحب ، عبادت های قولی و فعلی ، بدنی و قلبی در آن جمع است ؛ هرچند که تکلیف به واجبات از انسان ساقط نمی شود .

طبق روایات وارده، هفتاد هزار ملائکه دائم در کنار قبر مطهّرت نماز می خوانند و ثواب آن نمازها را به زائران قبرت هدیه می نمایند ؛ و همچنین فرزندان علیهم السلام فرموده اند :

زیارت قبر مطهّرت ، ثواب چندین حج و عمره را دارد .

.Your browser does not support the audio tag

زیارت قبر مطهّرت ، ثواب هزار زکات مقبول درگاه خداوند را دارد .

زیارت قبر مطهّرت ، ثواب هزار صدقه مقبول را دارد .

زیارت قبر مطهّرت ، ثواب هزار روزه دار را دارد .

ص: 126

زیارت قبر مطهّرت ، اجر هزار شهید از شهدای بدر را دارد .

زیارت قبر مطهّرت ، ثواب آزاد کردن هزار بنده در راه خدا را دارد .

و هزاران هزار اجر دیگر که خداوند متعال به کسانی عنایت می کند که تو را با معرفت زیارت کنند .

همچنین طبق روایات فراوان ، زائر قبر مطهّرت ، هرگاه جهت عزیمت به کربلا از منزل خارج می شود ، ششصد ملک در جهات شش گانه ، او را مشایعت می کنند .

.Your browser does not support the audio tag

زائر قبر مطهرت هر قدمی که بر می دارد و پایش را روی هر چیزی که می گذارد، آن شیء برای او دعا می کند و در هر قدم هزار حسنه برای او نوشته می شود. زائر قبر مطهرت، آنگاه که آفتاب بر او بتابد، گناهان او را ذوب می کند، همان طور که آتش هیزم را می بلعد.

زائر قبر شریفیت چون به کربلا نزدیک شود، هزار صنف از ملائکه به استقبال او می آیند که از این بین، چهار هزار آنان فرشتگانی هستند که در روز عاشورا برای یاری تو آمدند، اما تو به آن ها اجازه ندادی و سختی ها را بر جان خریدی و به شهادت راضی شدی.

.Your browser does not support the audio tag

سپس آن چهار هزار ملک مأمور شدند که در مجاورت قبر تو بمانند و بر مظلومیت تو اشک بریزند و زائران قبر مطهرت را دعا کنند.

و آنگاه که زائر قبر مطهرت قصد عزیمت به وطن را دارد، گروه های زیادی از ملائکه او را مشایعت می کنند و با او خداحافظی می نمایند و به او می گویند: ای ولی خدا تو آمرزیده شده ای، تو از حزب الله و حزب رسول خدا هستی. به خدا سوگند هرگز آتش جهنم را به چشمت نمی بینی و آن هم تو را نمی بیند. سپس منادی ندا می دهد: خوشا به حالت، پاک و پاکیزه شدی و بهشت گوارای تو باد!

.Your browser does not support the audio tag

آری،

این است بخشی از برکات زیارت قبر شریف تو که خداوند به حرمت تو، به خاطر صبر عظیم تو و به پاس خون ارزشمند تو به زائران قبرت هدیه می دهد.

آری،

خداوند بزرگ بزرگوار است و هدیه ی او نیز به زائران قبر مطهرت بزرگ است.

ص: 127

چرا چنین نباشد!

تو که تمام بود و نبودت را برای خدا دادی! تو که سخت ترین مصائب را برای احیای دین خدا بر جان خریدی!

تو که جوان هجده ساله و کودک شیرخواره ات را برای اکرام خدا روی زمین فدا نمودی!

اگر هزاران هزار بار دیگر هم به عرصه ی دنیا می آمدی، باز هم تمام وجودت را در راه خدا اهدا می کردی!

چرا خدا با تو چنین پاسخی ندهد! که تو تمام تار و پودت را دادی تا دین خدا بماند و خداوند هرگز اجر مجاهدان راهش را ضایع نمی گرداند.

.Your browser does not support the audio tag

آری ، تو فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بودی ، تو فرزند شیر خدا بودی ، مادر تو همان صدیقه ی کبراست که جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم درباره ی وی فرمود :

هرگاه فاطمه غضب کند ، خداوند غضبناک می شود .

به خدا قسم اکرام تو اکرام خداست !

دوباره کمی از تاریخ زندگانی ات می گویم :

زمانی که تنه ی شجره ی خبیثه - معاویه بن ابی سفیان (لعنت الله علیهما) - مُرد و فرزند ناپاکش را جانشین خود نمود مصیبت عالم اسلام با جانشینی یزید بیشتر شد .

یزید پس از مرگ پدرش به محض جلوس بر کرسی پادشاهی طیّ نامه ای به حاکم مدینه - ولید بن عتبه - دستور داد : حسین بن علی را احضار کن و از او برای خلافت من بیعت بگیر و اگر از بیعت خودداری کرد ، سر او را از بدن جدا کن و به دمشق برای من بفرست و از مردم مدینه نیز بیعت بگیر و اگر کسی نپذیرفت حکمی را که بیان کردم درباره ی آن ها اجرا کن .

آن لقمه حرام میمون باز ناپاکزاد ، در نامه ی کثیفش نوشت که از تو بیعت بگیرند و اگر بیعت نکردی سر مبارکت را جدا سازند !!

ص: 128

.Your browser does not support the audio tag

آن ناپاکزاد که در کاخ های مجلل و در تعیّشات و تعفّات بزرگ شده بود ، نمی دانست که تو فرزند شیر خدا و امام آزادگان جهانی و لحظه ای با تبهکاران کنار نمی آیی !

در اواخر عمر پدر ملعونش ، آنگاه که معاویه از مردم برای یزید کافر بیعت می گرفت ، تو با تمام قامت و صلابت در برابر معاویه ایستادی و بیعت با یزید را نپذیرفتی . معاویه نابکار با آن همه رذالت و پستی و خیانتش جرأت نکرد به فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بگوید : اگر بیعت نکنی کشته می شوی ؛ اما یزید ناپاکزاد میمون باز

در همان ابتدای کارش این چنین تو را تهدید مرگ کرد !

.Your browser does not support the audio tag

نامه ی یزید به دست ولید حاکم مدینه رسید . ولید پریشان گردید و شبانه به دنبال مروان بن حکم - که پیش از او حاکم مدینه بود - فرستاد . مروان نزد ولید آمد . ولید او را در جریان نامه ی یزید قرار داد و از او پرسید : با حسین علیه السلام چگونه برخورد کند ؟

مروان خبیث - که جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم او و پدرش را لعنت کرده بود - گفت : هم اکنون حسین را احضار کن و از

او برای یزید بیعت بگیر و اگر خودداری کرد سر از بدنش جدا کن قبل از آن که از مرگ معاویه آگاه شود؛ زیرا او و برخی دیگر اگر از مرگ معاویه اطلاع پیدا کنند، مردم را به مخالفت با یزید ترغیب می نمایند.

تو با چند نفر در مسجد نشسته بودی که پیک ولید آمد و پیام را ابلاغ کرد، تو به آن پیک گفتی: تو برو، نزد او خواهیم آمد.

.Your browser does not support the audio tag

برخی به تو گفتند: چرا ولید در این نیمه ی شب تو را احضار کرده است؟

تو فرمودی: معاویه رهسپار دیار عدم شده است و او ما را برای گرفتن بیعت فرا خوانده است.

سپس فرمودی: من هم اکنون جوانان خاندان خویش را فرا می خوانم و با آن ها به طرف دارالاماره خواهیم رفت و آن ها را بر درب قصر می نشانم و خود به تنهایی داخل قصر خواهم شد. عبدالله بن زبیر گفت: من بر جان شما بیمناکم.

تو فرمودی: من در خود قدرت سرپیچی از بیعت با یزید را می بینم.

سپس تو با یاران وفادار و برادرت قمر بنی هاشم علیه السلام و آشنایان جان بر کف

ص: 129

به طرف دارالاماره حرکت کردی و به آنان فرمودی:

داخل می شوم و هنگامی که شما را فرا خواندم یا صدای فریاد مرا شنیدید وارد دارالاماره شوید.

تو به تنهایی وارد دارالاماره شدی و ولید را دیدی که در کنار او مروان بن حکم نشسته بود.

تو با صدای رسایت به آن دو فرمودی: چه می خواهید؟

.Your browser does not support the audio tag

ولید بی درنگ نامه ی یزید را برای تو قرائت کرد و تو بلافاصله با همان صدای رسایت به او فرمودی: من هرگز با یزید بیعت نخواهم کرد.

مروان به تو گفت: با امیرالمؤمنین بیعت کن!

و تو باز با صدای رسایت به آن نابکار فرمودی:

وای بر تو که سخن به گزاف گفتی، چه کسی یزید را بر مؤمنین امیر کرده است؟!!

مروان - که از برخورد تو خشمگین شده بود - برخاست و در حالی که قبضه ی شمشیر را در دست می فشرد با صدای بلند به ولید گفت:

فرمان ده تا مأموران حکومتی سر از بدن او جدا کنند پیش از آن که از خانه بیرون رود و من خون او را به گردن می گیرم!

در این هنگام برادرت عباس علیه السلام و هجده نفر از یاران جان بر کفت - که فریاد مروان را شنیده بودند - با شمشیرهای برهنه به قصر حکومتی حمله کردند و در حالی که اطراف تو را گرفته بودند تو را از دارالاماره خارج ساختند .

.Your browser does not support the audio tag

بعد از خروج تو از مقر حکومتی ، مروان رو به ولید کرد و گفت : تو حرف مرا نپذیرفتی ، به خدا قسم دیگر هرگز بر حسین دست پیدا نخواهی کرد .

ولید گفت : پیشنهاد تو برای من تباهی دینم را در پی داشت ، به خدا سوگند دوست ندارم همه ی عالم از آن من باشد و من قاتل حسین باشم ، به خدا پناه می برم از این که دستم به خون او آغشته شود به جرم این که او از بیعت با یزید خودداری می کند .

فردای آن روز ، مروان تو را در بین راه دید و به تو گفت : ای حسین ! من تو را

ص: 130

نصیحت می کنم ، بیا با امیرمؤمنان یزید بیعت کن که این کار به سود شماست ! تو با ناراحتی کلمه ی استرجاع « إنا لله و إنا الیه راجعون » را بر زبان جاری نمودی و به آن نابکار فرمودی : اسلام را وداع باید گفت اگر امت گرفتار امیری چون یزید گردد ، وای بر تو ای مروان مرا به بیعت یزید فرمان می دهی در حالی که او مردی فاسق است ، من تو را بر این گفتار ملامت نمی کنم ؛ زیرا تو همان کسی هستی که جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تو را هنگامی که در صُلب پدرت - حکم بن العاص - بودی لعنت کرد .

.Your browser does not support the audio tag

سپس به او فرمودی :

دور شو ای دشمن خدا ، ما اهل بیت رسول خدا هستیم و حق با ما و در میان ماست و زبان ما جز به حق سخن نمی گوید ، من خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که فرمود :

خلافت بر فرزندان ابوسفیان و فرزندان اداگان و بردگان آن ها حرام است و فرمود : اگر معاویه را بر فراز منبر من دیدید بی درنگ شکم او را پاره کنید . به خدا سوگند که مردم مدینه او را بر فراز منبر جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دیدند ، ولی به آنچه مأمور شده بودند عمل نکردند.

مروان با خشم بر تو فریاد زد : هرگز تو را رها نکنم مگر این که با یزید بیعت کنی ! شما فرزندان علی کینه ی آل ابی سفیان را در سینه دارید و جای دارد که با آن ها دشمن باشید و آن ها با شما دشمنی ورزند .

تو در جواب آن نابکار فرمودی :

دور شو ای پلید ! که ما از اهل بیت طهارتیم و خداوند درباره ی ما به پیامبرش وحی فرموده :

.Your browser does not support the audio tag

« إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا » (1)

ای پسر زرقاء! به خاطر آنچه که از رسول خدا ناخشنودی تو را بشارت می دهد به عذاب دردناک الهی روزی که نزد خدا خواهی رفت و جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم درباره ی من و یزید از تو پرسش خواهد کرد .

ص: 131

1- سوره ی احزاب ، آیه ی 33 .

بعد از این بیانت دیگر در مروان قدرت سخن گفتن باقی نماند و رفت .

تو دیگر مدینه را جای امنی برای خود و خانواده ات نمی دیدی ، بنابراین تصمیم گرفتی که زادگاهت را ترک کنی و عازم مکه شوی .

تو شب هنگام کنار قبر مطهر جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رفتی تا با او وداع کنی . همین که کنار مزار رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رسیدی ، مشاهده کردی که نوری از قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بیرون آمد و بعد به جای خود برگشت .

.Your browser does not support the audio tag

شب بعد نیز به حرم جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آمدی و به نماز ایستادی و در سجده لحظه ای به خواب رفتی و خود را در آغوش جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دیدی که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم میان چشم های تو را می بوسد و می فرماید :

پدرم فدای تو باد ، تو را می بینم که در خون خود آغشته می شوی در میان مردمی که امید به شفاعت من دارند ، ولی برای آنان بهره ای از شفاعت من نخواهد بود . ای فرزندم! توبه زودی نزد پدر و مادر و برادرت خواهی آمد و آن ها مشتاق دیدار تو اند .

سپس در همان حالت رؤیا به تو فرمود :

وإِنَّ لَكَ فِي الْجَنَّةِ دَرَجَاتٍ لَا تَنَالُهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ .

خدا برای تو در بهشت مقام و منزلتی معین کرده است که جز با شهادت به آن مقام نخواهی رسید .

.Your browser does not support the audio tag

در این هنگام تو از خواب بیدار شدی در حالی که به شدت می گریستی و چون به خانه بازگشتی خواب خود را برای خانواده ی عزیزت بیان فرمودی .

توسپس در تاریکی شب برای وداع با مادرت به سراغ قبر او رفتی و در برابر تربت پاکش ایستادی و آن همه بزرگواری و فداکاری و عواطف مادرت زهرا علیهاالسلام را به خاطر آوردی، سپس در حالی که قطرات اشک بر صورت مبارکت جاری بود برای آخرین بار با مادر وداع کردی و به سراغ مزار برادرت امام حسن مجتبی علیه السلام رفتی

ص: 132

وتربت پاکش را در آغوش گرفتی و با قلبی مالا مال از اندوه به خانه بازگشتی و به آنان فرمودی که آماده ی حرکت شوند .

.Your browser does not support the audio tag

برادرت محمد حنفیه با نگرانی به نزد تو آمد و تو را از این سفر برحذر می داشت و توبه وی فرمودی :

ای برادر! تو نصیحت ملاطفت آمیز خود را از من دریغ نداشتی؛ اما ای برادر! حتی اگر در دنیا پناهگاهی نداشته باشم هرگز با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد .

هنگامی که زنان بنی هاشم از عزیمت تو به مکه آگاه شدند برای نوحه سرایی اجتماع نمودند؛ تو نزد آنان رفتی و آنان را امر به سکوت کردی و فرمودی :

شما را به خدا سوگند که در این شرایط لب به نوحه و زاری باز نکنید که نافرمانی خدا و پیامبرش را در پی دارد و من از تصمیم خود منصرف نخواهم شد .

آنان به تو گفتند : چگونه گریه نکنیم و فریاد نزنیم در حالی که امروز در نظر ما همانند روزی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رحلت کرده بود و لحظاتی را تداعی می کند که علی و فاطمه و حسن علیهم السلام ما را تنها گذاردند ، ای محبوب پاکان عالم! خدا ما را به فدای تو گرداند!

.Your browser does not support the audio tag

تو باز آنان را به صبر و شکیبایی امر کردی و به آنان فرمودی :

این تقدیر خداست و محققا به وقوع خواهد پیوست .

امّ سلمه - همسر ارجمند پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم - به نزد تو آمد و گفت : ای فرزندم! با رفتن خود به سوی عراق مرا اندوهگین مساز، بدرستی که از جدّت رسول خدا

شنیدم که می گفت :

يُقْتَلُ وَوَلَدِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَرْضِ الْعِرَاقِ فِي أَرْضٍ يُقَالُ لَهَا كَرْبَلَاءُ .

فرزندم حسین را در عراق و زمینی که آن را کربلا می نامند ، خواهند کشت .

توبه وی فرمودی :

ای مادر! به خدا سوگند من از سرانجام این کار به نیکی آگاهم و می دانم در چه روزی و در کجا کشته می شوم و می دانم چه کسانی از اهل بیت و شیعیانم با من کشته خواهند شد .

سپس با دست مبارک خود به طرف کربلا اشاره کردی .

ام سلمه بی تابی اش دو چندان شد و با گریه و زاری تو را به خدای بزرگ سپرد .

.Your browser does not support the audio tag

تو قبل از حرکتت به مکه ، مکتوبی را به عنوان وصیت مرقوم داشتی که در آن مکتوب هدف والای قیام خود را بیان فرمودی که تا ابد برای آزادگان جهان درس باشد .

آری ،

تو در این مکتوب ارزشمندت - که اهداف قیام بشر سازت را مشخص کرده ای - به برادرت محمد بن حنفیه نوشتی :

.Your browser does not support the audio tag

این چیزی است که حسین بن علی به برادرش محمد بن حنفیه وصیت نموده است :

بدرستی که حسین گواهی می دهد بر وحدانیت خدا و این که او شریک ندارد و محمد صلی الله علیه و آله وسلم بنده و رسول اوست و حق را از جانب خدا آورده است و بدرستی که بهشت و دوزخ حق است و روز قیامت خواهد آمد و شکی در آن نیست و خدای متعال مردگان را زنده خواهد کرد .

اما بعد ، قیام و خروج من بر یزید برای ایجاد فتنه و فساد و یا برای سرگرمی و خود نمائی نیست ؛ بلکه خروج من برای اصلاح امور امت جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است . من اراده کرده ام که امر به معروف و نهی از منکر نموده و از سیره ی جدم و پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام پیروی کنم ، اگر کسی دعوت به حق را پذیرفت ، پس خداوند سزاوارتر به قبول آن است و اگر کسی آن را نپذیرفت ، من صبر خواهم کرد تا خدای متعال میان من و این جماعت داوری کند و او بهترین حکم کنندگان است . و این وصیت من است و نیست توفیقی مگر از جانب خدا ، بر او توکل می کنم و به سوی او انابه خواهم کرد .

.Your browser does not support the audio tag

سپس نامه را پیچیدی و آن را مهر نمودی و به برادرت محمد حنفیه دادی .

آری ،

تو در این وصیت گرانبار و ارزشمندت ، به همه ی عالمیان برای همیشه بیان فرمودی که هدفی جز رضای خدا و احیای سنت ها و ارزش های الهی نداری ، تو برای حکومت کردن و ریاست طلبی قیام نکردی هرچند حکومت و خلافت حق خدائی تو بود که دیگران آن را ظالمانه غصب نموده بودند .

تو در حالی که می دانستی کشته می شوی پیا خاستی و در برابر طاغوتیان ایستادی ؛ زیرا می دانستی که رسوا نمودن دستگاه حاکم و احیای سنت ها و ارزش های الهی فقط با ریخته شدن خون مبارکت امکان پذیر است .

آری ،

وضعیت جامعه به چنان وخامتی رسیده بود که فقط اسمی از اسلام و قرآن باقی مانده بود و دین خدا در لبه ی پرتگاه نابودی قرار داشت .

.Your browser does not support the audio tag

و تو فرزند شیر خدا جان خود را به جانان نثار کردی تا دین خدا باقی بماند و کافران تا ابد رسوا شوند .

مردمان برای برخورداری از دوروز زندگانی پست دنیا چشم هایشان را بر روی جنایت امویان بستند و بی تفاوت و خاموش شدند ؛ اما تو با صدای بلند فریاد زدی :

اگر با کشته شدن من دین جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم باقی می ماند ، پس ای شمشیرهای برّان زودتر مرا دریابید !

هرچند کافران خون پاک تو و فرزندان را بر سرزمین مقدّس کربلا ریختند ؛ لیکن تو پیروزمند آن میدان بودی و آن کافران شکست خورده ی ذلیل ! و کربلا آستانه ی خدا و محل پرواز به سوی ابدیت و قبله گاه قلوب تمام عارفان حقیقی تا ابد است .

.Your browser does not support the audio tag

کربلا جایگاه عروج است ، کربلا پایگاه معرفت است ، کربلا تمام عالم است ، کربلا قلب تپنده ی رسول خاتم صلی الله علیه و آله وسلم است .

ص: 135

مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نفرمود : حسین از من است و من از حسین ؟ و مگر جز این است که پاره ای از وجود نازنین رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در این سرزمین مقدّس دفن است ؟

آری ،

کربلا قلب تپنده ی رسول خاتم صلی الله علیه و آله وسلم است .

کربلا محل تبرک جستن ملائکه و ارواح اولیای خداست .

فرزندت صادق علیه السلام فرمود :

مردد حسین علیه السلام باغی از باغ های بهشت است و از آن جا فرشتگان به آسمان عروج می کنند و هیچ فرشته ی مقرّبی و نبی مرسلی نیست مگر آن که از خدا طلب زیارت آن را می کند ؛ لذا فوجی از آسمان به زمین آمده تا زیارت کرده و فوجی پس از زیارت از زمین به آسمان می روند .

.Your browser does not support the audio tag

و در سخن دیگری فرزندت امام صادق علیه السلام فرمود :

هیچ فرشته ای در آسمان ها نیست مگر آن که از خداوند عزوجل درخواست دارد که حق تعالی به او اذن دهد که قبر حضرت حسین علیه السلام را زیارت کند ؛ لذا فوجی از آسمان به زیر آمده و به زیارت حضرتش رفته و فوجی از زیارت برگشته و به آسمان عروج می کنند .

آنچنان برکات زیارت قبر مطهّرت عظیم است که امامان علیهم السلام به شیعیانشان فرموده اند که هیچ گاه و در هیچ شرایطی زیارت آن قبر مطهّر ترک نشود ، فرزندت امام صادق علیه السلام به یکی از یارانش فرمودند :

ای معاویة بن وهب ! به خاطر ترس و خوف (چون کشته شدن در این مسیر) زیارت امام حسین علیه السلام را ترک مکن ؛ زیرا کسی که آن را ترک کند [در روز قیامت] بسیار حسرت می خورد .

.Your browser does not support the audio tag

آیا دوست داری که خدا تو را در زمره ی کسانی ببیند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم و علی و فاطمه و ائمه علیهم السلام در حقشان دعا فرموده اند ؟!

آیا دوست داری از کسانی باشی که به واسطه ی آمرزش لغزش های گذشته

ص: 136

طومار اعمالت تغییر یابد و گناهان هفتاد سال از تو آمرزیده شود ؟!

آیا دوست داری از کسانی باشی که از دنیا رفته بدون این که گناه قابل مؤاخذه داشته باشد ؟!

آیا دوست داری از کسانی باشی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با آن ها مصافحه می فرمایند ؟

پس در هر شرایطی به زیارت آن قبر شریف مشرف شو .

، آری

این است برکات زیارت قبر مطهر تو که عالم را فرا گرفته است .

و در طول تاریخ شیعیان دلباخته ات از جای جای زمین با تمام دشواری ها و مشکلات ، خطرات را بر جان می خریدند و به زیارت قبر مطهرت مشرف می شدند و بسیاری از این عاشقان در این راه به دست یزیدیان زمان جان می دادند .

و در این زمان که یزیدیان دوران ؛ با تفکرات باطلشان - که زیارت قبر مطهرت را شرک می دانند - هرچند در این ده سال اخیر ده ها هزار نفر از زائران قبر مطهرت را ناجوانمردانه با بمب گذاری ها و عملیات انتحاری به شهادت رسانده اند ؛ لیکن ذره ای از توجه شیعیان عاشقت به قبر مطهرت کاسته نشد و همواره میلیون ها نفر از آنان با تمام خطرات به زیارت قبر مطهرت مشرف می شوند .

آری ،

.Your browser does not support the audio tag

آن باطل کیشان که می گویند :

حسین مرده است و زیارت قبر وی شرک است !

خودشان در گور جهالت مرده اند و تو شهید جاویدی و شهدا همواره زنده اند و بر آدمیان نور می افشانند .

و ما فریاد می زنیم :

فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم زنده است ، حسین علیه السلام نور جاوید است ، حسین علیه السلام سبب حیات قلب های آدمیان است .

ص: 137

و آنان که دامن شیطان را گرفتند زیارت قبر تو را شرک می دانند ؛ زیرا قلب های آنان با قلب های آل ابو سفیان پیوند خورده است .

یزیدیان تو را کشتند تا به خیال باطلشان نور تو را خاموش کنند ؛ لیکن خود خاموش شدند و تو چونان هزاران هزار خورشید فروزان در آسمان دل ها درخشیدی و تا ابد خواهی درخشید .

.Your browser does not support the audio tag

و این یزیدیان زمان نیز می خواهند با کشتن زائران تو و شیعیان تو یادت را خاموش کنند ؛ اما نابکاران نمی دانند که نور خدا پاینده است و خود خاموش می شوند و انتقام الهی به زودی دامان آن ها را خواهد گرفت ، همان گونه که دامان هم کیشانشان را در اعصار گذشته نیز گرفت و در جهنم سرنگونشان ساخت .

در این جا باز هم می خواهیم از عاشورایت بگویم ، همان مصیبت بزرگ که چشم های عاشقانت را پر خون و قلب های آنان را پر گداز می کند .

در عاشورا برادرت حسن علیه السلام نبود ، اما یادگاران ایشان و فرزندان دلبندهش ، قاسم و عبدالله بودند و از طرف پدرشان امام حسن مجتبی علیه السلام قربانی تو شدند .

.Your browser does not support the audio tag

تو در شب عاشورا به همه ی اصحاب با وفایت فرمودی که فردا همگی کشته خواهید شد . قاسم پیش تو آمد و گفت : عمو جان ! من هم کشته خواهم شد ! تو او را به سینه چسباندی و فرمودی : ای یادگار برادرم ! مرگ در نظر تو چگونه است ؟ آن نوجوان سیزده ساله با معرفت به تو پاسخ داد : أَحَلِي مِنَ الْعَسَلِ : از عسل شیرین تر است .

در ظهر روز عاشورا پس از شهادت علی اکبر علیه السلام قاسم نزد تو آمد و اظهار آمادگی برای رفتن به میدان کرد . تو قاسم را در آغوش گرفتی و به شدت گریستی و قاسم نیز در آغوش تو سخت گریست .

تو در مصیبت جوان دلبنده علی اکبر علیه السلام صبر نمودی ؛ لیکن مصیبت قاسم برای تو سخت تر بود ؛ زیرا او امانت و یادگار برادر مظلومت حسن علیه السلام بود .

.Your browser does not support the audio tag

به او اجازه ندادی و او را از رفتن به میدان منع نمودی .

ص: 138

قاسم خودش را روی دست و پای تو انداخت و آن ها را بوسید و در حالی که به شدت می گریست اصرار می کرد که او هم مانند علی اکبر به میدان برود .

عاقبت با اصرار فراوان قاسم ، به یتیم برادرت اجازه ی میدان دادی . قاسم در حالی که رجز می خواند به میدان رفت .

یکی از افراد لشکر دشمن روایت می کند :

دیدم پسری از لشکر امام حسین علیه السلام قدم به میدان نهاد که صورتش مانند ماه می درخشید و پیراهن بلندی در بر و نعلینی به پا داشت .

قاسم به سپاه دشمن زد و چند نفر از آن کافران را به خاک و خون کشید . عمر بن سعد اُزْدی گفت : چنان بر این پسر حمله کنم که او را نقش بر خاک سازم . ناگاه همین ظالم شمشیری بر فرق نازنین فرزند برادرت فرود آورد که قاسم با فرقی شکافته و با صورت روی زمین آمد و صدا زد : ای عمو جان مرا دریاب !

.Your browser does not support the audio tag

همین که صدای یتیم امام حسن علیه السلام به گوش تو رسید ، عقاب گونه صفوف لشکر دشمن را از هم شکافتی و بر بالین غرق در خون اورسیدی و قاتل او را با ضربتی به هلاکت رساندی .

آنگاه سر شکافته شده ی وی را به دامان گرفتی و با اشک به فرزند برادرت فرمودی :

ای قاسم! برای عمویت سخت است او را بخوانی ولی نتواند جواب گوید و اگر بیاید نتواند برای تو کاری بکند و اگر کاری بکند نتیجه ای نداشته باشد .

.Your browser does not support the audio tag

قاسم در حالی که پاهایش را روی زمین می کشید سخنی نگفت و در آغوش تو جان داد! تو در حالی که به شدت می گریستی بدن غرقه به خون قاسم را از خاک برداشتی و در حالی که به سینه ی خود چسبانیدی و پاهای قاسم روی زمین کشیده می شد به خیمه آوردی و در کنار بدن پاره پاره ی جوانت علی اکبر گذاشتی و فریاد زدی :

ای پسر عموهایم و ای بستگانم و ای یاران باوفایم! صبر و شکیبایی را از دست ندهید ، به خدا قسم بعد از امروز دیگر ناگواری نخواهید دید .

ص: 139

آری ،

تو جام های پی در پی مصائب را سر کشیدی و ذره ای تن به ذلت ندادی تا به بشر درس آزادگی و سرافرازی بیاموزی .

سلام خدا بر تو باد یا حسین !

ص: 140

توضیحات فصل چهارم : لعن مروان بن حکم در صلب پدرش توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله با استنادات اهل سنت ، معاویه بر منبر پیامبر صلی الله علیه و آله و دستور قتل وی از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله ، آگاهی امام حسین علیه السلام از جزئیات شهادتش در کربلا-، برکات فراوان زیارت قبر مطهر امام حسین علیه السلام در روایات معصومین علیهم السلام و مباحث متعدد دیگر

قابل توجه خوانندگان ارجمند ، بیاناتی که در این فصل در رابطه با زیارت قبر مطهر سید الشهداء علیه السلام و برکات و ثواب آن آمده ، جملگی برگرفته از مضمون روایات معتبری است که در این دو کتاب ارزشمند شیعه آمده است :

کامل الزیارات ، ابن قولویه قمی

المزار الکبیر ، محمد بن جعفر بن مشهدی

این دو کتاب شریف به عنوان جامع ترین و کامل ترین منبع شیعی در رابطه با زیارت قبور مطهر ائمه علیهم السلام - به ویژه امام حسین علیه السلام - می باشد .

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در رابطه با دختر گرامیشان حضرت صدیقه ی کبری علیها السلام فرمودند :

إِنَّ اللَّهَ لَيَغْضَبُ لِعْصَبِ فَاطِمَةَ يَرْضَى لِرِضَاهَا .

به یقین خداوند با خشم فاطمه به خشم می آید و با خشنودی او خشنود می شود .

حدیث فوق در منابع متعددی از اهل سنت آمده است ، از جمله :

مستدرک الصحیحین ، حاکم نیشابوری ، ج 3 ، ص 153

میزان الاعتدال ، ذهبی ، ج 2 ، ص 72

ذخائر العقبی ، محب طبری ، ص 39

کنز العمال ، متقی هندی ، ج 6 ، ص 111

أسد الغابه ، ابن اثیر ، ج 5 ، ص 522

الإصابة ، ابن حجر ، ج 8 ، ص 159 و ...

در منابع شیعه نیز این حدیث فراوان آمده است .

مباحث تاریخی این فصل درباره ی ملاقات امام حسین علیه السلام با والی مدینه و مروان و مباحث پیرامون آن از این منابع نقل شده است :

تاریخ یعقوبی

کامل ابن اثیر

مناقب ابن شهر آشوب

حیة الامام حسین علیه السلام ، باقر شریف القرشی

مقتل الحسین علیه السلام ، سید عبدالرزاق مقرر

زمانی که مروان بن حکم به امام حسین علیه السلام گفت که با یزید بیعت کن و خود را محفوظ بدار ؛ امام حسین علیه السلام به او فرمود :

عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِّيتِ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدَ ، وَيَحْكُ يَا مَرْوَانَ أَتَأْمُرُنِي بِبَيْعَةِ يَزِيدَ وَهُوَ رَجُلٌ فَاسِقٌ .

باید با اسلام خداحافظی نمود اگر امت گرفتار امیری چون یزید گردد ، وای بر تو ای مروان ! مرا به بیعت با یزید فرمان می دهی در حالی که او مرد فاسقی است !؟

در احادیث متعددی آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مروان بن حکم را آنگاه که در صلب پدر کافرش - حکم بن ابی العاص - بود ، به همراه پدرش لعنت نمود ، اکنون چند مورد از منابع اهل سنت می آوریم :

سیوطی در « الدر المنثور » در ذیل سخن خداوند متعال در سوره ی مبارکه ی

ص: 142

بنی اسرائیل « و ما جعلنا الرؤیا التي ... فی القرآن » از ابن ابی حاتم و ابن عمر نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در رؤیای خویش دید که مروان بن حکم بر منبر او قرار گرفته بود به صورت میمون و سپس از عایشه نقل می کند روزی به مروان گفت :

سمعت رسول الله [صلی الله علیه و آله و سلم] يقول لأبيك و جدك : إنكم الشجرة الملعونة .

شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به پدر و جدت گفت : شما شجره ی ملعونه می باشید .

متقی هندی در کتاب « کنز العمال » ج 6 ، ص 90 نقل می کند که امام حسن علیه السلام روزی بر مروان غضب نمود و فرمود :

اهل بیت ملعونون ، فوالله لقد لعنك الله على لسان نبيّه [صلی الله علیه و آله و سلم] و أنت في صلب أبيك .

حاکم نیشابوری در کتاب « مستدرک الصحيحین » ج 4 ، ص 481 از عبدالله بن زبیر نقل می کند :

إن رسول الله [صلی الله علیه و آله و سلم] لعن الحكم و ولده .

رسول خدا ، حکم بن ابی العاص و فرزندش [که در صلب وی بود] را لعنت کرد .

در مستدرک الصحيحین ، ج 4 ، ص 481 از عمرو بن مرة نقل نموده :

إن الحكم بن أبي العاص استأذن على النبي [صلی الله علیه و آله و سلم] فعرف النبي [صلی الله علیه و آله و سلم] صوته و كلامه إنذنا له عليه لعنة الله و على من يخرج من صلبه ... ذو مكر و خديعة ، يعطون في الدنيا و ما لهم في الآخرة من خلاق .

حکم بن ابی العاص برای وارد شدن بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم اجازه خواست . پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم صدای او را شناخت و فرمود : به او اجازه دهید ، لعنت خدا بر او و بر کسی که

از صلب او خارج می شود ... که آنان اهل مکر و خدعه هستند ، در دنیا به آنان [مطاع ناچیز دنیا] داده می شود و لیکن در آخرت آنان را بهره ای نیست .

مضمون این روایات در منابع اهل سنت متعدد است .

اکثر اهل سنت معاویه را به عنوان صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و خلیفه ی برحق می شناسند !

و این در حالی است که برخی از بزرگان اهل سنت نقل می کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم درباره ی معاویه ی ملعون فرمود :

هرگاه که معاویه را بر روی منبر من دیدید ، بی درنگ او را به قتل برسانید .

اکنون برخی از منابع اهل سنت را در این باره می آوریم :

ذهبی در کتاب « میزان الاعتدال » ج 2 ، ص 7 نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود :

إذا رأيتم معاوية علي منبري فاقتلوه .

هرگاه دیدید که معاویه بر منبر [خلافت] من است ، او را بکشید .

ابن حجر نیز در « تهذیب التهذیب » ج 7 ، ص 324 نقل می کند :

إذا رأيتم معاوية علي هذه الأعواد فاقتلوه .

هرگاه دیدید که معاویه روی این چوب هاست ، او را بکشید .

از این احادیث کفر معاویه ثابت می شود .

حدث فوق در « کنوز الحقایق » مناوی ص 9 و برخی دیگر از منابع اهل سنت نیز آمده است .

حضرت امام حسین علیه السلام در بخشی از وصیت نامه ی خود به برادرشان محمد بن حنفیه فرمودند :

... و إني لم أخرج أشرا ولا بطرا ولا مفسدا ولا ظالما وإنما خرجت لطلب الإصلاح في أمة جدي صلی الله علیه و آله وسلم أريد أن أمر بالمعروف وانهي عن

المنكرِ و أسيرَ بسيرةِ جدِّي و أبي عليّ بن أبي طالب عليه السلام ، فَمَنْ قَبِلْنِي بِقَوْلِ الْحَقِّ فَاللَّهُ أَوْلَى بِالْحَقِّ وَ مَنْ رَدَّ عَلَيَّ هَذَا أُصِيبُ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ بَيْنِي وَ بَيْنَ الْقَوْمِ بِالْحَقِّ وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ . (1) (2)

محمد بن حنفیه فرزند امیرالمؤمنین است و حنفیه لقب مادر اوست ، نام مادرش خوله می باشد .

اما نیامدن او همراه امام به عراق شاید به جهت عذر یا مصلحتی بوده است .

علامه مامقामी در تنقیح المقال ، ج 3 ، ص 112 می نویسد :

باید گفت که نیامدن محمد بن حنفیه با امام به جهت عذر و مصلحتی بوده است و محمد بن حنفیه و عبدالله به جعفر (شوهر حضرت زینب علیها السلام) و امثال آن ها [که همراه امام حسین علیه السلام نبودند] شانسان بالاتر از آن است که اعتقاد بر خلاف حق داشته باشند .

شیعه بر این باور است که امام حسین علیه السلام نه تنها می دانست که به شهادت می رسد ؛ بلکه جزئیات شهادت خویش و یارانش را نیز در دشت کربلا می دانست .

مرحوم علامه ی مجلسی نقل می کند :

امام حسین علیه السلام هنگامی که عزم حرکت از مدینه را کرد ، امّ سلمه نزد امام آمد و گفت :

ای فرزندم ! با رفتن خود به سوی عراق مرا اندوهناک مساز ؛ به درستی که از جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که می گفت : فرزندم حسین را در عراق و زمینی که آن را کربلا می نامند ، خواهند کشت .

امام حسین علیه السلام در جواب امّ سلمه فرمود : ای مادر ! به خدا سوگند که من از سرانجام این کار به نیکی آگاهم ، ولی چاره ای جز ادامه ی این کار ندارم ، به خدا سوگند می دانم در چه روزی و در کجا کشته می شوم و باز می دانم نام آن

ص: 145

1- بحارالانوار ، ج 44 ، ص 329 .

2- ترجمه در متن آمده است .

کسی را که مرا خواهد کشت و می داند مکانی را که مرا در آن به خاک خواهند سپرد ، و حتی می داند چه کسانی از اهل بیت و شیعیانم با من کشته خواهند شد ، و اگر در تو اشتیاقی هست که این منظره را تماشا کنی ببین ! پس امام علیه السلام با دست مبارک خود به طرف کربلا اشاره کرد و امّ سلمه بی تابى اش دو چندان شد و با گریه و زاری او را به خدای بزرگ سپرد . (1)

محمد بن جریر طبری در « دلائل الامامة » ص 74 می نویسد :

عبدالله بن عباس نقل می کند : هنگامی که امام حسین علیه السلام عازم عراق بود ، به دیدنش رفتم و به او گفتم : ای فرزند رسول خدا ! تو را به خدا سوگند می دهم که به عراق نروی و از این سفر در گذری .

امام علیه السلام فرمود : ای پسر عباس ! مگر نمی دانی که خاک عراق جایگاه شهادت من و اصحاب با وفای من است ؟

گفتم : این خبر از کجا به شما رسیده است ؟

فرمود : این رازی است که من از آن آگاهی دارم و علمی است که به من عطا شده است .

بیهقی در تاریخ خود نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به حسین علیه السلام فرمود :

به درستی که از برای تو در بهشت درجه ای است که جز به شهادت به آن نمی رسی .

خوارزمی در « مقتل الحسین » ص 170 می نویسد :

پس حسین علیه السلام - هنگامی که سپاه دشمن برای جنگ با آن حضرت تجهیز شدند - می دانست که کشته می شود ، از این جهت به صبر کوشید و هرگز بی تابى و ناشکیبایی نکرد تا به سعادت شهادت رسید ، بهترین و والاترین درودها بر او باد .

البته به دو نکته ی مهم نیز باید توجه نمود :

1 - علم امام حسین علیه السلام به شهادت خود و یارانش ، چیزی را بر امام حسین علیه السلام

ص: 146

1- بحار الانوار ، ج 44 ص 332 .

تحمیل نموده بود؛ زیرا امام علیه السلام با آزادی و اراده ی خویش شهادت در راه خدا را پذیرفت .

2- شاید برای برخی این شبهه و سؤال پیش آید :

با وجود این که امام حسین علیه السلام می دانست که اگر عازم کربلا شود ، حتما کشته می شود چرا خود را به کشتن داد؟ مگر حفظ جان واجب نیست؟

جواب :

الف : مردم عراق به آن حضرت نامه نوشتند و درخواست نمودند که امام حسین علیه السلام به عراق بیاید تا در رکاب آن حضرت با حکومت یزید نبرد کنند ، امام علیه السلام هر چند می دانست که آن گروه - هنگامی که پای جان به میان آید - سست می شوند و دست از یاری او بر می دارند ؛ لیکن برای اتمام حجت راهی سرزمین عراق شدند . زیرا امام اگر این کار را نمی کرد مردم عراق در روز قیامت به خدا می گفتند : ما امام علیه السلام را برای مقابله با یزید دعوت کردیم ، اما او نیامد !!

ب : در آن زمان ، آن چنان قرآن و ارزش های دین لگد مال شده بود که چیزی جز شهادت مولا حسین علیه السلام مردم را تکان نمی داد و بیدار نمی کرد ؛ لذا امام حسین علیه السلام خون مقدّس خود و فرزندان و یارانش را اهدا نمود تا ارزش های اسلامی زنده شود و دودمان امویان رسوا گردند .

همان گونه که بیان شد بیانات مربوط به زیارت قبر مطهر سیدالشهدا علیه السلام و برکات آن که در متن آمده است ، برگرفته از احادیث معتبر می باشد ؛ در این جا برای تبرک و بهره مندی بیشتر چند حدیث را در این رابطه با متن عربی آن از کتاب شریف « کامل الزیارات » ابن قولویه قمی نقل می کنیم :

امام صادق علیه السلام می فرماید :

وَكُلُّ اللَّهِ بِقَبْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ سَبْعِينَ أَلْفَ مَلِكٍ يَعْبُدُونَ اللَّهَ عِنْدَهُ ، الصَّلَاةُ الْوَاحِدَةُ مِنْ صَلَاةِ أَحَدِهِمْ تَعْدِلُ أَلْفَ صَلَاةٍ مِنْ صَلَاةِ الْآدَمِيِّينَ ،

ص: 147

يكون ثواب صلاتهم لزوار قبر الحسين بن علي عليهما السلام و علي قاتله لعنة الله و الملائكة و الناس أجمعين أبد الآبدين. (1)

خداوند متعال هفتاد هزار فرشته را بر قبر حسين بن علي عليهما السلام موكل ساخته كه او را نزد قبر عبادت كنند ، يك نماز از يك نفر آن ها معادل با هزار نماز آدميان مي باشد و ثواب نمازشان براي زوار قبر حضرت امام حسين عليه السلام و وزر و وبال براي قاتل آن حضرت كه لعنت خدا و ملائكة و مردم اجمعين بر او باد محسوب مي گردد .

امام صادق عليه السلام فرمودند :

إن لله ملائكة موكلين بقبر الحسين عليه السلام ، فإذا هم الرجل بزيارته أعطاهم الله ذنوبه ، فإذا خطا محوها ، ثم إذا خطا ضاعفوا له حسناته ، تزال حسناته تضاعف حتى توجب له الجنة ، ثم اكتفوه و قدسوه و ينادون ملائكة السماء أن قدسوا زوار حبيب حبيب الله ، فإذا اغتسلوا ناداهم محمد صلى الله عليه و آله وسلم يا وفدا لله أبشروا بمرافقتي في الجنة ! ثم ناداهم امير المؤمنين عليه السلام : أنا ضامن لقضاء حوائجكم و دفع البلاء عنكم في الدنيا و الآخرة ثم التقاهم النبي صلى الله عليه و آله وسلم عن ايمانهم و عن شمانهم حتى ينصرفوا إلى أهاليهم. (2)

خداوند متعال فرشتگانی دارد كه موكل بر قبر امام حسين عليه السلام مي باشند ، هنگامی كه شخصی قصد زیارت آن حضرت را می نماید حق تعالی گناهان او را در اختیار این فرشتگان قرار می دهد و زمانی كه وی قدم برداشت ، فرشتگان تمام گناهانش را محو می كنند سپس قدم دوم را كه برداشت حسانتش را مضاعف و دو چندان می كنند و پیوسته با قدم هایی كه بر می دارد حسانتش مضاعف می گردد تا به حدی می رسد كه بهشت برایش واجب و ثابت

ص: 148

1- كامل الزيارات ، ص 393 .

2- كامل الزيارات ، ص 398 .

می گردد ، سپس اطرافش را گرفته و تقدیش می کنند و فرشتگان آسمان ندا داده و می گویند :

زوّارِ دوستِ دوستِ خدا را تقدیس نمائید !

و وقتی زوار غسل کردند حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم ایشان را مورد ندا قرار داده و می فرماید : ای مسافران خدا ! بشارت باد بر شما که در بهشت با من هستید .

سپس امیرالمؤمنین علیه السلام به ایشان ندا داده و می فرماید : من ضامنم که حوائج شما را برآورده نموده و بلا را در دنیا و آخرت از شما دفع کنم، سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم با ایشان از طرف راست و چپ ملاقات فرموده تا بالأخره به اهل خود بازگردند .

امام صادق علیه السلام فرمود :

من زار الحسين عليه السلام من شيعتنا لم يرجع حتى يغفر له كلّ ذنب ، ويكتب له بكلّ خطوة خطأها و كلّ يد رفعها دابّة ألف حسنة و محاعنه ألف سيئة ، و ترفع له ألف درجة . (1)

کسی که از شیعیان ما بوده و حسین علیه السلام را زیارت کند ، از زیارت بازنگشته مگر آن که تمام گناهانش آمرزیده می شود و برای هر قدمی که بر می دارد و هر دستی که بالا می رود و اسبش را حرکت داده و می راند هزار حسنه ثبت شده و هزار گناه محو گشته و هزار درجه مرتبه اش بالا می رود .

امام صادق علیه السلام فرمود :

ما من أحد يوم القيامة إلا و هو يتمنى أنّه من زوّار الحسين ، لما يرى ممّا يصنع بزوّار الحسين عليه السلام من كرامتهم على الله تعالى . (2)

احدی نیست در روز قیامت مگر آن که آرزو می کند از زوار امام حسین علیه السلام باشد ؛ زیرا مشاهده می کند که چه کرامتی حق تبارک و تعالی درباره ی آن ها منظور می فرماید .

ص: 149

1- کامل الزیارات ، ص 438 .

2- کامل الزیارات ، ص 441 .

عبدالله بن نجار می گوید :

قال لی ابو عبدالله علیه السلام : تزورون الحسین علیه السلام و ترکبون السفن ؟ فقلت : نعم ، قال : أما علمت أنّها إذا انکفأت بکم نودیتم : ألا طبتم و طابت لکم الجنة !

امام صادق علیه السلام به من فرمود : آیا به زیارت امام حسین علیه السلام می روید ؟ و آیا بر کشتی سوار می شوید و به زیارت آن حضرت می روید ؟

عرض کردم : بلی .

حضرت فرمودند : آیا می دانی هر گاه کشتی شما را در دریا واژگون کند منادی ندا می کند :

آگاه باشید ! خوشا به حال شما ، بهشت بر شما گوارا باد .

عبدالله بن میمون قداح می گوید :

... قال قلت له : ما لمن أتى قبر الحسين بن علي عليهما السلام زائرا عارفا بحقه ، غير مستتكف ولا مستكبر ؟ قال : يكتب له ألف حجة مقبولة و ألف عمرة مبرورة و إن كان شقيّا كتب سعيدا ، لم يزل يخوض في رحمة الله عزّوجلّ . (1)

محضر مبارک امام صادق علیه السلام عرض کردم : کسی که به زیارت قبر حسین علیه السلام برود در حالی که عارف به حق آن جناب بوده و زیارتش بدون تکبر باشد ؛ ثوابش چیست ؟

حضرت فرمود : هزار حج مقبول و هزار عمره پذیرفته شده برایش می نویسند و اگر شخص شقی باشد او را سعید قلمداد می نماید و پیوسته در رحمت خداوند عزوجل غوطه می خورد .

امام رضا علیه السلام فرمود :

من زار قبر أبي عبدالله عليه السلام بشط الفرات كان كمن زار الله فوق عرشه . (2)

ص : 150

1- کامل الزیارات ، ص 474 .

2- کامل الزیارات ، ص 483 .

کسی که قبر حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام را در کنار فرات زیارت کند ، مثل کسی است که خدا را بالای عرش زیارت نموده است .

امام باقر علیه السلام فرمود :

مروا شیعتنا بزیارة قبر الحسین علیه السلام ، فإن إتیانه یزید فی الرزق و یمد فی العمر و یدفع مدافع السوء و إتیانه مفترض علی کل مؤمن یقرّ للحسین بالإمامة من الله عزوجل . (1)

امر کنید شیعیان ما را به زیارت قبر حسین علیه السلام چه آن که زیارت آن حضرت رزق و روزی را زیاد و عمر را طولانی کرده و اموری که بدی و شر را جلب می کنند دفع می نماید . و زیارت آن حضرت علیه السلام بر هر مؤمنی که اقرار به امامت حضرتش از طرف حق تعالی دارد واجب و لازم است .

امام صادق علیه السلام فرمود :

أربعة آلاف ملك عند قبر الحسین علیه السلام شعثٌ غبرٌ یبکونه إلى یوم القیامة ، رئیسهم ملك یقال له : منصور ، و لا یزوره زائرا إلاّ استقبلوه ، و لا یودّعه مودّع إلاّ شیّعوه و لا یمرض إلاّ عادوه ، و لا یموت إلاّ صلّوا علیه [و] علی جنازته ، و استغفروا له بعد موته . (2)

چهار هزار فرشته در اطراف قبر امام حسین علیه السلام بوده که جملگی ژولیده و گرفته و حزین می باشند و تا روز قیامت بر آن جناب می گریند ، رئیس ایشان فرشته ای است که به او منصور گفته می شود ، هیچ زائری به زیارت آن حضرت نمی رود مگر آن که این فرشتگان به استقبالش می روند و هیچ وداع کننده ای با قبر آن حضرت وداع نکرده مگر آن که این فرشتگان مشایعتش می کنند و مریض نمی شود مگر آن که عیادتش کرده و نمی میرد مگر آن که ایشان بر جنازه اش نماز خوانده و از خدا طلب آمرزش برایش می کنند .

ص: 151

1- کامل الزیارات ، ص 494 .

2- کامل الزیارات ، ص 387 .

بعد از شهادت امام حسین علیه السلام که بر قبر مطهر آن حضرت قبه ای ساخته شد؛ همواره عاشقان آن حضرت علیه السلام به زیارت قبر مطهر ایشان شرفیاب می شدند و تمام خطرات را به جان می خریدند و بسیاری از آنان در این راه توسط دژخیمان به شهادت رسیدند.

متوکل عباسی یکی از پست ترین و جنایتکارترین خلفای عباسی بود. او دشمنی شدیدی به امیر مؤمنان علیه السلام و شیعیان وی داشت. دوران حکومت او برای شیعیان یکی از سیاهترین دوران ها به شمار می رود. یکی از جنایات بزرگ این خلیفه ی پست منحوس ویران کردن بارگاه امام حسین علیه السلام بود. او در سال 236 ق دستور داد آرامگاه سرور شهیدان علیه السلام و بناهای اطراف آن ویران و زمین پیرامون آن کشت شود و نیز در اطراف آن پاسگاه هایی برقرار ساخت تا از زیارت آن حضرت جلوگیری کند. گویا هیچ یک از مسلمانان حاضر به تخریب قبر امام حسین علیه السلام نبوده است؛ زیرا او این کار را توسط شخصی به نام «دیزج» انجام داد که یهودی الأصل بود. متوکل اعلام کرد: رفتن به زیارت حسین بن علی ممنوع است و اگر کسی به زیارت او برود مجازات خواهد شد. (1)

اما شیعیان و دوستان سرور شهیدان در هیچ شرایطی از زیارت آن تربت پاک باز نایستادند و زائران، انواع صدمه ها و شکنجه ها را تحمل می کردند و باز به زیارت می رفتند.

پس از متوکل دوباره شیعیان قبر آن حضرت را بازسازی کردند.

ص: 152

1- مروج الذهب، مسعودی، ج 4 ص 51؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی ص 347.

فصل پنجم : توسل بر حسین علیه السلام و حماسه وی

اشاره

.Your browser does not support the audio tag

اشاره

.Your browser does not support the audio tag

سلام خدا بر تو باد یا مولا ، یا حسین !

ای کسی که خداوند تا ابد به پاس حماسه جاویدت بر عالمیان مباحثات می کند و عنایات خویش را در زمین و آسمان و بزرخ و بهشت بر سر دلدادگانت می گستراند .

تو از همان روزی که در صحیفه ی الهی به تو خطاب شد که جان خود را به خدا بفروش ؛ مطیع محض خدا بودی و ذبح اولاد و قطعه قطعه شدن اجزای بدنت را پذیرفتی تا قلب خود را - که فراخ تر از عرش خداست - تماما جایگاه خدا و ملائکه ی او گردانی .

در حدیث قدسی آمده است ؛ خداوند می فرماید :

زمین من و آسمان من ، هیچکدام گنجایش مرا ندارد ؛ اما قلب بنده ی مؤمن به من ، گنجایش مرا دارد .

.Your browser does not support the audio tag

و همچنین در حدیث دیگری خداوند به داوود علیه السلام می فرمود :

خانه ای را خالی کن که در آن ساکن شوم . داوود عرض کرد : ای خدا ! تو بزرگ تر از آن هستی که در جایی ساکن شوی ، آن گاه خطاب به او وحی شد که قلبت را برای من خالی کن .

ص: 153

و قلب وسیع تو خانه ی خداست ؛ زیرا قلب مطهر تو از تعلق به غیر خدا خالی و در آن هیچ فکر ، ذکر و همی جز خدا نیست .

آری ،

تو بیت الله حقیقی هستی ؛ زیرا خداوند متعال ، منزله از مکان و زمان و فرود آمدن و مسکن گزیدن است و قلب پاک تو که از تمام علایق عالم به جز خدا خالی است خانه ی خدا و محل نظر اوست .

.Your browser does not support the audio tag

تو آن قلب ظاهری که در سینه ات داشتی را نیز در راه محبوبت فدا نمودی ؛ آنگاه که تیر مسموم سه شعبه ای که قلب نازنینت را شکافت و خون فوران زد و تو مدام ذکر خدا می گفتی .

تو آن خون مبارک را بر دستان گرفتی و سر و محاسن خود را به آن خضاب نمودی تا نشانه ای باشد بر این که حسین تمام وجودش را فدای خدا ساخته است .

آری ،

تو قلب ظاهری و خون قلب خود را در راه خدا بذل کردی تا قلب معنوی تو خالص تر و فراخ تر و از جمیع ما سوی الله فارغ گردد .

آری ،

قلب تو شد بیت الله الأعظم که دائم حول آن ملائکه ی الهی در طواف اند .

.Your browser does not support the audio tag

از این روست که در خبر آمده که خداوند متعال در روز عرفه ، قبل از این که به اهل عرفات بنگرد ، به زائران تو می نگرد .

و از این روست که خداوند متعال تمام فضائل و خصایصی را که به کعبه اختصاص داده است به تو نیز عطا فرموده است .

و خداوند مقامی فراتر از کعبه به تو داده است که فرزندان امام رضا علیه السلام فرمود :

هرکس تو را زیارت کند مانند کسی است که خداوند را در عرش زیارت کرده باشد .

توسل به وجود مقدس تو نجات بخش است ؛ و چه بسیار مؤمنانی که متوسل

ص: 154

به تو شدند و نجات یافتند و چه بسیار از خلائق نیز در روز رستاخیز با شفاعت تو نجات می یابند .

و هرگاه انبیای الهی دچار شدائد و مشکلات می شدند با توسل به تو و جدت و خاندان مطهرت نجات می یافتند .

.Your browser does not support the audio tag

در این باره روایاتی وجود دارد ؛ از جمله :

آدم علیه السلام با توسل به تو نجات یافت و توبه ی او پذیرفته شد ، آنگاه که نافرمانی خدا نمود و از بهشت خداوند خارج شد و پس از گریه های طولانی ، خداوند اسماء تو و جدت و مادر و پدر و برادرت را به آدم علیه السلام تعلیم داد و آنگاه که خدا را به حق تو سوگند داد دعایش مستجاب شد .

و نوح علیه السلام آنگاه که کشتی اش بر فراز آب های پرتلاطم در حرکت بود و خداوند برای استقرار آن کشتی به او وحی فرمود که به خمسه طیبه متوسل شود و کشتی نوح علیه السلام وقتی آرام و قرار گرفت و بر کوه جودی استقرار یافت که به تو توسل جست و خدا را به حق تو قسم داد .

و وقتی زکریا علیه السلام به درگاه الهی گفت : خدایا ! از جانب خودت فرزندی شایسته و جانشینی صالح به من عطا فرما ، خداوند اسماء خمسه را به او تعلیم داد و بشارت به یحیی زمانی به او داده شد که به تو توسل یافت و خداوند را به حق تو قسم داد .

.Your browser does not support the audio tag

و یونس نبی علیه السلام ، آن گاه که در دل نهنگ بود به حق خمسه طیبه به درگاه الهی دعا کرد و هنگامی که از کام نهنگ بیرون افتاد و نجات یافت که خداوند را به حق تو قسم داد .

و ایوب علیه السلام که خداوند او را به مصائب و شدائد امتحان نمود ؛ آن زمانی آسیب و ناراحتی آن حضرت برطرف شد که در دعا و توسل به خمسه طیبه خدا را به حق تو سوگند داد .

و یوسف علیه السلام که برادران او ، وی را در چاه انداختند ؛ آن زمانی از ظلمات چاه خلاص یافت که به تو و جدّت و پدر و مادر و برادرت علیهم السلام توسل یافت .

ص: 155

و آن گاه که به زندان افکنده شد ، پس از چند سال رنج زندان ، خدا را به حق تو قسم داد و به تو متوسل شد و از زندان و اسارت آزاد گشت .

.Your browser does not support the audio tag

و خداوند به برکت شما خاندان طهارت غم و غصه ی یعقوب علیه السلام را برطرف نمود ؛ آنگاه که به درگاه الهی عرض کرد : خدایا ! به من رحم کن ، چشمانم از دست رفت و نور ندارد و خداوند به او وحی کرد که بگو : خدایا به حق محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین ، از تو مسئلت دارم که چشمم و نور چشمم را به من بازگردانی !

و به محض این که به نام تو رسید ، بشارت دهنده آمد و با بشارت به یوسف ، یعقوب بینایی اش را باز یافت .

آری ،

پیامبران با توسل به وجود مقدّست - که آن زمان در عالم نور بودی - از مشکلات و گرفتاری ها و بلاها به اذن خدا خلاص می یافتند .

آری ، آری

نام مقدّست شفا بخش دل هاست و توسل به وجود نازنینت ، آزادی از اسارت و پرواز در آسمان هاست .

.Your browser does not support the audio tag

چه بسیار بیماران لاعلاجی که با توسل به تو شفا یافتند و چه بسیار گره‌هایی که با عنایات تو گشوده شد و چه بسیار گمراهانی که با نظر لطف تو در شاه‌راه هدایت با سرعت به سمت بهشت حرکت نمودند .

در خاک مقدّس کربلایت نیز برکات نهفته است .

در بخشی از دعایی که به مناسبت روز میلاد مبارکت از فرزند عزیزت امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نقل شده آمده است :

... الْمَعْوِضُ مِنْ قَتْلِهِ ، أَنَّ الْأَيْمَةَ مِنْ نَسْلِهِ وَالشُّفَاءَ فِي تُرْبَتِهِ ...

در قبال آن ایثارگری و شهادت طلبی او ، خداوند امامان معصوم را از دودمان و نسل او قرار داده و در تربت مقدّسش شفای دردهاست .

ص: 156

تربت مبارک و مقدّس تو که با خون پاک تو آسمانی شده است ، نه تنها بیماری‌های جسمی و ظاهری را مداوا می‌کند ؛ بلکه در بیماری‌هایی که هم جنبه‌ی روحی و روانی داشته باشد نقش فوق‌العاده‌ای دارد .

Your browser does not support the audio tag.

و برکات فراوان دیگری که خدا در تربت تو قرار داده است .

جائی که پیراهن یوسف علیه السلام باعث چشم‌روشنی پدر نابینایش یعقوب علیه السلام شد و جائی که مایعی همچون عسل که از شکم حشره‌ای خارج می‌شود خاصیت شفائی دارد ؛ چگونه خاک کربلا که با خون تو تا ابد مقدّس شده است شفا بخش نباشد !

آری ،

خاک کربلائی تو به قول فرزندان ارجمندت علیهم السلام :

شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَأَمَانٌ مِنْ كُلِّ خَوْفٍ وَغِنًى مِنْ كُلِّ فَقْرٍ وَعِزٌّ مِنْ كُلِّ ذَلٍّ .

البته برای دریافت برکات از خاک مقدّس کربلایت ، معرفت و قابلیت لازم است ؛ بسا افرادی که از نزدیکترین نقطه‌ی قبر مطهّر تو خاک برمی‌دارند و هیچ‌گونه اثری عائد آنان نمی‌شود و در مقابل عده‌ای از فاصله‌های دورتر از مزار شریف تو بخاطر معرفتی که دارند از تربت تو شفا می‌گیرند .

این داستان را می‌گویم تا عاشقانت بیشتر به برکات توسل یافتن به وجود مبارکت پی ببرند :

نقل می‌کنند از عالم وارسته‌ی مکتب مرحوم آیت الله بروجردی که می‌گوید :

به درد چشم سختی مبتلا شده بودم و ناراحتی آن برایم طاقت فرسا و غیرقابل تحمل بود و معالجات پزشکی هیچ‌گونه نتیجه‌ای همراه نداشت ، مدّتی بدین منوال گذشت تا ایام عاشورا فرارسید و در این روزها هیئت و دسته‌جات عزاداری برای عرض تسلیت به منزل ما که

روضه خوانی بود می آمدند - و در بروجرد مرسوم است که در روز عاشورا عزاداران حسینی خود را گِل آلود می کنند - در حالی که دسته جات

ص: 157

با قیافه ای پر از گِل ، سینه زنان و فریاد کنان از خانه ما گذشتند ، ناگهان به یاد ناراحتی چشمم افتادم ، خم شدم ، از گِل های خشکیده ای که بر سر و صورت عزاداران نمایان بود مقداری به قصد شفا برگرفتم و به چشم خود کشیدم شاید با توسل به امام حسین علیه السلام خداوند عنایتی فرماید و اتفاقا کشیدن گرد خاک روی شانه ی سینه زن امام حسین علیه السلام به چشم همان و خوب شدن و بهبود یافتن چشم همان .

در کوتاهترین مدت ناراحتی چشم من تخفیف یافت و در مدّت کمی درد چشم من برطرف شد ؛ بلکه نور بیشتری را در اطراف خود به راحتی می دیدم و با آن همه مراجعات و مکتوبات تاکنون که دوران پیری را می گذرانم به عینک احتیاج پیدا نکرده ام .

.Your browser does not support the audio tag

در اینجا دوباره برگردم به دوران کودکی تو

تو همواره عزیز رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بودی و همواره آغوش گرم و مهربان آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم به سوی تو گشوده بود . روزی جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تو را در آغوش گرفت و به مسجد برد و در کنار خویش قرار داد و تکبیر نماز را بگفت . تو که طفلی کوچک بودی خواستی تکبیر بگویی اما زبان مبارکت درست آن را تلفظ ننمود . جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از برای تو دوباره تکبیر گفت و تو دوباره زیانت به درستی نچرخید ؛ باز حضرت صلی الله علیه و آله وسلم تکبیر گفت تا این که در مرتبه هفتم درست گفتی و به این سبب هفت تکبیر در شروع نماز سنت شد .

.Your browser does not support the audio tag

یکی از اعیاد اسلامی نزدیک بود و تو و برادرت لباس مناسبی برای آن روز نداشتید . هر دو به محضر مادرتان علیهاالسلام رسیدید و گفتید : ای مادر ، کودکان مدینه به جهت عید خود را با لباس های زیبا زینت کرده اند ، آیا برای ما لباسی هست که خود را با آن زینت کنیم ؟

مادرتان فاطمه علیهاالسلام فرمود : ای نور دیدگان من ! لباس های شما نزد خیاط است ، هرگاه برای شما دوخت و آورد ، شما را با آن زینت می کنم .

و مادرتان خواست با این سخن شما را خوشدل کند .

ص: 158

شب عید آمد و شما به مادرتان گفتید : ای مادر ! امشب شب عید است ، پس چه شد لباس های ما ؟ !

مادرتان گریست و فرمود : ای نور دیدگان من ، خوشدل باشید ، این شاء الله هرگاه خیاط لباس های شما را آورد شما را با آن زینت می کنم

.Your browser does not support the audio tag

پاسی از شب گذشته بود ، ناگاه در خانه ی شما کوبیده شد . مادرتان علیهاالسلام فرمود : کیست ؟ صدائی بلند شد که ای دختر پیغمبر خدا ادر را بگشایید که من خیاط می باشم و جامه های دو فرزند دلبندت را آورده ام !

مادرت علیهاالسلام در را گشود و مردی را دید با هیبت تمام و بوی خوش که دستاری در دست داشت و آن را به مادرت علیهاالسلام داد و رفت .

سپس مادرت علیهاالسلام به خانه آمد و آن دستار را گشود و مشاهده کرد در آن دو پیراهن و دوزیر جامه و دورداء و دو عمامه و دو کفش موجود است .

مادرت فاطمه علیهاالسلام بسیار شاد شد و تو و برادرت را از خواب بیدار کرد و جامه ها را بر بدن نازنینتان پوشانید و هر دو بسیار خوشحال شدید .

چون روز عید شد ، جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر تو و برادرت وارد شد و شما را در آن لباس های زیبا مشاهده نمود و شما را بوسید و عید را تبریک گفت و سپس تو را بر یک دوش و برادرت حسن علیه السلام را بر دوش دیگر سوار نمود و به محضر مادرتان برد .

.Your browser does not support the audio tag

آنگاه به مادرتان فرمود : ای فاطمه ! آن خیاطی که جامه ها را آورد ، شناختی ؟

مادرتان علیهاالسلام فرمود : نه به خدا سوگند نشناختم و نمی دانستم که من جامه نزد خیاط داشته باشم .

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود : ای فاطمه ! آن شخص خیاط نبوده ؛ بلکه او رضوان خازن جنّت (مأمور بهشت) بوده و این لباس ها از لباس های بهشتی است که برای دو فرزندم آورده شده است .

جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم برترین مخلوق خداست و تو نیز برترین مخلوقی ، زیرا آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بارها فرمود : حسین از من است و من از حسین .

ص: 159

جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم واسطه ی فراگیر شدن رحمت خداوند در عالم است و تو نیز - که پاره ای از وجود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هستی - رحمت خداوند را در عالم منتشر و پراکنده می سازی .

.Your browser does not support the audio tag

جَدَّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شاهد و مَشْهُر است و تو نیز شاهد بر انسان ها هستی و در روز قیامت ، به نفع زائران قبر مطهّرت و کسانی که در عزای تو گریسته اند ، شهادت می دهی و امر آنان را اصلاح می کنی و به آنان بشارت بهشت جاوید خدا می دهی .

.Your browser does not support the audio tag

جَدَّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم صاحب مقام محمود است و این مقام عالی ترین مقام از مقامات شفاعت است و تو نیز در روز رستاخیز در کنار جَدَّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم صاحب این مقامی که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسل من از حسین .

و خداوند متعال به حرمت تو بسیاری از شیعیان تو و محبین تو را از آتش جهنم نجات می دهد و با استقبال ملائکه وارد بهشت می گرداند و در کاخ های وسیع و مجلل در کنار انبیاء خود منزل می دهد .

در دنیا بسیاری تو را نشناختند و پیرو دیگری شدند که نه تنها بی بهره از انوار هدایت بودند ؛ بلکه در شاهره ضلالت قرار داشتند و هم خود را در جهنم سرنگون نمودند و هم پیروان خود را !

و تو خورشید هدایت و کشتی نجات انس و جن می باشی که انتهای مسیر عاشقان و پیروان چیزی جز بهشت نیست .

.Your browser does not support the audio tag

تو آنگاه که مدینه را دیگر جای امنی برای خود ندیدی ، روز یکشنبه دو روز قبل از ماه مبارک شعبان سال شصت هجری از زادگاهت مدینه - حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم - به سمت مکه ی مکرمه حرکت نمودی و در شب جمعه سوم شعبان وارد مکه گشتی .

زمانی که به مکه رسیدی خبردار شدی آن لقمه حرام میمون باز ، لشکری را به فرماندهی عمر بن سعید بن عاص به مکه گسیل داشته و او را امیر الحاج قرار داده و به او تأکید کرده که هر جا تو را بیابد ، بی درنگ به شهادت برساند ؛ و از طرف دیگر

ص: 160

مطلع شدی که سی نفر از مزدوران اموی به دستور همان ناپاکزاد جهت ترور تو به مکه اعزام شده اند !

.Your browser does not support the audio tag

آن گاه که در مکه اقامت گزیدی مردم به خدمت تو آمدند و عبدالله بن زبیر هم که در جوار کعبه اقامت گزیده بود و سرگرم نماز و طواف بود ، هر روز به دیدن تو می آمد . عبدالله بن زبیر که از سخت ترین و پست ترین دشمنان پدرت امیر مؤمنان علیه السلام بود نیز با یزید بیعت نکرد و مردم را علیه حکومت او تحریک می کرد .

البته علت بیعت نکردن عبدالله بن زبیر با یزید ، احساس تکلیف و حق طلبی وی نبود ، بلکه چون خود را سزاوار خلافت و حکومت می دید با یزید بیعت نکرد .

آری ،

عبدالله بن زبیر همان خبیثی بود که حکومت غاصبانه ی خلفای سه گانه را پذیرفت ؛ اما آنگاه که مردم با پدرت امیر مؤمنان علیه السلام بیعت نمودند او از جمله مخالفان و دشمنان پدرت علی علیه السلام بود .

آن گاه که تو وارد مکه شدی او مضطرب بود ، زیرا به خوبی می دانست که اهل حجاز مادامی که تو در مکه باشی با او بیعت نخواهند کرد .

.Your browser does not support the audio tag

عبدالله بن زبیر مدام به نماز می ایستاد و ذکر خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بر لبانش جاری بود ! او با تظاهر به عبادت و زهد و تقوا قصد فریب و به دام انداختن مردم را داشت . پدرت مولانا اسدالله الغالب امیرالمؤمنین علیه السلام درباره ی این پست فطرت خبیث فرموده بود : به نام دین دام می گستراند تا دنیا را به دست آورد .

او در مبارزه با حکومت اموی هدفش چیزی جز رسیدن به قدرت و زمامداری نبود .

او بعد از شهادت ، به دروغ خود را مدافع خون تو معرفی نمود و مردم حجاز را علیه حکومت یزید تحریک کرد و مردم حجاز نیز با وی به عنوان خلیفه بیعت نمودند !!

اما بعد از چند سال حکومت ، با لشکر کشی یکی از فرماندهان اموی به نام حجاج بن یوسف - این خونریز و جلاد بزرگ عرب - به طرز بسیار ذلت باری به قتل رسید .

.Your browser does not support the audio tag

مردم کوفه آن گاه که شنیدند تو برای اعلام مخالفت با حکومت یزید عازم مکه گشته ای ،

ص: 161

مدام برای تو نامه ارسال نمودند که یا حسین ! به سرزمین ما بیا که ما نیز حکومت یزید را به رسمیت نمی شناسیم و تو را امام و پیشوای خود می دانیم .

اما چه می توان گفت از پیمان شکنی مردم کوفه !!

تو آنگاه که به سرزمین عراق وارد شدی ، اکثر آنان از ترس جانشان پیمان شکستند و تو را در برابر لشکر یزید و عمر بن سعد تنها گذاشتند .

تو آنگاه که اصرار مردم عراق را برای رفتن به آن سرزمین مشاهده نمودی ، برای اتمام حجت به دو شهر مهم آن سرزمین - یعنی بصره و کوفه - نامه نوشتی و از آنان برای حمایت پیمان گرفتی .

در نامه ای به مردم بصره نوشتی :

... به درستی که خدای متعال، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را از میان مردم برگزید و او را به تاج نبوت تکریم فرمود و به رسالت اختیار کرد،

.Your browser does not support the audio tag

او زمانی دعوت حق را لبیک گفت و به دیار ابدیت شتافت که وظیفه ی خود را در ابلاغ رسالت الهی و هدایت جامعه انجام داده بود و ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و جانشینان و وارثان اوئیم و با این که سزاوارترین مردم برای خلافت و امامت بودیم، این حق را از ما گرفتند و چون ما اختلاف را دوست نداشتیم و صلاح امت اسلامی را - آن روز - در سکوت خود دیدیم، اینک که سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به دست فراموشی سپرده شده و بدعت ها یکی پس از دیگری ظاهر گردیده، من فرستاده ی خود را همراه این نامه به سوی شما فرستادم و شما را به کتاب خدا و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم دعوت می کنم، اگر به دعوت من لبیک گوئید، شما را به سعادت رهنمون خواهم شد.

یکی از یاران ت به نام سلیمان نامه ی تو را به بصره برد و بزرگان آن دیار را متوجه قیام تو نمود.

سران قبایل بصره وقتی که نامه ی تو را خواندند، برخی دعوت تو را اجابت کردند و برخی نیز تو را به خویشتن داری و صبر دعوت نمودند!

ص: 162

.Your browser does not support the audio tag

احنف بن قیس در جواب نامه این آیه ی قرآن را نوشت:

شکیبایی پیشه کن که وعده ی خدا حق است و خود را به دست کسانی که ایمان ندارند، خوار و خفیف مگردان!

یکی از افراد سرشناس بصره یزید بن نبیط بصری بود. او به ندای تو پاسخ مثبت داد و بلافاصله با دو تن از جوانان رشیدش به عشق دیدار تو و جان دادن در رکاب تو به طرف مکه حرکت کرد.

او آگاه شد که تو در ابطح (در حوالی مکه) به سر میبری، چون به آن جا رسید، به او گفتند که تو برای دیدن او به مکه رفته ای. او که از این همه بزرگواری و فروتنی تو سر از پا نمی شناخت، مصمم تر از پیش به مکه برگشت و او در مکه به زیارت تو نائل آمد و این آیه ی مبارکه را بر زبان جاری کرد:

«قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ» (1)

ای رسول بگو: شما باید به فضل و رحمت خدا شادمان شوید که آن بهتر از ثروتی است که بر خود اندوخته می کنید.

.Your browser does not support the audio tag

او پس از سلام و عرض ادب، گزارشی از وضعیت عمومی بصره و همچنین هدف خود را از حرکت به مکه برای تو بازگو کرد و تو برای او

دعای خیر نمودی .

یزید بن نبیط و دو فرزند دلاورش همراه تو به طرف کربلا حرکت کردند و به اتفاق فرزندانش توفیق شهادت در رکاب تو را کسب نمودند .

آری ،

در رکاب تو جان خویش را فدا نمودند ، خوشا به سعادتشان ! خوشا به بهشتشان و همنشینی با جدّت رسول خدا !

یکی دیگر از سران قبائل بصره ، یزید بن مسعود بود . وی وقتی نامه ی تو به

ص: 163

1- سوره ی یونس ، آیه ی 58 .

دستش رسید ، قبیله ی بنی تمیم و بنی حنظله و بنی سعد را گرد آورد و گفت : ای بنی تمیم و دیگران ! میزان و منزلت من نزد شما چیست ؟

گفتند : تو ستون فقرات مائی و از نظر شرافت و منزلت از همه ی ما برتری !

یزید بن مسعود گفت : من شما را جهت کاری فرا خوانده ام تا درباره ی آن با شما مشورت کرده و از شما کمک بگیرم .

Your browser does not support the audio tag

گفتند : بگو تا بشنویم و فرمان بریم .

گفت :

معاویه مرد و درهای ظلم و گناه شکست و پایه های ستم متزلزل گردید ، او برای فرزندش یزید بیعت گرفت و یزید فرزند او نابکاری است که آشکارا شراب می نوشد و از هیچ کار زشتی روی گردان نیست . او مدعی خلافت بر مسلمین است بدون آن که مردم از این امر راضی و خشنود باشند ، او مردی ناشایست و سبک عقل است به گونه ای که از حق چیزی نمی داند . به خدا که جهاد و مبارزه با او در راه دین از جهاد با مشرکین افضل است و این حسین بن علی است که فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و دارای اصالت و شرافت و نظر صائب و صاحب فضلی است که در وصف نمی گنجد و دانشش بی پایان است و سزاوارتر از او به امر خلافت وجود ندارد ؛ زیرا که سابقه ی درخشان و مبارزه های چشمگیر و پیوندی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دارد و عظمت و مهربانی و بزرگواری اش زبان زد خاص و عام است و با این نامه ای که فرستاده است ، حجت را بر شما تمام کرده است ،

Your browser does not support the audio tag

از نور حق روی مگردانید که در ظلمت گرفتار آمده و در گرداب باطل غرق خواهید شد ، شما در جنگ به وسیله ی احنف بن قیس جدا

شدید و راه باطل را پیمودید ، (بسیاری از مردم بصره در جنگ جمل وارد سپاه طلحه و زبیر و عایشه شدند و در مقابل امیرمؤمنان علیه السلام ایستادند) و راه باطل را پیمودید ، آن لکه ی ننگ را امروز با دفاع و یاری و حمایت از فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از دامان خود بشوئید . به خدا سوگند هر کدام از شما که از یاری او سرباز زند و در یاری او کوتاهی کند ، خدای متعال ذلت و خواری را در فرزندان او و کاستی را در قبیله ی او به ارث خواهد گذاشت . اینک من

ص: 164

لباس جنگ در بر کرده و آماده ی دفاع از حریم اویم ، بدانید که سرانجام خواهیم مرد اگر چه امروز کشته نشویم ، از میدان جنگ نگریزید که مرگ به دنبال شماست ، به خود آئید و به نیکی پاسخ گوئید ، خدا شما را بیامرزد .

.Your browser does not support the audio tag

آنان فریاد زدند :

ای ابا خالد ، ما تیره های ترکش تویم و از سواران قبیله ی تو بشمار می رویم ، ما تو را با شمشیرهای خود یاری می کنیم ، اختیار ما با توست و هر زمانی که اراده کنی ما را برای حرکت فرا خوان .

آنگاه که یزید بن مسعود از حمایت تعدادی از قبایل بصره خاطر جمع گشت نامه ای به تو نوشت :

ای حسین بن علی ! نامه ی شما به من رسید و به آن چه مرا فرا خوانده ای آگاه شدم که رستگاری خود را در یاری تو می بینم و طاعت حق را در اطاعت از تو ، به درستی که خدا هرگز زمین را از رهبری که مردم را به راه خیر بخواند و راهنمایی که راه نجات را به مردم نشان دهد ، خالی نمی گذارد ، شما حجت خدا بر خلق اید و امانت اوئید در روی زمین و شما به منزله ی شاخه های سرسبز درخت رسالتید ، ای فرزند رسول خدا ! قدم بر چشم ما بگذار و با ما باش که قبیله ی بنی تمیم در اطاعت از تو و اجرای فرامین تو آماده است و سر تسلیم به درگاه تو می ساید و قبیله ی بنی سعد نیز به دعوت تو پاسخ مثبت داد و من با پیام تو چون باران صبحگاهی غبار کدورت را از دل ها بردم و تاریکی جهالتشان را به لطف بارقه ی عنایت تو روشن کردم .

.Your browser does not support the audio tag

چون نامه ی یزید بن مسعود به تو رسید ، در حق او دعا کردی و فرمودی :

خدا تو را از هراس در امان دارد و در روزی که کام ها در التهاب عطش می سوزد (یعنی قیامت) خداوند تو را سرافراز و سیراب گرداند .

یزید بن مسعود در حال عزیمت بود تا به تو و یارانت در کربلا بپیوندد ؛ اما در بین راه خبر شهادت تو و یاران وفادارت را شنید و آن چنان آتش حسرت در دل او

ص: 165

و مردان قبیله اش افروخته شد که تا آخر عمر سر در گریبان ندامت فرو برده بودند که سعادت بزرگ - که شهادت در رکاب تو بود - را از

دست داده اند .

و اما دل ها بسوزد بر مظلومیت تو ای فرزند زهرا علیهاالسلام!

تو در ظهر عاشورا همین که جوانان رشید بنی هاشم و اصحاب وفادارت را آغشته به خون دیدی هر چه نگاه به راست و چپ می افکندی هیچ یآوری نمی دیدی .

.Your browser does not support the audio tag

هر چه فریاد میزدی :

هَلْ مِنْ ذَابٍّ يَدْبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ .

آیا کسی هست از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دفاع کند ؟

اما در آن دشت وسیع جز نعره های دشمنان و گریه و زاری کودکان و زنان حرم تو؛

چیز دیگری نمی شنیدی .

سپس ندا سر دادی :

ای مسلم بن عقیل ، ای هانی ، ای حیب ، ای مسلم بن عوسجه ، ای دلاوران صفا ، ای شجاعان جبهه های رزم ، برخیزید و از حرم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم در برابر طاغوتیان پست دفاع نمائید .

بدن مبارکت پر از تیر شده بود و نفس های قدسی ات به شمارش افتاده بود . تو با این که پیکرت جراحات سختی دیده بود و خون فراوانی از رگ هایت خارج شده بود ؛ اما با صلابت هر چه تمام تر بر لشکر آن کافر کیشان می زدی و تعداد زیادی از آنان را روانه ی دوزخ می ساختی .

.Your browser does not support the audio tag

اما آنگاه که بر زمین افتاده بودی و دشمنان با نیزه ها و شمشیرهایشان به تو هجوم آوردند ، آخرین فدائی تو نیز با گام های کوچکش پا به میدان نهاد !

او عبدالله فرزند برادرت حسن علیه السلام بود .

عبدالله که کودکی یازده ساله بود هنگامی که دشمنان را بالای سر تو دید آنچنان آشفته و پریشان گشت که دوان دوان به سمت تو دوید .

ص: 166

توبه خواهرت زینب فرمودی :

ای خواهر او را نگهدار!

خواهرت زینب خود را به عبدالله رساند و دستان او را گرفت، اما عبدالله با تلاش دستش را از دستان خواهرت رها ساخت و با سرعت به طرف تو دوید. در این هنگام دشمن شمشیر کشید که بر جان مبارکت فرود آورد، عبدالله خودش را به تو رساند و فریاد زد:

وای بر تو، ای ناپاک زاد خبیث! تو می خواهی عموی مرا بکشی؟

.Your browser does not support the audio tag

تا دشمن شمشیر خود را فرود آورد؛ عبدالله در مقام دفاع از تو دست کوچکش را دراز کرد تا آن را سپر تو گرداند! شمشیر دست یتیم برادرت را قطع کرد به طوری که به پوست آویزان بود و در آن حال فریاد زد:

ای پدر! ای عمو!

تو یادگار امام حسن علیه السلام را در آغوش گرفتی و به سینه چسباندی و فرمودی:

ای عزیز برادر! صبر کن خداوند تو را به پدران ملحق گرداند.

در این میان حرمله ی ملعون که ساعتی پیش کودک شش ماهه ات را در آغوشت پر پر نموده بود، با تیری سه شعبه گلوی عبدالله را نشانه رفت و وی را در آغوش تو غرقه در خون نمود.

تو با چشمانی اشک بار با خدا چنین مناجات نمودی و آنان را نفرین کردی: خدایا باران رحمتت را از این مردم قطع گردان و از برکات و فرآورده های زمین محرومشان بدار.

.Your browser does not support the audio tag

خواهرت زینب - آنگاه که فرزند برادرش را در آغوشت غرق به خون دید - فریاد و امصیتا سر داد و با صدای جانشوزش خطاب به عبدالله گفت:

ای عزیز برادر، و ای نور چشمم! ای کاش مرده بودم و این صحنه را به چشم خود نمی دیدم! در این هنگام مادر عبدالله از خیمه خارج شد و صدا می زد: ای فرزندم و ای نور دیده ام!

ص: 167

آری،

تو تمام مصائب را در راه خدا به جان خریدی و ذره ای سست نگشتی و با خون مقدّست - که خون خداست - شعار آزادی و کرامت را بر پیشانی زمین و زمان و آسمان نوشتی، و این خون سرخ تا ابد می جوشد و شراره های معرفت و عشق را در عالم منتشر می سازد.

آری ،

پیروزمند آن دشت غرقه در خون تو بودی و آنان شکست خورده ی ذلیل ؛ هر چند سرهای مبارکتان را از تن جدا ساختند و اسبانشان را بر جنازه های مطهرتان تازاندند .

اکنون کربلای تو عالی ترین قطعه ی بهشت است . اکنون صورت های میلیون ها عاشق دلداده ات بر آستان کربلای تو بر زمین است و همواره نام مقدّست شفا بخش دل های مؤمنین است و توسل به وجود مبارکت سبب اجابت دعا و آمرزش گناهان و ریزش ارزاق فراوان و شفا یافتن بیماران از جانب خدای ربّ العالمین است .

.Your browser does not support the audio tag

آری ،

توسل یافتن به وجود مقدّست نجات دهنده است و آن تبهکارانی که می گویند : توسل جستن شرک است !

آنان خود غرق در شرک اند ؛ زیرا مقام اولیاء خدا را درک نکرده اند که آن بزرگان به اذن خداوند متعال صاحب دخل و تصرف در عالم اند .

آری ،

توسل الشهدائی و خداوند فرموده است که شهدا زنده اند .

و تو زنده ی جاویدی ، تو سرور تمام شهیدانی ، و تو به اذن خداوند متعال شفا می دهی ، هدایت می گردانی ، همّ و غم را برطرف می کنی ، از اسارت آزاد می گردانی و دست می گیری و در ابدیت پرواز می دهی .

ص: 168

توسل جستن به وجود تو و خاندان مطهرت ، سفارش خداست که فرموده :

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ - وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ » . (1)

ای کسانی که ایمان آورده اید ! از (مخالفتم فرمان) خدا بپرهیزید و وسیله ای برای تقرب به او بجویید .

و شما خاندان طهارت علیهم السلام برترین وسیله برای تقرب به خدا هستید و شما زنده اید و با اذن او در عالم متصرفید و هرکس که در دامن مادری پاک پرورش یافته باشد بدان اعتراف می کند .

ص: 169

توضیحات فصل پنجم: برکات تربت کربلا، نظر نمودن خدا بر زائران قبر مطهر امام حسین علیه السلام در روز عرفه قبل از نظر نمودن به حجاج، مشروعیت توسل به اهل بیت علیهم السلام، ابطال تفکرات وهابیت و مباحث متعدد دیگر

اشاره

آنچه که درباره ی توسل انبیاء الهی به وجود مقدس سید الشهداء علیه السلام در این فصل بیان شد، مضمون احادیث معتبر متعددی است که در منابع شیعه آمده است و اینجانب (مؤلف) مضمون احادیث فوق را از کتاب گرانسنگ « الخصائص الحسینیه » تألیف مرحوم آیت الله شیخ جعفر شوشتری أخذ نموده ام .

در احادیث متعددی آمده که تربت قبر مبارک حضرت سیدالشهداء علیه السلام شفا دهنده است ، اکنون چند حدیث را در این باره از کتاب کامل الزیارات - به جهت اعتبار بالایش - نقل می کنیم :

عن أبي يعفور قال : قلت لأبي عبد الله عليه السلام : يأخذ الانسان من طين قبر الحسين عليه السلام فينتفع به و يأخذ غيره فلا ينتفع به ؟ قال : لا ؛ والله الذي لا إله إلا هو ما يأخذه و هو يرى أن الله ينفعه به إلا نفعه الله به . (1)

ص: 171

1- کامل الزیارات ، ص 832 .

شخصی به نام ابی یعفر می گوید : محضر امام صادق علیه السلام عرضه داشتم :

آیا این طور است که شخص تربت قبر امام حسین علیه السلام را وقتی اخذ نمود از آن انتفاع برده ، ولی تربت غیر آن حضرت را وقتی اخذ کرد نمی تواند از آن نفع ببرد ؟

حضرت فرمود : نه این طور نیست که مجرّد برگرفتن تربت این اثر را داشته باشد ، به خدایی که معبودی غیر از او وجود ندارد اخذ نمی کند احدی تربت قبر آن حضرت را در حالی که معتقد است خداوند با آن نفع به او می رساند مگر آن که حتماً از آن منتفع می شود .

مؤلف گوید :

آنچه از این حدیث استفاده می شود آن است که اثر تربت زمانی است که شخص معتقد به آن باشد و إلاّ اخذ تربت بدون اعتقاد مؤثر نمی باشد .

امام صادق علیه السلام فرمود :

فی طین قبر الحسین علیه السلام الشفاء من کلّ داءٍ و هوالدواء الاکبر . (1)

در تربت قبر امام حسین علیه السلام شفای هر دردی بوده و آن دوی اکبر می باشد .

امام صادق علیه السلام فرمود :

لو أنّ مریضاً من المؤمنین يعرف حقّ أبی عبداللّه و حرّمته و ولایته أخذ من طین قبره مثل رأس أنملة کان له دواء .

اگر مریضی از اهل ایمان که به حق حضرت ابی عبداللّه علیه السلام آگاه و عارف باشد و به حرمت و ولایت آن جناب آشنا است از تربت قبرش به مقدار سر بند انگشت بردارد همان برای او دواء می باشد .

محمّد بن عیسی از شخصی نقل کرده که وی گفت :

بعث إلیّ ابوالحسن الرضا علیه السلام من خراسان ثياب رزم و کان بین ذلک طین ، فقلت للرسول : ما هذا ؟ قال : طین قبر الحسین علیه السلام ؛ ما کان یوجّه

ص : 172

شيئا من الثياب ولا غيره إلا ويجعل فيه الطين و كان يقول : هو أمان بإذن الله .(1)

حضرت امام رضا عليه السلام از خراسان بقچه ای برایم فرستاد که در بین آن تربتی بود ، به آورنده ی بقچه گفتم این تربت چیست ؟ گفت : تربت قبر حضرت امام حسین علیه السلام است ، حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام لباس یا غیر آن را وقتی به جانی می فرستند حتما همراه آن تربت سیدالشهدا علیه السلام را قرار داده و می فرمایند : این تربت به اذن خدا امان و موجب حفظ مال می باشد .

امام صادق علیه السلام فرمود :

إن عند رأس الحسين عليه السلام لتربة حمراء فيها شفاء من كل داء إلا السام .(2)

نزد سر مبارک حسین علیه السلام تربت قرمزی است که در آن شفاء هر دردی غیر از مرگ می باشد .

در ادامه حدیث آمده :

یونس بن ربیع می گوید : بعد از این که ، این حدیث را شنیدم نزد قبر آن حضرت علیه السلام حاضر شده و طرف سر قبر را حفر کردیم و چون به قدر یک ذراع کنده از رأس قبر خاک های مثل ریگ های ریزی که آب آن ها را با خود می آورد بر ما ریخت ، رنگ آن ها قرمز و اندازه شان قدر یک درهم بود ، آن ها را با خود به کوفه آورده پس ممزوج و عجینشان کرده و پنهانشان نمودیم و بعد به تدریج از آن به مردم داده تا با آن مریض های خود را مداوا کنند .

امام باقر علیه السلام فرمود :

إذا أخذت طين قبر الحسين فقل : اللهم بحق هذه التربة وبحق المَلِكِ المَوْكَلِ بها و المَلِكِ الذی كَرَبَهَا و بحق الوصی الذی هو فیها ، صلّ

ص: 173

1- کامل الزیارات ، ص 844 .

2- کامل الزیارات ، ص 848 .

علی محمد و آل محمد و اجعل هذا الطین شفاءً من کلّ داءٍ و أماناً من کلّ خوف .

فإن فعل ذلك کان حتماً شفاءً [له] من کلّ داء و أماناً من کلّ خوف .

هرگاه تربت قبر حسین علیه السلام را در بر گرفتی ، بگو : خدایا به حق این تربت و به حق فرشته ای که موکل بر آن است و به حق فرشته ای که آن را حفر نموده و به حق وصی که در درون آن است ، درود بفرست بر محمد و آل محمد و قرار بده این تربت را شفاء از هر دردی و امان از هر خوف و هراسی .

سپس حضرت فرمودند :

اگر شخصی چنین کند حتماً تربت شفا از هر دردی خواهد بود و از هر خوفی امان برایش می باشد .

از ابی بکار نقل است که گفت :

أخذت من التربة التي عند رأس قبر الحسين بن علي عليهما السلام ، فإنها طينة حمراء ، فدخلت على الرضا عليه السلام فعرضتها عليه فأخذها في كفه ، ثم بكي حتى جرت دموعه ، ثم قال : هذه تربة جدّي . (1)

از تربتی که بالای قبر حسین علیه السلام بود ، مقداری برداشتم ، این تربت سرخ رنگ بود ، پس بر حضرت امام رضا علیه السلام وارد شده و آن را به حضرت عرضه داشتم .

امام رضا علیه السلام تربت را در کف دستشان نهاده و بوئیدند ، سپس چنان گریستند که اشک های مبارکشان جاری شد ، سپس فرمودند : این تربت جدم می باشد .

سعد بن سعد می گوید :

سألت أبا الحسن عليه السلام عن الطين ، قال : أكل الطين حرامٌ مثل الميتة و الدّم و لحم الخنزير إلاّ طين قبر الحسين عليه السلام فإنّ فيه شفاءً من كلّ داءٍ و أماناً من كلّ خوف . (2)

ص: 174

1- کامل الزیارات ، ص 859 .

2- کامل الزیارات ، ص 864 .

از حضرت ابالحسن (امام رضا علیه السلام) راجع به خوردن تربت پرسیدم؟

حضرت فرمود: خوردن تربت حرام است همان طوری که خوردن مردار و خون و گوشت خوک حرام است مگر تربت قبر امام حسین علیه السلام؛ زیرا در آن شفاء از هر دردی و امان از هر خوف و هراسی است.

مؤلف می گوید:

همان گونه که در حدیث نیز آمد، تربت مطهر حضرت سید الشهداء علیه السلام به اذن خداوند شفا می دهد؛ بنابراین آن تربت شریف با عنایات و توجه خداوند متعال دارای چنین خاصیتی می باشد. لذا چون تربت مبارک به اذن خداوند متعال شفا می دهد در حقیقت این خود خداست که شفا می دهد.

در رابطه با امامان معصوم علیهم السلام نیز همین گونه است؛ آن بزرگواران به اذن خداوند متعال شفا می دهند و یا هم و غم را برطرف می کنند؛ و اگر خداوند اذن

ندهد، آنان هیچ کاره اند. بنابراین چون آن بزرگواران علیهم السلام واسطه ی درگاه الهی هستند و به اذن خداوند دخل و تصرف در اشیاء دارند، خواندن آنان خواندن خداست و شفا دادن آنان شفا دادن خداست و این عین توحید است؛ اما فرقه ی وهابیت که به این معارف بلند راهی نیافته اند، توسل به ائمه علیهم السلام را شرک می دانند!

آری،

اگر شیعه معصومین علیهم السلام را مستقل در تأثیر بدانند شرک است؛ ولیکن شیعه آنان را مستقل در تأثیر نمی داند و ائمه ی اطهار علیهم السلام به اذن خداوند شفا می دهند.

بحث کامل تر و جامع تر را در پایان همین فصل می آوریم.

داستان لباس بهشتی امام حسن و امام حسین علیهما السلام - که در متن آمده - از امالی مرحوم شیخ مفید نقل شده است، همچنین داستان تکبیر گفتن امام حسین علیه السلام در کتاب «منتهی الآمال» شیخ عباس قمی آمده که وی از شیخ طوسی نقل نموده است.

ص: 175

در کتاب «مقتل الحسین» عبدالرزاق مقرر آمده: زمانی که امام حسین علیه السلام عازم شهر مکه شد، خبر هجرت ایشان به گوش یزید رسید. آن ملعون لشکری را به فرماندهی عمر بن سعید بن عاص به مکه گسیل داشته و او را امیرالحاج قرار داد و به وی گفته بود که هر جا حسین علیه السلام را بیابد، بی درنگ او را به شهادت برساند. (1)

و از طرف دیگر یزید سی نفر از مزدوران خود را جهت ترور امام حسین علیه السلام به مکه اعزام داشت. (2)

امام حسین علیه السلام پس از چهار ماه و پنج روز اقامت در مکه معظمه در روز سه شنبه هشتم ذیحجه مصادف با روز ترویه - برای حفظ حرمت خانه ی خدا - از مکه به سوی عراق حرکت کرد. (3)

البته سید بن طاووس نقل کرده است که امام حسین علیه السلام روز سه شنبه سوم ذیحجه از مکه عازم عراق گردید. (4)

و سیوطی، خروج امام علیه السلام از مکه به عراق را بدون تعیین روز، دهم ذیحجه ذکر کرده است. (5)

عبدالله بن زبیر، که فردی جاه طلب و ظاهر الصلاح بود، اندکی پیش از ورود امام حسین علیه السلام به مکه در سال 60 هجری وارد مکه شده در آنجا اقامت گزیده بود، ولی در مدت اقامت امام حسین علیه السلام در مکه، او تحت الشعاع قرار گرفته و چندان مورد توجه مردم نبود. پس از شهادت امام حسین علیه السلام میدان برای فعالیت او باز شد و در برابر یزید اعلام مخالفت کرده و خود را خلیفه خواند.

عبدالله بن زبیر از دشمنان سرسخت امیرالمؤمنین علیه السلام بود و با آن حضرت علیه السلام

ص: 176

1- مقتل الحسین، ص 165.

2- تظلم الزهراء، ص 153 رضی قزوینی.

3- انساب الأشراف، بلاذری، ص 207.

4- الملهوف ص 25.

5- تاریخ الخلفاء، ص 207.

بیعت نکرد. او در برپائی فتنه‌ی جمل نقش مهمی داشت و آن گاه که بعد از شهادت امام حسین علیه السلام مردم حجاز با او بیعت کردند، در دوره‌ی فعالیتش در مکه و حجاز، درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را از آغاز خطبه حذف کرد و چون در این مورد از او پرسیدند، گفت: پیامبر خویشاوندان بدی دارد که هنگام بردن نام او گردن خویش را بر می‌افرازند! (1)

بدون تردید عبدالله بن زبیر در مبارزه با حکومت اموی هدفش الهی نبود؛ بلکه در اندیشه‌ی به دست آوردن قدرت و زمامداری به سر می‌برد و این حقیقت را عبدالله بن عمر - که با او رفاقت دیرینه داشت - نیز هنگامی روشن کرد که همسرش اصرار داشت تا با عبدالله بن زبیر بیعت کند و برای او از تقوا و طاعت ابن زبیر سخن می‌گفت، و او در پاسخ همسرش گفت:

آیا مرکب‌هایی را که معاویه در جریان حج بر آن‌ها سوار بود مشاهده نکردی؟

[که همه‌ی آن‌ها برای تظاهر بود] من بر این باورم که ابن زبیر هدفی جز دست‌یابی به آن شکوه و جلال ندارد و عبادت و طاعت خدا را در این مسیر به کار گرفته است. (2)

عاقبت با لشکر کشی حجاج بن یوسف (فرمانده سفاک لشکر عبدالملک مروان) در سال 73 ق، عبدالله بن زبیر شکست سختی خورد و به دست حجاج بن یوسف به دار آویخته شد.

متن نامه‌ی امام حسین علیه السلام به مردم بصره - که ترجمه آن ذکر شد - بدین قرار است:

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ - اصْطَفَى مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ خَلْقِهِ وَأَكْرَمَهُ بِنَبِيِّتِهِ وَاخْتَارَهُ لِرِسَالَتِهِ ثُمَّ قَبِضَهُ إِلَيْهِ وَقَدْ نَصَحَ لِعِبَادِهِ وَبَلَغَ مَا أُرْسِلَ بِهِ، وَكُنَّا أَهْلَهُ وَأَوْلِيَاءَهُ وَوَرَثَتُهُ وَأَحَقُّ النَّاسِ بِمَقَامِهِ فِي النَّاسِ فَاسْتَأْثَرَ عَلَيْنَا قَوْمُنَا

ص: 177

1- تاریخ یعقوبی، ج 3 ص 8.

2- حیاة الامام حسین علیه السلام، باقر شریف القرشی، ج 3 ص 310.

بِذَلِكَ فَرَضِينَا وَكَرِهْنَا الْفُرْقَةَ وَأَحْبَبْنَا الْعَافِيَةَ وَنَحْنُ نَعْلَمُ أَنَا أَحَقُّ بِذَلِكَ الْحَقِّ الْمُسْتَحَقِّ عَلَيْنَا مِمَّنْ تَوَلَّاهُ وَقَدْ بَعَثْتُ رَسُولِي إِلَيْكُمْ بِهَذَا الْكِتَابِ وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ وَالْبِدْعَةُ قَدْ أَحْيِيَتْ ، فَإِنْ تَسَمَعُوا قَوْلِي أَهْدِكُمْ إِلَى سَبِيلِ الرَّشَادِ . (1)

أحنف بن قيس در جواب نامه ی امام این آیه را نوشت :

« فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ » . (2)

پس صبر و شکیبایی پیشه کن که وعده خدا حق است و مراقب باش مردم بی ایمان مقام صبر و بردباری تو را به سبکی نکشانند .

یزید بن نبط (برخی نام او را یزید بن ثبیط بیان داشته اند) از افراد سرشناسی بود که به پیام امام حسین علیه السلام پاسخ مثبت داد و برای آگاهی بیشتر از جریان امور به خانه ی ماریه بنت سعد رفت ؛ که آن خانه مرکز شکل گیری حرکت های شیعی و اجتماع یاران امام بود (3).

ماریه شیعه بوده و زنی پرهیزکار و خانه ی او مرکز اجتماعات شیعه و گفتگوی آنان بوده است . یزید بن نبط که از قبیله ی عبدالقیس بوده و ده پسر رشید و دلاور داشت در خانه ی همین زن به فرزندان و یاران خود خطاب کرد و گفت که تصمیم خود را برای پیوستن به امام حسین علیه السلام گرفته است . وی با دو نفر از فرزندان رشیدش به نام عبدالله و عبیدالله با سرعت بصره را ترک کرد و قبل از حرکت امام از مکه به عراق ، در مکه به امام حسین علیه السلام پیوست و در کربلا- او و دو فرزندش در رکاب امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند . (4)

ص: 178

1- تاریخ طبری ، ج 6 ، ص 200 ؛ حیاة الامام الحسین ، باقر شریف القرشی ، ج 2 ، ص 322 .

2- سوره ی روم ، آیه ی 60 .

3- کامل ، ابن اثیر ، ج 4 ، ص 21 .

4- نفس المهموم ، شیخ عباس قمی ، ص 92 به نقل از طبری .

در روایات متعدد از امامان معصوم علیهم السلام آمده است که خداوند متعال در روز عرفه ابتدا به زائران حضرت سیدالشهداء نظر می کند و سپس به حاجیانی که در صحرای عرفات می باشند .

اینک به چند حدیث در این باره توجه فرمائید :

امام صادق علیه السلام فرمود :

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَبْدَأُ بِالنَّظَرِ إِلَى زُورِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ عَشِيَّةَ عَرَفَةَ ، قَالَ : قُلْتُ : قَبْلَ نَظَرِهِ لِأَهْلِ الْمَوْقِفِ ؟ قَالَ : نَعَمْ . (1)

خداوند تبارک و تعالی عصر روز عرفه ابتدا به زوار قبر مطهر امام حسین علیه السلام نظر می کند . راوی می گوید : محضر مبارک امام صادق علیه السلام عرض کردم : قبل از نظر کردن به اهل موقف (حاجیان) ؟ حضرت فرمودند : بلی .

و در حدیث دیگری امام صادق علیه السلام فرمودند :

مَنْ فَاتَتْهُ عَرَفَةَ بِعَرَفَاتٍ فَأَدْرَكَهَا بِقَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ لَمْ يَقْتَهُ وَ إِنْ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِيَبْدَأَ بِأَهْلِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ قَبْلَ أَهْلِ عَرَفَاتٍ ، ثُمَّ يَخَالِطُهُمْ فِي نَفْسِهِ . (2)

کسی که در عرفات روز عرفه را درک نکرد ، ولی آن را کنار قبر مطهر حضرت امام حسین علیه السلام درک نماید ، عرفه از او فوت نشده است و خداوند متعال ابتدا کسانی را که در کنار قبر آن حضرت علیه السلام هستند مورد نظر و التفات قرار داده بعد به اهل عرفات نظر فرموده و با ایشان انس می گیرد .

امام صادق علیه السلام :

إِذَا كَانَ يَوْمَ عَرَفَةَ أَطَّلَعَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى زُورِ قَبْرِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فَقَالَ لَهُمْ : إِسْتَأْنِفُوا فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ ، ثُمَّ يَجْعَلُ إِقَامَةَ عَلَى أَهْلِ عَرَفَاتٍ . (3)

ص: 179

1- کامل الزیارات ، ص 563 .

2- کامل الزیارات ، ص 564 .

3- کامل الزیارات ، ص 566 .

زمانی که روز عرفه فرا برسد ، خداوند متعال به زوار قبر حضرت ابی عبداللّٰه الحسین علیه السلام توجه نموده سپس به ایشان می فرماید : از ابتدا شروع به عمل نمائید ، زیرا شما را آمرزیدم ، سپس با اهل عرفات انس می گیرد .

امام صادق علیه السلام :

من زار قبر الحسین علیه السلام یوم عرفة عارفا بحقه كتب الله له ثواب ألف حجة ، و ألف عمرة و ألف غزوة مع نبی مرسل . (1)

کسی که در روز عرفه قبر مطهر حضرت امام حسین علیه السلام را زیارت کند در حالی که به حق آن حضرت عارف و مطلع باشد ، خداوند ثواب هزار حج و هزار عمره و هزار جنگی که در معیت نبی مرسل انجام داده را برایش می نویسد .

آری ،

این است برکات بی نهایت زیارت قبر مطهر امام حسین علیه السلام که خداوند متعال به حرمت مقام ایشان به آن حضرت عنایت فرموده است .

وهابیون توسل و درخواست از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و امامان معصوم علیهم السلام را شرک و خروج از دین می دانند ؛ آنان بر این باورند که هرگونه درخواستی باید از خدا باشد ، زیرا قرار دادن دیگران در کنار خدا شرک است !

آنان با برداشت غیر صحیح از دین بسیاری از مسلمین را مرتد و از دین خارج شده می دانند و به راحتی آنان را می کشند . ما در این جا بحث جامعی را در ابطال عقاید و هابیت بیان می کنیم :

توسل و درخواست از اولیاء خدا عین توحید است ؛ زیرا آنان به اذن خداوند صاحب دخل و تصرف در اشیاء می باشند و خداوند متعال آنان را واسطه ی عنایات خویش به بندگان قرار داده است . برای تبیین بهتر این مسئله توجه به پنج چیز ضروری است :

ص: 180

وجود واسطه ها در عالم خلقت از امور انکار ناپذیر است . خداوند متعال انجام امور و تدبیر امور عالم را با واسطه ها انجام می دهد .

خداوند درباره ی فرشتگانی که امور عالم را می گردانند در سوره ی مبارکه نازعات می فرماید :

« وَ النَّازِعَاتِ غَرْقًا، وَ النَّاشِطَاتِ نَشْطًا، وَ السَّابِحَاتِ سَبْحًا، فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا، فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا » (1)

سوگند به فرشتگانی که (روح مجرمان را از بدن هایشان) به شدت بر می کشند ، و فرشتگانی که (روح مؤمنان را) با مدارا و نشاط می گیرند ، و سوگند به فرشتگانی که (در اجرای فرمان الهی) با سرعت حرکت می کنند ، و بر یکدیگر سبقت می گیرند ، و آنها که امور را تدبیر می کنند .

خداوند به وسیله ی مأموران خود انسان ها را حفظ می کند ، در سوره ی مبارکه رعد می فرماید :

« لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِّنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ » (2)

برای هر کس ، مأمورانی است که پی در پی ، از پیش رو ، و از پشت سر او را از فرمان خدا حفظ می کنند .

خداوند باران رحمتش را به واسطه ی ابر متراکم نازل می گرداند . در سوره ی مبارکه روم می فرماید :

« اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَيَجْعَلُهُ كِسْفًا فَيَنْزِلُهُ الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَنْ يَشَاءُ

ص: 181

1- سوره ی نازعات ، آیات 1 تا 5 .

2- سوره ی رعد ، آیه ی 11 .

خداوند همان کسی است که بادها را می فرستد تا ابرهایی را به حرکت در آورند ، سپس آنها را در آسمان آن گونه که بخواهد می گستراند و متراکم می سازد ؛ در این هنگام دانه های باران را می بینی که از لابه لای آن خارج می شود ؛ هنگامی که این (باران حیات بخش) را به هر کس از بندگانش که بخواهد برساند ، ناگهان خوشحال می شوند .

خداوند به واسطه ی ملائکه جان های انسان ها را می ستاند ، در سوره مبارکه نحل می فرماید :

« الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا السَّلَامَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ » (2)

همان کسانی که فرشتگان (مرگ) جانشان را می گیرند در حالی که به خود ظلم کرده بودند ! در این موقع آنها (به ظاهر) تسلیم می شوند (و می گویند :) ما کار بدی انجام نمی دادیم ! (به آنها گفته می شود :) آری ، خداوند به آنچه انجام می دادید ، عالم است .

« وَالَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ » (3)

همان کسانی که فرشتگان (مرگ) جانشان را می گیرند در حالی که پاک و پاکیزه اند ؛ به آنها می گویند : « سلام بر شما ! به پاداش آنچه انجام می دادید ، وارد بهشت شوید .

و خداوند متعال با واسطه ی پدر و مادر انسان ها را متولد می سازد ، با واسطه ی دارو شفا می دهد و موارد بی شمار دیگر .

1- سوره ی روم ، آیه ی 48 .

2- سوره ی نحل ، آیه ی 28 .

3- سوره ی نحل ، آیه ی 32 .

البته به دو نکته ی مهم نیز باید توجه داشت .

1 - خداوند متعال هرچند با واسطه ها امور را انجام می دهد و تدبیر می کند ؛ لیکن نیازمند به واسطه های خویش نیست و اگر اراده کند می تواند امور را بدون واسطه ها در عالم انجام دهد .

آری ، خداوند اگر اراده کند می تواند بدون دارو شفا دهد و بدون پدر و مادر انسان خلق کند ، همان گونه که درباره ی آدم و حوا این چنین بود .

2 - واسطه ها به اذن خداوند دارای اثر می باشند . بنابراین اگر خداوند به واسطه ها اذن ندهد آنان هیچ اثر و تدبیری در عالم ندارند .

پس چون واسطه ها امور را با اذن خداوند انجام می دهند و خود هیچ اثر و استقلاللی ندارند ؛ بنابراین ، این خود خداست که شفا می دهد و باران نازل می کند و جان های انسان ها را می ستاند .

خداوند در قرآن کریم به مسلمانان سفارش می کند که برای آمرزش گناهان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را واسطه قرار دهید ، در سوره ی مبارکه نساء می فرماید :

« وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ - وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا » (1)

ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای این که به فرمان خدا ، از وی اطاعت شود . و اگر این مخالفان ، هنگامی که به خود ستم می کردند (و فرمانهای خدا را زیر پا می گذاردند) ، به نزد تو می آمدند ، و از خدا طلب آمرزش می کردند ، و پیامبر هم برای آنها استغفار می کرد ، خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند .

و نیز فرزندان حضرت یعقوب علیه السلام برای آمرزش گناهانشان پدر را واسطه قرار دادند و حضرت یعقوب علیه السلام آن وساطت را پذیرفت ، خداوند در سوره ی

ص: 183

1- سوره نساء ، آیه ی 64 .

مبارک که یوسف می فرماید :

« قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ » (1)

گفتند : پدر ! از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه ، که ما خطاکار بودیم .

« قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ » (2)

گفت : به زودی از پروردگارم برای شما آمرزش می خواهم ، که او همانا آمرزنده ی مهربان است .

بنابراین ، واسطه قرار دادن اولیاء خدا یک مسئله قرآنی است و آن هرگز شرک نیست .

وهاییت شبهه ایجاد می کنند :

واسطه قرار دادن اولیای زنده اشکالی ندارد ؛ اما پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و امامان علیهم السلام مرده اند و نباید مردگان را واسطه قرار داد .

جواب :

اهل بیت علیهم السلام در راه خدا به شهادت رسیده اند و خداوند در قرآن می فرماید که شهدا زنده هستند ؛ بنابراین اهل بیت علیهم السلام زنده هستند و صدای ما را می شنوند و در پیشگاه الهی واسطه قرار می گیرند .

2 (اولیای خداوند به اذن خداوند صاحب تصرف در عالم اند

پیامبران و امامان علیهم السلام به اذن خداوند می توانند کارهای خارق العاده ای همچون : حیات بخشیدن به غیر جانداران ، زنده کردن مردگان ، شفا دادن بیماران لاعلاج و ... انجام دهند .

ص: 184

1- سوره ی یوسف ، آیه ی 97 .

2- سوره ی یوسف ، آیه ی 98 .

خداوند در قرآن کریم درباره ی عیسی علیه السلام می فرماید که وی به اذن خدا حیات می بخشد ، زنده می کند و شفا می دهد :

« وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَابْرَأُ الْأَعْمَاهُ وَالْأَبْرَصَ وَأَحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ » (1)

و به سوی بنی اسرائیل فرستاده خواهد شد (تا به آنها بگوید) من نشانه ای از طرف پروردگار شما ، برایتان آورده ام ؛ من از گل ، چیزی به شکل پرنده می سازم ، سپس در آن می دمم و به اذن خدا ، پرنده ای می گردد . و به اذن خدا ، کور مادرزاد و مبتلا به بیماری پیسی را بهبودی می بخشم و مردگان را به اذن خدا زنده می کنم و به شما خبر می دهم از آنچه می خورید ، و آنچه را در خانه های خود ذخیره می کنید ، به یقین در این (معجزات) ، نشانه ای برای شماست ، اگر ایمان داشته باشید .

بنابراین اولیای خدا می توانند شفا دهند ، هم و غم را برطرف کنند و اگر کسی از آن ها چنین درخواستی کند ، این درخواست شرک نیست ؛ زیرا اولیای خدا به اذن خداوند چنین می کنند .

3) خواندن اولیای خدا ؛ خواندن آنان در جنب خدا نیست

و هابیت می گویند : اگر کسی در جنب خدا ، دیگران را بخواند مشرک است .

آنان به این آیه ی شریفه استناد می کنند :

« وَ أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا » (2)

و این که مساجد از آن خداست ، پس هیچ کس را با خدا نخوانید .

ص: 185

1- سوره ی آل عمران ، آیه ی 49 .

2- سوره ی جن ، آیه ی 18 .

و سپس نتیجه گیری می کنند که شیعیان که متوسل به امامان علیهم السلام می شوند و از آن ها طلب می نمایند ، مشرک می باشند ؛ زیرا آنان در کنار خدا دیگران را خوانده اند .

جواب به یاوه های وهابیت :

1 - با توجه به قرائن موجود در آیه و آیات مشابه آن ، به خوبی مشخص است که مقصود هر خواندنی نیست ، بلکه خواندن در مقام پرستش است . به این معنا که خداوند می فرماید : معبود ، تنها خداست و در جنب خدا هیچ موجودی را نپرستید . و شیعه هرگز اهل بیت علیهم السلام را در مقام پرستش نمی خوانند ؛ بلکه این عقیده را شرک می دانند (یعنی کسی که به اهل بیت علیهم السلام مقام خدایی بدهد یا به نوعی آنان را پرستش کند ، مشرک و کافر می باشد) .

2 - خواندن اهل بیت علیهم السلام اگر به این عقیده باشد که آنان صاحب اثر استقلالی در عالم هستند ، این یعنی خواندن اهل بیت علیهم السلام در جنب خدا و شرک است ؛ اما شیعه امامان معصوم علیهم السلام را صاحب هیچ گونه استقلالی نمی داند و آنان به اذن خداوند در عالم صاحب تأثیرند .

بنابراین طلب و درخواست از اهل بیت علیهم السلام شرک نیست ؛ زیرا آنان با اذن خدا ، صاحب تأثیرند .

پس باید گفت :

چون اهل بیت علیهم السلام با اذن و اراده ی خدا شفا می دهند و تا خدا اراده نکند آنان هیچ گونه اراده ای ندارند ؛ لذا آن گاه که اهل بیت علیهم السلام شفا می دهند در حقیقت این خود خداست که شفا می دهد و خواندن اهل بیت در حقیقت خواندن خداست و این عین توحید است .

باز هم بگویم :

اگر کسی به اهل بیت علیهم السلام مقام خدایی دهد و یا آنان را موجوداتی بدانند که استقلالی کار می کنند، این عقیده شرک و کفر است و هیچ شیعه چنین عقیده ای ندارد.

ص: 186

4) زمانی که چنین استدلالات قرآنی برای جواز توسل به اولیای خدا آورده می شود و وهابیون توان پاسخ گویی ندارند؛ نهایتاً می گویند:

توسل به اولیاء زنده اشکالی ندارد، اما اهل بیت مرده اند و درخواست از مرده یعنی خواندن آنان در کنار خدا و این شرک است!

جواب:

آنان خود قلب هایشان مرده است و إلاّ خاندان طهارت علیهم السلام که در راه خدا به شهادت رسیده اند، زنده اند که خداوند با تأکید می فرماید:

« وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ، فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (1)

هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مرده اند! بلکه زنده اند، و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند. آنها بخاطر نعمتهایی که خداوند از فضل خود به ایشان بخشیده است، خوشحالند؛ و بخاطر کسانی که هنوز به آنها ملحق نشده اند، شادمانند؛ که نه ترسی بر آنهاست، و نه اندوهی خواهند داشت.

آری، خداوند با تأکید می فرماید که شهدا زنده اند و نزد خدا روزی می خورند.

بنابراین:

امامان علیهم السلام - که در راه حق شهید شده اند - زنده اند و صاحب دخل و تصرف در عالم می باشند و واسطه قرار دادن آنان، واسطه قرار دادن مردگان نیست و چون آن بزرگواران به اذن خداوند کار می کنند، توسل به آنان شرک نیست، بلکه عین توحید و معرفت است.

ص: 187

وهابیت در جواب می گوید :

شهدا در نزد خداوند زنده اند نه نزد ما که به آنان توسل جوئیم !

جواب :

شهدا همواره و در همه ی عالم زنده اند و این سخن خداست و آنان در پیشگاه الهی روزی می خورند .

بنابراین در آیه ی فوق « عند ربهم » قید رزق است نه قید « اَحیاء » ؛ یعنی شهدا در نزد خدا روزی می خورند نه این که در نزد خدا زنده اند .

دلیل قاطع و گویای این سخن آیه ی دیگری است که خداوند شهدا را زنده معرفی کرده است بدون هیچ قیدی .

« وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْیاءٌ وَلَکِنْ لَا تَشْعُرُونَ » (1)

و به آنهایی که در راه خدا کشته می شوند ، مرده نگوئید ؛ بلکه آنها زنده اند ، ولی شما نمی فهمید .

آری ،

شهدا زنده اند و آنانی که بهره ای از شعور نداشته باشند می گویند : شهدا مرده اند !

5) خداوند فرموده که برای تقرب به او وسیله بگیریم

خداوند متعال در قرآن در رابطه با اخذ وسیله و تقرب به وی می فرماید :

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ - وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ » (2)

ای کسانی که ایمان آورده اید ! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید و وسیله ای برای تقرب به او بجوئید و در راه او جهاد کنید ، باشد که رستگار شوید .

ص: 188

1- سوره ی بقره ، آیه ی 154 .

2- سوره ی مائده ، آیه ی 35 .

طبق این آیه ی شریفه مسلمین امر شده اند که برای نزدیکی به خدا وسیله اخذ نمایند .

اکنون سؤال اینجا مطرح است که وسایل تقرب به خدا چیست ؟

هر چیز مشروعی که انسان را به خدا نزدیک کند و ایمان وی را تقویت بخشد وسیله است . نماز ، روزه ، ذکر خدا ، قرآن وسیله اند ، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و اهل بیت پاک و مطهرش علیهم السلام نیز وسیله اند .

آری ،

خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام که سراسر توحید و معرفت می باشند یکی از بهترین وسایلی هستند که انسان را به خدا نزدیک می گرداند و از این جهت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در آخرین خطبه ی مبارکشان فرمود : ای مسلمین ! من دو چیز گرانبها در نزد شما به یادگار می گذارم : کتاب خدا و اهل بیتم . تا زمانی که به این دو چیز تمسک جوئید ، هرگز گمراه نمی شوید و این دو چیز دائم ملازم هم اند تا در روز قیامت بر حوض کوثر بر من وارد شوند .

آری ،

خاندان طهارت برترین وسایل و واسطه ها برای تقرب جستن به خدا می باشند و خواندن آنان هرگز شرک نیست ؛ زیرا امر خداست و آنان به اذن خداوند صاحب تأثیرند .

وهابیت با برداشت های انحرافی از اسلام و قرآن ، مخالفان خود - به ویژه شیعیان اهل بیت علیهم السلام - را متهم به کفر می کنند و مفتی های آنان به راحتی دستور کشتار مسلمانان بی گناه را صادر می کنند و اعضای این فرقه به راحتی مسلمینی را که نماز می خوانند و قائل به لا اله الا الله هستند ، سر می برند ، قطعه قطعه می کنند ، آتش می زنند ، با اژه برقی بدن آنان را به دو نیم می کنند و اعمال وحشیانه ای به اسم اسلام انجام می دهند که قوم بربر هم انجام نمی داد .

آنان به کودکان هم رحم نمی کنند و به آسانی آن بی گناهان را سر می برند . مفتی های آنان به راحتی تجاوز به نوامیس شیعیان و مخالفان خود را فتوا می دهند .

ص: 189

همه ی انسان ها بدانند ، همه ی غیر مسلمانان بدانند ، همه ی جهانیان بدانند که اسلام دین محبت و مهربانی است و وهابیت ذره ای سنخیت با اسلام ندارد و در حقیقت آنان دشمنان جدی اسلام اند که به اسم اسلام تیشه بر ریشه ی اسلام می زنند و هم اکنون نیز در کنار دشمنان قسم خورده ی اسلام هم پیاله شده اند .

آری ،

اسلام دین محبت ، انسانیت ، برابری ، عدالت و رستگاری است و وهابیت فقط اسم اسلام را یدک می کشند و بهره ای از اسلام ندارند .

ص: 190

اشاره

.Your browser does not support the audio tag

اشاره

.Your browser does not support the audio tag

سلام خدا بر تو باد ای خون خدا، ای راه خدا و ای دریای خروشان بی منتها!

تو با حماسه ات درس های بی منتها به بشر دادی و درس های تو هیچ گاه کهنه نمی شود و بشر برای رهائی همواره محتاج آن است.

تو در ظهر عاشورا - در آن گیراگیر خون و نبرد - در زیر رگبار تیرهای دشمنان به نماز ایستادی تا به بشر بفهمانی که نماز اساس ایمان و پایه های یقین و رهائی از اسارت است.

تو این ندای جاوید را سر دادی که برای پرواز کردن، ابتدا باید از اسارت رها شد و رهائی از اسارت اقامه ی روح نماز است.

آری،

اقامه ی روح نماز است!

یزیدیان نیز نماز می خواندند؛ لیکن نمازشان به کلی از محتوا و روح بندگی تهی بود و چیزی جز تظاهر نبود؛ زیرا آنان تابع هوس ها و شهوات بودند که تباه کننده ی روح نماز است.

.Your browser does not support the audio tag

هرگاه در جامعه محتوای دین و عبودیت رها شود و تظاهر جایگزین آن گردد، آن

ص: 191

جامعه از صراط مستقیم الهی خارج گشته و در بزرگراه سقوط که انتهای آن جهنم است در حرکت است.

خداوند در کلام جاویدش علت سرنگونی امت پیامبران را ضایع ساختن نماز و پیروی از شهوات و خواهش های سیری ناپذیر نفس بیان می فرماید:

« فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ عَذَابًا » (1)

اما پس از آنان، فرزندان ناشایسته ای جای آنها را گرفتند که نماز را تباه کرده، و از شهوات پیروی نمودند و بزودی (مجازات) گمراهی)

خود) را خواهند دید!

آری،

بعد از رحلت جدّ بزرگوارت - پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم - که خلافت الهیه از مسیر خودش توسط منافقان به انحراف کشیده شد و مقام پدر بزرگوارت امیرمؤمنان علیه السلام غصب گردید، انحرافات آغاز گشت و هر چه می گذشت روح نماز مورد اصابت تیرهای بیشتری از جانب شیطان و مزدورانش قرار می گرفت .

.Your browser does not support the audio tag

وضع اسفبار جامعه ی اسلامی به آنجا کشیده شد که خاندان اموی - که دشمنان سر سخت دین جدّ رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بوده اند - به نام دین جدّ بر منصب خلافت نشستند! یزیدیان در ظهر روز عاشورا با آن جمعیت سی هزار نفره شان به صفوف نماز جماعت ایستادند تا بعد از سلام نمازشان تو را که روح نماز بودی به شهادت برسانند!

.Your browser does not support the audio tag

و آن گاه که تو به نماز ایستادی و چند نفر از یاران جانبازت در جلوی تو سپر جانت شدند، آن نمازخوانان کافرکیش! تو را که روح نماز بودی، تیرباران کردند .

آری،

آن کافرکیشان در تشهد نماز می گفتند: أشهد أنّ محمّدا عبده و رسوله، اما چون

ص: 192

1- سوره ی مریم، آیه ی 59 .

نمازشان ساقط از محتوا و چیزی جز تظاهر نبود، بعد از سلام نمازشان تو را که فرزند محمّد صلی الله علیه و آله وسلم بودی و اساس نماز، لب تشنه سر بریدند .

آری، آری

تو روح نمازی و نماز با تو معنا می یابد و اصولاً تمامی شما خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام اساس دین و استوانه های یقین و تکبیر و قیام و قعود نمازید که فرزندت

امام باقر علیه السلام فرمود:

ما خزائن علم، ترجمان وحی و حجت های روشن اوئیم، بر هر که در زیر آسمان ها و روی زمین است .

.Your browser does not support the audio tag

و فرزندت امام صادق علیه السلام نیز فرمود :

اوصیای پیامبر ابواب توجه به سوی خدای عزوجل هستند ، اگر ایشان نبودند مردم خدای عزوجل را نمی شناختند و خدای تبارک و تعالی با ایشان بر مردم احتجاج می کند .

حماسه ی عاشورای تو به ما درس می دهد که اگر دین در جامعه تبدیل به تظاهر شود و محتوا و روح و اساس آن رها گردد شمشیرها و سلاح هایی که بر قبضه ی آن شعار لا إله الا الله نقش بسته است توسط قائلین به لا إله الا الله از غلاف خارج می گردد تا حجت خدا را به قتل برسانند !

تو در ظهر روز عاشورا به نماز ایستادی و پیکر مبارکت را در معرض تیرهای نمازخوانان کافرکیش قرار دادی تا به ما بیاموزی : نماز اصیل ، نماز اصیل ! نه نماز دروغ ، نه نماز دروغ !

.Your browser does not support the audio tag

، آری

راه تو راه خداست ، کیش تو کیش خداست ، دین تو دین خداست و تسلیم و خضوع در برابر تو ، تسلیم و خضوع در برابر خداست .

تو انسان ها را دست می گیری و زنجیرها را از گردن و پاهای آنان خارج می سازی

ص: 193

و با خود پرواز می دهی و آنان را با سلامت به درهای بهشت می رسانی تا دستان آنان را در دستان فرشتگان بهشتی قرار دهی .

تو حجت خدایی ، تو سومین امام هدایتگر بی زوال عالمیانی ، تو آن کسی هستی که بارها صورت و چشمان و لب ها و گلو و سینه ات آماج بوسه های رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم قرار گرفت و فرمود :

.Your browser does not support the audio tag

حسین از من است و من از حسین .

و دیگران که اعتراف به امامت تو ندارند و دامن منحرفان را گرفته اند ، به کجا می روند ؟

اگر نمی دانند بدانند که :

تو نور خدائی ، تو شکافنده ی تاریکی ها و ظلماتی ؛ تو کشتی نجاتی ، تو شاهد بر خلائقی ؛ تو تسلیم به تو نجات دهنده است و گام نهادن در راه تو سعادت آفرین است .

و اگر باز هم منکرند بدانند که خداوند درباره ی متکبران می فرماید :

«... فَيَسْ مَثْوَى المتكبرين» (1)

پس جایگاه متکبران بد جایگاهی است .

عالمیان باید صورت های خود را فرش راه تو کنند ، تو را باید بر دیدگان خود جای دهند ، باید بر خاک کربلای تو سجده کنند .

Your browser does not support the audio tag.

انسان ها چرا تو را منکر می شوند ؟!

تو را انکار نمی کند مگر انسان شقاوتمند ، همان انسانی که قلب خویش را از نور تهی گردانیده و تمام وجودش را تاریکی ها فرا گرفته است .

مگر تو تمام هستی ات را برای خدا ندادی ؟ مگر تو فرزند شیرخوار و جوان رعنایت را قربانی راه حق نکردی ؟

مگر تو همان کسی نیستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم درباره ات فرمود : حسین کشتی نجات و خورشید هدایت است ؟!

ص: 194

1- سوره ی زمر ، آیه ی 72 .

پس چرا انسان با وجدان بی غل و غش دامن دیگران را بگیرد ؛ همان دیگرانی که نه تنها ذره ای ذره ای از مقام خاک پای غلامان تو را ندارند ؛ بلکه از صراط مستقیم الهی نیز به کلی دورند !!

آری ،

هیچ کس مقام تو را انکار نمی کند مگر انسان سیاه دل شقی !

Your browser does not support the audio tag.

به فرازی دیگر از داستان کربلایت باز گردیم :

پس از این که مردم کوفه از مرگ معاویه و عدم بیعت تو با یزید آگاه شدند ، از اطاعت آن لقمه حرام میمون باز ناپاک زاد سرپیچی کرده و جمعی از شیعیان و هواداران در خانه ی سلیمان بن صَدْرَد خُزاعی گرد آمدند و پس از مذاکره و مشورت بر آن شدند که برای تو نامه ای نوشته و از تو برای آمدن به کوفه دعوت نمایند و به دو تن از هواداران مأموریت دادند تا به سرعت به طرف مکه حرکت کرده و نامه ها را به تو برسانند .

ده روز از ماه مبارک رمضان گذشته بود که دو پیک اهالی کوفه به مکه وارد شدند و نامه های مردم کوفه را به تو تسلیم نمودند .

.Your browser does not support the audio tag

دو روز از فرستادن نامه ها نگذشته بود که اهالی کوفه نامه های متعدد دیگری را به وسیله ی چند پیک دیگر برای تو فرستادند و پس از آن باز نامه های متعدد دیگر به سوی تو ارسال نمودند . بعد از چندین روز ارسال نامه های متعدد ، تعداد نامه ها بالغ بر دوازده هزار شد .

از جمله افراد سرشناس کوفه که برای تو نامه نوشتند و تو را دعوت به آمدن به کوفه کردند ، این افراد بودند : حبیب بن مظاهر ، مسلم بن عوسجه ، سلیمان بن سرد ، رفاعه بن شداد ، مسیب بن نجبه ، شیب بن ربیع ، حجار بن ابجر ، یزید بن حارث ، عروه بن قیس ، عمرو بن حجاج و دیگران .

که البته برخی از این اشخاص مانند حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه ؛ تا آخرین قطره ی خونشان در رکاب تو در کربلا جنگیدند و به شهادت رسیدند و برخی مانند

ص: 195

سلیمان بن سرد از ترس جانشان در خانه نشستند و به یاری تو نیامدند و برخی دیگر مانند شیب بن ربیع منافق ، برای کشتن تو در سپاه عبداللّه بن زیاد ملعون قرار گرفتند !

.Your browser does not support the audio tag

متن برخی از نامه ها که به تو نوشته شد ، این گونه بود :

اما بعد ، ستایش خدائی را سزااست که کمر دشمنان جبار و ستمگر شما را شکست ، دشمنی که زمام امور این امت را با نیرنگ به دست گرفت و اموال آنان را غصب کرده و بدون رضایت مردم بر آن ها حکومت کرد ، خوبان این امت را کشت و اشرار را امان داد و بیت المال را در میان ستمگران و پولداران تقسیم نمود ، او همانند قوم ثمود از رحمت حق دور باد !

به درستی که برای ما امام و رهبری نیست پس به سوی ما بیا ، باشد که خداوند متعال به وسیله ی شما ما را در صراط مستقیم و مسیر حق قرار دهد ، نعمان بن بشیر (حاکم یزید در کوفه) در قصر اماره ی کوفه مستقر شده است و ما در مراسم نماز جمعه و نماز عید که به امامت او تشکیل می شود ، شرکت نمی کنیم و اگر خبر اطمینان بخشی به ما برسد مبنی بر اینکه به کوفه خواهی آمد ، او را از شهر بیرون می کنیم تا راهی شام شود ، ان شاء اللّه .

.Your browser does not support the audio tag

بزرگان کوفه این نامه را با عبداللّه بن مسمع همدانی و عبداللّه بن وال به خدمت تو فرستادند و به آن ها دستور دادند که در رساندن آن به تو شتاب کنند و آن ها نیز چنین کردند تا این که در روز دهم ماه مبارک رمضان در مکه خدمتتان رسیدند .

آخرین نامه ای که در مکه به دست مبارک تو رسید ، نامه ی هانی بن ابی هانی و سعید بن عبداللّه خثعمی بود که نوشته بودند :

بسم الله الرحمن الرحيم . این نامه ی پیروان با ایمان حسین بن علی علیهماالسلام است ، اما بعد ، در عزیمت به طرف عراق شتاب کن که مردم در انتظارت لحظه شماری می کنند چرا که آن ها رهبری جز تو ندارند پس شتاب کن !شتاب کن !والسلام .

آری ،

نامه های مکرر مردم کوفه یکی پس از دیگری به دست تو می رسد تا این که در

ص: 196

یک روز ششصد نامه به دست تو رسید و در فاصله ی کوتاهی بیش از دوازده هزار نامه با مهر اشخاص به دست تو رسید .

تو در جواب نامه های مردم کوفه فقط به نوشتن یک جواب اکتفا کردی و فرمودی :

بسم الله الرحمن الرحيم . از حسین بن علی علیهماالسلام به جماعتی از مسلمین و مؤمنین ؛ اما بعد ، به درستی که هانی و سعید (آخرین پیک های اعزامی مردم کوفه) نامه های شما را نزد من آوردند و آخرین افراد از فرستادگان شما بودند ، من از آنچه شما ذکر کردید با خبر شدم و این که نوشته بودید :

.Your browser does not support the audio tag

« ما امام و رهبری نداریم ، به سوی ما بشتاب ، باشد که خدای متعال ما را به وسیله ی تو هدایت نماید »

من برادر و پسر عمویم - مسلم بن عقیل - را که مورد اطمینان من است را به سوی شما فرستادم ، اگر او برای من بنویسد که طبقه ی اهل فضل و خردمند کوفه نوشته های شما و اظهارات فرستادگان شما را تأیید می کنند ، به زودی به سوی شما حرکت خواهم کرد ان شاء الله .

آری ،

هر چند تو می دانستی که بسیاری از مردم کوفه آن گاه که خطر و پای جان به میان آید به تو پشت می کنند ؛ ولیکن برای اتمام حجت پسر عمومی دلاور و عزیزت - مسلم بن عقیل - را به کوفه اعزام نمودی تا گزارش آنان را به جنابتان ابلاغ نماید .

تو آنگاه به مسجدالحرام رفتی و بین رکن و مقام دو رکعت نماز خواندی و از خدای متعال طلب خیر نمودی و سپس پسر عمویت را احضار نمودی و او را از دعوت اهالی کوفه و اظهارات آنان آگاه ساختی و به آن دلاور فرمودی :

من شما را به سوی کوفه می فرستم و خدای متعال به زودی آنچه را که می خواهد و برای تو می پسندد ، انجام خواهد داد و امیدوارم که من و تو در مرتبت و منزلت شهیدان باشیم ، پس با استعانت از خدا به طرف کوفه حرکت کن و چون به کوفه رسیدی نزد مطمئن ترین اهالی کوفه منزل کن .

.Your browser does not support the audio tag

و سپس پسر عمویت را در آغوش گرفتی و او را بوسیدی و او نیز تو را بوسید

و نامه ی تو به مردم کوفه را از دستان مبارکت گرفت و با قلبی آکنده از عشق تو سوار بر اسب شد و به سوی کوفه حرکت نمود .

تو با نگاه های نازنینت و قلب محزونت او را بدرقه نمودی ؛ زیرا می دانستی که مسلم به سفری می رود که هرگز بازگشتی در آن نیست و به سفری می رود که بین سر و پیکر او جدایی افکنده خواهد شد !

مسلم در نیمه ی ماه رمضان از مکه حرکت کرد و در روز پنجم شوال وارد کوفه گردید و در خانه ی مختار بن ابی عبیده ثقفی منزل کرد .

مختار که مردی شریف و با همت عالی و از شیعیان تو و ارادتمندان به خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام بود ، با شعف فراوان پسر عمویت را پذیرا گشت و به بزرگان کوفه اعلام نمود که سفیر حسین بن علی علیه السلام در منزل من است .

.Your browser does not support the audio tag

هواداران و شیعیان تو چون از ورود سفیر تو به کوفه آگاه شدند ، در خانه ی مختار به دیدن او رفتند و پسر عمویت نامه ی تو را برای آن ها خواند و مردم کوفه که شدیداً تحت تأثیر پیام نورانی تو قرار گرفته بودند در حالی که می گریستند گروه گروه بر مسلم وارد شدند و با ایشان بیعت نمودند .

در این میان عابس بن ابی شیبب (که از شهدای کربلا شد) از میان جمعیت برخاست و گفت :

من از مردم کوفه برای شما صحبت نمی کنم و نمی دانم که در دل های آنان چه می گذرد و قصد فریب شما نیز ندارم ، ولی به خدا سوگند آنچه را که می گویم چیزی است که در ضمیرم نقش بسته و به آن باور دارم و آن این است که در خود این آمادگی را می بینم که در هر زمانی که به کمک من نیاز داشته باشید ، دریغ نکنم و در رکاب شما با شمشیری که در دست دارم با دشمنان مبارزه کنم و در این راه جز به رضای خداوندی و ثواب الهی نمی اندیشم تا به دیدار خدا بشتابم .

.Your browser does not support the audio tag

پس از او ، حبیب بن مظاهر (که او از شهدای بزرگوار کربلاست) برخاست و گفت :

ای عابس ! رحمت خدا بر تو باد که آنچه در ضمیر داشتی در قالب

جملاتی کوتاه بر زبان راندی ؛ به خدا سوگند ! من هم در یاری حسین علیه السلام مصممم و استوارم .

آری ،

مردم هر روز گروه گروه به خانه ی مختار می آمدند و با سفیر تو بیعت می کردند ، تا آنجا که هجده هزار نفر با مسلم بن عقیل بیعت کردند و برخی از تاریخ نویسان سی هزار نفر و بیشتر نیز نقل نموده اند .

پسر عمویت زمانی که این تعداد انبوه را مشاهده نمود به پیروزی این قیام اطمینان پیدا کرد و نامه ای به این مضمون برای تو نوشت :

ای حسین ! مردم کوفه برای حمایت از تو با من بیعت نموده اند و آنان از خاندان اموی بیزارند ، پس به سوی کوفه عزیمت کن که مردم طالب تواند .

نامه ی پسر عمویت راقیس بن مسهر صیداوی و عابس بن ابی شیب برای تو آوردند .

.Your browser does not support the audio tag

تو هر چند می دانستی که عاقبت چه خواهد شد ، چون حجت را بر خود تمام شده می دیدی ، آماده ی برافراشتن پرچم قیام و سفر به سوی سرزمین عراق شدی .

والی کوفه - آنگاه که متوجه شد مردم با مسلم بیعت کرده اند - به منبر رفت و خطاب به مردم کوفه گفت :

ای بندگان خدا ! تقوای الهی پیشه خود سازید و به سوی فتنه و تفرقه حرکت نکنید ، زیرا موجب ریخته شدن خون ها و غارت اموال خواهد شد ، من با کسی که با من نستیزد ، نمی جنگم و شما را به جان یکدیگر نمی اندازم ولی اگر با من دشمنی کنید و با یزید مخالفت کنید به خدا سوگند با شما خواهم جنگید هر چند از شما کسی به یاری من برنخیزد و امیدوارم که در میان شما تعداد افرادی که حق را می شناسند از افرادی که گرایش به باطل دارند ، زیادتر باشد !

.Your browser does not support the audio tag

پس از سخنان نعمان بن بشیر - والی کوفه - یکی از هم پیمانان بنی امیه به نام عبدالله بن مسلم حضر می برخاست و به وی گفت :

با این روش که تو در پیش گرفته ای کاری از پیش نخواهی برد و این فتنه

ص: 199

جز با سرکوب از بین نخواهد رفت . ای نعمان ! رأی تو رأی مردم ضعیف و ناتوان است .

عبدالله بن مسلم و تعدادی دیگر - که از سرسپردگان حکومت اموی بودند - نامه ای به آن لقمه حرام میمون باز نطفه آلوده نوشتند و بیعت مردم کوفه با مسلم را به آن ملعون گزارش دادند و گفتند : نعمان بشیر مردی ناتوان و سست اراده است و اگر به کوفه نیاز داری مردی صاحب اراده و خشن برای سرکوبی شورش به آنجا اعزام بدار .

.Your browser does not support the audio tag

و آن گاه که نامه به دست یزید میمون باز رسید ، بلافاصله نعمان بن بشیر را از امارت کوفه خلع نمود و عبیدالله بن زیاد ملعون را - که آن موقع والی بصره بود - به امارت کوفه منصوب نمود و طی نامه ای به آن ملعون ناپاکزاد - که هم جنس خودش بود - نوشت :

افرادی که روزی مورد ستایش قرار می گیرند ، روز دیگر به ننگ و نفرین دچار می شوند و چیزهای ناپسند به صورت مطلوب و دل پسند در

می آیند و تو در مقام و منزلتی قرار داری که شایسته ی آنی !

به قول شاعر عرب : تو بالا رفتی و از ابرها پیشی گرفتی و بر فراز آن ها مقام کردی ، که برای تو جز مسند خورشید جایگاهی نیست .

.Your browser does not support the audio tag

در عزیمت به کوفه شتاب کن و مسلم بن عقیل را پس از دستگیری ، کشته و یا تبعید بگردان .

عبداللّه بن زیاد ملعون پس از آن که فرستاده ی تو به بصره - سلیمان بن رزین - را گردن زد با جمعی با شتاب به سمت کوفه حرکت کرد .

وی در کوفه - توسط عمال یزید - برخی از یاران وفادارت چون مختار را دستگیر نمود و به زندان افکند و برخی چون هانی بن عروه را گردن زد و با ایجاد رعب و وحشت جوی پادگانی و نظامی در شهر ایجاد نمود به گونه ای که بسیاری از کسانی که با پسر عمویت بیعت نموده بودند و پشت سر وی نماز می خواندند ، از ترس جانشان به منزل گریختند !

ص: 200

.Your browser does not support the audio tag

مزدوران حکومت یزید در سراسر شهر کوفه شایعه ساختند که سپاهی عظیم از شام برای سرکوبی شورشیان در راه می باشد که آنان به هیچ کس رحم نخواهند کرد و همه را از دم تیغ می گذرانند .

مادران و زنان کوفه آن چنان از این شایعه ی دروغ دچار ترس و وحشت گشتند که دست فرزندان و شوهران خود را گرفتند و به خانه بردند .

هنگام شب فقط سی نفر از آن جمعیت انبوه به پسر عموی دلاورت - مسلم بن عقیل - وفادار مانده بودند و بقیه یا ترسیده و به خانه های خود رفته بودند و یا دستگیر شده بودند و یا با پول عبیداللّه بن زیاد فریب خورده و برای نبرد با مسلم در لشکر عبیداللّه قرار گرفته بودند !

پسر عمویت نماز مغرب را به جای آورد و سپس به سوی منطقه ای که قبیله ی کنده در آن جا سکونت داشتند حرکت کرد ؛ هنوز به آن جا نرسیده بود که فقط ده نفر او را همراهی می کردند و به هنگامی که بازگشت ، تنهای تنها بود و غریب غریب در میان کوچه های کوفه حرکت می کرد و نمی دانست در کدام خانه را بزند .

.Your browser does not support the audio tag

عاقبت پسر عمویت مسلم به در خانه ی پیرزنی رسید که او را « طوعه » می گفتند .

طوعه مسلم را شناخت و او را به خانه برد و غذا برای او آماده ساخت ؛ اما وقتی که فرزندش به منزل آمد و فهمید که مسلم در خانه پنهان شده است برای دست یافتن به جایزه ی ابن زیاد ، آن ملعون را از جایگاه مسلم باخبر ساخت .

چیزی نگذشت که هفتاد نفر از لشکریان حکومتی خانه ی طوعه را محاصره کردند .

صدای سم اسبان و هیاهوی مهاجمین مسلم را آگاه ساخت و آن مرد رشید دلاور از مخفی گاه خود بیرون آمد و آنان را که تا داخل خانه نفوذ کرده بودند از خانه بیرون راند .

سربازان عبیدالله مسلم را در محاصره ی خود گرفتند و با شمشیر و نیزه به او حمله کردند ؛ پسر عموی دلاور که خون پدرت امیر مؤمنان علیه السلام در رگ های او جریان داشت آن چنان نبرد جانانه ای از خود نشان داد که تعداد زیادی از آن مهاجمان را به خاک و خون کشید .

ص: 201

.Your browser does not support the audio tag

پسر عموی شجاع و وفادارت به هنگام حمله به سربازان این اشعار حماسی را قرائت می کرد :

اینک مرگ است که آمده ، هر چه می توانی بکن ، چرا که جام مرگ را بدون تردید خواهی نوشید . ولی در برابر مشیت الهی شکیبیا باش که حکم خداوندی در میان خلق ساری و جاری است .

در این جا برخی از مهاجمان بر بالای بام رفته و از آنجا سنگ و آتش بر سر و روی مسلم ریختند . پسر عمویت همچنان می خروشید و با فریادهایش ، بر پیکر مهاجمان شمشیر می زد و آنان را می کشت .

در این میان شخصی به نام بکر بن حرمان احمری با شمشیر ضربه ای به دهان پسر عموی عزیزت زد به طوری که لب های او پاره گشت و دندان های ثنایای او از دهانش بیرون ریخت ، مسلم بر او حمله کرد و با ضرباتی بر سر و شانه ی او زد . در این هنگام مردی از اهالی کوفه از پشت سر با نیزه ضربه ای بر او وارد ساخت و مسلم نقش بر زمین شد و سربازان حکومتی بر سر او ریختند و دستگیرش نمودند .

.Your browser does not support the audio tag

مسلم را در حالی که بدن مبارکش پر از جراحات و غرق در خون بود ، به نزد عبیدالله بن زیاد بردند .

عبیدالله به محض دیدن مسلم ، به او و تو و پدرت بی حرمتی نمود و مسلم در پاسخ به آن ملعون گفت :

تو و پدرت به این بی حرمتی ها سزاوارترید .

عبیدالله به مسلم گفت :

تو به کوفه آمدی که میان مردم تفرقه و فساد افکنی .

مسلم شجاعانه به آن ملعون پاسخ داد :

دروغ می گویی چرا که معاویه و فرزندش یزید اتحاد مسلمین را نابود کرده اند و سبب فتنه و فساد در جامعه شده اند .

عبداللہ گفت :

تو علیہ خلیفہ ی مسلمین خروج کرده ای و سزاوار مرگی !

مسلم به آن ملعون پاسخ داد :

خدای متعال می داند که تو راست نمی گویی ، یزید کسی است که شراب می نوشد دستش به خون مسلمانان آزاده آلوده است و از کشتن افراد بی گناه پرهیز نمی کند و به صرف گمان و خیال فرمان قتل آنان را صادر می کند و کار زشت و نکوهیده ای نیست که انجام نداده باشد .

آن ملعون با خشم بر مسلم فریاد زد :

تورا به سختی می کشم !

.Your browser does not support the audio tag

پسر عموی دلاورت در کمال آرامش و خونسردی به آن ملعون پاسخ داد :

من از مرگ هراسی ندارم و امید آن دارم که خداوند شهادت را به دست بدترین افراد همچون تو نصیب من گرداند .

سپس آن ملعون دستور داد که مسلم را بر بالای قصر دارالاماره ببرند و ابتدا سرش را جدا سازند و سپس پیکرش را از بالا به پائین پرتاب نمایند .

پسر عمویت را دست بسته به بالای برج دارالاماره بردند ؛ آن قهرمان دائم ذکر خدا را می گفت و پیوسته با لب های پاره شده اش این آیه را قرائت می نمود : « إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ » .

در آخرین لحظات مسلم را گریان دیدند و به او گفتند :

ای مسلم می ترسی که می گیری ؟ !!

آن شیر مرد پاسخ داد :

به خدا سوگند که بر احوال خود نمی گریم و ترسی از مرگ ندارم ، گریه ی من برای حسین علیہ السلام است که بر شما اعتماد نموده و عازم این دیار است !

.Your browser does not support the audio tag

آری ،

آن دژخیمان پسرعموی وفادارت را گردن زدند و پیکر مطهرش را از بالای دارالاماره به پائین پرتاب نمودند و سپس به فرمان ابن زیاد ناپاک زاد ، پاهای مسلم و هانی بن عروه - حامی مسلم که توسط عبیدالله گردن زده شد - را به ریسمان بسته و در بازارهای کوفه کشاندند و آن دو بزرگوار را به صورت واژگون در محله ی کناسه ی کوفه به دار آویختند ، سپس ابن زیاد سر آن دو را به دمشق برای یزید فرستاد ، و یزید آن دو سر مبارک را بر یکی از دروازه های دمشق آویخت .

و تو آن موقع که پسرعمویت را کشتند در راه سرزمین عراق بودی و آن زمانی خبر شهادتش را شنیدی که قدم بر سرزمین عراق گذاشته بودی .

آنگاه که خبر شهادت مسلم را به تو دادند از چشمان مبارکت قطرات اشک سرازیر شد و چندبار فرمودی : « إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ » .

.Your browser does not support the audio tag

و سپس رو به یاران کردی و درباره ی مسلم فرمودی :

رَحِمَ اللَّهُ مُسْلِمًا فَلَقَدْ صَارَ إِلَى رُوحِ اللَّهِ وَرِيحَانِهِ وَجَنَّتِهِ وَرِضْوَانِهِ ، أَمَا إِنَّهُ قَدْ قَضَى مَا عَلَيْهِ وَبَقِيَ مَا عَلَيْنَا .

خدا مسلم را رحمت کند که به سوی رحمت الهی و بهشت و رضوان خدا شتافت ، او مسئولیتی را که بر عهده داشت به خوبی و نیکی انجام داد ، ولی هنوز مسئولیت ما باقی است .

سپس به فرزندان مسلم نظر افکندی و آنان را در آغوش گرفتی و از آنان پرسیدی : اکنون که پدرتان کشته شده است نظر شما در رفتن یا بازگشتن چیست ؟

آنان گفتند : به خدا سوگند که ما باز نمی گردیم مگر آن که یا انتقام پدرمان را بگیریم یا ما نیز مانند او به فیض شهادت نائل شویم .

تو سپس به یاران نظر افکندی و فرمودی :

دیگر خیری در زندگی دنیا نیست و زنده ماندن دیگر ارزشی ندارد .

ص: 204

برخی از یاران به تو عرض کردند :

به خدا سوگند ! که موقعیت شما در کوفه با مسلم فرق می کند ، اگر به کوفه بروید مردم به سوی شما بیشتر خواهند شتافت .

و تو در جواب آن یاران سکوت کردی و سخنی نفرمودی .

.Your browser does not support the audio tag

در آن میان گروهی از همراهان که به طمع مال و یا مقامی با تو همراه شده بودند ، آن گاه که فهمیدند که پای خطر و جان در میان است با عذرهای واهی از تو خداحافظی نمودند و بازگشتند !

و تو با اهل بیت و چند نفر از یاران با وفایت به سمت کوفه حرکت نمودید .

آری ،

تو می دانستی که چه سرنوشت دردناکی در انتظار تو و فرزندان و یارانت می باشد ؛ ولیکن آگاهانه برای فدا نمودن تمام هستی و وجودت در راه خدا گام برداشتی تا سر دهی ، کودک شش ماهه دهی ، جوان رعنا دهی و یاران با وفایت را قربانی کنی .

تو می دانستی که آن کافرکیشان اهل بیت محترمت را به اسارت می گیرند و زجرها می دهند ؛ اما برای رضای خدا همه را پذیرفتی .

تو می دیدی که دین توسط خاندان اموی در معرض نابودی است و نیز می دانستی که آن کافرکیشان بعد از شهادتت به پیکر نازنینت هم رحم نمی کنند و آن پیکر مبارک - که روزی لب های رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر آن بوسه می زد - را زیر سم های اسبان قرار می دهند .

و می دانستی که آن نطفه ناپاکان به آن کار نیز اکتفا نمی کنند و سر مبارکت را بر نیزه می زنند و در شهرها و بلاد می چرخانند .

لیکن تو برای رضای خدا همه را با آغوش باز پذیرفتی ؛ زیرا می دانستی که تا خون پاک و مطهرت بر زمین ریخته نشود ، دودمان ناپاک اموی رسوا نمی گردند .

.Your browser does not support the audio tag.

و خون مقدّست بر سرزمین کربلا ریخت و تا ابد آن سرزمین را آسمانی نمود و آن خون مبارک ، خاندان اموی و ملحقین به آن خاندان پست را تا روز قیامت رسوا نمود .

ص: 205

از شب عاشورایت کمی بگویم :

سی هزار سپاه دشمن شما را محاصره کرده بودند تا عاشورا فرا برسد و همه ی شما را به شهادت برسانند . تو به یاران با وفایت فرمودی که همه شما فردا به شهادت خواهید رسید و آنان بسان پروانه های عاشق گرد وجود مقدّس تو می چرخیدند و برای رسیدن به لقای خداوند متعال لحظه شماری می کردند .

عربده ها و خنده های مستانه ی سپاه دشمن در دل کودکان و زنان حرمت و حشمت انداخته بود .

تو در نیمه ی شب - در حالی که یاران با وفایت مشغول نماز و راز و نیاز به درگاه الهی بودند - از خیمه بیرون آمدی و به خیمه ها و تپه های اطراف نگاه کردی . نافع بن هلال - یکی از فدائیان - هم از خیمه بیرون آمده بود و به دنبال تو حرکت کرد . از او پرسیدی : چرا به دنبال من می آیی ؟ !

.Your browser does not support the audio tag

نافع گفت: یابن رسول الله! دیدم که شما به طرف لشکر دشمن می روید، بر جان شما بیمناک شدم. فرمودی: من اطراف را بررسی می کنم تا ببینم که فردا دشمن از کجا حمله خواهد کرد.

تو سپس دست آن یار با وفا را گرفتی و فرمودی:

به خدا سوگند این وعده ای است که در آن خلافی نیست، ای نافع! این راه را که در میان دو کوه قرار گرفته مشاهده می کنی؟ هم اکنون در این تاریکی شب، از این راه برو و خودت را نجات بده!

نافع خود را بر قدم های تو انداخت و گفت:

مادرم در سوگم بگرید اگر چنین کنم، خدا بر من منت نهاده که در جوار تو شهید شوم.

سپس وارد خیمه ی خواهر عزیز و بزرگوار حضرت زینب کبری علیها السلام شدی. نافع بیرون از خیمه منتظر تو ایستاده بود.

ص: 206

خواهرت زینب به تو گفت: آیا از تصمیم یارانت آگاهی؟ آیا آنان فردا با دیدن نیروی فراوان دشمن تو را رها نمی کنند و نمی گریزند؟!

به وی فرمودی:

همان گونه که کودک به پستان مادر علاقه مند است، آنان نیز به شهادت علاقه مندند!

.Your browser does not support the audio tag

نافع نگرانی خواهرت را شنید و نزد حبیب بن مظاهر رفت و او را از جریان آگاه نمود. حبیب بن مظاهر - آن پیرمرد رشید و شجاع دشت کربلا - به نافع گفت: اگر منتظر دستور امام نبودم، همین الان به دشمن حمله می کردم.

نافع به حبیب بن مظاهر گفت: امام هم اکنون در خیمه ی خواهرش زینب علیها السلام است، آیا ممکن است یاران را جمع نموده و آن ها سخنی بگویند که زن ها آرامشی پیدا کنند؟

یار رشیدت حبیب، یاران تو را صدا زد، همگی آمدند و در کنار خیمه ی خواهرت زینب علیها السلام فریاد برآوردند که:

ای خاندان رسول خدا! این شمشیرهای ماست، قسم خورده ایم که آن ها را در غلاف نکرده و تا آخرین قطره ی خون با دشمنان شما مبارزه کنیم.

زمانی که زنان این سخنان یارانت را شنیدند از خیمه ها بیرون آمده و گفتند:

ای جوانمردان پاک سرشت! از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام حمایت کنید .
و یارانت همگی گریستند .

.Your browser does not support the audio tag

آری ،

آن یاران باوفاترین یاران بودند و خداوند متعال پاک ترین و مخلص ترین انسان های روی زمین را از یاران تو قرار داده بود .
هرچند تعدادشان کمتر از صد نفر بود ؛ اما آن با معرفتان از مرگ نترسیدند و تا آخرین قطره ی خونسشان از تو دفاع نمودند .

ص: 207

تو هنگام سحر به خوابی سبک فرو رفتی ، و چون بیدار شدی فرمودی : یاران من ! می دانید هم اکنون در خواب چه دیدم ؟
اصحاب گفتند : ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم چه دیدی ؟
فرمودی :

سگانی را دیدم که به من حمله کردند تا مرا پاره پاره کنند ، و در میان آنها سگی دورنگ را دیدم که نسبت به من از دیگر سگان وحشی تر و خون آشام تر بود ! گمان می کنم آن که مرا خواهد کشت مردی باشد ابرص ! و در دنباله ی این خواب ، جدم رسول خدا را دیدم که تعدادی از اصحابش همراه او بودند و به من فرمود : فرزندم ! تو شهید آل محمدی و اهل آسمان ها و کروییان عالم بالا از مژده ی آمدنت شادی می کنند و امشب به نزد ما خواهی آمد ، شتاب کن و کار را به تأخیر مینداز ! ای یاران من ! این خواب گویای آن است که اجل نزدیک است و بی تردید هنگام رحیل و کوچ از این جهان فانی فرا رسیده است .

.Your browser does not support the audio tag

تو در بعد از ظهر روز عاشورا همه ی یارانت را از دست داده بودی و پیکرهای مطهر بی سرشان روی زمین داغ کربلا افتاده بود .
تو آن گاه به آسمان نگرستی و با این جملات با خدایت راز و نیاز نمودی :

ای خدا ! بر قضا و حکم تو صبر پیشه سازم ، معبودی به جز تو نیست ای فریادرس استغاثه کنندگان ! پروردگاری برای من غیر تو نیست و معبودی به جز تو ندارم ، بر حکم تو صبر می کنم ، ای فریادرس کسی که جز تو فریادرسی ندارد و ای کسی که ابدی و دائمی هستی و مردگان را زنده می کنی ، ای آگاه و شاهد و ناظر بر تمام کردار و افعال مخلوق خود ! تو در میان من و این گروه حکم کن که توبهترین حکم کنندگانی .

و سپس یکه و تنها با صدای رسای تکبیرت به دل سپاه دشمن زدی .

.Your browser does not support the audio tag

تو بعد از ساعتی نبرد جانانه - که بسیاری از آن کافرکیشان را با ضربات شمشیرت به جهنم فرستاده بودی - بر اثر جراحات متعدد، از اسب بر زمین افتادی و آن نطفه

ص: 208

ناپاک ابرص پلید با قلبی کبود و خنجری کشیده به سمت تو حرکت کرد .

لب های مبارکت در آن واپسین لحظات عمر ، فقط ذکر خدا را به آرامی می گفت .

شمر ملعون به بالای سر تو رسید و با چشمان خبیثش به سیمای تو نظر افکند و لب های پلیدش را بر جسارت به توگشود و تو فقط با نفس هایت ذکر خدا می گفتی .

آن ملعون ابد با دیدن سکینه و وقارت در خشم شد و روی سینه ی مبارکت نشست و محاسنت را گرفت تا سرت را از تن جدا کند ، تو لبخندی زدی و به آن پلید فرمودی :

آیا می خواهی مرا بکشی ؟ آیا می دانی من کیستم ؟

.Your browser does not support the audio tag

شمر نطفه حرام گفت :

آری ، تو را خوب می شناسم ، مادرت فاطمه ی زهرا و پدرت علی مرتضی و جدّت محمّد مصطفی است ، تو را می کشم و باکی ندارم !!
و سپس سر مبارکت را از تن جدا نمود .

تو آنگاه که آن ملعون خنجر بر گلویت گذاشت ، بر چهره ی سیاهش نظر افکندی و با کمال آرامش لب های نازنین از عطش خشکیده ات را گشودی و لبخند زدی .

آری ، لبخندی زدی ، همان لبخندی که قدر تمام عالم معنا دارد .

تو با لبخندت به یزید و یزیدیان - در تمام اعصار - گفتی که مائیم پیروزمند واقعی این نبرد !

.Your browser does not support the audio tag

آری ،

تو به آنان گفتی که ما پیروزیم ؛ زیرا دنیا با تمام زیور آلاتش ما را نفریفت و لحظه ای ستم و زندگی نکبت بار را پذیرا نگشتیم و به آنان گفتی که شما ذلیل و شکست خورده اید که این چنین در برابر طاغوت و اولیای آن زانو زده اید .

و این نکته ی ناب نجات دهنده را نیز به بشر تا قیامت فرمودی که ای بشر! اگر دنبال سعادت ابد هستی، اگر می خواهی آزاده و سرفراز زندگی کنی، اگر می خواهی که رخت بستنت از دار فنا مصادف گردد با پرواز در روح و ریحان الهی در دار بقا، بیا و از نور من پرتویی برگیر و سوار کشتی من شو که من کشتی نجات بشریتم.

ص: 209

.Your browser does not support the audio tag

هرچند آن نابکاران پلید شما را کشتند و سرهای مبارکتان را از تن جدا نمودند و پیکرهای مطهرتان را زیر سم اسبان خرد کردند؛ اما پیروزمند واقعی شما بودید.

عمر بن سعد ملعون پس از شهادت فریاد بلند برآورد:

چه کسی حاضر است اسبها را بر بدن پسر فاطمه بتازاند؟

در این میان ده نفر از آن کافرکیشان اعلام آمادگی کردند و حاضر شدند بدن نازنین تو و یارانت را زیر سم اسبان لگد کوب سازند.

و آنان همان ده نفری بودند که نزد عبیدالله بن زیاد ملعون آمدند و با معرفی خود درخواست جایزه ی بیشتری کردند و گفتند:

ما آن ده نفری هستیم که بر اسب های زرنگ و آماده سوار شدیم و پیکر حسین را زیر سم اسب ها کوبیدیم و استخوان سینه ی او را نرم کردیم!

آری،

هر چند آنان تو را کشتند، اما نتوانستند نور جهان افروزت را خاموش کنند و خود خاموش و نابود گشتند و تو تا ابد می درخشی و با نورت - که پرتویی از نور خداست - عالم را منور می سازی.

راه تو راه خداست، راه تو سعادت ابد را به ارمغان می آورد، و راه تو بندهای اسارت را از پاها و گردن بشر پاره می گرداند.

سلام خدا بر تو باد ای خورشید جهان افروز بشر تا قیامت.

ص: 210

توضیحات فصل ششم: قیام توّابین، قیام مختار، مختار از دیدگاه ائمه علیهم السلام، نیرنگ عبیدالله بن زیاد در کوفه، مسلم بن عقیل در کوفه و مباحث متعدد دیگر

اشاره

در ظهر عاشورا چون وقت نماز رسید؛ مردی از یاران آن حضرت به نام ابو ثمامه صیداوی (در تاریخ طبری و بعضی از مصادر دیگر ابو

تمامه صائدی ضبط شده است) به امام حسین علیه السلام عرض کرد : ای ابا عبدالله ، من به فدایت شوم ، این گروه به ما نزدیک شده اند و به خدا سوگند که پیش از تو من باید کشته شوم و دوست دارم چون خدا را ملاقات می کنم با تو نماز خوانده باشم !

امام حسین علیه السلام سر به سوی آسمان برداشت و فرمود : نماز را تذکر دادی ، خدا تو را از نمازگزاران قرار دهد .

آن گاه امام حسین علیه السلام زهیر بن قین و سعید بن عبدالله را گفت در جلوی آن حضرت بایستند تا نماز ظهر بگذارد ، پس امام حسین علیه السلام با باقی مانده از یارانش نماز خوف به جای آوردند .⁽¹⁾

سلیمان بن صُرْد خُزاعی از جمله کسانی بود که به امام حسین علیه السلام نامه نوشت

ص: 211

1- بحار الانوار ، ج 45 ، ص 21 .

و او را به کوفه دعوت نمود ، و آن گاه که امام حسین علیه السلام به کربلا آمد ، او و همراهانش از ترس کشته شدن ، دست از یاری امام علیه السلام کشیدند و از منزل خارج نگشتند تا این که امام حسین علیه السلام به شهادت رسید .

سلیمان بن صرد و هم فکرائش بعد از واقعه ی کربلا به شدت پشیمان شده و خود را ملامت نمودند ، آنان متوجه شدند که چه گناه بزرگی مرتکب شده اند ؛ زیرا امام حسین علیه السلام را دعوت نموده و سپس از یاری او دست نگه داشتند و آن حضرت علیه السلام بنا به دعوت آن ها به عراق آمده بود ، در کنار شهر آنان به شهادت رسیده و آنان از جا تکان نخورده اند !

سلیمان بن صرد و یاران و همفکرائش احساس کردند که ننگ این گناه از دامن آن ها شسته نخواهد شد مگر آن که انتقام خون امام حسین علیه السلام را از قاتلان او بگیرند و یا در این راه کشته شوند .

این گروه که نام خود را تَوّابین (توبه کنندگان) گذاشتند ، بعد از شهادت امام حسین علیه السلام شروع به تبلیغ پنهانی نمودند و پیوسته ساز و برگ جنگی فراهم ساخته و مردم را مخفیانه به خونخواهی امام حسین علیه السلام دعوت می کردند . مردم نیز از شیعه و غیر شیعه دسته دسته به آن ها می پیوستند .

تَوّابین سرگرم مقدمات قیام بودند که یزید به درک واصل شد . پس از مردن یزید ، تَوّابین عده ای را به اطراف فرستادند تا مردم را دعوت به همکاری کنند . در این هنگام ، احتیاط و اختفاء را کنار گذاشته علنا به تهیه ی اسلحه و تجهیزات جنگی پرداختند . تنها شیعیان نبودند که به انقلاب تَوّابین پیوستند ، بلکه کلیه ی کسانی که خواهان تغییر اوضاع و شکستن یوغ ظلم دستگاه حکومت اموی از طریق جنبش خونین بودند ، به تَوّابین پیوستند .

در دفتر سلیمان بن صُرد شانزده هزار نفر ثبت نام کرده بودند که از این عده جز پنج هزار نفر حاضر نشدند .

شب جمعه پنجم ربیع الثانی سال 65 نخستین شعله ی قیام زیانه زد ، در آن

شب، توّابین با هم به سوی تربت پاک امام حسین علیه السلام روانه شدند و همین که بالای قبر آن حضرت علیه السلام رسیدند، فریادی از دل برآورده، عنان اختیار از کف دادند و این سخنان را با اشک دیدگان در هم آمیختند:

خداوندا! بر حسین درود بفرست، شهید فرزند شهید، هدایت یافته فرزند هدایت یافته، تصدیق کننده فرزند تصدیق کننده، خدایا تورا گواه می گیریم که ما بر دین و طریقه ی این شهیدان هستیم و دوست دوستانان آن ها و دشمن کشندگان آن ها می باشیم، خدایا! ما فرزند دختر پیامبر تورا یاری نکردیم، از گذشته ی ما در گذر و توبه ی ما را بپذیر و بر حسین و یارانش رحمت فرست که آن ها شهداء صدیقین هستند، خدایا! ما تورا گواه می گیریم که ما بر دین ایشان و بر آن نیتی که شهید شدند، هستیم و اگر ما را نیامرزی از زیانکاران خواهیم بود.

آنان سپس قبور شهدا را ترک گفته و به سمت شام - مرکز حکومت امویان - حرکت کردند و در سرزمینی به نام عین الوردیه با سپاه شام که فرماندهی آنها را عبیدالله بن زیاد به عهده داشت (که بالغ بر سی هزار نفر بودند) روبرو شدند و پس از سه روز نبرد سخت، سرانجام شکست خوردند و سلیمان بن صرد و دیگر رهبران انقلاب به جز رفاعه به شهادت رسیدند و بقیه ی نیروهایشان به فرماندهی رفاعه بن شداد به کوفه بازگشتند و به هواداران مختار که در کوفه فعالیت داشتند، پیوستند. (1)

چون عبدالملک بن مروان (خلیفه ی وقت اموی) از کشته شدن سلیمان و یارانش آگاه شد به منبر رفت و گفت: رؤسای عراق کشته شدند که رهبر آنان سلیمان بن صرد و مسیب بن نجبه بودند و همچنین دو رهبر دیگر آنان عبدالله بن سعد و عبدالله بن وال نیز کشته شدند و بعد از این در عراق مشکلی نخواهد بود. (2)

قیام توّابین، گرچه زود با شکست روبرو گردید، ولی در هر حال بر مردم کوفه

ص: 213

1- مقتل الحسین، ابو مخنف، ص 248 تا 310؛ کامل، ابن اثیر، ج 4، ص 158 تا 186.

2- کامل، ابن اثیر، ج 4، ص 186.

تأثیر عمیقی به جا گذاشت و افکار عمومی را برای مبارزه با حکومت بنی امیه آماده ساخت .

پس از آن که مردم کوفه از مرگ معاویه مطلع شدند و نیز دانستند که امام برای اعلام مخالفت با یزید از مدینه به مکه رفته است ، در خانه ی سلیمان بن صرد جمع شدند و پس از مذاکره و مشورت بر آن شدند که برای امام حسین علیه السلام نامه نوشته و از او برای آمدن به کوفه دعوت نمایند .

آنان در طی چند روز دوازده هزار نامه برای امام ارسال نمودند که در همه ی این نامه ها بر بیزاری مردم از حکومت اموی و عدم بیعت اهالی کوفه با یزید و دعوت از امام برای رفتن به کوفه تأکید شده است .⁽¹⁾

در پایان نامه ی امام حسین علیه السلام به مردم کوفه - که در متن بیان شد - چنین آمده :

فَلْعَمْرَى مَا الْإِمَامُ إِلَّا الْحَاكِمُ بِالْكِتَابِ الْقَائِمُ بِالْقِسْطِ الدَّائِنُ بِدِينِ الْحَقِّ الْحَابِسُ نَفْسَهُ عَلَى ذَاتِ اللَّهِ وَالسَّلَامِ .⁽²⁾

به جان خودم سوگند که امام ، کسی نیست مگر آن که به کتاب خدا حکم کند و عدل و داد برپا دارد و دین حق را پذیرفته و خود را وقف در رضای خدا کند .

مختار بن ابی عبید ثقفی پس از ورود مسلم بن عقیل به کوفه ، با او همکاری می کرد ؛ ولی هنگامی که عبیدالله بن زیاد از بصره به کوفه آمد توسط سربازان وی دستگیر و به زندان افکنده شد .

او پس از واقعه ی عاشورا با وساطت عبدالله بن عمر (شوهر خواهرش) نزد یزید ، از زندان آزاد گردید و چون در آن ایام عبدالله بن زبیر در مکه قیام کرده و خود را خلیفه ی مسلمانان معرفی می کرد ، مختار رهسپار مکه شد تا به همکاری با عبدالله بن زبیر با حکومت اموی به مخالفت برخیزد .

ص: 214

1- الملهوف ، سید بن طاووس ، ص 15 .

2- تاریخ طبری ، ج 6 ، ص 198 ؛ ارشاد شیخ مفید ، ج 2 ، ص 38 .

در سال شصت و چهار هجری ، پنج ماه پس از مرگ یزید ؛ مختار چون آمادگی مردم عراق را جهت قیام و انقلاب بر ضد بنی امیه و بی میلی آن ها را نسبت به حکومت عبدالله بن زبیر شنید ، رهسپار کوفه گردید و فعالیت خود را آغاز کرد .⁽¹⁾

در آن ایام تّواین نیز در کوفه سرگرم آمادگی و جمع آوری نیرو بودند ، ولی مختار می گفت :

سلیمان بن سرد آگاهی لازم را در مسائل جنگی و نظامی ندارد و به زودی شکست خواهد خورد .

مختار در سال شصت و شش هجری در عراق قیام کرد تا انتقام خون امام حسین علیه السلام را از قاتلان آن حضرت بگیرد .

هزاران نفر با مختار بیعت نمودند و مختار ابتدا قیامش را از شهر کوفه آغاز نمود و شهر را که در دست زبیریان بود آزاد ساخت و مردم کوفه با مختار به عنوان امیر کوفه بیعت کردند .

مختار دعوت خود را وابسته به محمد حنفیه ، فرزند امیر مؤمنان علیه السلام معرفی کرد و پس از رسیدن به قدرت در کوفه ، قاتلان امام حسین علیه السلام - که اکثرشان در کوفه بودند - را سخت مورد تعقیب قرار داد و بسیاری از آنان را دستگیر نمود و به هلاکت رسانید .

او عمر بن سعد و شمر بن ذی الجوشن و سنان بن انس و خولی و صدها نفر دیگر از جنایتکاران دشت کربلا را پس از دستگیری به شکل ذلت باری اعدام نمود و سرهای نحسشان را از تن جدا کرد و جنازه ی برخی از آنان را سوزانید .

او فقط در یک روز دویست و هشتاد نفر از آنان را کشت و خانه های چند تن از سران جنایتکاران را که موفق به فرار شده بودند ویران کرد .⁽²⁾

ص: 215

1- مقتل الحسین ، ج 2 ، ص 202 .

2- کامل ، ابن اثیر ، ج 4 ، ص 211 تا 244 .

او بعد از کشتن تعداد فراوانی از جنایتگران واقعه ی کربلا ، آماده عزیمت به شام برای نبرد با حکومت اموی و کشتن عبیدالله بن زیاد - که به شام گریخته بود - شد . فرمانده ی لشکر مختار ابراهیم بن مالک اشتر بود . ابراهیم بن مالک اشتر در سال 66 هجری ، در اواخر ماه ذی حجه ، کوفه را به عزم شام - جهت جنگ با عبیدالله بن زیاد - ترک نمود .

او در رفتن شتاب می کرد که ابن زیاد را قبل از آن که وارد زمین عراق شود ، ملاقات کند . عبیدالله بن زیاد با لشکر عظیمی از شام وارد موصل گشت و ابراهیم همچنان آمد و خاک عراق را پشت سر گذاشت و وارد زمین موصل گردید و چون به سپاه شام نزدیک شد یاران خود را آماده و مجهز کرد .

عبیدالله بن زیاد نیز سپاه خود را صف آرائی کرد و دو لشکر آماده ی نبرد شدند . تعداد نفرات سپاه شام هشتاد هزار نفر و سپاهیان مختار سی هزار نفر بودند . بسیاری از نفرات سپاه مختار از مردم ایران بودند که برای انتقام گرفتن خون سیدالشهدا علیه السلام در سپاه مختار وارد شده بودند .

قبل از شروع جنگ ؛ ابراهیم بن مالک برای یارانش چنین سخنرانی کرد :

ای انصار دین و پیروان حق و سپاه خدا ! این عبیدالله بن مرجانه قاتل حسین بن علی فرزند فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می باشد ، عبیدالله بود که حسین علیه السلام و زنان و دختران او را از آب فرات منع کرد و نگذاشت تا امر به مصالحه بینجامد و امام حسین علیه السلام یا به اهل خود باز گردد و یا به جای دیگر برود تا این که او و اهل بیتش را کشت ، هم اکنون عبیدالله پیش روی شماست و من این امید را داشتم که روزی ما و او گرد آئیم تا خون او به دست شما ریخته شود و دلهای شما شفا یابد . (1)

آن گاه سپاهیان او یکباره حمله کردند و جنگ سختی در گرفت و یاران مختار

ص: 216

بی محابا به سپاه دشمن می زدند و آنان را به خاک و خون می کشیدند تا آنجا که سپاه شام رو به هزیمت گذاشت . سپاهیان شام با آن که نفراتشان بسیار بیشتر بود پا به فرار گذاشتند و ابراهیم و سپاهش آنان را تعقیب کردند . سپاه شام از ترس و برای فرار خود را در رودخانه انداختند و بسیاری از آنان غرق شدند به حدی که تعداد غرق شدگان بیش از کشته شدگان در جنگ بود و سپاه مختار غنائم زیادی از شامیان گرفتند. (1)

هنگامی که سپاه شام رو به هزیمت گذاشته و شکست خوردند ، ابراهیم بن مالک اشتر گفت : من مردی را کشتم که به تنهایی در زیر علمی در کنار رود خازر ، او را پیدا کنید ، من از او بوی مشک استشمام کردم ، او را به دو نیمه کردم ، دست های او در ناحیه ی شرق و پاهای او در غرب افتاد . پس جستجو کرده و او را یافتند ، پس متوجه شدند که عبیدالله بن زیاد است که با شمشیر ابراهیم به دو نیم شده است. (2)

ابراهیم دستور داد تا سر او را جدا کنند و سپس بدنش را بسوزانند. (3)

ابراهیم سر عبیدالله بن زیاد را نزد مختار فرستاد و سرهای دیگر فرماندهان سپاه شام را نیز برای مختار ارسال کرد و چون سر عبیدالله بن زیاد را در قصر دارالاماره کوفه نهادند ، ماری باریک آمد و در میان سرها رفت تا داخل دهان عبیدالله بن زیاد گردید ، سپس از بینی او بیرون آمد و این را چندین بار تکرار کرد. (4)

یکی از نگهبانان ابن زیاد گفته است که : با او وارد قصر شدم هنگامی که حسین علیه السلام کشته شده بود ، ناگهان آتشی به طرف صورت عبیدالله بن زیاد زبانه

ص: 217

1- کامل ، ابن اثیر ، ج 4 ، ص 264 .

2- تجارب الامم ، ج 2 ، ص 163 .

3- کامل ابن اثیر ، ج 4 ، ص 264 .

4- ثواب الاعمال و عقاب الاعمال ، شیخ صدوق ، ص 260 ؛ کامل ، ج 4 ، ص 265 .

کشید ، او با آستین خود صورت را حفظ کرد و به من گفت : این جریان را برای کسی نقل مکن .(1)

مختار نیز سر عبیدالله بن زیاد را برای محمد حنفیه فرستاد و این نامه را برای او نوشت :

همانا جمعی از یاران و شیعیان شما را به سوی دشمن شما عبیدالله بن زیاد گسیل داشتیم تا انتقام خون برادرت حسین علیه السلام را بستانند ، ایشان با خشم بر دشمنان و تأسف و تأثر فراوان بر مظلومیت آن جناب از شهر و وطن خود خارج شدند و نزدیک نصیبین با آن ها روبرو گردیدند و پروردگار آن ها را مغلوب کرد و آن دشمن خدا را کشت و خدا را حمد می کنم که انتقام خون شما را گرفت و ستمکاران را در دشت و صحرا و دریا هلاک کرد و بدین وسیله دردهای دل مؤمنان را شفا بخشید و خشم آنان را فرو نشانید .(2)

محمد بن حنفیه با دیدن سر عبیدالله به سجده رفت و خدا را شکر نمود و برای مختار دعا کرد ، آن گاه سر آن ملعون را خدمت حضرت امام سجاد علیه السلام فرستاد و چون آن سر را بر آن حضرت وارد کردند امام علیه السلام مشغول تناول غذا بود ، امام سجده ی شکر به جا آورد و آن گاه فرمود :

خدا را حمد می کنم که انتقام مرا گرفت ، خداوند مختار را جزای خیر دهد ، مرا بر عبیدالله بن زیاد وارد کردند در حالی که او غذا می خورد و سر پدرم در پیش روی او بود ، از خدا خواستم که مرا نمراند تا آن که سر ابن زیاد را در کنار سفره ام بینم .(3)

یعقوبی در تاریخ خود نقل کرده است : مختار سر عبیدالله بن زیاد را به مدینه نزد علی بن الحسین علیه السلام توسط مردی از نزدیکان خود فرستاد و به او گفت :

ص: 218

1- کامل ، ابن اثیر ، ج 4 ، ص 265 .

2- بحار الانوار ، ج 45 ، ص 336 .

3- بحار الانوار ، ج 45 ، ص 385 .

درب خانه ی حضرت علی بن الحسین علیه السلام می ایستی و چون دیدی که در باز شد و مردم داخل می شوند، آن هنگامی است که غذا برای آن حضرت حاضر کرده اند، پس وارد می گردی .

آن فرستاده آمد و بر درب خانه ی امام سجاد علیه السلام ایستاد، چون درب ها باز شد و مردم برای غذا وارد شدند، آن فرستاده نزدیک آمد و با صدای بلند فریاد زد: ای اهل بیت نبوت و معدن رسالت! من فرستاده ی مختار هستم که با خود سر عبیدالله بن زیاد را آورده ام .

پس در خانه های بنی هاشم هیچ زنی نبود مگر این که فریاد بر آورد، و آن فرستاده داخل شد و سر را بیرون آورد و هنگامی که علی بن الحسین علیه السلام سر عبیدالله را دید، فرمود: خدا او را از رحمت خود دور و به آتش برد .

و روایت کرده اند که: از روزی که امام حسین علیه السلام شهید شد، کسی بر چهره ی امام سجاد علیه السلام خنده را هرگز مشاهده نکرد مگر در آن روز که سر عبیدالله بن زیاد را بر او وارد کردند . و از روزی که امام حسین علیه السلام شهید شده بود تا آن زمان، خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شانه بر سر نکشیده و خضاب نکرده بودند. (1)

روایت شده است که مختار هجده هزار نفر از کسانی را که در کشتن امام حسین علیه السلام شرکت داشتند؛ در ایام ولایت خود که هجده ماه بوده است به قتل رسانید. (2)

آری،

این گونه خداوند متعال به دست مختار از قاتلان فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در دنیا انتقام گرفت و در آخرت نیز با خواری و ذلت در آتش سوزان جهنم تا ابد خواهند سوخت و این است کیفر کار بدکاران!

ص: 219

1- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 259 .

2- بحار الانوار، ج 45، ص 386 .

بعد از کشته شدن عبیدالله بن زیاد ، سپاه مختار دو دسته شدند ، برخی با ابراهیم بن مالک اشتر راهی موصل شدند و برخی در کوفه نزد مختار ماندند . مصعب بن زبیر - برادر عبدالله بن زبیر - با لشکری فراوان به کوفه حمله نمود و با مختار و یارانش به جنگ پرداخت . در این نبرد با خیانت اشراف کوفه به مختار و همراهی آنان با سپاه مصعب بن زبیر ، لشکر مختار شکست خورد و مختار بعد از نبردی جانانه به شهادت رسید . (1)

البته چند سال بعد ، لشکر عبدالملک بن مروان به فرماندهی حجاج بن یوسف به عراق و حجاز حمله نمود و مصعب بن زبیر و عبدالله بن زبیر را کشت و عراق و حجاز را مجدداً به قلمرو امویان ملحق نمود و سرانجام حکومت امویان توسط عباسیان در سال 132 هجری منقرض شد و آنان قبرهای امویان را شکافتند و جنازه ها و استخوان های آنان را نیز آتش زدند . (2)

مختار از دیدگاه ائمه علیهم السلام

چون سر عبیدالله بن زیاد و عمر بن سعد را نزد امام سجاد علیه السلام آوردند آن حضرت به سجده افتاد و فرمود : خدا را حمد می کنم که از دشمنانم انتقام گرفت و مختار را دعا کرد و فرمود :

خداوند مختار را جزای خیر دهد . (3)

سدیر از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود : مختار را دشنام ندهید ؛ زیرا او کشتگان و قاتلین ما را کشت و ما را خونخواهی کرد و بی همسران را به ازدواج در آورد و در وقت ضرورت مال به نزد ما فرستاد . (4)

ص: 220

-
- 1- کامل ابن اثیر ، ج 4 ، ص 170 ؛ تجارب الامم ، ج 2 ، ص 171 ؛ تاریخ یعقوبی ، ج 2 ، ص 293 .
 - 2- شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید ، ج 7 ، ص 130 ؛ مروج الذهب ، مسعودی ، ج 3 ، ص 275 .
 - 3- بحار الانوار ، ج 45 ، ص 344 .
 - 4- جامع الرواة ، اردبیلی ، ج 2 ، ص 220 .

مندرن بن جارود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :

هیچ زنی از هاشمیان شانه بر موی خود نزد و خضاب نمود تا این که مختار سرهای کشدگان حسین علیه السلام را به نزد ما فرستاد .

از اصیغ بن نباته (از خواص امیر مؤمنان علیه السلام) روایت شده است که گفت : مختار را [که کودکی بود] بر زانوی امیر مؤمنان دیدم که آن حضرت دست بر سر او می کشید و می فرمود :

یا کبیس یا کبیس . ای زیرک ، ای زیرک !⁽¹⁾

این سخن از امیرالمؤمنین علیه السلام که باب مدینه علم پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است و نسبت به آینده آگاهی دارد ، نشانه و آیتی است از آنچه به وسیله ی مختار پس از شهادت امام حسین علیه السلام ظاهر شد و قاتلان امام را کیفر داد و عقوبت نمود و با توجه به این که مختار خود نیز طنین سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام همیشه در گوشش بود ، به طور طبیعی احساس یک رسالت فوق العاده ای را در رابطه با اسلام و اهل بیت علیهم السلام می کرد تا روزی که احساس کرد این رسالت در گرفتن انتقام از دشمنان اهل بیت علیهم السلام و قاتلین حسین علیه السلام و عزیزان او می باشد .⁽²⁾

عبیدالله بن زیاد آن گاه که از بصره به کوفه آمد دستور داد که مردم کوفه در مسجد جمع شوند و طی خطبه ای به آنان گفت : یزید حکومت شهر شما را به من سپرده است تا از بیت المال حفاظت کنم و طبقه ی مظلوم و محروم را حمایت کنم و با کسانی که از فرامین صادره اطاعت می کنند مانند پدری مهربان رفتار نمایم و شمشیرم را بر روی کسانی خواهم کشید که سر از فرمان من بیچند ، از خشم من بترسید و بدانید که من مرد عملم و به گفتار بسنده نمی کنم .⁽³⁾

ص: 221

1- بحار الانوار ، ج 45 ، ص 334 .

2- الشهید مسلم بن عقیل ، مقرّم ، ص 99 .+

3- اعلام الوری ، طبرسی ، ص 222 .

ابن زیاد به محض ورود به کوفه و تکیه زدن بر مسند حکومت، برای زهر چشم گرفتن از مردم کوفه، دستور دستگیری و بازداشت و کشتار جمعی از سرشناسان را صادر کرد تا روحیه ی انقلابی مردم را متزلزل کرده و هوای قیام را از سر آنان بیرون کند، و در روز دوم ورودش به کوفه دستور داد تا مردم در مسجد شهر اجتماع کنند و خود با هیئتی کاملاً متفاوت که معمولاً در میان مردم ظاهر می گشت، بر فراز منبر نشست، و در خطبه ای تهدیدآمیز خاطر نشان کرد که: احساس می کنم این مشکل جز با شدت عمل از میان نخواهد رفت، بدانید که من بی گناه را به جای گنهکار و مردم حاضر را به جای افراد غائب کیفر خواهم کرد و شما را به جای خود خواهم نشانند! (1)

عبداللّه بن زیاد برای پراکنده ساختن مردم از دور مسلم بن عقیل چاره را در به راه انداختن جنگ روانی دید. او جمعی از سرشناسان کوفه را مأمور کرد که با مردم به صحبت پرداخته و آنان را از عاقبت کار بترسانند تا دست از یاری مسلم بن عقیل بردانند، این افراد عبارت بودند از: کثیر بن شهاب حارثی، قعقاع بن شورهلی، شبث بن ربعی تمیمی، حجار بن ابجر، شمر بن ذی الجوشن.

این گروه پنج نفره از نزدیک با حامیان مسلم رابطه برقرار کردند و با قیافه ای حق به جانب، آنان را از ادامه ی همکاری با مسلم برحذر داشتند و در حالی که خود را دلسوز آنان معرفی می کردند به دروغ گفتند که سپاهیان یزید از شام در راهند و در سرکوب شما هیچ تردیدی به خود راه نخواهند داد، بیهوده جان و مال و ناموس خود را در معرض خطر قرار ندهید. (2)

نیرنگ عبیداللّه مؤثر واقع شد و اهالی کوفه که جان خود را در خطر می دیدند

ص: 222

1- الفتوح، ابن اعثم، ج 5، ص 67.

2- حیاة الامام الحسین علیه السلام، باقر شریف القرشی، ج 2، ص 383.

با سخنان این منافقان دست از یاری مسلم بن عقیل برداشتند و با خود گفتند :

نباید به استقبال خطر رفت و بهتر است که تا دیر نشده به خانه های خود برگردیم تا مشیت الهی چه اقتضا کند. (1)

تأثیر نیرنگ های عبیدالله برای متفرق ساختن مردم از دور مسلم به حدی بود که مادر به سراغ فرزند یا برادرش می آمد و دست او را می گرفت و می گفت که فردا سپاهیان یزید از شام به کوفه می رسند و همه را در آتش خشم خود می سوزانند، به خانه ات برگرد! و هرکس هر که را می شناخت از میان جمعیت بیرون می برد و او را به خیال خود از خطر حتم نجات می داد که هنوز سیاهی شب کوفه را فرا نگرفته بود که آن جمعیت انبوه متفرق شدند و مسلم بن عقیل را تنها گذاشتند. (2)

مسلم بن عقیل بعد از آمدن عبیدالله بن زیاد به کوفه، از خانه ی مختار - که در آن سکونت داشت - بیرون آمد و به خانه ی هانی بن عروه رفت و پیروان امام علیه السلام مخفیانه در خانه ی هانی به ملاقات آن جناب می رفتند و به یکدیگر سفارش می کردند که این امر را از دیگران پنهان نگاه دارند .

و آن گاه که عبیدالله بن زیاد متوجه ی حضور مسلم در خانه ی هانی شد، مسلم خانه ی هانی را ترک گفت و عبیدالله، هانی بن عروه را دستگیر نمود و او را زندانی کرد و بعد از شهادت مسلم او را نیز به شهادت رسانید .

هانی بن عروه از خواص اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام به شمار می رفت و در جنگ جمل و صفین و نهروان ملازم رکاب آن حضرت بود و محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را درک کرده بود و از صحابه ی آن حضرت نیز به شمار می رفت و از عمر او در روزی که به دست عبیدالله بن زیاد به شهادت رسید، نود سال می گذشت. (3)

ص: 223

1- الفتوح، ج 5، ص 87 .

2- بحار الانوار، ج 44، ص 350 .

3- مقتل الحسین، مقرّم، ص 151 .

مسلم بن عقیل - آن گاه که همه ی مردم او را رها کردند و تنها ماند - به خانه ی طوعه پناه برد و او مسلم را در گوشه ای از خانه اش پناه داد ، مسلم آن شب را در خانه ی طوعه به سر برد و تا پاسی از شب به عبادت و طاعت الهی پرداخت و هنگامی که به خواب رفت عموی گرامی خود حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را به خواب دید که به او می گفت : به زودی به ما ملحق خواهی شد و زمانی که بیدار شد می دانست که به زودی شهید خواهد شد . (1)

چون سپیده سر زد ، طوعه برای مسلم آب آورد تا برای نماز وضو سازد و به مسلم گفت : مولای من ! ندیدم که خواب به چشمان تو راه یافته باشد .

او در پاسخ طوعه گفت : چرا ، لحظاتی به خواب رفتم و در عالم خواب عمویم امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدم که به من فرمود : بشتاب ! بشتاب ! و من گمان می کنم آخرین روزهای عمر خود را می گذرانم . (2)

آن گاه که مسلم بن عقیل را که بر پیکرش جراحات عمیق بود دستگیر نمودند و به دارالاماره عبیدالله بن زیاد بردند ، بر در قصر چشمش به کوزه ی آبی افتاد ، جرعه ای آب طلب کرد ولی به او آب ندادند . شخصی از نزدیکان عبیدالله بن زیاد به نام مسلم بن عمرو باهلی که در پلیدی دست کمی از عبیدالله نداشت به مسلم گفت : به خدا سوگند که یک قطره از این آب سرد را نخواهی چشید تا از حمیم دوزخ سیراب شوی !

مسلم پرسید : تو کیستی ؟

او گفت : من همان کسی هستم که حق را هنگامی شناختم که تو آن را رها کردی ! و خیرخواه امام خود بودم در حالی که تو نسبت به او بدی کردی و از او اطاعت کردم هنگامی که تو بر او شوریدی ، من مسلم بن عمرو باهلی ام .

ص: 224

1- حیاة الامام الحسین ، ج 2 ، ص 388 .

2- نفس المهموم ، شیخ عباس قمی ، ص 109 .

مسلم در پاسخ او گفت: مادرت به عزایت بنشیند، چه بدخوی و سنگین دل و بی احساسی، ای پسر باهله! تو به حمیم دوزخ و خلود در آتش از من سزاوارتری. (1)

در این حال، عمرو بن حرث (یکی از هواداران عبیدالله) به غلام خود دستور داد تا ظرفی از آب پر کرده و به دست مسلم بن عقیل دهد، مسلم ظرف پر آب را گرفت و چون خواست بنوشد، ظرف از خون سر و دهانش رنگین شد و نتوانست از آن آب بیاشامد، پس سه بار ظرف را از آب پر کردند، در مرتبه ی سوم دندان های ثنایای مسلم در ظرف افتاد و گفت: حمد خدای را که اگر این آب از روزی مقسوم من بود، نوشیده بودم. (2)

پس از شهادت مسلم بن عقیل در روز هشتم ماه ذی حجه سال شصت هجری (همان روزی که امام حسین علیه السلام از مکه به طرف عراق حرکت کرد) ابن زیاد دستور داد تا بدن او را به دار آویختند و سر او را به دمشق نزد یزید فرستاد. مسلم بن عقیل اولین شهید از بنی هاشم است که بدن او به دار آویخته شد و اولین کسی است که سرش به دمشق حمل شده است. (3)

مناجات امام حسین علیه السلام در صبح روز عاشورا - که ترجمه ی آن در متن بیان شد - چنین است:

اللَّهُمَّ أَنْتَ ثَقْتِي فِي كَرْبٍ وَرَجَائِي فِي كُذْلٍ شِدَّةٍ، وَأَنْتَ لِي فِي كُلِّ أَمْرٍ نَزْلٌ بِي ثِقَّةٌ وَعَدَّةٌ، كَمْ مِنْ هَمٍّ يَضَعْفُ فِيهِ الْفؤَادُ وَتَقَلُّ فِيهِ الْحِيلَةُ وَيَخْذَلُ فِيهِ الصَّدِيقُ وَيَسْمِتُ فِيهِ الْعَدُوُّ وَأَنْزَلْتَهُ بِكَ وَشَكْوَتُهُ إِلَيْكَ رَغْبَةٌ مِنْنِي إِلَيْكَ عَمَّنْ سِوَاكَ فَفَرَّجْتَهُ وَكَشَفْتَهُ فَأَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ نِعْمَةٍ وَصَاحِبُ كُلِّ حَسَنَةٍ وَمُنْتَهَى كُلِّ رَغْبَةٍ. (4)

ص: 225

1- کامل، ابن اثیر، ج 4، ص 33 و 34.

2- ارشاد شیخ مفید، ج 2، ص 60.

3- مروج الذهب، مسعودی، ج 3، ص 60.

4- بحار الانوار ج 45، ص 4.

اشاره

.Your browser does not support the audio tag

اشاره

.Your browser does not support the audio tag

سلام خدا بر توباد یا مولا یا حسین ، ای نور جاوید خدا ، ای ستاره ی بی زوال جهان افروز ، ای کشتی نجات ابدیت پیمای بشریت ، ای معدن سخا و موهبت الهی ، ای بی نظیرترین و اعجاب انگیزترین آیه ی خدا در عالم !

در این فصل می خواهیم از تمام عشق و وفا و ایثار سخن بگویم .

آری ،

می خواهیم از عباس رشیدت ، که واژه های عشق و وفا و ایثار با نام مبارک وی تفسیر می شود کمی بگویم ؛ همان برادر ارجمند و بزرگواریت که خون شیر خدا امیرالمؤمنین علیه السلام در رگ های او جریان داشت و سیمای جذّاب و زیبا و پرهیبتش ، یادآور سیمای مبارک پدرت بود .

ابوالفضل علیه السلام کوهی استوا

و هم اکنون نیز در پیشگاه الهی ، شهید بزرگواری است که با توسل به وجود مقدّسش ، گره ها گشوده می شود ، بیماران شفا می یابند و مشکلات برطرف می شود .

ص: 227

آری ،

برادرت ابوالفضل العباس علیه السلام گره گشاست ؛ زیرا وجود مقدّسش پرتویی از انوار خون خداست !

سلام خدا بر توباد یا مولا یا حسین ، ای نور جاوید خدا ، ای ستاره ی بی زوال جهان افروز ، ای کشتی نجات ابدیت پیمای بشریت ، ای معدن سخا و موهبت الهی ، ای بی نظیرترین و اعجاب انگیزترین آیه ی خدا در عالم !

در این فصل می خواهیم از تمام عشق و وفا و ایثار سخن بگویم .

آری ،

می خواهیم از عباس رشیدت ، که واژه های عشق و وفا و ایثار با نام مبارک وی تفسیر می شود کمی بگویم ؛ همان برادر ارجمند و

بزرگوارت که خون شیر خدا امیرالمؤمنین علیه السلام در رگ های او جریان داشت و سیمای جَدّاب و زیبا و پرهیبتش ، یادآور سیمای مبارک پدرت بود .

ابوالفضل علیه السلام کوهی استوار ، دریایی خروشان ، پناهگاه مظلومان و جنگجویی سلحشور و بلند همت و دلاوری چون شیر بود .

.Your browser does not support the audio tag

آن اسوه ی رشادت و جوانمردی و معدن سخا ، چهارده سال بیشتر نداشت که پدر عزیزش مولا امیرالمؤمنین علیه السلام به شهادت رسید . بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام به مدت ده سال در کنار تو مدافع و مطیع بی چون و چرای برادرت امام حسن علیه السلام بود و بعد از شهادت آن حضرت که امامت الهیه به تو منتقل شد ، قدم به قدم همراه تو ، مدافع سرسخت تو و مطیع بی چون و چرای تو بود .

امیرمؤمنان علیه السلام بعد از شهادت مادرت فاطمه ی زهرا علیهاالسلام وقتی خواست ازدواج کند به برادرش عقیل که در نسب شناسی قوی بود ، فرمود :

در میان قبیله های عرب بررسی کن و زنی برایم خواستگاری کن که فرزند شجاع بزاید .

و در نهایت فاطمه امّ البنین از قبیله ی بنی کلاب که در پاکدامنی و سلحشوری در قبیله ی خود زبان زد همگان بود توفیق آن را کسب نمود که همسر پدر بزرگوارت امیرمؤمنان علیه السلام شود .

.Your browser does not support the audio tag

او هر چند مادرش امّ البنین بود ، اما تو آنچنان به او علاقه مند بودی که گویا هر دو از یک مادر می باشید .

آری ،

تو با تمام وجودت برادر رشیدت را دوست می داشتی ؛ زیرا همواره صلابت و هیبت پدرت علی علیه السلام را در سیمای او مشاهده می کردی .

البته چهره ی زیبا و دلربای ابوالفضل علیه السلام همه را مفتون خود نموده بود ؛ آن چنان که همگان او را ماه بنی می خواندند .

او در دشت کربلا آن چنان رشادت و حماسه ای آفرید که تا ابد تمام عالمیان مبهوت رشادت اویند .

ص: 228

و او مقامی بس والا در رستاخیز دارد و بسیاری از گنهکاران را شفاعت می کند و خداوند به حرمت آن حضرت علیه السلام بسیاری از مردمان را از آتش دوزخ رها می سازد .

آری ،

او بعد از تو و امامان معصوم علیهم السلام سرور و سالار شهیدان است و در روز سخت قیامت ، میلیاردها دست با چشم های پر از اشک به سوی دامان او دراز است که برادرت عنایتی کند و دستگیری نماید و از آتش جهنم نجات دهد .

.Your browser does not support the audio tag

فرزندت امام سجاد علیه السلام درباره ی مقام عمویش عباس علیه السلام می فرماید :

إِنَّ لِلْعَبَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَنزِلَةً يَغِيظُهَا جَمِيعُ الشَّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ .

به درستی که برای عباس در روز قیامت نزد خداوند مقام و عظمتی است که همه ی شهدا به آن غبطه و حسرت می خورند .

و در سخنی دیگر آن امام همام علیه السلام فرمود :

خدای رحمت کند عمویم حضرت عباس علیه السلام را که جان گرانبهای خود را در طبق ایثار گذاشت و در عوض دو دستی که از او قطع کردند ، خداوند دوبال به او مرحمت فرماید که در بهشت با ملانکه ها پرواز می کند ، چنانچه به جعفر بن ابی طالب [که دو دستش در جنگ موته قطع شد] دو بال عطا فرمود .

.Your browser does not support the audio tag

برگردم به حماسه ی جاویدت در کربلا :

از روز دوم محرم که تو و یارانت وارد سرزمین کربلا شدید و دشمنان راه را بر شما بستند که نتوانید وارد کوفه شوید تا روز نهم محرم ، مدام از کوفه و حوالی آن سربازان عبیدالله بن زیاد برای نبرد با تو و یارانت گروه گروه به دشت کربلا وارد می شدند تا آن جا که در روز نهم تعداد سپاهیان دشمن به سی هزار نفر رسید و شما نهایتاً صد نفر بودید .

شمر بن ذی الجوشن و عبدالله بن ابی المحل (که امّ البنین عمه ی او بود) به نزد عبیدالله بن زیاد رفتند و گفتند : ای امیر ! خواهرزادگان ما (فرزندان امّ البنین) همراه

ص: 229

با حسین اند ، اگر صلاح ببینی نامه ی امانی برای آن ها بنویس ! عبیدالله بن زیاد پیشنهاد آن ها را پذیرفت و به کاتب خود فرمان داد تا امان نامه ای برای آن ها بنویسد .

.Your browser does not support the audio tag

عبدالله بن ابی المحل امان نامه را به وسیله ی غلام خود به کربلا فرستاد و او پس از ورود به کربلا متن امان نامه را برای فرزندان امّ البنین قرائت کرد و گفت :

این امان نامه ای است که عبدالله بن ابی المحل که از بستگان شماست فرستاده است .

آنان در پاسخ گفتند :

ما را حاجتی به امان نامه ی تو نیست ، امان خدا بهتر از امان عبیدالله است .

و اما برادرت عباس علیه السلام جواب دندان شکنی به شمر ملعون داد ؛ آنگاه که شمر به نزدیکی خیمه ی تو آمد و با صدای بلند عباس و برادرانش را صدا زد و آنان از خیمه بیرون آمدند ، شمر به آن ها گفت : ای فرزندان امّ البنین ! برای شما از عبیدالله امان گرفته ام ! در این هنگام برادرت عباس علیه السلام با صدای رسایش به شمر ملعون گفت :

لعنت خدا بر تو و بر امان نامه ات باد ! آیا ما در امان باشیم و فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم امان نداشته باشد ؟ !

.Your browser does not support the audio tag

و نهیب برادرت عباس علیه السلام شمر را با خفت بازگرداند .

آری ،

برادرت ابوالفضل با فریادهای کوبنده اش بر سر دشمنان ، قلب تو را شاد نمود . پس از ردّ امان نامه ، عمر بن سعد فریاد زد که ای لشکر خدا ! سوار شوید و شاد باشید که به بهشت می روید !! و سواره نظام لشکر دشمن بعد از نماز عصر عازم جنگ شد .

تو در آن هنگام در جلوی خیمه ی خویش نشسته و به شمشیر خود تکیه داده و سر بر زانو نهاده بودی .

خواهرت زینب علیها السلام شیون کنان به نزد تو آمد و گفت : ای برادر ! این فریاد و هیاهو را نمی شنوی که هر لحظه به ما نزدیکتر می شود ؟ ! گویا دشمن قصد حمله به ما را دارد !

ص: 230

توسر برداشتی و فرمودی :

ای خواهرم ! رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ، را همین حال در خواب دیدم ، به من فرمود : ای حسین ! تو به زودی به نزد ما می آیی .

.Your browser does not support the audio tag

خواهرت با شنیدن این سخنان ، آن چنان بی تاب شد که بی اختیار محکم به صورت خود زد و بنای بی قراری نهاد !

تو فرمودی :

ای خواهر ! جای شیون نیست ، خاموش باش ، خدا تو را مشمول رحمت خود گرداند .

در این میان برادر باوفا و دلاورت عباس علیه السلام به نزد تو آمد و عرض کرد : ای برادر ! این سپاه دشمن است که تا نزدیکی خیمه ها

آمده است!

تو در حالی که برمی خاستی در چشمان زیبای برادرت نگاه کردی و با کلامی مهربانانه و ملایم به او فرمودی:

إرگب بنفسی أنت ...

ای برادر! من فدای تو شوم! بر اسب خود سوار شو و از آنان بپرس: مگر چه روی داده؟ برای چه به اینجا آمده اند؟!

آری،

عباس علیه السلام آن قدر در نزد تو دوست داشتی و بلند مرتبه بود که به او فرمودی: جانم فدایت!

و جان همه ی ما فدای خاک پای برادرت عباس علیه السلام باد!

.Your browser does not support the audio tag

آن فرزند شیر خدا با بیست سوار که زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر از جمله آنان بودند، نزد سپاه دشمن آمده و بر آنان بانگ برآورد: چه می خواهید؟

گفتند: فرمان امیراست که به شما بگوئیم یا حکم را بپذیرید و با یزید بیعت کنید و یا آماده ی کارزار شوید!

ص: 231

برادرت به آن ها فرمود: از جای خود حرکت نکنید تا نزد ابی عبدالله رفته و پیام شما را به او عرض کنم.

برادرت به تنهایی نزد تو آمد و ماجرا را به عرض تو رسانید و این در حالی بود که بیست تن همراهان برادرت، سپاه عمر سعد را نصیحت می کردند و از جنگ با تو بر حذر می داشتند و در ضمن از پیشروی آن ها به طرف خیمه ها جلوگیری می کردند.

تو به برادر عزیزت فرمودی:

.Your browser does not support the audio tag

اگر می توانی آن ها را متقاعد کن که جنگ را تا فردا به تأخیر بیندازند و امشب را مهلت دهند تا ما با خدای خود راز و نیاز کنیم و به درگاهش نماز بگذاریم، خدای متعال می داند که من نماز و تلاوت قرآن را دوست دارم.

برادرت عباس علیه السلام به سوی سپاه دشمن بازگشت و از آن ها شب عاشورا را - برای نماز و عبادت - مهلت خواست. عمر بن سعد در موافقت با این درخواست، مردّد بود و سرانجام از لشکریان خود پرسید: که چه باید کرد؟!

عمر و بن حجاج گفت: سبحان الله! اگر اهل دیلم (کنایه از مردم بیگانه) و کفار از تو چنین تقاضایی می کردند سزاوار بود که با آن ها موافقت کنی!

قیس بن اشعث گفت: درخواست آن‌ها را اجابت کن؛ به جان خودم سوگند که آن‌ها صبح فردا با تو خواهند جنگید.

ابن سعد گفت: به خدا سوگند اگر بدانم چنین کنند، هرگز با درخواست آن‌ها موافقت نکنم!

.Your browser does not support the audio tag

و عاقبت فرستاده‌ی عمر بن سعد به نزد برادرت عباس علیه السلام آمد و گفت:

ما به شما تا فردا مهلت می‌دهیم، اگر تسلیم شدید شما را به نزد عبیدالله بن زیاد خواهیم فرستاد و اگر سرباز زدید، با شما پیکار خواهیم نمود.

و آن شب تو و یاران وفادارت تا صبح مشغول نماز و قرائت قرآن و راز و نیاز با خدای خود بودید و از خیمه‌هایتان مناجات ملکوتیان به آسمان‌ها بلند بود و ملائکه

ص: 232

با نزولشان در خیمه‌های شما جان می‌گرفتند و به آسمان‌ها بال می‌گشودند؛ و این در حالی بود که خنده‌های مستانه از خیمه‌های آن دشمنان کافر کیش، در دل زنان و کودکان رعب و وحشت ایجاد کرده بود.

و در ظهر روز عاشورا - در آن نبرد نابرابر - بعد از شهادت تمامی یاران با وفایت، برادرت عباس علیه السلام از تو اجازه‌ی میدان گرفت.

تو با شنیدن سخنان برادر عزیزت گریه کردی و فرمودی:

.Your browser does not support the audio tag

ای عباس! تو پرچمدار لشکر منی، با رفتن تو دیگر کسی ندارم.

اما برادرت همچنان اصرار می‌کرد که به او اجازه‌ی میدان دهی تا جانش را همانند دیگر یاران فدای تو کند.

تو به چشمان نازنین برادرت نگاه کردی و فرمودی:

ای برادر! حالا که عازم میدانی پس خود را به شریعه‌ی فرات برسان و برای کودکان و تشنه‌لبان حرم آب بیاور.

برادرت پذیرفت و به سراغ کودکان لب تشنه رفت و به آنان وعده داد که به زودی برای شما آب خواهم آورد.

برادرت عباس علیه السلام بی‌درنگ سوار بر اسب شد در حالی که نیزه بر دست و مشک بر دوش داشت به طرف شریعه حرکت کرد و تو با نگاه‌های دردمندت او را بدرقه نمودی.

برادرت در حالی به شریعه‌ی فرات رسید که چند صد نفر شریعه را در محاصره‌ی خود داشتند؛ ولی عباس با غرّش شیرشکنش و شجاعت بی‌نظیرش با یک حمله‌ی سریع محاصره را در هم شکسته و خود را به شریعه رسانید.

.Your browser does not support the audio tag

او از کثرت تشنگی و خستگی ، همین که دست بر زیر آب برد تا مقداری آب بنوشد ...

فَذَكَرَ عَطَشَ الْحُسَيْنِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ

به یاد تشنگی تو و کودکان افتاد و آب را روی آب ریخت و نخورد! و آن مرد خدا

ص: 233

و فداکار چنین گفت :

وَاللَّهِ لَا أَذُوقُ الْمَاءَ وَ سِيدِي الْحُسَيْنِ عَطَشَانَا .

به خدا قسم آب نمی خورم در حالی که آقا و مولایم حسین تشنه است .

او با سرعت مشک را پر از آب نمود و بر اسبش سوار شد و شتابانه به جانب خیمه ها حرکت کرد .

تعداد زیادی از دشمنان با نیزه و شمشیرهای کشیده به کارزار عباس آمدند تا راه را بر او ببندند و او را از رساندن آب به خیم حرم منع سازند .

برادر دلاور در حالی که در یک دستش نیزه و در دست دیگرش مشک پر آب بود نبرد جانانه ای کرد و تعداد زیادی از دشمنان را به درک واصل نمود .

.Your browser does not support the audio tag

برادرت همچنان با سرعت به سمت خیمه ها حرکت می کرد و هرکس از دشمنان که در مسیرش می آمد بدنش با نیزه او شکافته می شد .

چند نفر از دشمنان خود را در پشت درختان نخل پنهان کردند و همین که برادرت از آن جا عبور کرد به ناگاه بیرون آمدند و بر او حمله نمودند و با شمشیر دست راست او را قطع کردند .

برادرت مشک پر آب را بی درنگ به دست چپ گرفت و شتابانه به سمت خیمه حرکت نمود ؛ لیکن آن کافران دسته جمعی بر او حمله ور شدند و دست چپ او را نیز از بدن جدا ساختند . در حالی که خون از دستان مبارک برادرت جاری بود او مشک را به دندان گرفت و با تمام توان به سمت خیمه ها حرکت نمود .

.Your browser does not support the audio tag

در این میان تیری بر مشک آب او زدند و مشک پاره شد و آب بر زمین ریخت و امید برادرت عباس علیه السلام به ناامیدی تبدیل گشت .

در این میان یکی از آن نطفه حرامان با تیری بر سینه ی نازنین برادرت زد و عباس علیه السلام دیگر نتوانست طاقت بیاورد و از روی اسب با

صورت بر زمین افتاد؛ زیرا آن دلاور دیگر در بدن دست نداشت تا آن را سپر صورت خویش گرداند.

ص: 234

آن مرد خدا در حالی که غرقه به خون بود با صدای بلند تو را صدا زد:

ادرکنی یا أخی .

ای برادر مرا دریاب!

تو همین که صدای برادرت را شنیدی در حالی که گاهی نگاهت به سوی خيام حرم و گاهی به جانب میدان بود با عجله خود را کنار بدن بی دست و پیکر مجروح عباس رسانیدی و سر او را در آغوش گرفتی و در حالی که می گریستی فرمودی:

Your browser does not support the audio tag.

الآن إنكسرَ ظَهري و قَلَّتْ حِيلَتِي .

هم اکنون پشتم شکست و قدرتم کاهیده شد .

برادرت عباس علیه السلام هنوز رمقی در بدن داشت ، چشمان نازنیش را گشود و با لبخندی در چشمان پر از اشک تو نظر نمود .

او با لبخندش به تو می گفت که :

ای برادر ، عباس هم رفت تا در کنار علی اکبر ، میهمان جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شود .

تو در همان حال که می گریستی به برادرت فرمودی :

ای برادر! بعد از تو چه کسی از کودکان و زنان حرم دفاع کند؟

عباس هم در آغوش تو شروع به گریستن نمود و سپس به تو وصیت نمود:

ای برادر ، مرا به دو جهت به خیمه مبر!

یکی آن که به دخترت سکینه وعده ی آب دادم ، ولی نتوانستم به این وعده عمل کنم .

دوم ، چون پرچمدار لشکر و سپاه تو بودم اگر اهل حرم جنازه ی مرا ببینند بسیار بی قراری می کنند و از قدرت و توانشان کاسته می شود .

او دیگر نتوانست سخن بگوید و در آغوش تو جان داد .

ص: 235

.Your browser does not support the audio tag

تو در حالی که اشک چشمان خود را با آستین پاک می کردی پیکر پاک برادرت را رها نمودی و تنها به طرف خيام برگشتی . دخترت سکینه سراسیمه نزدیک تو شد و گفت : ای پدر ! از عمویم عباس چه خبر ؟ او که رفته بود برایمان آب بیاورد بر سرش چه آمده است ؟

در آن حال بغض گلویت ترکید و با صدای بلند گریستی و به دخترت فرمودی :

یا ابتاه إِنَّ عَمَّكَ الْعَبَّاسَ قُتِلَ .

ای دخترم ! عمویت عباس کشته شد .

سکینه فریاد زد و بلند بلند گریست . خواهرت زینب علیها السلام و دیگر بانوان حرم از خیمه ها بیرون ریختند و در حالی که بر سر و روی خود می زدند فریاد بر آوردند :

واأخاه ، وعباساه ، وقلّة ناصراه ، واضیعتاه من بعدک .

وای برادر ، وای عباس ، وای از کمی یاور و ناصر ، وای از مصیبت هایی که بعد از تو با آن روبرو می شویم .

تو دیگر تمام یاران وفادار عزیزت را از دست داده بودی و اکنون یکه و تنها و بی یاور و بی کس در میان هزاران دشمن وحشی قرار گرفته بودی و هرچه فریاد می زدی :

آیا کسی هست که مرا یاری کند ؟

.Your browser does not support the audio tag

آیا کسی هست که از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دفاع کند ؟

آیا جوانمردی هست که از زنان و کودکان دفاع کند ؟

اما در جواب تو آن کافرکیشان نعره های ددمنشانه ی خود را بالاتر می بردند و رعب و وحشت بیشتری در دل کودکان و زنان می افکندند .

دیگر عباس تو نبود که با فریادهای شیرگونه اش آنان را خاموش کند و با شمشیرش هرکس که به سمت حرمت نزدیک شود سرش را متلاشی سازد .

آری ،

عباس عزیزت دو دستش را در راه والای تو از دست داد و در عوض آن دو دست ، صاحب دو بال گشت و همراه ملائکه ی الهی به آسمان ها پرواز نمود و به ابدیت پیوست .

وفاداری به محبوب قلبش - که تو بودی - او را به چنان اوجی رسانید که تا ابد این وفاداری و فداکاری در عالم می درخشد و جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و پدرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای همیشه با عباس بر عالمیان مباحث می کنند .

.Your browser does not support the audio tag

در وفاداریش نسبت به تو این جمله ی تاریخی سند گویایی است که حتی دشمن هم از آن یاد میکند و به دیده ی تحسین می نگرد .

وقتی که یزید پرچم ابوالفضل علیه السلام را مشاهده می کند که هیچ جای سالمی جز دستگیره برای آن نمانده می گوید :

هكذا يكونَ وفاءُ الأخِ لآخيه .

این چنین است وفاداری برادر نسبت به برادرش .

برادرت عباس علیه السلام نور خداست ، برادرت عباس علیه السلام مشکل گشاست ، برادرت عباس علیه السلام باب الحوائج است و در روز رستاخیز میلیاردها دست به سوی دامان آن شهید دست قلم شده دراز است و از هم اکنون دستان لرزان ما به سوی دامان پر مهر برادرت عباس علیه السلام دراز است که آن حضرت با دستان خدائی اش ما را دست گیرد .

.Your browser does not support the audio tag

امّ البنین مادر عباس علیه السلام چهار جوان دلبنده را همراه تو نموده بود تا آنان فدائی تو شوند و عباس علیه السلام ابتدا برادرانش را به میدان فرستاد تا اجرش در صبر بر مصیبت برادران افزون شود .

بعد از شهادت ، در آن روزهایی که زنان و اهل و عیال حریم ولایت ، از اسارت آزاد شدند و از شام به مدینه بازگشتند ، امّ البنین مادر عباس علیه السلام ، خواهرت زینب علیها السلام را کنار قبر جدّت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ملاقات نمود . پرسید از پسران من چه خبر داری ؟ خواهرت فرمود : فرزندان کشته شده اند . امّ البنین گفت : همه شان به فدای حسین باد . سپس به خواهرت گفت : بگو بینم با حسین من چه کردند ؟ خواهرت فرمود : حسین را هم کشته اند . امّ البنین فریاد بر کشید و بر سر زد و بلند گریه کرد و گفت : واحسیناه ، واحسیناه !

.Your browser does not support the audio tag

امّ البنین تو را خیلی دوست می داشت و زمانی که خبر شهادت چهار فرزند دلاورش

ص: 237

را شنید به مردم مدینه می گفت : همه ی فرزندانم و آنچه در زیر آسمان کبود است به فدای حسین !

او روزها می آمد و در قبرستان بقیع برای چهار فرزندش اشک می ریخت که دوست و دشمن به حال او گریه می کردند ، وقتی زنان مدینه او را تسلیت می گفتند که ای امّ البنین ! خداوند به تو صبر و اجر مرحمت کند ، می گفت :

ای زنان مدینه! دیگر مرا امّ البنین (مادر پسران) نخوانید که با این خطاب مرا به یاد شیران شجاعم می اندازید، مرا به خاطر فرزندانم امّ البنین می گفتند؛ ولی دیگر من پسر ندارم.

او شنیده بود که دستان فرزند دلبندهش را در کربلا قطع نمودند و تیر بر سینه اش زدند و با عمود آهنین بر فرق مبارکش کوبیدند و سرش را شکافتند.

امّ البنین در عزای فرزند دلاورش این مرثیه را می خواند:

Your browser does not support the audio tag.

ای عباسم! ای نور چشمم! ای دلاورم!

شنیده ام که در کربلا با عمود آهنین بر سرت زده اند!

ای دلاورم! تا شمشیر در دست بود هرگز دشمن توانایی نزدیک شدن به تو را نداشت.

سلام خداوند بر برادرت عباس، که ایثار و وفاداری را در عالم به بهترین وجهی تفسیر نمود.

و سلام خدا بر تو باد یا مولا یا حسین! که راه سعادت و پرواز را تا ابد به بشریت نشان دادی.

دشمن تو را کشت که به خیال باطلش نور تو را خاموش کند؛ ولیکن پرتویی از نورت آسمانها و زمین را روشن نموده است و تا ابد این نور می درخشد و قلب های مستعد را با نور خدا منور می گرداند.

آن گاه که آن کافرکیشان نطفه حرام، سر تو و برادرت عباس علیه السلام را بر نیزه زدند و در شهرها گردانیدند، در حقیقت خورشید و ماه را بر نیزه زدند.

ص: 238

آنان سر مبارک تو را - به فرمان ابن زیاد ملعون - در کوچه های کوفه می گردانیدند، در آن هنگام برخی مشاهده نمودند که آن سر نازنین بر فراز نیزه قرآن تلاوت می کند و این آیه ی سوره ی کهف را می خواند:

Your browser does not support the audio tag.

« أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا » (1)

آیا گمان کردی اصحاب کهف و رقیم از آیات شگفت انگیز ما بودند؟!

و در چند موضع در مسیر کوفه تا شام سر مبارکت بر فراز نیزه قرآن خواند و آن لقمه حرامان با سنگ بر سر مقدّست می زدند!

آری،

تو روح قرآنی ، تو همانند پدر ارجمندت امیرمؤمنان علیه السلام آیه آیه ، کلمه کلمه ، حرف حرف قرآنی .

آن قوم کافر روح قرآن را بر سر نیزه زدند و آن گاه نیز که بر فراز نیزه قرآن می خواندی و آنان با سنگ سرت را نشانه گرفتند در حقیقت هویت و حقیقت قرآن را با سنگ زدند .

از برکات سر مبارکت بگویم که چون خورشید بر بالای نیزه می درخشید .

.Your browser does not support the audio tag

در راه اسارت اهل بیت از کوفه به شام ، وقتی لشکر ابن زیاد به کنار دیر راهب رسید ، سر مقدّست را در صندوق گذاشتند و در اطراف آن نشستند و به شرب خمر پرداختند ، ناگاه دیدند دستی از دیوار بیرون شد با قلمی که از آهن بود این کلام را با رنگ خون نوشت :

أَتْرَجُوا أُمَّةً قَتَلَتْ حُسَيْنًا شَفَاعَةَ جَدِّهِ يَوْمَ الْحِسَابِ .

چگونه مردمی که خون حسین علیه السلام را به ناحق ریختند ، امید آن دارند که در روز قیامت جدّش آنان را شفاعت کند ؟ !

با دیدن این منظره ترس آنان را فرا گرفت ، خواستند آن دست و قلم را بگیرند که از دیده ی آنان غائب شد و تا سه مرتبه آن صحنه تکرار شد

ص: 239

1- سوره ی کهف ، آیه ی 9 .

و آن شب آن کافرکیشان با ترس و وحشت به خواب رفتند .

راهب آن دیر می گوید :

نیمه شب صدائی را شنیدم که تسبیح کنان و تقدیس گویان اند و یا قدّوس یا قدّوس می گویند ، سر از دیر بیرون کردم دیدم از صندوقی که در کنار دیر گذاشته بودند نوری عظیم به طرف آسمان قد کشیده و از آسمان فرشتگان دسته دسته کنار صندوق فرود آمده و می گویند :

.Your browser does not support the audio tag

السلام علیک یابن رسول الله ، السلام علیک یا ابا عبدالله ، صلوات الله و سلامه علیک .

راهب با دیدن این منظره جزع و فزع کرد و چون شب به سر آمد و طلوع فجر رسید نزد لشکر آمد و از امیر لشکر پرسید ، به او گفتند : خولی است . نزد خولی آمد و پرسید در این صندوق چیست؟ گفت : در این صندوق سر مرد خارجی است که در سرزمین های عراق پیدا شد و ابن زیاد او را کشت . از نامش پرسید ، گفت : حسین بن علی است . پرسید : نام مادرش چیست ؟ گفتند : فاطمه دختر محمّد . راهب به آنان گفت : نابود باشید از آنچه انجام داده اید ، علما و بزرگان ما چه درست گفته اند که هر وقت این شخص کشته شود آسمان خون خواهد گریست و این جز در پیامبر و وصی پیامبر نخواهد بود .

سپس آن راهب با معرفت به آنان گفت: از شما می‌خواهم که ساعتی این سر را به من واگذار کنید.

گفتند: ما این سر را به شام برای یزید می‌بریم تا جایزه بگیریم.

راهب گفت: آن چه بخواهید به شما می‌دهم.

Your browser does not support the audio tag.

آنان پذیرفتند و راهب مقدار زیادی به آنان پول داد و سر مقدس را برای ساعتی گرفت.

راهب سر مقدس را به صومعه برد و با مشک و گلاب شستشو داد و معطر و خوشبو نمود و روی سجاده‌ی خود گذاشت و نالید و گریه کرد و با آن سر مقدس سخن گفت:

یا ابا عبدالله! به خدا بر من سخت است که چرا کربلا نبودم تا جان خود را فدایت کنم.

ص: 240

ای فرزند رسول خدا! آنگاه که جدت را زیارت کردی شهادت بده که من اسلام آورده‌ام و مسلمانم و بانگ برداشت: اشهد أن لا اله إلا الله وحده لا شریک له و اشهد أن محمداً عبده و رسوله و اشهد أن علیاً ولی الله؛ سپس سر را برگرداند و دیگر در دیر نماند، بلکه در بیابان‌ها و کوهستان‌ها مدتی به عبادت گذراند تا از دنیا رفت.

Your browser does not support the audio tag.

آری،

راهبی به برکت سر مقدس مسلمان می‌شود؛ ولیکن آن مسلمان نمایان که مدعی دین و ایمان بودند تو را مظلومانه به شهادت رساندند و ننگ ابدی را شامل خود نمودند.

و اما داستان دیگر که سر مقدس سبب نجات یک مسیحی شد بدین قرار است:

مرحوم سید بن طاووس از فرزندت امام زین العابدین علیه السلام نقل می‌کند: روزی که سر مبارکت را به بزم شراب آن میمون باز نطفه حرام آوردند، برخی از سفرای دیگر کشورها در آن بزم حضور داشتند. فرستاده‌ی سلطان روم که مردی اشراف زاده بود در آن مجلس از یزید پرسید این سر کیست؟

آن ملعون گفت: تو را با این سؤال چه کار!

آن اشراف زاده رومی گفت: چون در مراجعت از آن چه دیده‌ام مورد سؤال قرار می‌گیرم، باید بدانم تا به سلطان روم ابلاغ کنم و دوست دارم در شادی شما شاد باشم. یزید گفت: این سر حسین بن علی است.

.Your browser does not support the audio tag

پرسید : مادرش کیست ؟

گفت : فاطمه دختر پیامبر خدا .

نصرانی به یزید گفت : اف بر تو و بر دین تو ، دین من از دین شما بهتر است .

من از نوادگان داوودم و فاصله ی میان من و داوود خیلی زیاد است ؛ ولی مردم مرا بدین جهت احترام کرده و خاک کف پایم را به عنوان تبرک می برند ولی شما فرزند دختر پیغمبرتان را که یک مادر بیشتر فاصله نمی خورد می کشید ؟ این چه دینی است که شما دارید ؟ !

ص: 241

یزید آن چنان خشمگین شد که دستور داد آن مرد نصرانی را به قتل برسانند !

.Your browser does not support the audio tag

نصرانی گفت : مرا می خواهی بکشی ؟ دیشب پیامبرتان را در خواب دیدم و مرا بشارت بهشت داد و تعجب کردم و اکنون آن حقیقت برای من روشن شد .

آن نصرانی در حالی که شهادتین بر زبان داشت ، سر مقدّس تو را برداشت و به سینه چسبانید و می بوسید و گریه می کرد تا او را کشتند !
سلام خدا بر تو باد که همواره هدایت گر بشر و کشتی نجاتی و در تمام زمان ها انسان های پاکزاد با نور تو راه می یابند و رستگار می شوند .

ص: 242

توضیحات فصل هفتم : ردّ امان نامه توسط حضرت عباس علیه السلام ، رشادت و وفاداری حضرت عباس علیه السلام ، برکات سر مقدّس امام حسین علیه السلام و مباحث متعدد دیگر

عبدالله بن ابی المحل (که امّ البنین عمه ی او بود) در کوفه به عبیدالله بن زیاد گفت : ای امیر ! خواهرزادگان ما همراه حسین اند ، اگر صلاح می دانی امان نامه ای برای آن ها بنویس ! عبیدالله پیشنهاد آن ها را پذیرفت و به کاتب خود فرمان داد تا امان نامه ای برای آن ها بنویسد . عبدالله بن ابی المحل امان نامه را به وسیله ی غلام خود به کربلا فرستاد و او پس از ورود به کربلا متن امان نامه را برای فرزندان امّ البنین قرائت کرد و گفت : این امان نامه ای است که عبدالله بن ابی المحل که از بستگان شماس است ، فرستاده است ؛ آن دلاوران در پاسخ گفتند : ما را حاجتی به امان نامه ی تو نیست ، امان خدا بهتر از امان عبیدالله است . (1)

همچنین شمر بن ذی الجوشن به نزدیکی خیام امام آمد و فرزندان امّ البنین (عباس ، عبدالله ، جعفر ، سلیمان) را صدا زد ، آن ها بیرون آمدند ، شمر به آن ها گفت : برای شما از عبیدالله امان گرفته ام ! و آنان متفقاً گفتند : خدا تو را و امان نامه ی تو را لعنت کند ، ما امان داشته باشیم و فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم امان نداشته باشد ؟ !! (2)

- 1- كامل ، ابن اثير ، ج 4 ، ص 56 .
- 2- انساب الاشراف ، بلاذري ، ج 3 ، ص 184 .

پس از ردّ امان نامه ، عمر بن سعد - در عصر روز تاسوعا - فریاد زد که : ای لشکر خدا ! سوار شوید و شاد باشید که به بهشت می روید !! و سواره نظام لشکر بعد از نماز عصر عازم جنگ شد . در این هنگام امام حسین علیه السلام در جلوی خیمه ی خویش نشست و به شمشیر خود تکیه داده و سر بر زانو نهاده بود ، حضرت زینب کبری علیها السلام شیون کنان به نزد برادر آمد و گفت : برادر ! این فریاد و هیاهو را نمی شنوی که هر لحظه به ما نزدیک تر می شود ؟ !

امام حسین علیه السلام سر برداشت و فرمود :

خواهرم ! همین حال رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را در خواب دیدم ، به من فرمود : به نزد ما می آیی .

زینب با شنیدن این سخنان ، آن چنان بی تاب شد که بی اختیار محکم به صورت خود زد و بنای بی قراری نهاد !

امام علیه السلام گفت : ای خواهر ! جای شیون نیست ، خاموش باش ، خدا تو را مشمول رحمت خود گرداند .

در این اثنا حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام آمد و به امام حسین علیه السلام عرض کرد : ای برادر ! این سپاه دشمن است که تا نزدیکی خیمه ها آمده است !

امام در حالی که بر می خاست فرمود :

ای عباس ! جانم فدای تو باد ! بر اسب خود سوار شو و از آنان بپرس : مگر چه روی داده ؟ برای چه به اینجا آمده اند ؟ !

حضرت عباس علیه السلام با بیست سوار که زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر از جمله آنان بودند ، نزد سپاه دشمن آمده و پرسید : چه رخ داده و چه می خواهید ؟ !

گفتند : فرمان امیر است که به شما بگوییم یا حکم را بپذیرید و یا آماده ی کارزار شوید !

عباس علیه السلام گفت : از جای خود حرکت نکنید و شتاب به خرج ندهید تا نزد

ابی عبدالله رفته و پیام شما را به او عرض کنم . آن ها پذیرفتند و عباس بن علی علیهما السلام به تنهایی نزد امام حسین علیه السلام رفت و ماجرا را به عرض امام رسانید و این در حالی بود که بیست تن همراهان او ، سپاه عمر سعد را نصیحت می کردند و آنان را از جنگ با امام حسین علیه السلام بر حذر می داشتند و در ضمن از پیشروی آن ها به طرف خیمه ها جلوگیری می کردند. (1)

حیب بن مظاهر به زهیر بن قین گفت : با این گروه سخن باید گفت ، خواهی تو و اگر خواهی من . زهیر گفت : توبه نصیحت این قوم آغاز سخن کن .

حیب بن مظاهر رو به سپاه دشمن کرد و گفت : بدانید که شما بد جماعتی هستید ، همان گروهی که نزد خدا در قیامت حاضر شوند در حالی که فرزندان رسول خدا و عترت و اهل بیت او را کشته باشند .

عزرة بن قیس گفت : ای حیب ! تو هر چه خواهی و هر چه می توانی خودستایی کن !

زهیر گفت : ای عزرة ! خدای عزوجل اهل بیت را از هر پلیدی دور نموده و آن ها را پاک و منزّه داشته است ، از خدا بترس که من خیرخواه توأم ، تو را به خدا از آن گروه مباحث که یاری گمراهان کنند و به خاطر خشنودی آنان ، نفوسی را که طیب و طاهرند ، بکشند .

عزرة گفت : ای زهیر ! تو از شیعیان این خاندان نبوده بلکه عثمانی هستی !

زهیر گفت : [بلی ، قبلاً بودم ولی اکنون شیعه ی آنان شده ام] آیا در اینجا بودنم به تو نمی گوید که من پیرو این خاندانم ؟ ! به خدا سوگند که نامه ای برای او نوشتم و قاصدی را نزد او نفرستادم و وعده ی یاری هم به او ندادم ؛ بلکه او را در بین راه دیدار نمودم و هنگامی که او را دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و منزلت امام حسین علیه السلام نزد او را به یاد آوردم و چون دانستم که دشمن بر او رحم نخواهد کرد ، تصمیم به یاری او گرفتم تا جان خود را فدای او کنم ، باشد که حقوق خدا

ص: 245

و پیامبر او را که شما نادیده گرفته اید ، حفظ کرده باشم (1).

امام حسین علیه السلام به عباس علیه السلام فرمود: اگر می توانی آن ها را متقاعد کن که جنگ را تا فردا به تأخیر بیندازند و امشب را مهلت دهند تا ما با خدای خود راز و نیاز کنیم و به درگاهش نماز بگذاریم ، خدای متعال می داند که من نماز و تلاوت قرآن را دوست دارم (2).

امام صادق علیه السلام فرمود:

تاسوعا روزی است که در آن روز امام حسین علیه السلام و اصحابش را محاصره کردند و لشکر کوفه و شام در اطراف او حلقه زده و ابن مرجانه و عمر بن سعد به جهت کثرت لشکر و سپاه ، اظهار شادی و مسرت می کردند و در این روز حسین علیه السلام را تنها و غریب یافتند و دانستند که دیگر یآوری به سراغ او نخواهد آمد و اهل عراق او را مدد نخواهند کرد .

سپس امام صادق علیه السلام فرمود:

پدرم فدای آن کسی که او را غریب و تنها گذاشته و در تضعیف او کوشیدند (3).

امام حسین علیه السلام در شب عاشورا به یارانش دستور داد که در پشت خیمه ها خندقی حفر نمایند که دشمن نتواند از پشت شیخون بزند ، و همچنین فرمان داد تا مقداری چوب و نی در آن خندق بریزند که به محض حمله ی دشمن ، آن چوب و نی ها را آتش بزنند تا راه ارتباطی دشمن با خیمه ها قطع شود و فقط از یک قسمت که یاران امام مستقر بودند ، نبرد صورت پذیرد و این تدبیر بسیار سودمند بود (4).

عباس بن علی علیهما السلام در سال بیست و شش هجری متولد شد و مادر بزرگوار آن حضرت ، امّ البنین فاطمه دختر حزام بن خالد است .

ص: 246

1- انساب الاشراف ، بلاذری ، ج 3 ، ص 184 .

2- اعلام الوری ، ص 234 ، الملهوف ، ص 38 .

3- سفینة البحار ، ج 2 ، ص 123 .

4- الامام الحسین و اصحابه ، فضل علی قزوینی ، ص 257

امیرالمؤمنین علیه السلام به برادرش عقیل - که عالم به انساب و اخبار عرب بود - فرموده بود: برای من زنی را که فرزند شجاع بیاورد انتخاب کن. عقیل، فاطمه دختر حزام را معرفی کرد و گفت: در عرب شجاع تر از پدران او کسی را نمی شناسم. امام علی علیه السلام با او ازدواج کرد و اول فرزندى که از امّ البنین به دنیا آمد، عباس علیه السلام بود که او را به سبب زیبایی سیما، قمر بنی هاشم لقب داده بودند و کنیه ی او ابوالفضل است، و پس از عباس از امّ البنین سه فرزند به ترتیب عبدالله و عثمان و جعفر متولد شدند. عباس علیه السلام چهارده سال با پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام و باقی عمر را در کنار دو برادرش زندگی کرد و هنگام شهادت سی و چهار سال از عمر شریفش گذشته بود. او در شجاعت بی نظیر بود و هنگامی که بر اسب سوار می شد پای مبارکش به زمین می رسید.

نقل است که روزی امام سجاد علیه السلام به فرزند عباس علیه السلام که نامش عبدالله بود نظر کرد و گریست و فرمود: هیچ روزی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سخت تر از روز جنگ احد که حمزه شهید گردید و بعد از آن روز جنگ موته که جعفر بن ابی طالب شهید گردید، نبود؛ و هیچ روزی مانند روز حسین علیه السلام نبود، سی هزار نفر گرد او جمع شدند که خود را از این امت می دانستند! و با خون حسین علیه السلام به خدا تقرّب می جستند! و حسین علیه السلام آن ها را موعظه فرمود، ولی نپذیرفتند، تا او را به ستم شهید کردند.

سپس امام سجاد علیه السلام فرمود:

خدا عمویم عباس را رحمت کند! او خود را فدای برادرش حسین علیه السلام نمود و ایثار کرد تا این که هر دو دست او قطع شد و خداوند به او همانند جعفر طیار دو بال عطا فرمود که در بهشت با فرشتگان پرواز کند.

و فرمود:

برای عباس نزد خدای متعال منزلت و درجه ای است که تمام شهدا در قیامت به آن درجه و منزلت غبطه می خورند. (1)

ص: 247

1- ابصار العین، شیخ محمد سماوی، ص 25.

عده ای از تاریخ نویسان نوشته اند :

عباس علیه السلام چون تنهایی امام حسین علیه السلام را دید ، نزد او آمد و گفت : آیا مرا رخصت می دهی تا به میدان روم ؟

امام حسین علیه السلام گریه ی شدیدی کرد و آن گاه گفت : ای برادر ! تو صاحب پرچم و علمدار من هستی .

عباس گفت : ای برادر ! سینه ام تنگ و از زندگی خسته شده ام ، می خواهم از این منافقان خونخواهی کنم .

امام حسین علیه السلام فرمود : برای این کودکان کمی آب تهیه کن .

عباس به میدان آمد و سپاه کوفه را موعظه کرد و آن ها را از عذاب خدا ترساند ولی اثری نکرد ، پس بازگشت و ماجرا را به برادر گفت ، در آن هنگام بود که فریاد العطش کودکان را شنید ، پس بر مرکب سوار شد و مشک و نیزه ی خود را برگرفت و آهنگ فرات نمود ، چهارهزار نفر از سپاه دشمن که بر فرات گمارده شده بودند ، او را احاطه کردند . عباس علیه السلام آن ها را پراکنده کرد و هشتاد نفر از آنان را کشت تا وارد فرات شد و چون خواست مقداری آب بنوشد ، یاد عطش امام حسین علیه السلام و اهل بیت و کودکان او را از نوشیدن آب باز داشت پس آب را ریخت و گفت : ای نفس ! زندگی بعد از حسین علیه السلام خواری و ذلت است و بعد از او نمایی تا این ذلت را ببینی ؛ این حسین علیه السلام است که شربت مرگ می نوشد و تو آب سرد و گوارا می نوشی ؟ !

و سپس مشک را پر از آب نمود و سوار بر اسب شد و با سرعت به سمت خيام حرکت کرد در حالی که این رجز را می خواند :

از مرگ هرگز نمی هراسم چون فریاد زند ، تا هنگام مقابله با شجاعان آنان را با شمشیر به زیر افکنم ؛ من نفس خود را حافظ و نگهدارنده ی پسر پیامبر قرار داده ام ، من عباسم و در روز ملاقات بیم از مرگ ندارم . (1)

ص: 248

دشمن یکپارچه بر او هجوم بردند تا این که نوفل ازرق دست راست او را از بدن جدا کرد ، آنگاه مشک را بر دوش چپ نهاد و پرچم را به دست چپ گرفت و با صدای بلند این رجز را خواند :

به خدا سوگند ، گرچه دست راستم را جدا کردید ولی من همیشه حامی دینم خواهم بود و حامی امامی که در ایمانش صادق است و فرزند پیامبر پاک و امین است .

دست چپ عباس علیه السلام را نیز همان ملعون از میچ جدا کرد ؛ و نیز نقل شده است که در آن هنگام حکیم بن طفیل که در پشت درخت خرما کمین کرده بود شمشیری بر دست چپ او زد و آن را از بدن جدا کرد ، آن حضرت پرچم را به سینه ی خود چسباند و این رجز را خواند :

ای نفس ! از کافران مهراس و به رحمت خدا شاد باش با پیغمبر که او مولای برگزیده ی خداست . پروردگارا ! آن ها را به آتش جهنم بسوزان .

سپس مشک را به دندان گرفت ؛ آن گاه تیری بر مشک زدند و آب های آن فرو ریخت .

بس فرو بارید بر او تیر تیز مشک شد بر حالت او اشک ریز

آن چنان گریید بر او چشم مشک تا که چشم مشک شد خالی ز اشک

و تیر دیگری بر سینه ی مبارکش اصابت کرد ، و بعضی گفتند تیر بر چشم حضرت نشست و برخی نوشته اند که عمودی آهنین بر فرق مبارکش زدند که از اسب بر زمین افتاد . (1)

امام حسین علیه السلام با سرعت خود را بر بالین برادرش رسانید و بر دشمن حمله کرد و آنان از مقابلش گریختند . آن حضرت بالای سر عباس علیه السلام ایستاد و فرمود :

الآن إنكسر ظهري وقلَّتْ حيلتي . (2)

الآن کمرم شکست و راه چاره به رویم بسته شد .

ص: 249

1- بحار الانوار ، ج 45 ، ص 42 .

2- بحار الانوار ، ج 45 ، ص 42 .

امام حسین علیه السلام نشست و سر عباس علیه السلام را در دامن گرفت و خون از چشمانش پاک کرد و او را دید که می‌گرید، فرمود: برادر از چه می‌گریی؟ ابوالفضل علیه السلام عرض کرد: چگونه نگریم ای برادر و ای نور چشمم؟!

و امام حسین علیه السلام نشست بود که عباس علیه السلام فریادی زد و روح پاکش به ملکوت اعلی پیوست، حسین علیه السلام فریاد برآورد: وا اخاه و اعباساه. (1)

بعد از پایان رسیدن صحنه‌ی دلخراش عاشورا، سر مقدس امام حسین علیه السلام را به خولی ملعون سپردند تا هر چه زودتر به قصر دارالاماره عبیدالله بن زیاد برساند، خولی با عجله و شتاب تلاش کرد تا خود را به کوفه برساند، ولی چون فضای کوفه را شب فرا گرفته بود و تاریکی همه جا گسترده، دیگر زمینه‌ای برای ملاقات با ابن زیاد فراهم نشد، لذا سر مطهر امام حسین علیه السلام را به خانه‌ی خویش برد.

«نوار» زوجه خولی گوید:

خولی سر آن حضرت علیه السلام را به خانه آورد و در زیر ظرفی جای داد و آمد در میان بستر خواب، از او سؤال کردم چه آورده‌ای؟ گفت: چیزی که یک عمر ما را تأمین کند، سر حسین را آورده‌ام.

گفتم: وای به حال تو مردم از مسافرت‌ها طلا و نقره می‌آورند، ولی تو رفتی سر حسین علیه السلام فرزند پیغمبر آورده‌ای!! به خدا قسم دیگر سر خود را با تو روی یک بالین نخواهم گذاشت، این جمله را گفتم از اطاق خواب بیرون دویدم و رفتم کنار آن ظرفی که سر مطهر عزیز زهرا علیها السلام در زیر آن گذاشته بود. کنار آن نشستم، به خدا قسم می‌دیدم که از آن سر مثل عمودی نور به آسمان تلالو می‌کرد و مرغان سفیدی را دیدم که در اطراف آن سر گویا به پرواز درآمده‌اند و این وضع تا به صبح ادامه داشت و چون صبح شد خولی سر را نزد عبیدالله بن زیاد برد. (2)

ص: 250

1- وسیلة الدّارين، موسوی، ص 274.

2- تاریخ طبری، ج 5، ص 445.

عمر بن سعد ملعون فرمان داد که سرهای دیگر یاران و اصحاب امام را از بدن ها جدا ساخته و خاک و خون از آن ها شسته و این هفتاد و دو سر را با شمر بن ذی الجوشن و قیس بن اشعث و عمرو بن حجاج به کوفه فرستاد. (1)

عمر بن سعد (لعنة الله عليه) روز عاشورا و روز دیگر را تا زوال آفتاب در کربلا ماند و کشتگان خود را جمع آوری نمود و بر آن ها نماز خواند و دفن نمود! و بدن مقدس حسین علیه السلام و یارانش را همان گونه بر روی خاک افتاده رها کرد! (تا این که بعد از سه روز قبیله ی بنی اسد آمدند و آن پیکرهای مقدس را دفن کردند) آن گاه به حمید بن بکیر احمری دستور داد که در میان لشکر برای حرکت به سوی کوفه فریاد بزند. (2)

در کامل ابن اثیر آمده :

عمر بن سعد بعد از شهادت امام حسین علیه السلام ، دو روز دیگر در کربلا ماند ، آن گاه به سوی کوفه کوچ کرد و دختران و خواهران و کودکان امام را هم با خود به کوفه برد در حالی که امام سجاد علیه السلام همچنان مریض بود. (3)

ابن اعثم کوفی نقل می کند که :

عمر بن سعد ، خاندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم را بر شتران برهنه و عریان سوار کرد و مانند اسیران به کوفه آورد ، چون بدان شهر رسیدند ، عبیدالله دستور داد تا سر مبارک امام حسین علیه السلام را بیرون برند و با اسیران به کوفه در آورند ! پس آن سر مبارک را بر نیزه زدند و سرهای دیگر را نیز و پیشاپیش آن ها سر مبارک امام حسین علیه السلام را حرکت می دادند تا وارد شهر کوفه شدند . آن گاه آن سرهای پاک را در کوچه و بازار گردانیدند! (4)

ص: 251

1- ارشاد شیخ مفید ، ج 2 ، ص 113 .

2- نفس المهموم ، ص 385 .

3- کامل ، ج 4 ، ص 81 .

4- قصه ی کربلا ، علی نظری منفرد ، ص 422 .

مرحوم شیخ عباس قمی در منتهی الآمال می نویسد :

اکثر مورخین و محدثین شیعه و سنی در کتب خویش با اندک تفاوتی نقل کرده اند و حاصل جمیع آن ها آن است که چون لشکر ابن زیاد ملعون در کنار دیر راهب منزل کردند ، سر حضرت امام حسین علیه السلام را در صندوق گذاشتند و موافق روایت قطب راوندی آن سر را بر نیزه کرده بودند و بر دور او نشسته حراست می کردند ، پاسی از شب را به شرب خمر مشغول گشتند و شادی می کردند ، و آن گاه خوان طعام بنهادند و به خورش و خوردنی پرداختند ناگاه دیدند دستی از دیوار دیر بیرون شد و با قلمی از آهن این شعر را بر دیوار دیر با خون نوشت :

أترجوا أمة قتلت حسيناً شفاعته جده يوم الحساب

یعنی آیا امیدوارند امتی که کشتند حسین علیه السلام را شفاعت جد او در روز قیامت . آن جماعت سخت بترسیدند و بعضی برخاستند که آن دست و قلم را بگیرند ناپدید شد ، چون باز آمدند و به کار خود مشغول شدند دیگر باره آن دست با قلم ظاهر شد و این شعر را نوشت :

فلا والله ليس لهم شفيع وهم القيامة في العذاب

یعنی به خدا قسم که شفاعت کننده نخواهد بود قاتلان حسین علیه السلام را ، بلکه ایشان در قیامت در عذاب باشند ، باز خواستند که آن دست را بگیرند همچنان ناپدید شد . چون باز به کار خود مشغول شدند دیگر باره بیرون شد و این شعر را نوشت :

وقد قتلوا الحسين بحكم جور و خالف حكمهم حكم الكتاب

یعنی چگونه ایشان را شفاعت کند پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و حال آن که شهید کردند فرزند او حسین علیه السلام را به حکم جور و مخالفت کرد حکم ایشان با حکم کتاب خداوند ، آن طعام بر پاسبانان آن سر مطهر آن شب ناگوار افتاد و با ترس و بیم خفتند ، نیمه شب راهبی را بانگی به گوش رسید چون گوش فرا داشت همه ذکر تسبیح و تقدیس الهی شنید ، برخاست و سر از دریچه ی دیر بیرون کرد دید از صندوقی که در کنار دیوار دیر نهاده اند نوری عظیم به جانب آسمان ساطع می شود و از آسمان فرشتگان فوج فوج فرود آمدند و همی گفتند :

السلام عليك يابن رسول الله ، السلام عليك يا ابا عبدالله ، صلوات الله وسلامه عليك .

راهب را از مشاهده ی این احوال تعجب آمد و جزعی شدید و فرعی هولناک او را گرفت ، همچنین بود تا تاریکی شب برطرف شد و سفیده ی صبح دمید ، پس از صومعه بیرون شد و به میان لشکر آمد و پرسید : بزرگ لشکر کیست ؟ گفتند : خولی است . به نزد خولی ملعون آمد و پرسش نمود که در این صندوق چیست ؟ گفت : سر مرد خارجی است (نعوذ بالله) و او در اراضی عراق بیرون شد و عبیدالله بن زیاد او را به قتل رساند . گفت : نامش چیست ؟ گفت : حسین بن علی بن ابی طالب [علیهم السلام] . گفت : نام مادرش چیست ؟ گفتند : فاطمه زهرا [سلام الله علیها] دختر محمد مصطفی [صلی الله علیه و آله و سلم] . راهب گفت : هلاکت باد شما را بر آن چه کردید ، همانا اخبار و علمای ما راست گفتند که می گفتند : هر وقت این مرد کشته شود آسمان خون خواهد بارید و این نیست جز در قتل پیغمبر و وصی پیغمبر ، اکنون از شما خواهش می کنم که ساعتی این سر را با من گذارید آن گاه رد کنم ، گفت : ما این سر را بیرون نمی آوریم مگر در نزد یزید بن معاویه [لعنة الله علیهما] تا از وی جایزه بگیریم ، راهب گفت : جایزه ی تو چیست ؟ گفت : بدره ای که ده هزار درهم داشته باشد ، گفت : این مبلغ را نیز من عطا کنم . گفت : حاضر کن ، راهب همیانی آورد که حاصل ده هزار درهم بود ، پس خولی ملعون آن مبلغ را گرفت و صرافی کرده و در دو همیان کرد و سر هر دو را مهر نهاد و به خزانه دار خود سپرد و آن سر مطهر را تا یک ساعت به آن راهب سپرد ، پس راهب آن سر مبارک را به صومعه ی خویش برد و با گلاب شست و با مشک و کافور خوشبو گردانید و بر سجاده ی خویش گذاشت و بنالید و بگریست و با آن سر منور عرض کرد :

یا ابا عبدالله ! به خدا قسم که بر من گران است که در کربلا نبودم و جان خود را فدای تو نکردم ، یا ابا عبدالله ! گاهی که جدّت را ملاقات کنی شهادت بده که من کلمه ی شهادت گفتم و در خدمت تو اسلام آورده ام ، پس گفت :

أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأشهد أن محمداً رسول الله ، عليا ولي الله (سبط بن جوزی در تذكرة الخواص این گونه نقل کرده که راهب گفت : أشهد أن لا إله إلا الله وأن جدك محمداً رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وأشهد أنني مولاك و عبدك)

پس راهب آن سر مقدس را رد کرد و بعد از این واقعه از صومعه بیرون شد و در کوهستان می زیست و به عبادت و زهدات روزگاری به پای برد و تا از دنیا بیرون شد، پس لشکریان کوچ دادند و در نزدیکی دمشق که رسیدند از ترس آن که مبادا یزید آن پول ها را از ایشان بگیرد، جمع شدند تا آن مبلغ را پخش کنند، خولی گفت تا آن دو همیان را آوردند، چون خاتم برگرفت آن دو همیان را سفال یافت و بر یک جانب هر یک نوشته بود:

« لا تحسبن الله غافلاً عما يعمل الظالمون » و بر جانب دیگر مکتوب بود:

« و سَ يَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيُّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ ». خولی گفت: این راز را پوشیده دارید و خود گفت: « إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ خسر الدنيا و الآخرة »، یعنی زیان کار دنیا و آخرت شدم و آن سفال ها را در نهر دمشق ریختند. (1)

ص: 254

فصل هشتم : یاران حسین علیه السلام و حماسه آنان

اشاره

.Your browser does not support the audio tag

اشاره

.Your browser does not support the audio tag

سلام خدا بر تو باد یا حسین! ای سرچشمه ی سخا و کرم و جوانمردی، ای شخصیت بی نظیر و جاودانه ی عالم،

سلام خدا بر تو باد و بر فرزندان پاک و مطهر شهیدت و بر یاران ارجمند و با وفایت!

در این فصل می خواهیم از یاران عزیز و والا مقامت بگویم، همان یاران بلند همت و بزرگواری که در رکاب تو تا آخرین قطره ی خونشان در دفاع از تو با دشمنان خدا جنگیدند و ذره ای از مرگ نهراسیدند و دنیای فانی را فدای سرای باقی نمودند و در رکاب تو شهد شهادت را نوشیدند و به ابدیت پیوستند.

آری،

می خواهیم از آنان بگویم!

آن پاکان!

آن رشیدان!

آن دلاوران!

آن خداترسان!

آن بامعرفتان!

ص: 255

آن جانبازان!

آن صبوران!

آن مشتاقان!

آن بی رغبتان!

آری ، مشتاقان به لقای خداوند و بی رغبتان به دنیا و مظاهر فریبنده ی آن .

.Your browser does not support the audio tag

آنان با معرفت ترین ، مخلص ترین و پاک دامن ترین انسان های زمان تو بودند .

آنان همان کسانی بودند که هرگز نماز را ضایع نکردند و همواره کلام خداوند

متعالم را می خواندند و در آن اندیشه و تدبّر می نمودند .

و آنان کسانی بودند که هرگز چشمانشان را به خیانت به نامحرمان نگشودند و مدام گوش قلبشان پذیرای ندای حق و لیبیک به آن بود .

آن نور چشمان کسانی بودند که شب ها تا به سحر به پا می خاستند و با چشمانی اشکبار دعا و ذکر خدا می گفتند و نماز می خواندند .

آری ،

آنان ، ذکرشان خدا بود ، فکرشان ، تهیه ی توشه جهت سفر آخرت بود ، نانشان حلال و تهی از حرام و شبهه بود و دینشان با سر دویدن و لیبیک به ندای حجت خدا بود و خود در وصف آن جوانمردان پاکزاد فرمودی که من اصحابی شایسته تر و بهتر از اصحاب خود سراغ ندارم .

.Your browser does not support the audio tag

آنان چون پروانه های عاشق به دور خورشید وجود تو می گشتند و در روز عاشورا تا احدی از آنان زنده بود نگذاشتند که اهل بیت تو به میدان نبرد بروند .

برخی از این یاران با وفا از مکه با تو همراه بودند و برخی دیگر در بین راه به تو پیوستند و تعدادی نیز آن گاه که قدم در سرزمین مقدّس کربلا نهادی از شهر کوفه به سپاه تو ملحق شدند .

تو در روز دوم محرم وارد سرزمین کربلا شدی ، همین که مرکب به این سرزمین

ص: 256

رسید ، دیگر قدم از قدم برداشت . تو سؤال کردی این سرزمین چه نام دارد ؟ در جواب گفتند : غاصریّه .

پرسیدی : آیا نام دیگری دارد ؟ عرض کردند : بله ؛ نینوا هم می گویند .

باز سؤال کردی : آیا نام دیگری دارد ؟ گفتند : شاطئ الفرات هم می گویند .

و باز پرسیدی : دیگر چه نام دارد ؟ گفتند : کربلا .

.Your browser does not support the audio tag

تو به محض شنیدن نام کربلا سر را بالا گرفتی و با خدا چنین نجوا کردی :

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكُرْبِ وَالْبَلَاءِ .

خدایا به تو پناه می برم از گرفتاری و بلای این سرزمین .

و سپس فرمودی :

ای اصحاب من ، همین جا فرود آید و پیاده شوید .

هيهنا مَنَاحِ رِكابِنَا و مَحَطُّ رِخَالِنَا و مَسْفَكُ دِمَائِنَا و مَحَلُّ قَبورِنَا .

اینجا قتلگاه ما و جایگاه ریخته شدن خون ما و جای قبور ماست .

در این هنگام خواهر ارجمندت امّ کلثوم نزد تو آمد و گفت : ای برادر جان ! این بیابان خطرناک است و ترس عجیبی دلم را فرا گرفته است . به او فرمودی :

خواهرم ، هنگامی که با پدرم به جبهه ی صفین می رفتیم همین جا بود که پدرم نزول اجلال کرد ، و سر روی دامن برادرم گذاشت و لحظه ای خوابید ، سپس بیدار شد و گریه می کرد . برادرم سؤال کرد : پدر جان ! چرا گریه می کنی ؟ فرمود : در عالم خواب دیدم که این بیابان گویا دریایی از خون شده و حسین من در دریای خون در حالی که هر لحظه در معرض غرق شدن بود ، فریاد می کرد و استمداد می طلبید ولی هیچ کس در مقام یاری اش بر نیامدند ، آن گاه پدرم روبه من کرد و فرمود : وقتی چنین حادثه ای پیش آید ، چه خواهی کرد ؟

.Your browser does not support the audio tag

گفتم : صبر می کنم .

تو سپس دوات و کاغذ طلب کردی و خطاب به تعدادی از بزرگان کوفه نوشتی :

بسم الله الرحمن الرحيم ، از حسین بن علی به سوی سلیمان بن سرد و مسیب بن

ص: 257

نجمه و رفاعه بن شداد و عبدالله بن وال و گروه مؤمنین ، اما بعد ، شما می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در حیات خود فرمود : هرکس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال نماید و پیمان خود را شکسته و با سنت من مخالفت می کند و در میان بندگان خدا با ظلم و ستم رفتار می نماید و اعتراض نکند ، قولاً و فعلاً ، سزاوار است که خدای متعال هر عذابی را که بر آن سلطان بیدادگر مقدر می کند ، برای او نیز مقدر دارد و شما می دانید و این گروه (بنی امیه) را می شناسید که از شیطان پیروی نموده و از اطاعت خدا سرباز زده ، و فساد را ظاهر و حدود الهی را تعطیل و غنائم را منحصر به خود ساخته اند ، حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام کرده اند

.Your browser does not support the audio tag

نامه های شما به من رسید و فرستادگان شما به نزد من آمدند و گفتند که شما با من بیعت کرده اید و مرا هرگز در میدان مبارزه تنها نخواهید گذارد و مرا به دشمن تسلیم نخواهید کرد ، حال اگر بر بیعت و پیمان خود پایدارید که راه صواب هم همین است ، من با شما میم و خاندان من با خاندان شما و من پیشوای شما خواهم بود ؛ و اگر چنین نکنید و بر عهد خود استوار نباشید و بیعت مرا از خود برداشتید ، به جان خودم قسم که تعجب نخواهم کرد ، چرا که رفتارتان را با پدرم و برادرم و پسر عمویم مسلم دیده ام ، هرکس پیمان شکنند زیانش را خواهد دید و خداوند به زودی مرا از شما بی نیاز گرداند ، والسلام علیکم ورحمة اللہ وبرکاته .

تو نامه را بستی و مهر کردی و به قیس بن مسهر صیداوی دادی تا عازم کوفه شود و مردم را از ورود تو به کربلا مطلع گرداند ؛ اما مردم کوفه او را حمایت نکردند و ابن زیاد آن یار وفادار را دستگیر نمود و به شهادت رسانید .

.Your browser does not support the audio tag

آری ،

تو با ارسال آخرین نامه ات به مردم کوفه حجت را به تمامه برای آنان تمام کردی ، و آنان دانستند که تو در کربلایی ولی به جز چند نفر به کمک تو نشتافتند و از ترس جانشان در خانه نشستند تا دشمنان تو را مظلومانه به شهادت رسانند .

ص: 258

تو آنگاه فرمودی :

مردم بندگان دنیا هستند و دین لقلقه ی زبان آن هاست و تا زمانی که منافع آنان را تأمین کند ؛ با دین همراهند ؛ ولیکن زمانی که با بلا آزمایش می شوند ، دینداران اندک می شوند .

سپس برای یاران خطبه خواندی و از تقوای الهی و بی وفائی دنیا برای آنان سخن گفتی و نیز به آنان فرمودی که در این شرایط تاریک ، مرگ با عزت بسی بهتر است از زندگانی با ذلت .

پس از سخنان ، زهیر بن قین برخاست و گفت :

ای پسر رسول خدا ! گفتار تو را شنیدیم ، اگر دنیای ما همیشگی و ما در آن جاودان بودیم ، ما قیام با تو و کشته شدن در کنار تو را بر ماندن در دنیا مقدم می داشتیم .

.Your browser does not support the audio tag

سپس یکی دیگر از یاران با معرفت به نام بریر برخاست و گفت :

یابن رسول الله! خداوند به وسیله ی تو بر ما منت نهاد که ما در رکاب تو جهاد کنیم و بدن ما در راه تو قطعه قطعه شود و جدّ بزرگوارت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در روز قیامت شفیع ما باشد .

سپس نافع بن هلال از جا بلند شد و عرض کرد :

با ما به هر طرف که خواهی ، به سوی مغرب و یا مشرق ، روانه شو ، به خدا سوگند که ما از قضای الهی نمی هراسیم و لقای پروردگار را ناخوش نمی داریم و ما از روی نیت و بصیرت هر که را با تو دوستی ورزد ، دوست داریم و هر که را با تو دشمنی کند ، دشمن داریم .

و دیگر یاران وفادارت نیز برخاستند و بیعت خود را در راه آرمان های متعالی تو تجدید نمودند .

Your browser does not support the audio tag.

به دنبال اطلاع عبیدالله بن زیاد از ورود تو به کربلا ، نامه ای بدین مضمون به تو نوشت :

به من خبر رسیده که در کربلا فرود آمده ای و امیرالمؤمنین یزید به من نوشته

ص: 259

است که سر بر بالین نهم و نان سیر نخورم تا تو را به خداوند لطیف و خبیر ملحق کنم! و یا به حکم من و حکم یزید بن معاویه باز آیی! والسلام .

آن موجود خبیث پست فطرت ناپاکزاد تو را تهدید به مرگ نمود ، آن ملعون نمی دانست که شهادت برای شما خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام بزرگترین افتخار است ، او نمی دانست که تو آگاهانه و با آغوش باز به استقبال مرگ آمده ای تا با شهادت تا ابد منافقانی چون او و یزید میمون باز را رسوا سازی و درس آزادگی و مردانگی و رشادت و خدا محوری به بشر بدهی .

تو بعد از آن که نامه ی آن نطفه حرام را خواندی ، آن را به گوشه ای پرتاب کرده و فرمودی :

Your browser does not support the audio tag.

رستگار نشوند آن گروهی که خشنودی مخلوق را به خشم خالق خریدند .

فرستاده ی عبیدالله به تو گفت : ای ابا عبدالله! جواب نامه ؟

به او فرمودی :

این نامه را جوابی نیست ، زیرا بر عبیدالله عذاب الهی لازم و ثابت است .

سپس رو به یارانت کردی و فرمودی :

همانا ناپاکزاد فرزند ناپاکزاد ، مرا در بین دو راه قرار داده است و گفته که راه سومی وجود ندارد!

مرا بین مرگ و ذلت قرار داده است .

و سپس جمله ی جاویدت را بیان فرمودی :

و هیئات منّا الذّلة .

و دور است از ما زیر بار ذلت رفتن !

توبیعت کردن با یزید را ذلت نام بردی و فرمودی : که از ما خاندان طهارت ذلت دور است .

ص: 260

، آری ،

تو فرزند شیر خدا بودی که لحظه ای زندگانی با ذلت را نپذیرفتی و بدن مبارکت را آماج تیرها و نیزه ها و شمشیرها قرار دادی تا به همه ی عالمیان درس دهی که مرگ با عزت بسیار بهتر است از زندگانی با ذلت .

.Your browser does not support the audio tag

و دیگران برای بر خورداری از دو روز زندگانی پست دنیا در برابر دودمان ناپاک اموی سکوت اختیار کردند و از ترس جانشان در خانه نشستند ، و لیکن در تعفّنات زندگی کردند و با ذلت و خواری نیز مردند .

اما تو با رشادت و اوج ایثارت به چنان مقام رفیعی در پیشگاه الهی رسیده ای که سیمای مبارکت تا ابد نور می افشانند و عالم را منور می گرداند .

چون قاصد نزد عبیدالله بازگشت و پاسخ تو را بگفت ، آن ملعون بر آشفت و به عمر بن سعد دستور داد تا با چهار هزار نفر به سرزمین کربلا وارد شود و راه را به گونه ای بر تو و یارانت ببندد که نه بتوانی به جلو روی و نه بازگردی !

.Your browser does not support the audio tag

از روز سوم محرم به بعد مدام بر لشکریان عمر بن سعد افزوده می گشت تا این که در روز تاسوعا بیش از سی هزار نفر شما را در محاصره ی خود گرفته بودند .

تو در چند موضع لشکریان عمر بن سعد را نصیحت کردی ؛ اما آنان به سخنان تو گوش ندادند و مدام عربده می کشیدند .

تو برای اتمام حجت با عمر بن سعد دیدار کردی و به او هشدار دادی و نصیحت کردی ؛ اما او آن چنان شیفته ی وعده های دروغین عبیدالله بن زیاد نسبت به امارتش بر ری و گرگان شده بود که مواعظ تو بر قلب سیاه او هیچ اثری نگذاشت .

در روز هفتم محرم عبیدالله بن زیاد نامه ای به نزد عمر بن سعد فرستاد و به او دستور داد تا با سپاهیان خود بین تو و اصحابت و آب فرات

فاصله ایجاد کرده و اجازه نوشیدن حتی قطره ای آب را به تو و یارانت ندهد ، عمر بن سعد نیز فوراً دستور را اجرا کرد .

.Your browser does not support the audio tag

آری ،

آن کافرکیشان آب را بر روی تو و فرزندان و یارانت بستند تا اوج رذالت و پستی خود را به عالمیان نشان بدهند .

ص: 261

تا این که شب عاشورا فرا رسید و تو تمامی یاران باوفایت را در نزد خود فرا خواندی و به آنان فرمودی :

این جماعت دشمن ، تشنه خون من اند و با من کار دارند ، شما تاکنون مرا یاری کردید ، من به شما اجازه می دهم و بیعت خود را از شما برمی دارم تا از سیاهی شب استفاده کنید و هر یک از شما دست یک تن از اهل بیت مرا بگیرید و در روستاها و شهرها پراکنده شوید تا خداوند فرجی فراهم گرداند .

در این موقع اصحاب و خویشان و برادران و فرزندان برادر یکی پس از دیگری برخاستند و وفاداری مجدد خود را اعلام کردند . اولین کسی که از جای برخاست و اعلام همبستگی و وفاداری مجدد کرد برادر رشید و دلاورت حضرت عباس علیه السلام بود .

.Your browser does not support the audio tag

آری ،

آن رشید مرد قهرمان - که خداوند روزی منت بر سرمان بگذارد و ما را خاک پای او کند - بپاخواست و گفت :

ای برادر ! بعد از تو دیگر زندگی برایمان هیچ است و هرگز تو را رها نسازیم و تا آخرین قطره ی خونمان مدافع تو خواهیم بود .

تو با نگاه های نازنینت در چشم های زیبای ماه بنی هاشم نظر افکندی و تمام عشق و محبتت را در وجود او ریختی .

.Your browser does not support the audio tag

سپس رو به فرزندان مسلم بن عقیل نمودی و به آن جوانان رشید فرمودی :

ای فرزندان عقیل ! شما پس از شهادت مسلم وفاداری خودتان را نشان دادید ، دیگر کفایت می کند ، اجازه دادم تا برگردید .

اما آن با معرفتان به تو گفتند :

مردم به ما چه خواهند گفت ؟ می گویند ما مولا و سید و سالار و عموی خود را رها کردیم ! به خدا هرگز چنین نخواهیم کرد تا جان و مال و فرزندان خود را فدای تو کرده و در رکاب تو خواهیم جنگید تا به فیض شهادت نائل گردیم ، خداوند زندگی بعد از تو را زشت و قبیح گرداند .

بعد از سخنان فرزندان مسلم بن عقیل ، تمام یاران بلند شدند و با تمام شوق خود را فدائی تو معرفی کردند .

یکی می گفت : چگونه بعد از تو سختی زندگی را تحمل کنیم ؟

دیگری می گفت : چگونه ما پسر فاطمه علیهاالسلام را در میان دشمن و در برابر شمشیر و نیزه ها رها کنیم ؟!

.Your browser does not support the audio tag

دیگری می گفت : تا نیزه های خود را در سینه ی دشمن فرو نکنیم دست بردار نخواهیم بود .

یکی می گفت : به خدا قسم اگر اسلحه ای هم نداشتیم با سنگ از شما دفاع می کردیم .

دیگری می گفت : اگر هفتاد مرتبه ما را بکشند و زنده کنند و باز بکشند و بسوزانند و خاکسترمان را بر باد دهند ، دست از دامن تو بر نمی داریم .

زهیر بن قین گفت :

به خدا قسم ! دوست دارم در رکاب تو کشته شوم و باز زنده شوم ، دوباره کشته شوم تا هزار مرتبه مرا بکشند و زنده کنند ، باز در رکاب تو نبرد می کنم و دست از یاری تو بر نخواهم داشت !

تو زمانی که وفاداری یارانت را دیدی برایشان دعا کردی و فرمودی که شما بهترین یارانید .

و سپس میان دو انگشت دست مبارکت را گشودی و به آنان فرمودی که میان انگشتان تو را نگاه کنند ؛ آنان نگاه کردند و جایگاه خود را در بهشت جاوید خداوند دیدند و غرق شادی و سرور شدند .

.Your browser does not support the audio tag

آری ،

تو جایگاهشان را در بهشت - به اعجاز الهی - نشانشان دادی و آنان با دیدن جایگاه خود در بهشت ، دیگر رنج ضربات نیزه و شمشیر را به جان خریدند و تا صبح روز عاشورا به راز و نیاز به درگاه الهی پرداختند و برای درک فیض شهادت بر یکدیگر سبقت می جستند .

اکنون یا مولا ! ذکر برخی از یارانت را می گویم تا قلب های عاشقانت بیشتر به تپش افتد :

.Your browser does not support the audio tag

تو قبل از ورود به سرزمین کربلا در منطقه ای به نام « زرود » زهیر بن قین را ملاقات نمودی .

زهیر بن قین و رفقاییش که از مراسم حج به کوفه باز می گشتند در منطقه ی زرود نزدیک استراحتگاه تو و یارانت خیمه زده بودند تا کمی استراحت نمایند و از همان جا به کوفه مراجعت کنند .

زهیر بن قین شیعه نبود ؛ بلکه از هواداران عثمان به شمار می رفت .

تو به یکی از یارانت فرمودی که به نزد زهیر بن قین برود و او را نزد تو بیاورد .

آن فرستاده بر زهیر و رفقاییش وارد شد ، در حالی که همه ی آنان مشغول خوردن غذا بودند .

فرستاده ی تو بر جمع سلام کرد و سپس گفت : ای زهیر بن قین ! مرا ابا عبدالله الحسین علیه السلام به سوی تو فرستاده که او را ملاقات کنی ، برخیز و به نزد ایشان برو که منتظر توست . زهیر و رفقاییش با تعجب دست از غذا خوردن کشیدند و هیچ نگفتند !

همسر زهیر که شاهد ماجرا بود ، با صدای بلند به زهیر گفت :

.Your browser does not support the audio tag

ای زهیر ! مگر نشنیدی که فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تو را صدا زده است و با تو کاری دارد ؟ چرا نشسته ای و حرکت نمی کنی ؟ ! مگر چه می شود که نزد او روی و سخنان او را بشنوی ؟

زهیر با کراهت برخاست و سوار بر اسب خویش شد و به سمت خیمه ی تو آمد .

تو بیرون خیمه ات منتظر او بودی و وقتی که زهیر رسید به او خوشامد گفتی و او را تنها به خیمه ی خود میهمان کردی .

ص: 264

ملاقات خصوصی تو با زهیر کمتر از یک ساعت به طول انجامید و آنگاه که او از خیمه ات خارج شد ، زمین تا آسمان دگرگون گشته بود !

او که اعتقادی به امامت تو نداشت ، اما با آن دیدار از با معرفت ترین شیعیان تو گشته بود .

تاریخ در این باره هیچ ننوشته است که آن یک ساعت بین تو و زهیر چه گذشت و چه مباحثی بین تو و او رد و بدل شد ، اما هر چه بود زهیر دیگر زهیر سابق نبود ؛ او تبدیل به عاشقی بی قرار گشته بود که آرزوی آن را داشت که هزار مرتبه جانش را فدای تو کند .

.Your browser does not support the audio tag

، آری

خدا می داند نور ولایت تو با قلب زهیر چه کرد که او را از خاک به اوج افلاک رسانید!

آری، تو آن خورشید جهان افروزی هستی که بر قلب های مستعد می تابی و آنان را حقیقتا جان می دهی و آنان را آسمانی و افلاکی می گردانی.

آری، آری!

زهیر با نور ولایت تو هدایت شد و سعادت جاوید را به ارمغان برد.

زهیر در حالی که چهره اش می درخشید

.Your browser does not support the audio tag

از خیمه ی تو خارج شد و شتابان با اسب به سمت خیمه اش حرکت نمود، و با عجله وارد خیمه اش شد. همسر و دوستانش همگی تعجب نمودند که چه اتفاقی افتاده!

زهیر اسباب و وسائش وزره و شمشیرش را برداشت و به زنش گفت: ای زن! من تو را طلاق دادم، اکنون مختاری تا هر جا که می خواهی بروی! زنش به او گفت: مگر چه شده و کجا می روی با این عجله؟!!

زهیر گفت: به سفری می روم که دیگر بازگشتی در آن نیست، می روم تا خودم را فدای فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم کنم و در رکاب او به شهادت برسم. همسرش به او گفت: مرا نیز با خود ببر. زهیر پاسخ داد: نمی توانم و تو را اکنون طلاق دادم، به نزد بستگان خویش بازگرد. زهیر سوار بر اسب شد و خداحافظی نمود و اسبش را به حرکت

ص: 265

در آورد. زن با معرفت زهیر گفت: تو را به خدا می سپارم، در روز قیامت ما را در نزد جدّ حسین علیه السلام یاد کن.

.Your browser does not support the audio tag

آری،

زهیر به ندای تو لبیک گفت و با تو به سرزمین کربلا رهسپار شد و در روز عاشورا آن چنان رشادتی به خرج داد که دشمن مجبور شد گروهی به وی حمله کند و او را به شهادت برساند.

سلام خدا بر آن یار با معرفت و جوانمردت.

و کسانی نیز بودند که شخصا به نزدشان رفتی و آنان را دعوت به همراهی نمودی اما آن نالایقان نپذیرفتند و توفیق جهاد و شهادت در رکابت را از دست دادند. یکی از این اشخاص شخصی به نام عبیدالله بن حرّ جعفی بود. تو در روز اول محرم قبل از ورود به سرزمین کربلا او را در محلی به نام قصر بنی مقاتل ملاقات نمودی و به او فرمودی که با ما همراه شو تا سعادت مند شوی، اما او نپذیرفت!

داستان از این قرار بود :

زمانی که وارد آن محل شدی ، خیمه ای را مشاهده کردی که در کنار آن اسبی ایستاده است . سؤال کردی : این خیمه ی کیست ؟

.Your browser does not support the audio tag

گفتند : متعلق به عبیدالله بن حرّ جعفی است .

تو یکی از یاران را به نزد او فرستادی . آن یار وارد خیمه ی عبیدالله بن حر شد و عبیدالله به او گفت : چه می خواهی ؟ و چه پیامی برای من داری ؟

آن فرستاده گفت : هدیه ای و کرامتی ، اگر پذیرا باشی ! این حسین علیه السلام است که تو را به یاری خود خوانده است ، بشتاب و او را یاری کن که اگر یاری کنی مأجور خواهی بود و اگر کشته گردی به فیض شهادت در رکاب او نائل خواهی آمد .

عبیدالله بن حرّ گفت : به خدا سوگند که از کوفه خارج نشدم مگر اینکه دیدم جماعت کثیری به قصد جنگ کردن با حسین بیرون می آیند و دانستم که او کشته خواهد شد و چون من قدرت بر یاری او ندارم ، مایل نیستم نه او مرا ببیند و نه من او را ببینم !

ص: 266

آن فرستاده به نزد تو آمد و پاسخ عبیدالله بن حر را به تو عرضه داشت .

تو فرمودی : اگر او به نزد ما نیامد اکنون ما به نزد او می رویم و او را به همراهی با خود دعوت می کنیم .

.Your browser does not support the audio tag

سپس تو برخاستی و با عده ای از اهل بیت و یاران به سوی خیمه ی عبیدالله بن حرّ روانه شدی .

وقتی او تو را دید به رسم احترام بالای مجلس را برای جلوس تو مهیا کرد . تو بر زمین نشستی و عبیدالله بن حرّ نیز در کناری روبروی تو نشست و به محاسن مبارکت که با خضاب سیاه نموده بودی نگرست و گفت : یا ابا عبدالله ! آیا این سیاهی محاسن از موی شماس است یا اثر خضاب ؟

به او فرمودی :

ای پسر حر ! پیری ام زود فرارسید ؛ این رنگ مشکی اثر خضاب است .

سپس بعد از حمد و ثنای الهی به او فرمودی :

ای پسر حر ! اهل شهر شما به من نامه نوشتند که به یاری من هماهنگ اند و از من خواستند تا به نزد آن ها بیایم ، ولی آنچه وعده داده بودند نادرست بود ؛ و تو دارای گناهان زیادی هستی ، آیا نمی خواهی به وسیله ی توبه ، آن اعمال ناشایست را از بین ببری ؟

او به تو گفت : چگونه ممکن است جبران آن همه گناه ای پسر پیغمبر ؟!

Your browser does not support the audio tag.

به او فرمودی : فرزند پیامبرت را یاری کن .

عبداللّه بن حر گفت : به خدا سوگند من می دانم کسی که از تو پیروی کند در روز قیامت سعادتمند خواهد شد ؛ ولی نصرت من ، تو را در قتال با دشمن بی نیاز نمی کند و در کوفه برای شما یاری نیست و من نمی توانم تو را همراهی کنم ؛ زیرا نفس من به مرگ راضی نیست ، (من دوست دارم زنده بمانم) ولی این اسب من برای تو ، به خدا سوگند در پی چیزی با این اسب نبودم که به دست نیاوردم و کسی مرا دنبال نکرد جز اینکه از او سبقت گرفتم ، اسبم را بگیر ، از آن تو باشد !

ص: 267

تو به آن فرد نالایق فرمودی :

حال که خود ، ما را یاری نمی کنی ، ما نیازی به تو و اسب تو نداریم و گمراهان را به یاری خویش نطلبیم ؛ ولی تو را نصیحت می کنم ، اگر می توانی به جایی برو که فریاد ما را نشنوی و نبرد ما را نظاره گر نباشی ، به خدا سوگند اگر کسی بانگ مرا بشنود و ما را یاری نکند ، خدا او را به روی در آتش افکند .

Your browser does not support the audio tag.

آری ،

آن نالایق به تو پاسخ مثبت نداد ؛ در حالی که بزرگواری نمودی و به نزد او رفتی ، تو به او هیچ نیاز نداشتی و خواستی تا او را سعادتمند گردانی که شیطان او را فریب داد و از سعادت ابد محرومش ساخت .

حرّ بن یزید ریاحی

اشاره

Your browser does not support the audio tag.

حر بن یزید ریاحی اگر چه از فرماندهان سپاه عبداللّه بن زیاد بود و نخستین کسی بود که در کربلا راه را به روی تو بست ؛ ولیکن پیش از ظهر عاشورا در آخرین لحظات ، نور ولایت قلبش را روشن نمود و توبه کرد و به سپاه تو پیوست و در رکاب تو به شهادت رسید .

روز یکشنبه مطابق با بیست و هفتم ماه ذیحجه ، تو و یارانت وارد منطقه ی ذو حُسم (نرسیده به کربلا) شدید . تو دستور دادی که برای استراحت خیمه ها را برپا کنند .

هنگام ظهر مشاهده نمودی که هزار نفر سرباز به سوی تو می آیند . آن هزار نفر آمدند و مقابل شما قرار گرفتند . تو به یارانت فرمودی : این

گروه را سیراب کنید و اسبان آنان را نیز سیراب کنید و یارانت چنین کردند .

سپس به آنان فرمودی : شما کیستید ؟

در جواب گفتند : ما اصحاب امیرعبیدالله بن زیاد هستیم .

به آنان فرمودی : فرمانده ی شما کیست ؟

گفتند : حرّ بن یزید ریاحی .

ص: 268

.Your browser does not support the audio tag

حر پیش آمد و توبه او فرمودی : به یاری ما آمده ای یا به جنگ ما ؟

حر گفت : ما برای مقابله و جلوگیری شما به کوفه آمده ایم .

تو در جواب فرمودی : لا حول و لا قوة إلا بالله العلیّ العظیم .

هنگام نماز ظهر فرارسید ، توبه یکی از یارانت به نام حجاج بن مسروق جعفی دستور دادی تا اذان بگوید ، او اذان گفت و چون هنگام اقامه ی نماز شد تو در حالی که ردائی بر دوش داشتی از خیمه بیرون آمدی و پس از حمد و ثنای الهی به حرّ و سپاهیانش و دیگران فرمودی :

ای مردم ! من به سوی شما نیامدم تا این که نامه های شما به من رسید و فرستادگان شما نزد من آمدند و از من خواستند که به نزد شما آیم و گفتید که ما امام نداریم ، باشد که به وسیله ی من خدا شما را هدایت کند ، پس اگر بر سر عهد و پیمان خود هستید من به شهر شما می آیم و اگر آمدنم را ناخوش می دارید ، من باز گردم .

آن گروه همچنان در سکوت معنادار خود فرو رفته بودند ، توبه مؤذن دستور دادی که اقامه بگوید ، او اقامه ی نماز ظهر را گفت ، آن گاه به حر فرمودی : توبه با اصحاب خود نماز می گذاری ؟

حر به تو پاسخ داد : خیر ! ما به شما اقتدا خواهیم کرد .

.Your browser does not support the audio tag

حر و سپاهیانش همه پشت سر تو ایستادند و نماز ظهر را به تو اقتدا کردند .

بعد از خواندن نماز ظهر به خیمه ات بازگشتی و حر بن یزید ریاحی نیز به خیمه ای که برایش افراشته بودند ، وارد شد .

در آن آفتاب سوزان ، هر سواری لجام اسب خود را گرفته و در سایه ی آن به زمین نشست تا هنگام عصر شد و تو دستور دادی که اعلان

نماز عصر کنند و نماز عصر را به جای آوردی ، سپس روی به مردم کرده و پس از حمد و ثنای الهی فرمودی :

ای مردم ! اگر تقوا را پیشه سازید و حق را برای کسانی که اهلیت دارند بشناسید ، خدا را خشنود می سازید ، ما اهل بیت سزاوارتر به ولایت بر شما

ص: 269

هستیم از مدعیانی که ادّعی حقی را می کنند که مربوط به آن ها نیست و رفتارشان با شما براساس عدالت نیست و در حق شما جفا روا می دارند ، اگر شما برای ما چنین حقی را قائل نیستید و تمایلی به اطاعت از ما ندارید و نامه های شما با گفتارتان و آرائتان یکی نیست ، من از همین جا باز می گردم .

حر بن یزید به تو گفت : من از این نامه هایی که شما فرمودید ، اطلاعی ندارم !

تو به یکی از یارانانت فرمودی :

.Your browser does not support the audio tag

آن دو خورجین که نامه های اهل کوفه در آن است را بیاور .

او دو خورجین را که پر از نامه بود آورد و نزد حر گذاشت . حر گفت : ما از جمله نویسندگان نامه ها نبودیم و مأموریت داریم به محض رو به رو شدن با شما متوقفتان کنیم .

تو به یارانانت فرمودی : برخیزید و سوار شوید . یارانانت بر مرکب های خود سوار شدند ، تو به آن ها فرمودی : بازگردید !

چون خواستید باز گردید ، حر و همراهانش مانع شدند . تو رو به حر کردی و فرمودی : ای حر ، مادرت در سوگت بگریه ! چه می خواهی ؟

حر سر را به زیر افکند و گفت :

اگر جز شما هرکس دیگری چنین سخنی را با من می گفت و اسم مادرم را می آورد از او در نمی گذشتم ! ولی به خدا سوگند من نمی توانم نام مادر شما را جز به نیکی ببرم ، زیرا مادرت دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است .

حر بن یزید هر چند می توانست در پاسخ تو برخوردی تند کند ولی رعایت ادب کرد و موقعیت الهی تو را درک نمود ، و بدون شک یکی از اموری که سبب هدایت و رستگاری او شد همین احترام و رعایت ادب بوده است .

تو بعد از جواب حر ، به او فرمودی : چه می خواهی ؟ چرا دست از ما بر نمی داری ؟

حر گفت : من مأمورم و باید شما را به نزد عبیدالله بن زیاد ببرم !

.Your browser does not support the audio tag

به او فرمودی : به خدا سوگند به دنبال تو نخواهم آمد .

ص: 270

حر گفت : من مأمور به جنگ با شما نیستم ولی مأمورم از شما جدا نگردم ، تا شما را به کوفه ببرم ، پس اگر شما از آمدن خودداری می کنید ، راهی را انتخاب کنید که به کوفه ختم نشود و به مدینه هم پایان نیابد ، تا من نامه ای برای عبیدالله بن زیاد بنویسم و کسب تکلیف کنم . تو سپس راهی را انتخاب کردی که به کربلا منتهی می شد و حر و سپاهیان نیز در فاصله ای نزدیک به شما حرکت نمودند .

حر بن یزید ریاحی پیوسته تو را همراهی می نمود و هنگامی که مجال می یافت به تو عرض می کرد : تو را به خدا جان خویش را پاس بدار که من یقین دارم که اگر با این قوم درگیر شوی ، آنان تو را می کشند . در جواب حر فرمودی :

من از مرگ ترسی ندارم ، آیا گمان می کنی که اگر مرا بکشند دیگر مرگ گریبان شما را نمی گیرد ؟

ای حر ! برای ما مرگ با عزت بسیار شرف دارد تا این که با ذلت زندگی کنیم .

حر با شنیدن سخنان دیگر چیزی نگفت و با همراهان خود با فاصله ی کمی از تو و یارانت مسیر دیگری را انتخاب کرد .

تو و یارانت همچنان حرکت می کردید تا در روز چهارشنبه اول ماه محرم به سرزمین نینوا (همجوار کربلا) رسیدید ،

.Your browser does not support the audio tag

ناگاه سواری از دور پیدا شد که مسلح بود و از کوفه می آمد ، همه ایستادند و او را تماشا می کردند ، همین که آن سوار رسید به حر و همراهانش سلام کرد بی آن که به تو و یارانت سلام کند و بعد نامه ای را به دست حر داد ، حر نامه را گشود و قرائت کرد و سپس رو به تو کرد و گفت :

عبیدالله بن زیاد به من دستور داده که به محض رسیدن نامه به دستم تو را متوقف سازم و کار را بر تو سخت بگیرم .

به او فرمودی : بگذار در سرزمین دیگری متوقف شویم .

حر به تو گفت : ممکن نیست ؛ زیرا عبیدالله این آورنده ی نامه را بر من جاسوس گمارده است !

به او فرمودی : پس بگذار کمی جلوتر توقف کنیم .

ص: 271

حر پذیرفت ، و تو و یارانت مقداری از مسافت را پیمودید تا به سرزمین کربلا رسیدید و آن گاه به یارانت فرمودی :

ای یاران ! همین جا خیمه ها را بگسترانید که اینجا قتلگاه ماست .

در این میان حر بن یزید ریاحی نامه ای به عبیدالله بن زیاد نوشت و در آن نامه او را از ورود تو و یارانت به کربلا آگاه ساخت .

و از روز سوم به بعد ، گروه گروه لشکر دشمن برای نبرد با تو به سرزمین کربلا وارد می شدند .

.Your browser does not support the audio tag

آری ،

حر بن یزید ریاحی اولین کسی بود که راه را بر تو بست و نگذاشت به مدینه باز گردی ، او گناه بسیار بزرگی را مرتکب شده بود ؛ ولیکن در آخرین لحظات با نور ولایت تو هدایت شد و از هلاکت نجات یافت و به سعادت رسید !

آری ،

تو آن خورشید جهان افروزی هستی که هدایت می کنی و مجرمان بزرگ را از قعر جهنم نجات می دهی .

داستان نجات حر بن یزید ریاحی از این قرار است :

.Your browser does not support the audio tag

تو پیش از ظهر عاشورا ، برای اتمام حجت ، بین دو سپاه قرار گرفتی و با صدای رسایت آن قوم نابکار را نصیحت کردی و فرمودی :

من شما را به راه راست می خوانم ؛ هرکس فرمان من برد بر راه صواب باشد ، و هر که نافرمانی من کند هلاک شود .

ای مردم ! هلاک و اندوه بر شما باد که ما را خواندید تا به فریاد شما رسیم و ما شتابان برای فریاد رسی شما آمدیم ولی به روی ما شمشیر کشیدید ...

آری ، بی وفایی و پیمان شکنی ، عادت شماست ، ریشه ی شما با مکر و بی وفایی در هم آمیخته است ...

از خدا بترسید و مرا مکشید ؛ زیرا کشتن و هتک حرمت من جایز نیست ، من

ص: 272

فرزند دختر پیامبر شما هستم و جدّه ی من خدیجه همسر پیغمبر شماست و شاید سخن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به شما رسیده باشد که درباره ی من و برادرم فرمود : حسن و حسین ، دو سید جوانان اهل بهشتند .

اما هر چه می گفتمی و آنان را نصیحت می کردی ، در قلب تاریکشان هیچ اثری نمی گذاشت و با جنجال و هیاهو پاسخ تو را می دادند ؛ سپس به آنان فرمودی :

.Your browser does not support the audio tag

شما از همه ی فرامین من سرباز می زنید و سخن مرا گوش نمی دهید ؛ زیرا که شکم های شما از مال حرام پر شده و بر دل های شما مهر شقاوت نهاده شده است .

حر بن یزید ریاحی در حالی که بسیار مضطرب بود سخنان تو را می شنید و در اندیشه ی سختی فرو رفته بود .

آن گاه که سخنان تو بر آن قوم کافر به پایان رسید و سپاه عمر بن سعد خود را آماده ی حمله می نمودند ، حر به نزد عمر بن سعد رفت و گفت : آیا واقعا می خواهی با حسین نبرد کنی ؟!

آن ملعون پاسخ داد : آری ، به خدا سوگند جنگی که کمترینش این باشد که سرها و دست ها جدا گردد!!

حر به او گفت : آیا آنچه حسین گفت ، برای شما کافی نبود ؟!

عمر بن سعد گفت : اگر کار به دست من بود می پذیرفتم ، ولی امیر تو عبیدالله نمی پذیرد!!

حر در حالی که بسیار پریشان بود به میان سپاهیان بازگشت . یکی از لشکریان وقتی بی قراری حر را مشاهده کرد به او گفت :

ای حر ! من تو را شجاع ترین مرد کوفه می دانم ، اضطراب و نگرانی تو برای چیست ؟

حر پاسخ داد :

.Your browser does not support the audio tag

به خدا سوگند خود را در میان بهشت و دوزخ می بینم و به خدا قسم چیزی را بر بهشت بر نمی گزینم ، اگر چه مرا پاره پاره کرده و در آتشم بسوزانند .

ص: 273

سپس بر اسب خود نهیب زد و با سرعت از صفوف لشکریان دشمن خارج شد و به سمت تو حرکت کرد .

او آن گاه که به خیمه ی تو رسید ، از اسب پیاده شد در حالی که دست بر سر نهاده بود و از خدا پوزش می طلبید با چشمانی گریان به نزد تو آمد و سر را به زیر افکند و گفت : یابن رسول الله ! من شرمسارم از این که راه را بر شما بستم و سرانجام تو را به این سرزمین پر بلا کشانیدم ، من که باور نمی کردم این قوم اینگونه با تو برخورد نمایند و گرنه چنین نمی کردم و هم اکنون از کار خود پشیمانم و پوزش می خواهم ، آیا عذر مرا می پذیری و توبه مرا به درگاه خداوند قبول می بینی یا نه ؟

تو با کلامی مهربانانه به حر فرمودی :

آری ، توبه ات پذیرفته شده و خداوند تو را مورد رحمت قرار می دهد .

.Your browser does not support the audio tag

او از تو اجازه خواست تا از زنان حرم و دختران اهل بیت عذرخواهی کند؛ تو نیز به او اجازه دادی و حر آمد پشت خیام حرم و از بانوان حرم عذرخواهی کرد و گفت:

مرا ببخشید که دل شما را به لرزه در آوردم، فردای قیامت در نزد حضرت زهرا علیهاالسلام مبادا از من شکایت نمائید.

سخنان حر آن چنان اهل حرم را به ناله و شیون واداشت که حر به شدت تحت تأثیر قرار گرفت و از اسب پیاده شد و لطمه به صورت می زد و خاک بر سر می ریخت و می گفت:

کاش دستم بریده شده بود و زبانم لال بود که چنین برخوردی با فرزندان فاطمه نمی کردم.

ولی بعضی از اهل حرم او را دلداری دادند.

حر به نزد تو بازگشت و عرض نمود: هرگز پیاده نخواهم شد دوست دارم سواره در رکاب تو جنگ کنم، حر از خیمه ی تو جدا شد و به طرف میدان حرکت کرد و مقابل لشکر کوفه ایستاد و گفت:

.Your browser does not support the audio tag

ای اهل کوفه! مادران در سوگتان بگریید، این بنده ی صالح خدا را خواندید

ص: 274

و گفتید در راه تو جان خواهیم باخت، ولی اینک شمشیرهای خود را بر روی او کشیده و او را از هر طرف احاطه کرده اید و نمی گذارید که در این زمین پهناور به هر کجا که می خواهد برود و مانند اسیر در دست شما گرفتار شده است، او و زنان و دختران او را از نوشیدن آب فرات منع کردید در حالی که قوم یهود و نصاری از آن می نوشد و حتی بهائم در آن می غلطند و اینان از عطش به جان آمده اند! شما پاس حرمت پیامبر را درباره ی عترت او نگاه نداشتید، خداوند در روز تشنگی شما را سیراب نگرداند.

و آن گاه که به لشکر دشمن زد، بسیاری از آنان را کشت و رعب و وحشت در دل آنان افکند. لشکریان عمر بن سعد چون دانستند که به تنهایی نمی توانند با او نبرد کنند، گروهی و دسته جمعی بر او حمله ور شدند و حر همچنان به نبرد شجاعانه اش ادامه می داد و دشمنان را می کشت تا این که بر اثر جراحات متعدد بر زمین افتاد و تو خود را کنار پیکر حر رساندی و به او فرمودی:

.Your browser does not support the audio tag

بَخِّ لَكَ يَا حُرَّانْتَ حُرُّ كَمَا سَمَّكَ أُمَّكَ .

به به و درود و آفرین بر تو باد ای حر! تو آزادی همان طوری که مادرت تو را آزاد نام گذاری کرد!

حر لحظه ای در چشمان مبارک تو نگاه کرد و در حالی که لبخند بر لب داشت جان داد.

آری،

حر بن یزید ریاحی ، به برکت نور امامت هدایت شد و در رکاب تو به شهادت رسید و در آسمان ها پرواز نمود و به ابدیت پیوست .
آری ،

حر اندیشید و قدم به سوی تو گذاشت و خود را از اسارت نفس آزاد نمود و رستگار شد .

آری ، آری

اندیشیدن و به سمت ولایت حرکت نمودن ، تنها راه نجات است .

سلام خدا بر حرّ بن یزید ریاحی باد .

ص: 275

حبیب بن مظاهر

.Your browser does not support the audio tag

آن یار باوفایت ، از اصحاب جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و همچنین از یاران پدرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود و در تمام جنگ ها در خدمت آن حضرت شمشیر می زد .

تو بعد از آنکه - در راه کربلا - از شهادت مسلم بن عقیل باخبر شدی ، نامه ای برای حبیب نوشتی و فرمودی :

ای حبیب ! تو پیوند و قرابت ما را با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم می دانی و از همه بهتر ما را می شناسی و تو آزاد مردی ، از یاری و جان دادن در راه ما کوتاهی مکن که فردای قیامت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تو را پاداش خواهد داد .

نامه ی تو به طور مخفیانه به دست حبیب رسید ولی به دنبال یک همسفر و همسن و سال و هم فکر می گشت که مسلم بن عوسجه را دید که در بازار در حال خریدن حنا بود ؛ حبیب جریان را با او در میان گذاشت که مگر خبر نداری امام حسین علیه السلام به کربلا آمده باید برای یاری او شتاب کرد ، این جا بود که آن دو شبانه کوفه را به قصد پیوستن به تو ترک کردند .

وقتی حبیب به کربلا رسید ، تو با اصحاب خود به استقبال او شتافتی ، آن یار وفادار گریه کنان تو را دید و عرض ادب کرد و تو نیز او را در آغوش گرفتی .

خواهرت زینب کبری علیها السلام پرسید : برادرم با اصحاب به کجا می رود و این کیست که برای یاری ما آمده ؟

.Your browser does not support the audio tag

به او پاسخ دادند : این حبیب بن مظاهر است که از کوفه آمده . زینب کبری علیها السلام فرمود : سلام مرا به او برسانید ، همین که سلام آن بانوی بزرگوار علیها السلام را به حبیب رساندند ، حبیب گریه کنان خاک های کربلا را بر سر می ریخت و می گفت : وای بر من ، مگر من

کیستم که زینب کبری علیهاالسلام سلام مرا می رساند؟!!

ظهر روز عاشورا بود که ابو ثمامه صیداوی به تو عرض کرد: یا ابا عبدالله! وقت نماز است و من دوست دارم که نماز ظهری را با شما بگذارم و سپس به افتخار شهادت

ص: 276

نائل شوم و هنگامی که تو برای ادای نماز ظهر از سپاه کوفه مهلت خواستی، حصین بن تمیم گفت: هرگز نماز شما پذیرفته نخواهد شد!

.Your browser does not support the audio tag.

حبيب بن مظاهر در جواب آن ملعون گفت: نماز شما قبول می شود و نماز پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم پذیرفته نمی شود؟!!

بین آن یار بزرگوار و وفادارت و آن ملعون مشاجره و نزاع آغاز شد به طوری که حصین بن تمیم را زیر ضربات حبيب نجات دادند؛ ولیکن آن پیرمرد شجاع بعد از کشتار تعدادی که از گروه خصم انجام داد، ناگهان ظالمی شمشیری بر فرق مبارکش وارد کرد و دیگری نیزه بر سینه ی او زد که در این حال آن شیر مرد بر زمین افتاد و در خاک و خون جان داد.

آن گاه که گرد و غبار نبرد فرو نشست، تو خود را به بالای سر حبيب رساندی و سر او را به دامن گرفتی و در حالی که چشمان مبارکت پر از اشک بود به او فرمودی:

ای حبيب! چه برگزیده مردی بودی که خدا تو را توفیق عنایت کرد تا هر شب یک ختم قرآن کنی.

سلام خدا بر آن یار بزرگوار جدّت، و شیر مرد سپاه پدرت و پیر غلام تو حبيب بن مظاهر باد.

مسلم بن عوسجه اسدی

.Your browser does not support the audio tag.

او مردی شریف، عابد و زاهد بود و از اصحاب جدّت به شمار می رفت؛ شجاعت او در جنگ ها و فتوحات اسلامی همیشه ورد زبان ها بود.

عمرو بن حجاج که در مسیره ی لشکر عمر بن سعد قرار گرفته بود، بر میمنه ی لشکر تو - که زهیر بن قین فرماندهی آن را به عهده داشت - حمله ور شد، و این درگیری در ناحیه ی فرات صورت گرفت و ساعتی به طول انجامید و در آن مسلم بن عوسجه بر روی زمین افتاد و به فیض شهادت نائل آمد. آن شهید بزرگوار در کوفه وکیل پسر عمویت مسلم بن عقیل بود و مسئولیت جمع آوری اموال و خرید سلاح و گرفتن بیعت از مردم را به عهده داشت.

ص: 277

در روز عاشورا در ضمن مبارزه ای تحسین انگیز این رجز را می خواند:

اگر از من سؤال کنید من دلاوری هستم از شاخه ی گروهی از بزرگان بنی اسد ؛ کسی که بر من ستم کند از راه سعادت جدا شده و به دین خدای جبار و بی نیاز کافر گردیده است

.Your browser does not support the audio tag

حاضران در صحنه ی پیکار کربلا می گویند که چون غبار صحنه ی جنگ فرو نشست ، مشاهده کردند که مسلم بن عوسجه بر روی زمین افتاده است و آخرین لحظات حیاتش بود که تو بر بالین او حاضرشده و فرمودی : خدای تو را رحمت کند ای مسلم بن عوسجه ! و سپس این آیه را تلاوت فرمودی : « فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا » .

دوست او حبیب بن مظاهر (که بعد از مسلم بن عوسجه به شهادت رسید) نزدیک آمد و گفت : ای مسلم بن عوسجه ! شهادت تو سخت بر من گران است ، تو را به بهشت بشارت می دهم .

مسلم بن عوسجه در پاسخ گفت : خدا تو را هم مژده ی خیر دهد .

در آن حال آن یار با وفایت به حبیب گفت : تا جان در بدن داری دست از یاری حسین برندار و خود را فدای او ساز .

حبیب گفت : به خدای کعبه چنین خواهم کرد .

.Your browser does not support the audio tag

آن یار وفادارت جان داد و در جوار رحمت حق آرמיד و سعادت جاوید را به ارمغان برد . سپاه عمرو بن حجاج فریاد بر آوردند که : مسلم بن عوسجه را کشتیم !

شبث بن ربعی - که در سپاه دشمن بود - گفت : مادرانتان در سوگ شما بگریند ! شما خود را به دست خود کشته و موجبات سرافکنندگی خود را فراهم ساخته اید ؛ در این حال شادی می کنید که یلی مانند مسلم بن عوسجه را کشته اید؟! به خدا سوگند او را در جایگاهی کریم در میان مسلمانان دیدم ، او را در دشت آذربایجان مشاهده کردم که قبل از آمدن تمامی سواران ، شش نفر از کفار را کشته بود ، شما بر کشتن چنین فردی شادی می کنید ؟ !

سلام خدا بر مسلم بن عوسجه آن یار با معرفت و دلاورت باد .

ص: 278

وهب بن حباب

.Your browser does not support the audio tag

از اصحاب وفادار تو و جوانمردان رشید کربلاست ، وی که همراه مادر و همسرش به سرزمین کربلا آمده بود و آنقدر مادرش او را در دفاع

از تو تشویق نمود تا او را مهیا و آماده ی رزم نمود .

روز عاشورا هفدهمین روز بود که از مراسم ازدواج او می گذشت ، او برای دفاع از تو لباس رزم پوشید و به سوی میدان حرکت کرد و رجزخوانی نمود . بعد از معرفی خود آن چنان دلاورانه و شجاعانه حماسه آفرینی کرد که گروهی را به خاک هلاکت افکند ، سپس آمد به طرف خیمه ای که مادر و همسرش در آن بود و گفت : ای مادر ، از من راضی شدی ؟!

مادرش گفت : از تو راضی نخواهم شد تا تو را در یاری فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم کشته بینم . همسرش شروع به بی تابي کرد و او را از رفتن منع می نمود ؛ ولی آن مادر اصرار می کرد و می گفت : برو ای پسر ، اگر شفاعت جدش پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را می خواهی باید به افتخار شهادت در راه او نائل گردی .

.Your browser does not support the audio tag

و هب مجدداً به میدان برگشت و دلاورانه جنگید تا عده ی دیگری را باز به هلاکت رسانید ولی ناگهان دشمن با هجوم گروهی دو دست نازنیش را قطع کرد ، مادرش که شاهد جدا شدن دست فرزندش و هب بود ، عمود خیمه را کشید و به دشمن حمله کرد و فریاد می زد : ای پسر ، بجنگ و از حریم پیامبر دفاع کن ، و هب هر چه خواست مادر را برگرداند ، گفت : بر نمی گردم تا در کنار تو به خون غوطه ور گردم و تو به اهلش فرمودی که آن مادر دلاور را به خیم باز گردانند .

دشمن و هب را - که نیمه جان شده بود - اسیر نمود و او را به نزد عمر بن سعد بردند ، وی که صلابت و جوانمردی و هب را دید از روی شگفتی گفت :

ما اشدّ صولتک ؛ چقدر رشادت و صولت سختی داری !

آن گاه دستور داد تا سر و هب را جدا کرده و سر نازنیش را به طرف لشکر

ص: 279

پرتاب سازند ، ولی مادر دوید و سر فرزندش را برداشت و - فریاد کنان - خون از چهره ی او پاک کرد و گفت : خدا را سپاس می گویم ای فرزندم که با شهادت خود ما را رو سفید کردی !

آن گاه آن شیر زن با معرفت سر بریده ی فرزندش را به طرف میدان و لشکر دشمن انداخت و گفت : ما آنچه را که در راه خدا داده ایم پس نمی گیریم .

همسر و هب کنار جنازه ی آغشته به خون شوهرش دوید و در حالی که خون ها را از پیکر او پاک می کرد ، می گفت : هنیئاً لک الجنة ؛ بهشت گوارای وجود تو باد .

عمر بن سعد تا آن همسر داغدیده را در کنار کشته ی و هب دید ، دستور داد با عمود آهنین بر فرق او کوفتند و آن زن را هم کشتند .

سلام خدا بر یار رشیدت و قهرمان با معرفت ، و هب بن حباب کلبی باد .

Your browser does not support the audio tag.

آن نور چشم دلاور، نامش عمرو بن عبدالله بن کعب و از تابعین بود و مردی دلاور و از شیعیان مخلص پدرت امیر مؤمنان علیه السلام به شمار می رفت. او در جنگ ها در کنار پدر بزرگوارت علیه السلام بود و بعد از امیرالمؤمنین علیه السلام از اصحاب برادرت امام حسن مجتبی علیه السلام گردید و در کوفه ماند، و چون معاویه مرد، به تو نامه نوشت و تو را دعوت کرد و از جمله فرماندهان مسلم بن عقیل بود که با سپاهیان خود عبیدالله بن زیاد را در قصر دارالاماره محاصره کرد و چون مردم از اطراف مسلم پراکنده شدند، ابو ثمامه به صورت مخفیانه زندگی می کرد و ابن زیاد شب و روز در جستجوی او بود! او با نافع بن هلال در اثنای راه به تو ملحق گردید و در روز عاشورا پس از آن که با تو نماز گزارد به تو عرض کرد: یا ابا عبدالله! تصمیم گرفته ام که به یاران خویش ملحق شوم و ناخوش دارم که زنده بمانم و تو را کشته بینم.

توبه او اذن دادی و فرمودی: ما هم بعد از ساعتی به شما ملحق می شویم، پس او به میدان رفت و نبردی شدید با سپاه کفر نمود تا بر تن او جراحات زیادی رسید

ص: 280

و در این احوال مردی به نام قیس بن عبدالله صاعدی که پسر عموی او بود و با ابو ثمامه سابقه ی دشمنی داشت، او را به شهادت رساند و شهادت او بعد از شهادت حر بن یزید ریاحی بود.

سلام خدا بر یار با وفا و با معرفت، ابو ثمامه صائدی باد.

نافع بن هلال

Your browser does not support the audio tag.

آن عزیز بزرگوار دلاور، از اصحاب پدرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود و مردی شجاع و قاری قرآن و نویسنده ی حدیث بود و در جنگ های جمل و صفین و نهروان در خدمت پدرت امام علی علیه السلام شمشیر می زد، و هنگامی که تو به سمت عراق در حرکت بودی، نافع با سه نفر از یارانش در میان راه به تو پیوست.

در روز عاشورا به اذن تو پا به میدان نبرد گذاشت در حالی که این رجز را می خواند:

اگر مرا نمی شناسید خودم را معرفی می کنم، من از قبیله ی جَمَلی هستم و آئین و دینم همان دین حسین بن علی است.

مردی به نام مزاحم بن حریث در پاسخ او گفت: من بر دین فلان هستم!

نافع بن هلال گفت: تو بر دین شیطانی؛ و بر او حمله کرد و مزاحم خواست برگردد که ضربت نافع به او مهلت نداد و کشته شد.

عمرو بن حجاج فریاد زد: آیا می دانید با چه کسانی می جنگید؟! کسی به تنهایی میدان نرود!

آن یار سلحشور و رشیدت ، نامش را بر روی تیرهای خود نوشته و آن ها را مسموم نموده و پرتاب می نمود و از سپاه عمر بن سعد دوازده نفر را کشت و بسیاری را مجروح ساخت . هنگامی که تیرهای او تمام شد ، شمشیر خود را برهنه نمود و حمله کرد و می گفت :

.Your browser does not support the audio tag

من شیر مردی از قبیله ی جملی هستم ، من پیرو دین علی علیه السلام هستم .

لشکر دشمن چاره ی کار را در حمله ی دسته جمعی به او دید و لذا اطراف او را گرفته

ص: 281

و او را هدف تیرها و سنگ های خود قرار دادند تا این که بازوان او را شکسته و او را به اسارت گرفتند . شمر و گروهی از سپاه ، او را نزد عمر بن سعد آوردند .

آن ملعون به او گفت : ای نافع ! وای بر تو ! چرا با خود چنین کردی ؟ !

نافع جواب داد : پروردگار من از قصد من آگاه است .

در حالی که خون ها بر محاسن آن یار عزیزت جاری بود به او گفتند : مگر نمی بینی که با خود چه کرده ای ؟ !

آن جوانمرد گفت : دوازده نفر از شما را کشته ام و خودم را ملامت نمی کنم ، اگر بازوان من سالم بود نمی توانستید مرا اسیر کنید .

شمر به عمر بن سعد گفت : او را بکش !

عمر بن سعد گفت : تو او را آورده ای ، اگر می خواهی تو او را بکش !

شمر شمشیر از نیام کشید و چون خواست نافع را به شهادت برساند ، نافع بن هلال گفت :

به خدا سوگند اگر تو مسلمان بودی ، برای تو ملاقات خدا بسیار دشوار بود و خون ما بر گردن تو سنگینی می کرد ، خدا را سپاس می گویم که مرگ ما را در دست بدترین خلق قرار داد !

پس شمر او را به شهادت رسانید و نافع بن هلال از آستان کربلای تو به ابدیت پرواز نمود .

سلام خدا بر یار رشید و سلحشورت ، نافع بن هلال باد .

جون بن ابی مالک

.Your browser does not support the audio tag

او از « نوبه » بود و پدرت امام علی علیه السلام او را به یکصد و پنجاه دینار خریده و او را به ابوذر غفاری بخشیده بود ، و چون ابوذر به

دستور عثمان به ربنده تبعید شد ، او به همراه ابوذر به ربنده رفت و در سال سی و دو هجری هنگامی که ابوذر وفات یافت ، به مدینه بازگشت و در خدمت پدرت امام علی علیه السلام بود و سپس نزد برادرت

ص: 282

امام حسن علیه السلام و پس از آن همراه تو از مدینه به مکه و از آن جا به کربلا آمد .

آن عزیز نور چشم ؛ بنده ی سیاه چرده ای بود که در روز عاشورا به خدمت تو رسید و برای مبارزه اجازه خواست ، تو به او فرمودی : تو از جانب ما مأذونی و برای عافیت همراه ما آمده ای ، خود را در مشقت مینداز !

جون گفت :

من در راحتی باشم و در سختی شما را تنها بگذارم ؟ ! به خدا سوگند ! هر چند که بوی بدن من بد است و حسب من رفیع نیست ؛ ولی امام بزرگواری چون تو بوی مرا خوش و بدنم را مطهر و رنگ روی مرا سفید می کند و به بهشتم مژده می دهد ، به خدا سوگند ! که از شما جدا نگردم تا خون من با خون شریف شما آمیخته گردد !

Your browser does not support the audio tag.

بعد شروع به رجز خوانی کرد و شجاعانه به جنگ با دشمن پرداخت و بیست و پنج نفر از آنان را به قتل رساند تا این که شهید شد .

تو بر بالین او حاضر شدی و فرمودی :

خدایا ! روی او را سفید و بوی او را خوش و او را با نیکان محشور کن و با محمد و آل محمد آشنا و معاشر گردان !

هرکس کشته ی خود را از میدان بیرون می برد و به خاک می سپرد ؛ اما چون کسی را نداشت تا او را از میدان بیرون برد ، به همین جهت پیکر پاره پاره ی او را پس از ده روز دیدند در حالی که بوی مشک از بدنش به مشام می رسید .

سلام خدا بر آن یار عزیز ، جون بن ابی مالک باد .

و سلام خدا بر ابوالحتوف بن حارث آن مرد رشید دلاور .

سلام خدا بر عمار بن سلامه ، از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و یار امیرالمؤمنین علیه السلام .

سلام خدا بر قاسم بن حبیب الأزدی که سلحشوری پاک باز بود .

سلام خدا بر عبدالرحمان بن مسعود که از شجاع ترین یاران بود .

سلام خدا بر عبدالله بن بشیر که در جوانمردی بی نظیر بود .

ص: 283

سلام خدا بر عائد بن مُجَمَّع که تا آخرین قطره ی خونش مدافع اهل بیت علیهم السلام بود .

سلام خدا بر حارث بن امری ء القیس که ندای امام زمانش را لیبیک گفت و دلاورانه جنگید تا به شهادت رسید .

سلام خدا بر حنظلة بن اسعد شبامی که در بزرگواری زبان زد خاص و عام بود .

سلام خدا بر جنادة بن حارث که با فرزند رشیدش در کربلا به شهادت رسید .

سلام خدا بر کنانة بن عتیق که پهلوانی رشید بود .

و سلام خدا بر تمامی یاران جوانمرد و دلاور و پاکبازت که در رکاب تو شهد شهادت را نوشیدند و در ملکوت پرواز نمودند .

سلام خدا بر آنان باد ، سلام خدا بر آن دلاوران باد !

و سلام خدا بر نور چشمت و میوه ی دلت حضرت علی اکبر علیه السلام باد ! همان فرزند عزیزی که بوی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را می داد و شبیه ترین کس به جدّت رسول خدا بود .

.Your browser does not support the audio tag

از فرزندت امام صادق علیه السلام پرسیدند : اَلذَّ لِدَائِدُ چيست ؟

فرمود : فرزندى را که پدر به سر حد بلوغ برساند و عاقبت فرزند در مقابل چشم پدر در رفت و آمد باشد ، پدر نگاه مى کند بر اندام او و لذت مى برد .

از وی سؤال شد : سخت ترین مصیبت ها چیست ؟ فرمود : همان جوان در مقابل دیدگان پدر از دست برود .

همه ی جوانان عالم فدای جوان رشیدت علی اکبر علیه السلام شوند که دشمنان در مقابل چشمانت آن نور چشم را قطعه قطعه کردند !

شهادت فرزند رشیدت برای تو بسیار سنگین بود ؛ ولیکن برای رضای خدا صبر کردی و لحظه ای در راه هدف متعالی ات سست نگشتی .

تو جوان دلبنده را فدای دین خدا نمودی تا دین خدا باقی بماند و انسان ها در پرتوی نور قرآن وجود خویش را نورانی گردانند و در مسیر سعادت حقیقی گام بردارند .

.Your browser does not support the audio tag

در میان بنی هاشم اولین نفری که عازم میدان شد ، فرزندت علی اکبر علیه السلام بود .

همین که علی اکبر علیه السلام از تو اجازه خواست برای جنگ با دشمن ، بدون درنگ به او اجازه

دادی و جوان رشیدت عازم میدان شد در حالی که نگاه مأیوسانه ی تو ، او را بدرقه می کرد .

در لحظه ای که فرزندت به میدان می رفت ، محاسنت را به طرف آسمان بلند کردی و با خدای خود چنین سخن گفتی :

اللَّهُمَّ أَشْهَدُ إِنَّهُ قَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهُ النَّاسِ خُلُقًا وَ خَلْقًا وَ مَنْطِقًا بِرَسُولِكَ وَ كُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا إِلَى نَبِيِّكَ نَنْظُرُنَا إِلَيْهِ .

خداوندا ! تو شاهد باش که بهترین جوان و شبیه ترینشان به پیامبرت از نظر آفرینش و اخلاق و منطق است به طرف میدان فرستادم ، هر وقت مشتاق دیدار جمال پیامبر می شدم به چهره ی این جوان نگاه می کردم .

و در نفرین بر عمر بن سعد فرمودی : ای عمر سعد ! خداوند رَحِمَت را قطع کند .

فرزند رشیدت که خون مولا علی علیه السلام در رگ های او بود ، آن چنان حماسه آفرینی و فداکاری کرد که از هر طرف دشمن مهاجم را به خاک هلاکت افکند و آن قدر از دشمن را کشت که صدای ناله و شیون از آنان بلند شد .

.Your browser does not support the audio tag

ولی گرمای سوزان و حرارت جنگ و تشنگی سخت ، فرزندت را ناراحت داشت و برای رفع عطش به خیام حرم بازگشت و صدا زد :

يَا أَبَتِ الْعَطْشُ قَدْ قَتَلَنِي وَ ثِقَلُ الْحَدِيدِ قَدْ أَجْهَدَنِي .

ای پدر ! تشنگی مرا کشت و سنگینی اسلحه جنگی مرا از پای در آورد ، آیا آب در اختیار داری تا بنوشم .

تو گریستی و به فرزندت فرمودی :

پسرم برگرد به میدان و به نبرد ادامه بده ، امید است به زودی از دست جدّت سیراب گردی ، آن گونه سیرابی که هرگز تشنگی بعد از آن نخواهی دید .⁽¹⁾

ص: 285

1- بنا بر نقلی امام حسین علیه السلام به فرزندش فرمود : زبانت را بیرون بیاور و حضرت آن را در دهان خود نهاد و مکید و انگشتر خود را به او داد و فرمود : آن را در دهان خود بگذار و برو به طرف نبرد با دشمن ؛ امیدوارم قبل از فرا رسیدن شب از دست جدّت آن گونه سیراب شوی که هرگز تشنگی بعد از آن نبینی .

فرزندت به میدان برگشت و تعداد زیادی از نفرات دشمن را کشت ، ناگاه مُرّة بن منقذ عبدي گفت :

گناه همه ی عرب بر گردن من اگر داغ این جوان را بر پدرش نگذارم .

از کمین در آمد و چنان شمشیر بر فرق نازنین علی اکبر علیه السلام زد که فرق مبارکش را شکافت . دشمن همین که فرزندت را ناتوان دید با ضربه های شمشیر پی در پی آن قدر بر بدن نازنین فرزندت زدند که بدنش جراحات زیادی پیدا کرد ، به ناچار از ناتوانی دست در گردن

اسب خود آورد و اسب هم که چشمانش پر از خون فرزندت شده بود ، به جای این که به طرف خیمای حرکت کند در شرایطی قرار گرفت که او را در میان صفوف لشکر آورد ، در این موقع هرکسی توانست ضربتی بر بدن علی اکبر علیه السلام وارد ساخت که عاقبت بدنش را قطعه قطعه کردند .

.Your browser does not support the audio tag

و چون روح به گلوگاه او رسید ، صدا زد :

یا اَبَتاه ، هذا جَدِّي رسولُ الله قَدْ سَقَانِي بِكَأْسِهِ الأَوْفَى .

ای پدر ، این جدم پیامبر خداست که مرا سیراب کرد .

تو خود را بر بالین پیکر پاره پاره ی فرزندت رساندی و خود را روی نعش جوانت افکندی و در حالی که به شدت گریه می کردی ، صورتت را به صورت فرزندت نهادی و فرمودی :

قَتَلَ اللهُ قَوْمًا قَتَلُوك .

خدا بکشد آن گروهی که تو را کشتند .

تو دقایقی صورتت را بر صورت علی اکبر علیه السلام قرار داده بودی به گونه ای که همه گمان کردند که تو بر نعش فرزندت قطعه قطعه شده ات ، جان داده ای

.Your browser does not support the audio tag

؛ اما بعد از دقایقی سر را بلند کردی و خطاب به فرزندت - که جان داده بود - فرمودی :

عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ العَفَا .

ای علی جان ! بعد از تو خاک بر سر دنیا و زندگانی دنیا !

ص: 286

پس خواستی که جنازه ی فرزندت را بلند کنی و به خیمه ببری ؛ اما آن پیکر مبارک آنچنان پاره پاره شده بود که نتوانستی و فریاد زدی : ای جوانان بنی هاشم ! به کمکم بشتابید تا علی را به خیمه بازگردانم .

خواهرت زینب علیها السلام با سرعت از خیمه اش بیرون آمد و با آه و فغان به طرف بدن غرقه به خون فرزندت حرکت کرد و خود را روی بدن علی اکبر علیه السلام افکند و زار زار گریست و تو خواهرت را از پیکر فرزندت بلند کردی و او را دلداری دادی و به جانب خیمه اش برگردانیدی .

.Your browser does not support the audio tag

آری ،

تو فرزند عزیزت - که سیمای مبارکش یادآور سیمای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود - را قربانی راه خدا کردی تا به همه ی انسان ها تا قیامت درس دهی که : باید در راه خدا عزیزترین چیزها را فدا نمود و از مرگ نهراسید که مرگ با عزت ، شرف است و زندگی با ظالمین ننگ و ذلت است .

و اما دل ها بسوزد در عصر روز عاشورا آن گاه که اسب بی سوار به خیمه ها بازگشت و دل زنان و کودکان را غرقه بر خون کرد!

ذوالجناح آن گاه که تو را به خون آغشته دید ، سر و کاکل خویش را به خون شریف خضاب نمود و با صدائی بلند ناله کنان به طرف خیام حرم برگشت .

دختران داغیده ی تو هنگامی که صیحه ی آن اسب را شنیدند از خیمه ها خارج شدند و اسب بی صاحب پدر را غرق خون دیدند ، این جا بود که همه متوجه شهادت شدند و صدای واحسیناه ، و اماماه بلند نمودند . همه زنان و کودکان سیلی به صورت زنان ، اطراف ذوالجناح را گرفتند ، یکی می گفت : چرا حسین را بردی و نیاوردی ، دیگری می گفت ما را در میان دشمن تنها گذاشتی ، دخترت سکینه گفت : ای ذوالجناح ! آیا پدرم را آب دادند یا با لب تشنه شهید کردند ؟

.Your browser does not support the audio tag

تا امّ کلثوم شنید دست روی سر گذاشت در حالی که ناله سر می داد، فریاد برداشته و گفت:

وا محمّدا ، وا جدّاه ، وا نبیاه .

ص: 287

و آن قدر گریه و ناله کرد تا غش کرد .

و این است آن مصیبتی که فرزندت حضرت مهدی علیه السلام در زیارت ناحیه مقدسه به آن اشاره دارند که هرگز فراموش نخواهند کرد :

... و با سرعت اسب تو به سوی خیام حرم آمد ، شیهه کشان و گریه کنان ، چون که زنان حرم اسب تو را دیدند به این حال و نظر افکندند به زین واژگوش ، از پشت پرده خیمه ها بیرون آمدند ، در حالی که گیسوانشان را پریشان ساخته بر چهره ها و سیلی بر صورتشان می زدند و با صدای بلند فریاد می کشیدند و بعد از عمری عزت به ذلت گرفتار آمدند و به سوی قتلگاه تو می شتافتند و ناگاه مشاهده کردند که شمر بر روی سینه ات نشسته بود و خنجرش را به زیر گلوی تو گذاشته ، محاسنت را با دست گرفته و سرت را با خنجر تیزش برید . در آن موقع حواست باز ایستاد و نفس هایت قطع گردید و سرت را بر بالای نیزه بردند و اهل بیت تو به اسیری گرفته شدند مانند بردگان و آنان را در غل و زنجیر کردند... (1)

سلام خدا بر تو باد ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و ای خورشید جاوید جان ها و ای شاهراه هدایت ،

تورا به فرزندی علی اکبر علیه السلام قسم می دهیم که در روز رستاخیز به فریادمان برس و ما را از هول آن روز سخت نجات بده .

صلی الله علیک یا ابا عبدالله الحسین

و علی الارواح التي حلت بفنائک .

ص: 288

1- ... و أسرع فرسك شاردإ إلى خيامك قاصداً مُحَمَّحِماً باکیاً فلَمَّا رَأَى النِّسَاءَ جَوادک مَخْرِيّاً و نَظَرَ نَ سَرَجَكَ عَلِيهِ مَلَوِيّاً بَرَزْنَ مِنَ الخُدُورِ
ناشِراتِ الشُّعُورِ عَلِي الخُدُودِ لِاطِماتِ الوُجُوهِ سافراتٍ و بِالعُويلِ داعياتٍ و بَعَدَ العِزُّ مُذَلَّلَاتٍ و اِلى مَصْرَعِكَ مُبادراتٍ و الشَّمْرُ جالِسٌ عَلِي
صَدْرِكَ و مُولِعٌ سَدِيفُهُ عَلِي نَحْرِكَ قابِضٌ عَلِي شَيْبَتِكَ بِيَدِهِ ذابِحٌ لَكَ بِمُهَنَّدِهِ قَد سَكَنْتِ حَواشِكَ و خَفِيَتْ اَنفاسُكَ و زُفِعَ عَلِي القَناةِ رَأْسُكَ و
سُبِيَّ اَهْلِكَ كَالعَبِيدِ و صَفِدُوا فِي الحَديدِ ...

توضیحات فصل هشتم: داستان شهادت قیس بن مسهر، بستن آب بر امام حسین علیه السلام، ملاقات امام حسین علیه السلام با عمر بن سعد ملعون، سخنرانی امام حسین علیه السلام در روز عاشورا، سن حضرت علی اکبر علیه السلام و مباحث متعدد دیگر

اشاره

مرحوم علامه مجلسی می نویسد که زمانی که امام حسین علیه السلام به کربلا وارد شد نامه ای برای مردم کوفه نوشت و آن نامه را بست و مهر کرد و به قیس بن مسهر صیداوی داد تا عازم کوفه شود و چون امام حسین علیه السلام از خیر کشته شدن قیس مطلع گردید گریه در گلوی او پیچید و اشک بر گونه اش لغزید و فرمود:

خداوندا! برای ما و شیعیان ما در نزد خود پایگاه والایی قرار ده و ما را با آنان در جوار رحمت خود مستقر ساز که تو بر انجام هر کاری قادری. (1)

البته این را باید گفت که در این که امام حسین علیه السلام قیس بن مسهر را از کجا به کوفه فرستاده است، بین اهل تاریخ اختلاف است، در بیشتر نقل ها آمده است که آن حضرت علیه السلام، قیس بن مسهر را در راه عراق در منطقه ای به نام « بطن الرّمة » - در روز پانزدهم ذیحجه - به کوفه اعزام نموده است.

ص: 289

قیس نامه ی امام را گرفته و با شتاب رکاب می زد ، گروهی از مزدوران ابن زیاد راه را بر او گرفته تا او را تفتیش کنند ، او به ناچار نامه ی امام را پاره نمود تا از مضمون آن آگاه نشوند .

مزدوران ، قیس بن مسهر را نزد عبیدالله بن زیاد فرستادند ، عبیدالله از او پرسید : تو کیستی ؟

پاسخ داد : مردی از شیعیان امیرالمؤمنین حسین بن علی علیه السلام .

عبیدالله گفت : نامه ای را که با تو بود چرا پاره نمودی ؟

قیس پاسخ داد : برای اینکه تو از مضمونش آگاه نشوی !!

عبیدالله گفت : نامه را چه کسی فرستاده و نزد چه کسانی می بردی ؟

قیس گفت : نامه از حسین علیه السلام به سوی گروهی از اهل کوفه بود که من اسامی آن ها را نمی شناسم .

عبیدالله خشمناک شد و فریاد زد : به خدا سوگند تورا هرگز رها نمی کنم مگر این که اسامی آن افرادی را که حسین برای آن ها نامه فرستاده است بگویی و یا این که بر منبر بالا رفته و حسین و پدراناش را سب کنی (دشنام دهی) در این صورت تورا رها می کنم و الاً تورا از دم تیغ خواهم گذرانم !

قیس در پاسخ گفت : چون آن گروه را نمی شناسم ، پیشنهاد دوم تورا انجام خواهم داد !

عبیدالله با این گمان که او از مرگ می هراسد ، قبول کرد و دستور داد مردم کوفه در مسجد اعظم آن شهر گرد آیند تا سخنان قیس بن مسهر فرستاده ی امام علیه السلام را در مدح بنی امیه بشنوند .

در این هنگام قیس بر فراز منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی و درود بر رسول گرامی ، رحمت بسیار بر علی و فرزنداناش فرستاد ، سپس بر عبیدالله بن زیاد

و پدرش و سردمداران حکومت از کوچک و بزرگ لعنت فرستاد و با صدای بلند گفت :

ای مردم! حسین بن علی بهترین خلق خدا و فرزند فاطمه دختر رسول خداست و من فرستاده ی او به سوی شما هستم ، من در یکی از منازل بین راه از او جدا شده و نزد شما آمدم تا پیام او را برسانم ، به ندای او لبیک گوئید .

مأمورین ابن زیاد که شاهد ماجرا بودند ، جریان را به عبیدالله گزارش کردند و او که کاملاً در نقشه ی خود شکست خورده بود و خشم سراپایش را گرفته بود ، فریاد زد که او را به بالای قصر دارالاماره برده و به زیر افکنند ، مأمورین او این چنین کردند قیس را به شهادت رسانده استخوان های او را در هم شکستند . (1)

امام حسین علیه السلام پس از ورود به سرزمین کربلا به اصحاب خود فرمود :

النَّاسُ عِبِيدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينُ لَعَقُّ عَلَى السِّتِّهِمْ يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحِصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ . (2)

مردم ، بندگان دنیا هستند و دین را همانند چیزی که طعم و مزه داشته باشد ، می انگارند و تا زمانی که منافع آنان را تأمین کند ، آن را نگاه می دارند ولی هنگامی که بنای آزمایش باشد ، تعداد دینداران اندک می شود .

عبیدالله بن زیاد (لعنة الله عليه) با ورود امام حسین علیه السلام به کربلا ، طی نامه ای به امام علیه السلام نوشت : تو دوراه بیشتر نداری ، یا باید بیعت کنی و یا کشته شوی ! امام حسین علیه السلام خطاب به آن ناپاکزاد به یارانش فرمود :

أَلَا إِنَّ الدَّعَى ابْنَ الدَّعَى قَدْ رَكَزَنِي بَيْنَ اثْنَتَيْنِ ، بَيْنَ السَّلَّةِ وَ الدَّلَّةِ وَ هَيْهَاتَ مِنَّا الدَّلَّةُ . (3)

ص: 291

1- الفتوح ، ابن اعثم ، ج 5 ، ص 147 .

2- بحار الانوار ، ج 44 ، ص 383 به نقل از تحف العقول .

3- ملهوف ، سید بن طاووس ، ص 59 .

این ناپاک زاد فرزند ناپاک زاد، مرا بین دوراه قرار داده است، بین مرگ و ذلت و دور است از ما ذلت.

عمر بن سعد یک روز بعد از ورود امام حسین علیه السلام به کربلا یعنی روز سوم محرم با چهار هزار سپاهی از اهل کوفه وارد کربلا شد (1).

از وقایعی که در روز سوم محرم آمده این است که امام حسین علیه السلام قسمتی از زمین کربلا را که حرمش در آن واقع شده است، از اهل نینوا و غاضریه به شصت هزار درهم خریداری کرد و با آن ها شرط کرد که مردم را برای زیارت قبرش راهنمایی نموده و زوار او را تا سه روز میهمانی نمایند. (2)

روز یکشنبه مطابق با بیست و هفتم از ماه ذیحجه، امام حسین علیه السلام وارد منطقه ی ذو حُسم (در نزدیکی کربلا) شد و دستور داد خیمه ها را در این مکان برپا کردند.

حر بن یزید ریاحی با هزار سوار هنگام ظهر از گرد راه فرا رسید و برابر امام علیه السلام با لشکریانش قرار گرفت، امام رو به اصحاب خود کرد و فرمود: این گروه را سیراب کنید و اسبان آنان را نیز آب دهید.

یاران امام فرمان بردند و لشکریان دشمن و حتی اسبان آنان را نیز سیراب کردند.

علی بن طعان می گوید: من از جمله یاران حر بن یزید بودم که در آخرین لحظات به او پیوستم، امام چون تشنگی من و اسبم را مشاهده کرد، فرمود: «أَنْخِ الرَّأوِيَةَ» و روایه نزد ما مشک آب را گویند، و من مراد حضرت را متوجه نشدم، سپس فرمود: شتر را بخوابان. (3)

ص: 292

1- ارشاد شیخ مفید، ج 2، ص 84.

2- مجمع البحرین، الطریحی، ج 5، ص 461.

3- امام از «راویة» شتری را که مشک آب بر آن حمل می شد، قصد کرده بود، چه آن که اهل حجاز شتر را روایه گویند، و چون علی بن طعان عراقی بود و اهل عراق مشک را روایه گویند، منظور امام علیه السلام برایش روشن نبود.

پس من آن شتر که مشک آب را حمل می کرد؛ خواباندم. امام حسین علیه السلام فرمود: آب بنوش، من چون می خواستم آب بنوشم، آب از دهانه ی مشک می ریخت و نمی توانستم به راحتی آب بیاشامم. امام فرمود: دهانه ی مشک را جمع کن که من نتوانستم، ناگهان امام علیه السلام برخاست و دهانه ی مشک را جمع کرد تا من و اسبم آب نوشیدیم. (1)

عبداللّه بن حر جعفی می گوید:

من هرگز کسی را همانند حسین علیه السلام در عمرم ندیدم، هنگامی که حسین به سوی خیمه ام می آمد چنان منظره و هیبت گیرایی داشت که در هیچ چیزی آن جاذبه وجود نداشت و چنان رقتی در من پدیدار شد که تاکنون نسبت به کسی هرگز در من این گونه رقتی پیدا نشده بود، آن لحظه ای که مشاهده نمودم امام حسین علیه السلام راه می رفت، جوانان و کودکان گرداگرد او پروانه وار بر گرد شمع وجودش حرکت می کردند، به محاسنش نگاه کردم همانند بال غراب (کلاغ) سیاه بود، بدو گفتم: آیا این رنگ سیاهی از موی شماست یا اثر خضاب؟

فرمود: ای پسر حر! پیری ام زود فرارسید؛ دانستم که خضاب است. (2)

در روز هفتم محرم عبیداللّه بن زیاد نامه ای به عمر بن سعد فرستاد و به او دستور داد تا با سپاهیان خود بین امام حسین علیه السلام و اصحابش و آب فرات فاصله ایجاد کرده و اجازه ی نوشیدن حتی قطره ای آب را به امام ندهد، همان گونه که از دادن آب به عثمان بن عفان خودداری شد!! (3)

عمر بن سعد فوراً عمرو بن حجاج را با پانصد سوار در کنار شریعه ی فرات مستقر کرد و مانع دسترسی امام حسین علیه السلام و یارانش به آب شدند و این رفتار غیر انسانی سه روز قبل از شهادت امام حسین علیه السلام صورت گرفت. در این هنگام

ص: 293

1- مقتل الحسین، خوارزمی، ج 1، ص 230.

2- مقتل الحسین، خوارزمی، ج 1، ص 247؛ مقتل الحسین، مقّم، ص 189.

3- انساب الاشراف، بلاذری، ج 3، ص 180.

مردی به نام عبدالله بن حصین ازدی که از قبیله ی بُجیله بود فریاد برداشت که : ای حسین ! این آب را دیگر نخواهی دید ! به خدا سوگند که قطره ای از آن را نخواهی آشامید تا از عطش جان دهی !

امام حسین علیه السلام فرمود : خدایا ! او را از تشنگی بکش و هرگز او را مشمول رحمت خود قرار مده !

حمید بن مسلم می گوید : به خدا سوگند که پس از این گفتگو به دیدار او رفتم در حالی که بیمار بود ، قسم به آن خدایی که جز او پروردگاری نیست ، دیدم که عبدالله بن حصین آن قدر آب آشامید تا شکمش بالا می آمد و آن را بالا می آورد ! و باز فریاد می زد : العطش ! باز آب می خورد تا شکمش پر می شد ولی سیراب نمی گشت ! و چنین بود تا جان داد . (1)

چون تشنگی امام حسین و اصحابش را سخت آزوده کرده بود ، آن حضرت - در روز هشتم محرم - کلنگی برداشت و در پشت خیمه ها به فاصله ی نوزده گام به طرف قبله ، زمین را کند ، آبی بس گوارا بیرون آمد ، همه نوشیدند و مشک ها را پر کردند ، سپس آب ناپدید گردید و دیگر نشانی از آن دیده نشد .

خبر این ماجرای شگفت انگیز و اعجاب آمیز توسط جاسوسان به عبیدالله رسید و پیکی نزد عمر بن سعد فرستاد که : به من خبر رسیده است که حسین چاه می کند و آب به دست می آورد و خود و یارانش می نوشند ! به محض این که نامه به تو رسید ، بیش از پیش مراقبت کن که دست آن ها به آب نرسد و کار را بر حسین و اصحابش بیشتر سخت بگیر و با آنان چنان رفتار کن که با عثمان کردند !!

عمر بن سعد طبق فرمان عبیدالله بیش از پیش بر امام و یارانش سخت گرفت تا به آب دست نیابند . (2)

ص: 294

1- ارشاد شیخ مفید ، ج 2 ، ص 86 .

2- مقتل الحسین ، خورازمی ، ج 1 ، ص 244 .

امام حسین علیه السلام مردی از یاران خود به نام عمرو بن قرظہ ی انصاری را نزد عمر بن سعد فرستاد و از او خواست که شب هنگام در فاصله ی دو سپاه با هم ملاقاتی داشته باشند ، و عمر بن سعد پذیرفت . شب هنگام امام حسین علیه السلام با بیست نفر از یارانش و عمر بن سعد با بیست نفر از سپاهیانش در محل موعود حضور یافتند .

امام حسین علیه السلام به همراهان خود دستور داد تا برگردند و فقط برادر خود حضرت عباس علیه السلام و فرزندش علی اکبر علیه السلام را نزد خود نگاه داشت و همین طور عمر بن سعد نیز به جز فرزندش حفص و غلامش ، به بقیه همراهان دستور بازگشت داد .

ابتدا امام حسین علیه السلام آغاز سخن کرد و فرمود : ای پسر سعد ! آیا با من مقاتله می کنی و از خدایی که بازگشت تو به سوی اوست ، هراسی نداری ؟ ! من فرزند کسی هستم که تو بهتر می دانی ! آیا تو این گروه را رها نمی کنی تا با ما باشی ؟ و این موجب نزدیکی تو به خداست .

عمر بن سعد گفت : اگر از این گروه جدا شوم می ترسم که خانه ام را خراب کنند !

امام حسین علیه السلام فرمود : من برای تو خانه ات را می سازم .

عمر بن سعد گفت : من بیمناکم که املاکم را از من بگیرند !

امام حسین علیه السلام فرمود : من بهتر از آن به تو خواهم داد ، از اموالی که در حجاز دارم . و به نقل دیگری امام حسین علیه السلام فرمود که : من « بغیغه » را به تو خواهم داد و آن مزرعه ی بسیار بزرگی بود که نخل های زیاد و زراعت کثیری داشت و معاویه حاضر شد آن را به یک میلیون دینار خریداری کند ولی امام آن را به او نفروخت .

عمر بن سعد گفت : من در کوفه بر جان افراد خانواده ام از خشم ابن زیاد بیمناکم و می ترسم آن ها را از دم شمشیر بگذرانند .

امام حسین علیه السلام هنگامی که مشاهده کرد عمر بن سعد از تصمیم خود باز نمی گردد ،

از جای برخاست در حالی که می فرمود: تو را چه می شود؟! خداوند جان تو را به زودی در بسترت بگیرد و تو را در روز قیامت نیامرزد، به خدا سوگند من می دانم از گندم عراق جز به مقدار اندکی نخوری!

عمر بن سعد با تمسخر گفت: جو ما را بس است!! (1)

و برخی نوشته اند که: امام حسین علیه السلام به او فرمود: مرا می کشی و گمان می کنی که عبیدالله بن زیاد ولایت ری و گرگان را به تو خواهد داد؟! به خدا سوگند که گوارای تو نخواهد بود این عهدی است که با من بسته شده است، و تو هرگز به این آرزوی دیرینه ی خود نخواهی رسید! پس هر کاری که می توانی انجام ده که بعد از من روی شادی را در دنیا و آخرت نخواهی دید و می بینم که سر تو را در کوفه بر سر نی می گردانند! و کودکان سر تو را هدف قرار داده و به طرف او سنگ پرتاب می کنند. (2)

در روز عاشورا قبل از نبرد، امام حسین علیه السلام بین دو سپاه ایستاد و برای اتمام حجت لشکریان عمر بن سعد را نصیحت کرد، امام حسین علیه السلام در روز عاشورا سه مرتبه خطبه ایراد فرمودند، اینک بخشی از خطبه ی امام علیه السلام را در اینجا ذکر می کنیم:

چون عمر بن سعد سپاه خود را برای محاربه با امام حسین علیه السلام آماده کرد و پرچم ها را در جای خود قرار داد و میمنه و میسره ی لشکر را منظم نمود، به افرادی که در قلب لشکر بودند گفت: در جای خود ثابت بمانید و حسین را از هر طرف احاطه کنید تا او را همانند حلقه ی انگشتری در میان بگیرید!

در این اثناء امام علیه السلام در برابر سپاه کوفه ایستاد و از آن ها خواست که خاموش شوند ولی آن ها ساکت نشدند!! امام علیه السلام به آن ها فرمود:

وَيْلَكُمْ مَا عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْصِتُوا إِلَيَّ فَتَسْمَعُوا قَوْلِي وَإِنَّمَا أَدْعُوكُمْ إِلَى سَبِيلِ

ص: 296

1- بحار الانوار، ج 44، ص 388.

2- سفينة البحار، ج 2، ص 270.

الرَّشَادَ فَمَنْ أَطَاعَنِي كَانَ مِنَ الْمُرْتَدِّينَ وَمَنْ عَصَانِي كَانَ مِنَ الْمُهْلِكِينَ وَكُلُّكُمْ عَاصٍ لِّأَمْرِي غَيْرُ مُسْتَمِعٍ قَوْلِي فَقَدْ مَلِئْتُ بُطُونَكُمْ مِنَ الْحَرَامِ وَطَبِعَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيَلِكُمْ أَلَّا تُنصِتُونَ! أَلَا تَسْمَعُونَ؟

وای بر شما! چه زیان می برید اگر سخن مرا بشنوید؟! من شما را به راه راست می خوانم، هرکس فرمان من برد، بر راه صواب باشد و هر که نافرمانی من کند هلاک شود، شما از همه ی فرامین من سرباز می زنید و سخن مرا گوش نمی دهید؛ چرا که شکم های شما از مال حرام پر شده و بر دل های شما مهر شقاوت نهاده شده است، وای بر شما! آیا خاموش نمی شوید و گوش نمی دهید؟!

پس اصحاب عمر بن سعد یکدیگر را ملامت کرده و گفتند: گوش دهید!!

پس از سکوت سپاه دشمن، امام علیه السلام فرمود:

ای مردم! هلاک و اندوه بر شما باد که با آن شور و شغف زایدالوصف ما را خواندید تا به فریاد شما رسیم، و ما شتابان برای فریادرسی شما آمدیم، ولی شما شمشیری را که خود در دست شما نهاده بودیم به روی ما کشیدید، و آتشی که ما بر دشمن خود و دشمنان شما افروخته بودیم برای ما فروزان کردید...

وای بر شما! چرا آن گاه که شمشیرها در غلاف و دل ها آرام و خاطرها جمع بود ما را رها نکردید؟! و همانند مگس به سوی فتنه پریدید و همانند پروانه ها به جان هم افتادید؛ هلاک باد شما را ای بندگان کنیز! و بازماندگان احزاب! و رها کنندگان کتاب خدا! و ای تحریف کنندگان کلمات خدا! و فراموش کنندگان سنت رسول! و کشندگان فرزندان انبیاء و عترت اوصیای پیامبران!...

آری به خدا سوگند بی وفائی و پیمان شکنی، عادت شماست، ریشه ی شما با مکر و بی وفائی در هم آمیخته است، و شاخه های شما بر آن پرورده است. شما خبیث ترین میوه اید...

اینک، ناپاکزاد فرزند ناپاکزاد (عبیدالله بن زیاد) مرا در میان دو چیز قرار داده است: یا شمشیر کشیدن یا خوار شدن! و هیئات که ما به ذلت تن خواهیم داد، خدا و رسول او و مؤمنان برای ما هرگز زبونی نپسندند، دامن های پاکتی که ما را پرورانده اند و سرهای پرشور و مردان غیرتمند هرگز طاعت فرومایگان را

بر کشته شدن مردانه ترجیح ندهند و من با این جماعت اندک با شما می جنگم هر چند یاوران ، مرا تنها گذاشتند ... (1)

برای اطلاعات کامل درباره ی اصحاب سید الشهداء علیه السلام و احوالات و حماسه ی ایشان ، به کتاب ارزشمند « فرسان الهیجاء فی تراجم أصحاب سیدالشهداء » مراجعه گردد ، این کتاب تألیف ذبیح اللہ محلاتی می باشد که نویسنده با تحقیقات وسیع در متون تاریخی و روایی شیعه و سنی بحث جامعی را در رابطه با اصحاب سیدالشهداء مطرح می نماید .

این کتاب به زبان عربی است و در دو جلد منتشر شده است .

در رابطه با سنّ حضرت علی اکبر علیه السلام در بین مورخان اختلاف است :

ابن شهر آشوب در کتاب مناقب و طبری در اعلام الوری سن آن حضرت را هجده ساله معرفی نموده اند .

شیخ مفید در کتاب ارشاد ، سن آن حضرت را نوزده ساله بیان نموده است .

شهید اول در دروس و بسیار دیگری از مورخان ؛ سن آن حضرت را بیست و پنج سال مطرح نموده اند ، بنابراین قول ، آن حضرت دو سال از امام زین العابدین علیه السلام بزرگتر بوده است .

و بعضی از ارباب مقاتل و محققین ؛ همین قول بیست و پنج سال را صحیح می دانند ؛ زیرا عده ای وی را علی اکبر علیه السلام و حضرت زین العابدین علیه السلام را علی اصغر می دانند .

و نیز در کتب تاریخی آمده که امام سجاد علیه السلام در مجلس یزید (لعنة الله علیه) فرمود:

قد کان لی أخ أكبر منی یسمی علیاً فقتلتموه . (2)

من برادری داشتم به نام علی که از من بزرگتر بود و او را کشتند .

ص: 298

1- تحف العقول ، ص 174 ؛ الاحتجاج ، ج 2 ، ص 99 ؛ مقتل الحسین ، خوارزمی ، ج 2 ، ص 6 .

2- مقاتل الطالبین ، ص 121 .

بعضی معتقدند که حضرت علی اکبر علیه السلام متأهل بوده، همان طوری که از ابو حمزه ی ثمالی از امام صادق علیه السلام روایت کرده: در زیارت علی بن الحسین علیهما السلام که در کربلا کشته شده بگوئید:

صلی الله علیک و علی عترتک و اهل بیتک و آبائک و ابناءک (1).

اگر چه اختلاف است در این که علی اکبر علیه السلام اولین شهید بنی هاشم است یا آخرین شهید؛ با شواهدی که ذکر می کنیم اول شهید بودن حضرتش را تقویت می کند:

1 - بسیاری از علمای بزرگ مانند شیخ مفید، سید بن طاووس، طبری، ابن اثیر، ابوالفرج اصفهانی او را اولین شهید دانسته اند.

2 - در زیارت ناحیه مقدسه به حضرتش خطاب می شود:

السلام علیک یا اول قتیل من نسل خیر سلیل من سلالة ابراهیم الخلیل.

3 - بنابر روایت شیخ مفید در ارشاد امام حسین علیه السلام بعد از شهادت علی اکبر علیه السلام به جوانان بنی هاشم فرمود: إحملوا أ خاکم.

معلوم می شود جوانان بنی هاشم آن لحظه که امام علیه السلام فرمود: برادران را به خیمه برسانید، شهید نشده بودند.

زیارت ناحیه مقدسه، از زبان ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است که در زیارت و مصائب امام حسین علیه السلام می باشد و مرحوم علامه ی مجلسی در بحار الانوار جلد صد و یک آن را به نقل از چندین نفر از بزرگترین فقهای شیعه مانند سید مرتضی و شیخ مفید آورده و در خاتمه ی زیارت می فرماید:

روشن شد که این زیارت دارای سند روایتی، و نقل شده از سوی امام معصوم علیهم السلام است.

ص: 299

1- بحار الانوار، ج 45، ص 334.

.Your browser does not support the audio tag

سلام خدا بر توباد یا اباعبدالله الحسین ، ای باب رحمت خدا به سوی خلق و ای سیمای جهان افروز!

سلام خدا بر توباد و بر خواهر والامقام و دریا دلت ، حضرت زینب کبری علیها السلام و بر فرزندت امام زین العابدین علیه السلام ، چهارمین ستاره ی فروزان هدایت گر خلق .

در این فصل می خواهیم از زینب علیها السلام بگویم ، همان شیر زن بزرگ تاریخ ، همان بانوی ارجمند و والامقام و بی نظیری که در کنار فرزند عزیزت امام سجاد علیه السلام پیام عاشورا را به جهانیان ابلاغ نمود و با پاسداری از خون مقدّست ، یزید و یزیدیان را تا ابد رسوا ساخت .

.Your browser does not support the audio tag

آری ،

خواهرت زینب کبری علیها السلام با سخنان آتشین خود ، پیام انقلاب خونین تو را به بهترین شکل برای جامعه تبیین نمود و افکار عمومی را نسبت به قیام تو آگاه ساخت و خون مقدّس تو - که بر سرزمین مقدّس کربلا به زمین ریخته شد - را به ثمر رسانید .

او فرزند شیر خدا اسد الله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام بود و خون پدر ارجمندت در رگ های او جریان داشت و در دامن پاک مادرت حضرت صدیقه کبری علیها السلام پرورش

ص: 301

یافته بود ، و با وجود این که بیش از وزن آسمان های هفت گانه بر او مصیبت وارد شده بود ؛ لیکن با صلابت تر از کوه در برابر کافران ایستاد و کمر خم نکرد و دودمان یزید و یزیدیان را تا ابد بر باد داد .

آری ،

آن بانوی والامقام - که خاک پای کنیزان آن حضرت را بر دیدگان خود می گذاریم - در کربلا داغ تو را دیده بود و داغ برادرش عباس و داغ فرزندان عزیز تو و داغ دو جوان رشیدش و داغ جوانان بنی هاشم ، که هر یک از این داغ ها کافی بود زنی را از پای در آورد ؛

.Your browser does not support the audio tag

ولیکن آن بانوی شیر زن بزرگوار ، با صلابت و استوار با قلبی چاک چاک در برابر کافر کیشان خاندان اموی و پیروانشان ایستاد و صورت های ناپاکشان را به خاک مذلّت کشانید .

زینب علیها السلام یعنی تمام صلابت، زینب علیها السلام یعنی تمام رشادت، زینب علیها السلام یعنی تمام جانفشانی و ایثار، زینب علیها السلام یعنی تمام معرفت و عبودیت!

آری،

وجود مقدسش تمام معرفت و عبودیت بود؛ زیرا لحظه ای خدا را فراموش نکرد و فقط از خدا می ترسید و دائم قلب مبارکش جایگاه خدا بود.

آن بانوی با معرفت سلحشور، یک بار هم نماز شبش ترک نشد؛ حتی در شب یازدهم محرم - که بیش از تمام بارهای آسمان هفت گانه بر پشت او فرو ریخت - نماز شبش را ترک ننمود و آن نماز را به حالت نشسته خواند!

.Your browser does not support the audio tag

پس من بی معرفت، چه بگویم و چگونه بگویم و بنویسم! که شایسته است قلم ها در برابر عظمت خواهرت زینب علیها السلام شکسته شود و زبان ها خاموش گردند!

آنگاه که بعد از شهادت کودکان و زنان حرم را به اسارت گرفتند، و از کربلا به کوفه و سپس از کوفه به شام بردند، آن بانوی ارجمند، یگانه سرپرست و حامی کودکان و زنان بود و چه بسیار که وجود خود را سپر کودکان قرار می داد تا تازیانه های آن کافرکیشان بر پیکر کودکان اصابت نکند.

ص: 302

و آن شیر زن دلاور، دو بار جان فرزندت امام سجاد علیه السلام را حفظ کرد؛ بار اول آن موقعی بود که آن قوم کافر، اُسرا را بر مرکب های بی جهاز سوار کردند و آنان را از کنار کشته های شما عبور دادند؛ آن زمانی که فرزندت امام سجاد علیه السلام چشمش به پیکر پاره پاره و بی سر تو و جوانان بنی هاشم و یاران تو افتاد، نزدیک بود که جان تهی کند، در آن موقع خواهرت زینب علیها السلام، او را دلداری داد و قلب فرزندت را کمی آرام نمود.

.Your browser does not support the audio tag

و دوم، آن موقعی که اُسرا را وارد کاخ عبیدالله بن زیاد ملعون نمودند و آن ناپاکزاد آنگاه که چشمش به امام سجاد علیه السلام افتاد، دستور داد او را بکشند و خواهرت علیها السلام خود را سپر او قرار داد و نگذاشت آن کافران، فرزندت را به قتل برسانند.

و آن بانوی دلاور در کاخ آن ملعون با خطبه ی آتشینش، صورت نحس آن ناپاک زاد را در انظار مردم به زمین کشانید و در شام در قصر یزید - که او برای به رخ کشیدن پیروزی اش!! سفرای کشورهای خارج را در کاخش جمع کرده بود - نیز با سخنرانی آتشین و پر شورش، صورت ناپاک آن میمون باز نطفه حرام را به خاک ذلت کشید. خاندان خبیث اموی، بیش از بیست سال بود که با تمام توان، علیه پدر ارجمندت مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام در مناطق مختلف جامعه ی اسلامی - به ویژه منطقه ی شام - تبلیغ می نمود؛ معاویه و خاندان پلیدش با تبلیغات زهراگین و کینه توزانه، خاندان پاک پدرت را در نظر مردم شام منفور جلوه داده بود و در مقابل، خاندان فاسد

اموی را خویشان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم قلمداد کرده بود!

.Your browser does not support the audio tag

و بعد از شهادت نیز تمام دستگاه های آن حکومت تلاش نمود که ماهیت قیام عاشورا - که ظلم ستیزی و احیای حق و کرامت بشر بود - را تحریف کنند و تو و یارانت را گروهی خروج کرده و آشوب طلب معرفی نمایند .

و این خواهرت زینب علیها السلام و فرزندان امام سجاد علیه السلام بودند که با خطبه های آتشین و جانبازی خود ، نگذاشتند آن پلیدان به اهداف خود برسند و عاقبت رسوا شدند . عبدالله بن زیاد پس از شهادت تو ، مردم را در مسجد بزرگ کوفه جمع کرد تا قضیه را

ص: 303

به اطلاع آن ها برساند . او برای تحریف حقایق ، قیافه ی مذهبی به خود گرفت و گفت :

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَظْهَرَ الْحَقَّ وَ نَصَرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَشْيَاعَهُ وَ قَتَلَ الْكُذَّابَ بْنَ الْكُذَّابِ .

ستایش خدای را که حق را پیروز کرد و امیرالمؤمنین (یزید) و پیروانش را یاری کرد و دروغ گو پسر دروغ گور را کشت !!

او با این ترفندش می خواست که پیروزی ظاهری یزید ملعون را خواست خدا قلمداد کند تا مردم را بفریبد و واقعیت قیام خونینت را دگرگون کند .

اما آن نطفه ناپاک نمی دانست که باطل در هر لباسی ظهور کند ، نابود شدنی است .

.Your browser does not support the audio tag

در آن میان یکی از شیعیان تو که پیرمردی نحیف و نابینا بود به نام عبدالله بن عقیف اژدی برخاست و با شجاعت هر چه تمام تر به آن ملعون گفت :

ای پسر مرجانه ! کذاب بن کذاب تویی و پدرت و آن کس که تو و پدرت را بر این سیمت گمارد ، ای دشمن خدا ! فرزندان انبیاء را از دم شمشیر می گذرانی و این گونه جسورانه بر منبر مؤمنان سخن می گویی ؟ !

ابن زیاد با شنیدن این اعتراض در خشم شد و گفت : این که بود ؟ !

آن پیرمرد نابینا با صدای بلند گفت : ای دشمن خدا ! من بودم ، خاندان پاکی را که خداوند هر پلیدی را از آنان دور ساخته می کشی و گمان داری که مسلمانی ؟ ! واغوثاه ! پسران مهاجران و انصار کجایند ؟ از این طغیان گر نفرین شده ی فرزند نفرین شده که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با زبان خود او را لعن کرد ، انتقام نمی گیرند ؟

آتش خشم ابن زیاد ملعون شعله ورتر گشت و رگ های گردنش بر آمد و گفت : او را نزد من آورید !

.Your browser does not support the audio tag

عاقبت مأموران آن شیعه ی مخلص تو را گرفتند و نزد عبیدالله آوردند و او دستور داد که گردن آن پیرمرد نابینا را بزنند .

زنان و کودکان حرم تو را به کاخ عبیدالله بن زیاد بردند ، آن روز آن ملعون در کاخ خود

ص: 304

دیدار عمومی ترتیب داده بود و دستور داده بود سر مقدّست را در برابرش بگذارند . آن گاه دستور داد تا زنان و کودکان را وارد کاخ کنند .

خواهر دریا دلت زینب علیهاالسلام ، در حالی که کم ارزش ترین لباس های خود را به تن داشت و زنان و کنیزان اطراف او را گرفته بودند ، به صورت ناشناس وارد مجلس شد

و بی اعتنا در گوشه ای نشست .

عبیدالله چشمش به او افتاد و پرسید : این زن که خود را کنار کشیده و دیگر زنان گردش جمع شده اند ، کیست ؟

خواهرت پاسخ نگفت . آن ملعون سؤال خود را تکرار کرد . یکی از کنیزان گفت : او زینب دختر فاطمه دختر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم است .

آن نطفه ناپاک رو به خواهرت کرد و گفت :

ستایش خدا را که شما خانواده را رسوا ساخت و کشت و نشان داد که آن چه می گفتید دروغی بیش نبود !!

.Your browser does not support the audio tag

خواهر دلورت با صدای رسا به آن کافر جواب داد :

ستایش خدا را که ما را به وسیله ی پیامبر خود گرامی داشت و از پلیدی پاک گردانید . جز فاسق رسوا نمی شود و جز بدکار ، دروغ نمی گوید و بدکار ما نیستیم ، بلکه دیگرانند و ستایش مخصوص خداوند است .

آن ملعون گفت : دیدی خدا با خاندانت چه کرد ؟!

خواهرت علیهاالسلام پاسخ داد :

جز زیبایی ندیدم ، آنان کسانی بودند که خدا مقدر ساخته بود کشته شوند و آن ها نیز اطاعت کرده و به سوی آرامگاه خود شتافتند و به زودی خداوند تو و آنان را (در روز رستاخیز) با هم رویرو می کند و آنان از تو ، به درگاه خدا شکایت و دادخواهی خواهند کرد ، اینک بنگر که آن روز چه کسی پیروز خواهد شد ، مادرت به عزایت بنشیند ای پسر مرجانه !

پسر زیاد از سخنان صریح و تند خواهرت و از این که او را با نام مادر بزرگ بدکاره اش

یعنی مرجانه خطاب کرد ، سخت خشمگین شد و خواست که خواهرت را بکشد ؛ اما یکی از حاضران گفت : ای امیر ! او یک زن است و کسی زن را به خاطر سخنانش مؤاخذه نمی کند .

.Your browser does not support the audio tag

آن ملعون بار دیگر به خواهرت گفت :

خدا دلم را با کشته شدن برادر نافرمانت حسین و خاندان شورشگر و سرکشت شفا داد .

آن شیر زن در جوابش گفت :

به جانم قسم مهتر مرا کشتی ، نهال مرا قطع کردی و ریشه ی مرا درآوردی ، اگر این کار مایه ی شفای توست ، همانا شفا یافته ای ؛ و لیکن بدان که انتقام الهی فرا خواهد رسید !

آن ملعون که درمانده شده بود ، با خشم و استهزاء گفت :

این هم مثل پدرش سخن پرداز است ، به جان خودم پدرت نیز شاعر بود و سخن به سجع می گفت .

خواهرت پاسخ داد :

زن را با سجع گویی چه کار ؟ (حالا چه وقت سجع گفتن است ؟)

آن ناپاک زاد می خواست وانمود کند که هرکس بر حسب ظاهر در جبهه ی نظامی شکست بخورد ، رسوا شده است ؛ زیرا اگر او به حق بود در جبهه نظامی غالب می شد .

خواهرت به خوبی می دانست ابن زیاد از چه دیدگاهی سخن می گوید ، پایگاه فکری او را در هم کوبید و با سخنانش اعلام کرد که معیار « شرف و فضیلت » حق جویی و حقیقت طلبی است نه قدرت ظاهری .

آری ،

او اعلام کرد که کسی که در راه خدا شهید شده رسوا نمی شود ؛ رسوا کسی است که ظلم و ستم کند و از حق منحرف شود .

.Your browser does not support the audio tag

عبیدالله بن زیاد انتظار داشت خواهر مصیبت دیده و عزیز از دست داده ات ، با یک طعنه به زانو در آید و اشک بریزد و لابه کند ! اما آن شیر زن علیهاالسلام سخنان او را

در دهانش شکست و غرورش را در هم کوبید .

آن گاه عیب‌الله به سوی فرزندت امام سجاد علیه السلام نگاه کرد و گفت : این کیست ؟!

گفته شد : علی بن الحسین است .

آن ملعون گفت : مگر خدا علی بن الحسین را نکشت ؟!

فرزندت امام زین‌العابدین علیه السلام در حالی که به شدت بیمار بود و در تب می سوخت ، شجاعانه به آن خبیث گفت :

مرا برادری بود که نام او نیز علی بن الحسین بود و مردم او را کشتند !!

عیب‌الله گفت : بلکه خدا او را کشت !!

فرزند دلیرت فرمود :

خدا ، جان ها را به هنگام مرگشان می گیرد !

ابن زیاد خشمگین شد و گفت : در پاسخ من با جسارت سخن می گویی ؟! او را ببرید و گردن بزنید . خواهرت زینب علیها السلام چون چنین دید ، امام سجاد را در آغوش خود کشید و گفت : ای پسر زیاد ! هر چه از خون ما ریختی تو را بس است ، به خدا از او جدا نخواهم شد ، اگر قصد کشتن او را داری اول باید مرا بکشی !

.Your browser does not support the audio tag

ابن زیاد لحظه ای به خواهر و فرزندت نگریست ، سپس گفت : چه خویشی شگفت انگیزی !! به خدا سوگند که این زن دوست دارد با برادرزاده اش کشته شود ، گمان می کنم که این جوان به همین بیماری در گذرد !

فرزندت امام سجاد علیه السلام به خواهرت روی کرد و گفت : ای عمه ! بگذار تا من صحبت کنم ؛ آن گاه روی به ابن زیاد کرد و گفت :

أَبِالْقَتْلِ تَهْدِدُنِي يَا بَنَ زَيْدٍ ؟ ! أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْقَتْلَ لَنَا عَادَةٌ وَ كَرَامَتُنَا الشَّهَادَةُ .

ای ابن زیاد ! از مرگ مرا می ترسانی ! مگر نمی دانی که کشته شدن عادت ماست و شهادت در راه خدا برای ما کرامت است ؟!

ص: 307

عیب‌الله که در آن جمع حسابی خوار و مفتضح شده بود دستور داد که تمامی اسرا را در خانه ای که جنب مسجد کوفه قرار داشت ، جای دهند . او که از قیام مردم در کوفه می ترسید ، بعد از چند روز زندانی کردن اهل بیت به دنبال دستور یزید ، دستور داد تا همه ی آنان با سرهای بریده ی شهدا به شام فرستاده شوند .

خواهرت زینب علیها السلام قبل از وارد شدن به کاخ عیب‌الله بن زیاد ، با سخنان خود در جمع زنان کوفه حماسه ی بزرگی را آفرید ؛

هنگامی که اسرا وارد کوفه شدند، زنان کوفه با مشاهده ی اوضاع و احوال کاروانیان، زاری می کردند و گریبان های خود را چاک می زدند ، و مردان کوفی نیز به همراه آنان می گریستند .

.Your browser does not support the audio tag

خواهرت زینب علیهاالسلام بر سر مردم نهیب زد : خاموش باشید !

با این نهیب همه ساکت شدند ، آن گاه آن بانوی والا مقام علیهاالسلام ، پس از حمد و ستایش پروردگار و درود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم خطاب به آنان فرمود :

ای مردم کوفه ! ای مردم مکار خیانت کار ! هرگز دیده هایتان از اشک تهی مباد ! هرگز ناله هایتان از سینه بریده نگرود ! شما آن زنی را می مانند که چون آن چه داشت می رشت ، به یکبار پاره میکرد ، نه پیمان شما را ارجی است و نه سوگند شما را اعتباری ! جز لاف ، جز خود ستایی ، جز در عیان مانند کنیزان تملق گفتن و در نهان با دشمنان ساختن چه دارید ؟ شما گیاه سبز و تر و تازه ای را می مانند که بر توده ی سرگینی رسته باشد و مانند گنجی هستید که گوری را بدان اندوده باشند . چه بد توشه ای برای آن جهان آماده کردید : خشم خدا و عذاب دوزخ ! گریه می کنید ؟ آری به خدا گریه کنید که سزاوار گریستید ! بیش بگریید و کم بخندید ! با چنین ننگی که برای خود خریدید چرا نگریید ؟ ننگی که با هیچ آب شسته نخواهد شد . چه ننگی بدتر از کشتن پسر پیغمبر و سید جوانان بهشت ؟

.Your browser does not support the audio tag

! مردی که چراغ راه شما و یاور روز تیره ی شما بود . بمیرید ! سر خجالت را فرو بیفکنید ! به یکبار گذشته ی خود را بر باد دادید و برای آینده هیچ چیز به دست نیاوردید !! از این پس باید با خواری و سرشکستگی زندگی کنید ؛ چه ، شما خشم خداوند را برای خود خریدید !

ص: 308

کاری کردید که نزدیک است آسمان بر زمین افتد و زمین را بشکافد و کوه ها را در هم بریزد .

می دانید چه خونی را ریختید ؟ می دانید این زنان و دختران که بی پرده در کوچه و بازار آورده اید ، چه کسانی هستند ؟ می دانید جگر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم را پاره پاره کرده اید ؟ ! چه کار زشت و احمقانه ای ؟ ! کاری که زشتی آن سراسر جهان را پر کرده است . تعجب می کنید که از آسمان قطره های خون بر زمین می چکد ؟ اما بدانید که خواری عذاب رستاخیز سخت تر خواهد بود . اگر خدا هم اکنون شما را به گناهی که کردید نمی گیرد ، آسوده نباشید ، خدا کیفر گناه را فوری نمی دهد ، اما خون مظلومان را هم بی کیفر نمی گذارد ، خدا حساب همه چیز را دارد .

.Your browser does not support the audio tag

این سخنان شیوای خواهرت زینب علیهاالسلام که با عبارت شیوا و از دل پر خونس بر می آمد ، و از دریای موج ایمان و یقین او به خدا و روز رستاخیز نشأت گرفته بود ، آن چنان همگان را دگرگون کرد که همه بر سر و صورت خود می زدند و زار زار می گریستند !

یزید ملعون دستور داد اسیران را همراه سرهای شهیدان به شام بفرستند . قافله ی اسیران به سمت شام حرکت کرد . مأموران ابن زیاد بسیار

تند خو و خشن بودند . دربار شام به انتظار رسیدن این قافله ، که یک فتح و پیروزی محسوب می شد ، دقیقه شماری می کرد . کاروان اهل بیت تو - در حالی که سرهای مبارک تو و یاران بر نیزه پیشاپیش حرکت می کرد - از دروازه ی ساعات در میان هزاران تماشاچی وارد شهر گردید . آن روز شهر دمشق ، غرق شادی و سرور ، پیروزی یزید را جشن گرفته بود !

آن کاروان زجر کشیده ی دربند ، در حالی که مردم به آنان جسارت می کردند ، در میان انبوه جمعیت ، کوچه ها و خیابان ها را پشت سر گذاشت تا به کاخ حکومت یزید رسید .

در اینجا می خواهیم از حماسه ی بی نظیر خواهر دلاورت سخن به میان آورم ،

.Your browser does not support the audio tag

خواهرت زینب علیهاالسلام این شیر زن بزرگ تاریخ بشریت با خطبه ی آتشینش چنان یزید را - در انتظار سران قبائل و برخی از نمایندگان خارجی - رسوا نمود که آن پلید برای

ص: 309

حفظ جایگاه و آبروی خود بر سر خود زد و گفت : خدا بکشد پسر مرجانه را ! من راضی به کشتن حسین نبودم ، بلکه گفته بودم فقط از او بیعت بگیر !!

آری ،

در آن جلسه صورت نحس آن میمون باز نطفه حرام ، توسط حماسه ی خواهرت زینب علیهاالسلام به زمین مالیده شد و مفتضح گردید .

.Your browser does not support the audio tag

ماجرا از این قرار است :

اسیران وارد کاخ یزید شدند و در گوشه ای که در نظر گرفته شده بود ، قرار گرفتند . چون چشم آن ملعون به اسیران خاندان تو افتاد ، و آنان را پیش روی خود ایستاده دید ، دستور داد تا سر مقدّس تو را در میان طشتی نهادند . لحظه ای بعد او با چوبی که در دست داشت ، به دندان های مبارک تو می زد و چنین شعر می خواند :

کاش بزرگان من که در بدر حاضر بودند و به دست پدر این شخص کشته شدند ، اکنون در این مجلس حاضر بودند و شادمانی می کردند و می گفتند : ای یزید دست مریزاد که انتقام ما را از آل علی گرفتی !!

اگر مجلس به همین جا خاتمه می یافت ، یزید برنده بود ؛ اما خواهر دلاورت نگذاشت کار به این صورت پایان یابد ، آنچه را آن ملعون مایه ی شادی و فخر می پنداشت ؛ در کام او از زهر تلخ تر کرد ؛ و به حاضران نشان داد : اینان که پیش رویشان به عنوان اسیر در بندند ، دختران همان پیامبری هستند که یزید به نام او بر مردم شام سلطنت می کند .

.Your browser does not support the audio tag

آری ،

خواهرت زینب علیها السلام با قدرت و شهامت تمام ، آغاز سخن کرد و به آن ناپاک زاد چنین فرمود :

خدا و رسولش راست گفته اند که : پایان کار آنان که کردار بد کردند ، این بود که آیات خدا را دروغ می خواندند و آن ها را مسخره می کردند .

یزید ! چنین می پنداری که چون اطراف زمین و آسمان را بر ما تنگ گرفتی

ص: 310

و ما را به دستور تو مانند اسیران از این شهر به آن شهر بردند ، ما خوار شدیم و تو عزیز گشتی ؟ گمان می کنی با این کار قدر تو بلند شده است که این چنین به خود می بالی و بر این و آن کبر می ورزی ؟ وقتی می بینی اسباب قدرتت آماده و کار پادشاهیت منظم است از شادی در پوست نمی گنجی ، نمی دانی این فرصتی که به تو داده شده است برای این است که نهاد خود را چنانکه هست ، آشکار کنی . مگر گفته ی خدا را فراموش کرده ای که می گوید :

کافران می پندارند این مهلتی که به آنان دادیم ، برای آنان خوب است؟! ما آن ها را مهلت می دهیم تا بار گناه خود را سنگین تر کنند ، آن گاه به عذابی می رسند که مایه ی خواری و رسوایی است .

.Your browser does not support the audio tag

ای پسر آزادشدگان! (1)

این عدالت است که زنان و دختران و کنیزان تو در پس پرده ی عزت بنشینند و تو دختران پیغمبر را اسیر کنی ، پرده ی حرمت آنان را بدری ، صدای آنان را در گلو خفه کنی و مردان بیگانه آنان را بر پشت شتران از این شهر به آن شهر بگردانند؟! نه کسی آن ها را پناه دهد ، نه کسی مواظب حالشان باشد و نه سرپرستی از مردانشان آنان را همراهی کند؟ مردم از این سو و آن سو برای نظاره ی آنان گرد آیند؟!!

اما از کسی که سینه اش از بغض ما آکنده است جز این چه توقعی می توان داشت؟ می گویی کاش پدرانم که در جنگ بدر کشته شدند اینجا بودند و هنگام گفتن این جمله با چوب به دندان پسر پیغمبر می زنی؟ ابتدا به خیالت نمی رسد که گناهی کرده ای و رفتاری زشت مرتکب شده ای! چرا نکنی؟! تو با ریختن خون فرزندان پیغمبر و خانواده ی عبدالمطلب که ستارگان زمین بودند ، دشمنی دو خاندان را تجدید کردی . شادی مکن ، چه ، به زودی در

ص: 311

1- وقتی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم مکه را فتح کرد ، بزرگان قریش و در رأس آنان ابوسفیان ، جدّ یزید ، چون می ترسیدند پیامبر آنان را مجازات کند ، به ظاهر از گذشته ی خود ابراز پشیمانی نمودند تا پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آنان را مجازات نکند و پیامبر به آنان فرمود : بروید ، شما آزاد شدگانید . حضرت زینب علیها السلام با این بیان ، اشاره به آن عفو بزرگ جد خود در مورد جدّ

یزید دارد .

پیشگاه خدا حاضر خواهی شد ، آن وقت است که آرزو می کنی کاش کور و لال بودی و این روز را نمی دیدی ، کاش نمی گفتمی : پدرانم اگر در این مجلس حاضر بودند از خوشی در پوست نمی گنجیدند !

.Your browser does not support the audio tag

خدایا ، خودت حق ما را بگیر و انتقام ما را از آن کس که به ما ستم کرد ، بستان !

ای یزید ! به خدا پوست خود را دریدی و گوشت خود را کندی . روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و خاندان او و پاره های تن او در سایه ی لطف و رحمت حق قرار گیرند ، تو با خواری هر چه بیشتر پیش او خواهی ایستاد ، آن روز روزی است که خدا وعده ی خود را انجام خواهد داد و این ستمدیدگان را که هر یک در گوشه ای به خون خود خفته اند ، گرد هم خواهد آورد ؛ او خود می فرماید :

آنان که در راه خدا کشته شده اند ، می پندارند مرده اند ، نه ؛ آنان زنده اند و از نعمت های پروردگار خود بهره مند می باشند .

اما آن کس که تو را چنین به ناحق بر گردن مسلمین سوار کرد (یعنی معاویه) ، آن روز که دادخواه ، محمد ، دادستان خدا ، و دست و پای تو گواه جنایت تو در آن محکمه باشد ، خواهد دانست کدام یک از شما بدبخت تر و بی پناه ترید .

.Your browser does not support the audio tag

یزید ای دشمن خدا ! و پسر دشمن خدا ! سوگند به خدا تو در دیده ی من ارزش آن را نداری که سرزشت کنم و کوچک تر از آن هستی که تحقیرت نمایم ؛ اما چه کنم اشک در دیدگانم حلقه زده و آه از سینه زبانه می کشد . پس از آن که حسین کشته شد و حزب شیطان ما را از کوفه به بارگان حزب بی خردان آورد تا با شکستن حرمت خاندان پیغمبر پاداش خود را از بیت المال مسلمانان بگیرد ، پس از آن که دست این دژخیمان به خون ما رنگین و دهانشان از پاره گوشت های ما آکنده شده است ، پس آن که گرگ های درنده بر کنار آن بدن های پاکیزه جولان می دهند ، توبیخ و سرزنش تو چه دردی را دوا می کند ؟ !

اگر گمان می کنی با کشتن ما سودی به دست آورده ای ، به زودی خواهی دید آن چه سود می پنداشتی جز زیان نیست . آن روز جز آن چه کرده ای حاصلی نخواهی داشت ، آن روز تو پسر زیاد را به کمک خود می خوانی و او نیز از تویاری می خواهد !

.Your browser does not support the audio tag

تو و پیروانت در کنار میزان عدل خدا جمع می شوید ، آن روز خواهی دانست بهترین توشه ی سفر که معاویه برای تو آماده کرده است

ص: 312

این بود که فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را کشتی . به خدا من جز از خدا نمی ترسم و جز به او شکایت نمی کنم . هر کاری می خواهی بکن ! هر نیرنگی که داری به کار گیر ! هر دشمنی که داری نشان بده ! به خدا این لکه ی ننگ که بر دامن تو نشسته است ، هرگز زودده نخواهد شد .

سپاس خدا را که کار سروران جوانان بهشت را به سعادت پایان داد و بهشت را برای آنان واجب ساخت. از خدا می‌خواهم رتبه‌های آنان را فراتر برد و رحمت خود را بر آنان بیشتر گرداند، چه او سرپرست و یاور می‌توانست.

با این سخنان خواهر جگرسوخته‌ات که با تمام یقین به وعده‌های خداوند متعال، بیان شد، سکوتی مرگ‌بار سراسر کاخ یزید را فرا گرفت. آن ملعون خود را شکست خورده و رسوا در آن جمع دید و برای حفظ موقیعت و آبروی خود، سکوت را شکست و گفت:

خدا پسر مرجانه را بکشد من راضی به کشتن حسین نبودم؛ بلکه فقط از او خواسته بودم که بیعت بگیرد!

.Your browser does not support the audio tag

آری،

یزید در آن جمع رسوا شد و حاضران وی را لعن و نفرین نمودند.

اما از حماسه‌ی بزرگ فرزندت امام سجاد علیه السلام در شام بگویم؛ او با سخنرانی بی‌نظیرش در مسجد جامع شام، در مقابل دیدگان هزاران نفر، چنان یزید را رسوا ساخت که مردم شام - که چهل سال خاندان اموی بر فکر آنان علیه خاندان طهارت علیه السلام تبلیغ سوء می‌کردند - در هر محفل و مجلسی یزید را نفرین و سب می‌نمودند.

یزید در روز جمعه دستور داد اسیران را به مسجد جامع بیاورند تا پیروزی خود را به مردم بهتر نشان بدهد!!

اسیران را آوردند و در گوشه‌ای از مسجد جای دادند؛ آن‌گاه آن ملعون به خطیب فرمان داد که بر فراز منبر برود و تورا نکوهش کند و از خاندان اموی تعریف نماید. خطیب جیره خوار بالای منبر رفت و پس از حمد و ستایش خداوند!! سخنان زیادی

ص: 313

در نکوهش پدرت مولانا علی بن ابی طالب علیه السلام و نکوهش تو گفت و سپس در مدح و ستایش معاویه و یزید، داد سخن داد و از آنان به نیکی یاد کرد.

فرزند دلاورت، امام سجاد علیه السلام بر آن جیره خوار فریاد زد:

وای بر تو ای خطیب! خشنودی خلق را به بهای خشم خالق خریدی و جایگاهت را در آتش دوزخ قرار دادی.

.Your browser does not support the audio tag

و سپس فرزند شجاع و الامقامت با صدای بلند به یزید گفت:

ای یزید! بگذار بر بالای این چوب‌ها بروم و سخنانی بگویم که در آن رضای خدا باشد و برای حاضران نیز اجر و ثوابی؟

یزید اجازه نداد.

مردم به او گفتند: ای امیر! اجازه بده بر منبر برود تا بشنویم چه می گوید؟

آن ملعون اجازه نداد.

باز مردم اصرار نمودند و به او گفتند: بگذار بر منبر برود مگر او چه می خواهد بگوید که تو مانع می شوی؟!!

یزید گفت: اگر او بر فراز منبر برود پائین نمی آید مگر اینکه من و خاندان ابوسفیان را رسوا کند!

در این میان فرزند یزید، به نام معاویه به پدر گفت: ای امیر! مگر این جوان اسیر چه می داند و چه می تواند بگوید؟!!

یزید گفت: او از خاندانی است که علم را از کودکی به شیر مکیده اند و با خون آن ها در آمیخته است.

مردم سخن فرزند یزید را تکرار کردند و آنقدر اصرار نمودند تا سرانجام آن ملعون مجبور شد اجازه دهد.

آن گاه فرزندت امام سجاد علیه السلام بر عرشه ی منبر قرار گرفت و ابتداء خدا را حمد و ستایش کرد و سپس خطبه ای ایراد کرد که دل ها را به لرزه در آورد و اشک ها را از دیدگان سرازیر نمود؛

ص: 314

آری، فرزندت چنین فرمود:

.Your browser does not support the audio tag

ای مردم! خداوند به ما خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم، شش امتیاز ارزانی داشته و با هفت فضیلت بر دیگران برتری بخشیده است:

شش امتیاز ما این است که خدا به ما: علم، حلم، بخشش و بزرگواری، فصاحت و شجاعت داده و محبت ما را در دل های مؤمنان قرار داده است.

و هفت فضیلت ما این است که: پیامبر برگزیده ی خدا از ماست، صدیق (علی بن ابی طالب علیه السلام) از ماست، جعفر طیار از ماست، شیر خدا و شیر رسول او (حمزه) از ماست، دو سبط این امت (امام حسن و امام حسین علیهما السلام) از ماست و زهرای بتول علیها السلام از ماست.

ای مردم! هرکس مرا شناخت که شناخت و هرکس نشناخت خود را بدو معرفی می کنم: من پسر مکه و منایم، من پسر زمزم و صفایم، منم فرزند آن بزرگواری که «حجر الأسود» را با گوشه و اطراف عبا برداشت (1) منم فرزند بهترین کسی که احرام بست و طواف و سعی به جا آورد، منم فرزند بهترین انسان ها، منم فرزند کسی که در شب معراج از مسجدالحرام به مسجدالاقصی برده شد، منم پسر کسی که در سیر آسمانی به سدره المنتهی رسید، منم پسر کسی که در سیر ملکوتی آن قدر به حق نزدیک شد که رخت به مقام «قاب قوسین أو أدنی» کشید، منم فرزند کسی که با فرشتگان آسمان نماز گزارد، منم فرزند کسی که خداوند بزرگ به او وحی کرد، منم فرزند محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم، منم فرزند علی مرتضی علیه السلام، منم فرزند کسی که آن قدر با مشرکان جنگید تا زبان به «لا إله إلا الله»

.Your browser does not support the audio tag

منم فرزند کسی که در رکاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم با دو شمشیر و دو نیزه جهاد کرد (یعنی امام علی علیه السلام) و دو بار هجرت کرد و دوبار با پیامبر بیعت نمود ، در جنگ حنین شجاعانه جنگید ، و لحظه ای به خدا کفر نورزید ، من فرزند کسی هستم که صالح ترین مؤمنان ، وارث پیامبران ، نابود کننده ی کافران ، پیشوای مسلمانان ، نور مجاهدان ،

ص: 315

1- اشاره است به داستان نصب حجر الأسود توسط پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم در سن 35 سالگی آن حضرت و رفع اختلاف مردم مکه با این تدبیر .

زیور عابدان ، فخر گریه کنندگان (از خشیت الهی) ، شکیباترین صابران ، بهترین قیام کنندگان از طرف یاسین - فرستاده ی خدا - است ، نیای من کسی است که پشتیبانش جبرئیل ، یاورش میکائیل و خود حامی و پاسدار ناموس مسلمانان بود . او با مارقین (از دین به دررفتگان) و ناکشین (پیمان شکنان ، یعنی یاران طلحه و زبیر و عایشه) و قاسطین (ستمگران ، یعنی معاویه و یارانش) جنگید ، و با دشمنان کینه توز خدا جهاد کرد .

.Your browser does not support the audio tag

منم پسر برترین فرد قریش که پیش از همه به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم گروید و پیشگام همه ی مسلمانان بود . او خصم گردن کشان ، نابودکننده ی مشرکان ، تیر خدایی برای نابودی منافقان ، زبان حکمت عابدان ، یاری کننده ی دین خدا ، ولی امر خدا ، بوستان حکمت الهی ، و کانون علم بود .

.Your browser does not support the audio tag

سپس فرمود :

منم پسر فاطمه زهرا علیها السلام ، منم پسر سرور زنان ...

و فرزندت امام سجاد علیه السلام در معرفی خود و در حقیقت معرفی شجره نامه ی امامت و رسالت ، آن قدر داد سخن داد که صدای گریه و ناله ی مردم بلند شد .

یزید ملعون ترسید شورشی بر پا شود ؛ لذا به مؤذن دستور داد تا اذان بگوید . مؤذن بپا خاست و اذان را شروع کرد و گفت :

الله اکبر ، الله اکبر .

فرزندت فرمود : بلی ، هیچ چیز از خدا بزرگتر نیست .

و چون مؤذن گفت : أشهد أن لا إله إلا الله .

فرزندت فرمود : بلی ، مو و پوست و گوشت و خون من به یگانگی خداوند شهادت می دهند .

همین که مؤذن گفت : أشهد أن محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرزندت از بالای منبر رو به یزید کرد و با صدای بلند گفت :

ای یزید ! این رسول گرامی ، آیا جدّ من است یا جدّ تو ؟ اگر بگویی که جدّ تو

ص: 316

بوده عالمیان می دانند که دروغ می گویی و اگر بگویی که جدّ من بوده ، چرا پدرم را بی گناه کشتی و مال او را به تاراج دادی و حرم او را به اسیری آوردی ؟

.Your browser does not support the audio tag

فرزندت امام سجاد علیه السلام این را بگفت و دست به پیراهن زد و آن را بدرید و در گریه افتاد فرمود :

به خدا که اگر در دنیا کسی هست که رسول جدّ او باشد ، به غیر از من نباشد ، ای مردم ! پس چرا این مرد پدرم را به ظلم کشت و ما را ، چنان که اسیران روم را آورند ، آورد ؟

ای یزید ! این کار کردی و اکنون می گویی محمّد رسول الله و روی به قبله می کنی ؟ وای بر تو ، روز قیامت جدّ من و پدر من خصم تو باشد !

در این هنگام سر و صدای عظیمی در خلق افتاد و یزید ملعون در این اثناء بانگ بر مؤذن زد که قامت بگو ، مردم در جوش و خروش شدند ، بعضی نماز کرده و بعضی نماز نکرده و پراکنده شدند .

آری ،

روشنگری های خواهرت زینب علیها السلام و فرزندت امام سجاد علیه السلام ، آن چنان یزید را رسوا نمود که مردم در هر محفل یزید را لعن می نمودند و به او ناسزا می گفتند .

آن ناپاکزاد پلید با آن که در آغاز پیروزی خود بسیار شادمان و مغرور بود ، در اثر فشار افکار عمومی قافیه را باخته و گناه کشتن تو را به گردن عبیدالله بن زیاد افکند !

.Your browser does not support the audio tag

او با آن که نخست با کودکان و زنان و بازماندگان تو با خشونت و غرور و تکبر برخورد کرده و دستور داد آنان را در خانه ی مخروبه ای جای دهند ؛ اما زیر فشار افکار عمومی به فاصله ی کمی با آنان بنای نرمش و ملامت گذاشت و محل سکونتشان را تغییر داد .

او برای این که تظاهر کند که در قتل تو بی گناه است ، فرزندت امام سجاد علیه السلام را در کنار خود سر سفره می نشاند و به او احترام می گذاشت و به زنان و کودکان اجازه عزاداری بر تو را داد .

و بالأخره اجازه داد تا خاندانت - بعد از چند روز اقامت در شام - با احترام به مدینه

ص: 317

بازگردند ؛ و آن داغ دیدگان در بین راه در اربعین شهادتت از کربلا عبور نمودند و با دلی پر خون شما را زیارت کردند و سپس به زادگاهشان مدینه بازگشتند در حالی که پیروزمند واقعی آنان بودند .

آری ، آری

پیروزمند واقعی شما بودید و آن کافران شکست خورده ی ذلیل .

اما دل های عالمیان بسوزد برای مصیبت عاشورای تو .

Your browser does not support the audio tag

تو بعد از شهادت تمامی یاران با وفایت ؛ آنگاه که برای آخرین وداع با زنان و کودکان حرم آمدی ، خواهرت زینب علیها السلام بسیار بی تابی می کرد . تو به خواهرت فرمودی :

خواهرم ! گریه های خودت را برای آینده بگذار که مصیبت های بسیار سختی را پیش روی داری .

ولی خواهرت علیها السلام همچنان ناآرام بود ، تو دست ولایت را بر سینه ی زینب علیها السلام قرار دادی و خواهرت آرام شد .

تو سپس به طرف میدان حرکت کردی ، خواهرت زینب علیها السلام به دنبال تو روانه گشت و با صدای محزونش به تو گفت :

مَهْلًا يَا أُخِي تَوَقَّفْ حَتَّى أَتَزَوَّدَ مِنْكَ وَأُودِّعَكَ وَدَاعٍ مُفَارِقٍ لَا تَلَاقِي بَعْدَهُ .

ای برادرم ، صبر کن تا تو را سیر بینم و با تو آن گونه وداع کنم که دیگر بعد از آن نخواهد بود .

تو کمی درنگ کردی و او خودش را به تو رسانید و دوباره تو را در آغوش گرفت و زیر گلویت را بوسه زد .

و خدا می داند در آن هنگام که با بدن پاره پاره ات در گودال قتلگاه آخرین نفس های خود را می کشیدی ، بر دل خواهرت زینب علیها السلام چه می گذشت ، خصوصاً آن گاه که شمر لعین خنجر کشیده بود و با خشم به سمت تو می آمد و خواهرت آن صحنه را می

نگریست

ص: 318

و بر سر عمر بن سعد فریاد بر آورد :

وَيَحْك يا عمر ! اَيُقْتَلُ اَبُو عَبْدِاللهِ وَاَنْتَ تَنْظُرُ اِلَيْهِ .

وای بر تو ای عمر بن سعد ! حسین مرا دارند می کشند ، ولی تو خیره خیره نگاه می کنی ؟

.Your browser does not support the audio tag

آن ملعون چیزی در جواب خاورت زینب علیها السلام نگفت ، بلکه در حالی که اشک در چشمانش جاری بود ، صورت خود را برگرداند

و اما از مصیبت دیگری بگویم که دل های زنان و کودکان حرمت را پاره پاره کرد .

یک روز بعد از آن واقعه ی جانگداز ، اسیران را بر مرکب های بی جهاز سوار نمودند و دستور دادند تا آنان را از کنار کشته ها عبور دهند تا با دیدن بدن های عزیزانشان ، دل هایشان بیشتر خونین شود .

آه ! آنان چه دیدند ؟ !

بدن عزیزانشان را در حالی که سر به تن نداشتند ، آغشته به خون دیدند که بدون غسل و کفن در خاک سوزان کربلا افتاده و هرگز کسی در صدد دفن آنان بر نیامده است . فرزندت امام سجاد علیه السلام با دیدن چنین منظره ای چنان ناراحت شد که نزدیک بود جان از بدنش مفارقت کند . خاورت زینب علیها السلام تا او را منقلب دید گفت :

ای یادگار پدر و برادر و عمو و عموزادگانم ! تو را در شرف جان دادن می بینم .

فرزندت پاسخ داد :

ای عمه جان ! چگونه بی تابی نکنم در حالی که بدن پدر و برادر و اصحاب و جوانان بنی هاشم را در این بیابان آغشته به خون می بینم که کسی در دفن آن ها اقدام نمی کند ، گویا این مردم ما را مسلمان نمی دانند .

.Your browser does not support the audio tag

خاورت زینب علیها السلام که خود جگرش پاره پاره بود ، برای آرام کردن فرزندت امام سجاد علیه السلام به آن حضرت گفت :

از آنچه می بینی ناراحت مباش ؛ زیرا همیشه اوضاع به این گونه نمی ماند

ص: 319

و سرانجام این بدن های خونین دفن خواهند شد ، و به زودی بر فراز این قبرها پرچم مظلومیت پدرت حسین علیه السلام را به اهتزاز در می آورند و آثارش کهنه نخواهد شد و این نشانه ها در طول زمان ها از بین نمی رود .

زنان و کودکان حرمت را از کنار کشته ها عبور می دادند و نگاهشان بر آن اجساد طیبه و طاهره می افتاد و همه ی آنان صیحه زنان و گریه

کنان فریاد و شیون سر می دادند .

وزمانی که خواهرت زینب علیهاالسلام چشمش به بدن غرقه به خون بی سرت افتاد ، ناله زد و فریاد بر آورد :

سلام خدا بر تو باد ای رسول خدا ! این حسین توست که بدن نازنینش روی خاک افتاده و گرد و غبار اندامش را گرفته ، این حسین توست که سر نازنینش را از قفا بریده اند و عمامه و ردایش را به غارت برده اند ...

وزمانی که به بالای بدن پاره پاره ات رسید ، خم شد و بدن پاره پاره ات را به آغوش کشید و لب های خود را بر حلقوم بریده ی تو نهاد و آن را بوسید .

سلام خدا بر تو باد یا حسین ! ای خورشید هدایت بشریت ، سلام خدا بر تو و بر خواهرت زینب علیهاالسلام و بر فرزندان باد .

ص: 320

توضیحات فصل نهم : رشادت عبدالله بن عقیف اُزدی ، خطبه ی امام سجاد علیه السلام در کوفه ، دفن پیکر مطهر شهدای کربلا ، ورود اُسرا به شام ، متنفر شدن مردم شام از یزید با روشن گریهای حضرت زینب علیهاالسلام و امام سجاد علیه السلام ، پشیمانی دروغین یزید از به شهادت رسانیدن امام حسین علیه السلام ، اربعین و مباحث متعدد دیگر

زمانی که عبدالله بن عقیف اُزدی ابن زیاد را در مسجد کوفه رسوا نمود ، ابن زیاد به مأموران گفت : او را نزد من بیاورید ! مأموران از هر طرف به او هجوم آوردند تا او را بگیرند . بزرگان قبیله « اُزد » که پسر عموهای او بودند پیاخته و او را از دست مأموران عبیدالله بن زیاد رهایی دادند و از در مسجد کوفه بیرون بردند . ابن زیاد به مأموران خود دستور داد که : این نایبای اُزدی را که خدا دلش را همانند چشمش کور ساخته است گرفته و نزد من آورید !

چون قبیله ی اُزد از این جریان آگاه شدند ، دور هم گرد آمدند و قبایل یمن نیز اجتماع کرده و با آنان همدست شدند تا از عبدالله بن عقیف دفاع کنند .

چون این خبر به ابن زیاد رسید ، قبائل مضر را طلبید و آنان را به کمک محمد بن اشعث فرستاده و دستور داد که با آنان تا پای جان مبارزه کنند .

جنگ شدیدی در میان دو طرف رخ داد ، گروهی کشته شدند و سرانجام عبیدالله

بن زیاد در خانه ی عبدالله بن عقیف را شکسته وارد خانه ی او شدند . دختر عبدالله با فریاد ، پدر خود را از یورش آنان باخبر ساخت ، و عبدالله بن عقیف به او گفت : بیمناک مباش ، شمشیر مرا به من برسان ! او شمشیر به دست از خود دفاع می کرد و می گفت : من پسر عقیف صاحب فضل و پاک سرشتم ، چه بسیار زره پوش و سر برهنه و پهلوان تاراج کننده ی شما را به زمین افکندم !

دختر عبدالله بن عقیف به پدر خود می گفت : کاش مرد بودم و هم دوش تو با این تبهکاران که کشتندگان عترت پاک رسول خدایند ، مبارزه می کردم .

سپاهیان ابن زیاد اطراف عبدالله بن عقیف را گرفته ، به او حمله می کردند و او که نابینا بود با هدایت دخترش با آنان می جنگید و از خود دفاع می کرد و از هر طرف که بر او حمله می کردند ، دخترش فریاد می زد که از فلان سوی آمدند ، تا سرانجام به او نزدیک شدند ، دخترش فریاد بر آورد که : وا ذلّاه ! پدرم را احاطه کردند و کسی نیست که او را یاری کند .

عبدالله بن عقیف شمشیرش را می چرخاند و می گفت : به خدا قسم که اگر چشمم باز بود ، راه آمد و شد را بر شما تنگ می کردم .

و بالأخره او را دستگیر کردند و به نزد عبیدالله بن زیاد آوردند ، چون چشم عبیدالله بر او افتاد ، گفت : سپاس خدای را که تو را رسوا کرد !

عبدالله بن عقیف گفت : ای دشمن خدا ! چگونه خدا مرا رسوا کرد ؟ ! به خدا قسم اگر چشمم باز بود راه زندگی بر شما تنگ می گردید .

ابن زیاد پرسید : درباره ی عثمان چه می گویی ؟ !

گفت : ای بنده ی بنی علاج ! و ای پسر مرجانه ! و او را دشنام داد که : تو را با عثمان چه کار ؟ ! اگر بدی کرد یا نیکی و اگر اصلاح کرد یا فتنه انگیزی ، خداوند ولیّ مردم است و در میان آنان به عدل داوری خواهد کرد ؛ ولی تو باید از من در مورد پدرت و خودت و یزید و پدر یزید سؤال کنی !

ابن زیاد گفت: به خدا سوگند که چیزی از تو نخواهم پرسید تا مزه ی مرگ را بچشی!

عبدالله بن عقیف گفت: الحمد لله رب العالمین، من از خدا شهادت را طلب می کردم پیش از آن که مادر تو را بزاید، و از خداوند آرزو کرده بودم که به دست منفورترین خلق خدا که او را بیش از همه دشمن دارد، به شهادت برسم، و چون نابینا شدم از فیض شهادت ناامید شدم، اینک خدای را سپاس می گویم که شهادت را پس از ناامیدی، نصیب کرد و قبولی دعای پیشین مرا به من نشان داد.

ابن زیاد دستور داد تا سر او را از بدن جدا کنند! و مأموران گردن او را زدند و بدنش را در محله ی سبخه ی کوفه به دار آویختند. (1)

اقدام شجاعانه و جسورانه ی این پیر روشن ضمیر در همان آغاز سخنان عبیدالله موجب گردید که:

1 - مجلس و گردهمایی مردم کوفه بهم بخورد و عبیدالله در رسیدن به نتیجه مطلوب و هدفی که در نظر داشت از آن جلسه بگیرد، ناکام بماند.

2 - اعتراض عبدالله بن عقیف پس از شهادت امام حسین علیه السلام موجب گردید که روحیه ی برخورد با ظلم و ظالم در میان مردم که از بین رفته بود دگر باره زنده گردد.

3 - دستور دستگیری فردی صالح و شناخته شده توسط عبیدالله بن زیاد و به شهادت رساندن او خشم و نفرت عمومی را برانگیخت و زمینه ی قیام و نهضت را که بعدها به صورت نهضت توانین شکل گرفت آماده نمود. (2)

حضرت امام سجاد علیه السلام در کوفه، خطاب به مردم - بعد از ستایش و حمد الهی - فرمود:

ای مردم! آن که مرا می شناسد، می شناسد، و آن که نمی شناسد خود را بدو می شناسانم: من علی فرزند حسین فرزند علی فرزند ابی طالبم. من پسر آنم که حرمتش را در هم شکستند، دارایی و مال او را به غارت بردند... و کسان

ص: 323

1- بحار الانوار، ج 45، ص 119؛ ارشاد شیخ مفید، ج 2، ص 117.

2- قصه ی کربلا، علی نظری منفرد، ص 453.

اورا اسیر کردند . من پسر آنم که در کنار نهر فراتش سر بریدند ، در حالی که نه به کسی ستم کرده و نه با کسی مکاری به کار برده بود . من پسر آنم که او را از قفا سر بریدند و این شهادت پدرم مرا فخری بزرگ است . ای مردم ! آیا شما به پدرم نامه نوشتید ؟ و آیا با او بیعت نکردید ؟ و پیمان بستید ؟ و به او خیانت نکردید ؟ و به پیکار او بر نخواستید ؟ چه زشت کاری ! و چه بد اندیشه و کرداری !

اگر رسول خدا به شما بگوید : فرزندان مرا کشتید و حرمت مرا در هم شکستید ، شما از امت من نیستید ! به چه رویی به او خواهید نگریست ؟

این سخنان کوتاه امام سجاد علیه السلام در آن محیط خفقان در وجود مردم کوفه تأثیر گذاشت که از هر سو بانگ شیون برخاست . مردم به یکدیگر می گفتند : نابود شدید و نمی دانید .

سپس به امام سجاد علیه السلام گفتند : ای پسر پیغمبر ! ما شنوا ، فرمانبردار ، و به تو وفاداریم ، از تو نمی بُریم ، با هر که گویی پیکار می کنیم و با هر کس خواهی در آشتی به سر می بریم ! یزید را دستگیر می کنیم و از ستمکاران بر تو بیزاریم !

امام سجاد علیه السلام فرمود :

هیئات ! ای فریبکاران دغل باز ! ای اسیران شهوت و آز ! می خواهید با من هم کاری کنید که با پدرانم کردید ؟ نه ، به خدا هنوز زخمی که زده اید خون فشان است و سینه از داغ مرگ پدر و برادرانم سوزان . تلخی این غم ها گلوگیر و اندوه من تسکین ناپذیر است و از شما می خواهم نه با ما باشید نه بر ما ! (1) . (2)

ص: 324

-
- 1- احتمال هست که این سخنرانی در بازگشت اهل بیت از شام ، در کوفه ایراد شده باشد ؛ زیرا از یک طرف خطبه طولانی است و در موقع رفتن به شام ، برای ایراد چنین خطبه ای ، نه آزادی وجود داشت و نه وقت و فرصت و از طرف دیگر ، طبری در آغاز این خطبه می گوید : احتجاج علی بن الحسین علیه السلام علی اهل الکوفه حین خرج من الفسطاط و توبیخه ایاهم علی غدرهم و نکثهم ... (احتجاج ج 2 ، ص 166) و می دانیم که موقع رفتن به شام ، خیمه ای وجود نداشته است که امام علیه السلام از آن بیرون آید !
 - 2- ملهوف ، سید بن طاووس ، ص 66 .

امام حسین علیه السلام در روز عاشورا خیمه ای را آماده نمود و دستور داد تا هر یک از اهل بیت و اصحاب به شهادت برسند، بدن او را به آن خیمه منتقل نمایند، و تنها بدنی که به این خیمه منتقل نشد، بدن مطهر قمر بنی هاشم حضرت عباس علیه السلام بود.

مردی از قبیله ی بنی اسد می گوید :

پس از رفتن قافله ی کربلا، من به میدان نبرد آمدم، صحنه ی عجیبی بود، اجساد مطهر اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و یاران امام علیه السلام غرقه در خون روی زمین افتاده بودند و خاک بر آن ها نشسته بود، منظره ای بسیار حزن آور بود، از بدن های معطر آنان نور به آسمان می تابید و نسیمی که بر آن اجساد عزیز می گذشت عطر آگین بود، در این هنگام شیری را دیدم که در کنار جسد مطهر حضرت حسین علیه السلام آمد و خود را به خون مبارک امام علیه السلام آغشته کرد و چنان ناله می کرد که تاکنون نشنیده بودم و آنچه که بر تعجب من افزود آن بود که شب هنگام نگاهی به صحنه ی کارزار کردم، در کنار هر بدنی نوری دیدم همچون شمعی که می درخشد و صدای ناله و گریه از کنار آن عزیزان به گوش می رسید.

در آن میان پیکر سید جوانان بهشت به گونه ای بود که از مشاهده ی آن حتی دلی که همانند سنگ سخت است پاره می شد، ولی انوار الهی از طرف آن بدن مطهر ساطع و بوی عطر از جوانب آن پیکر مقدس به مشام می رسید. (1)

در مورد دفن اجساد مطهر شهدا در مصادر تاریخی و روایی آمده :

عده ای از قبیله ی بنی اسد آمدند تا بدن مطهر امام علیه السلام و یاران را دفن نمایند؛ اما چون بدن ها سر نداشتند و حتی لباس آن ها را ربنده بودند و بیشتر بدن ها بر اثر ضربات شمشیر پاره پاره بود، قابل شناسایی نبودند و بنی اسد متحیر مانده بودند، در این هنگام امام چهارم علیه السلام تشریف آورد و بدن ها را به بنی اسد معرفی نمود و خود به دفن بدن مطهر و مقدس پدر بزرگوارش اقدام کرد و در حالی که

ص: 325

1- میدنة المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج 4، ص 70؛ مقتل الحسین، مقرّم، ص 318.

به شدت گریه می نمود ، فرمود :

آفرین بر آن زمینی که پیکر پاک تو را در بر گرفته ، دنیا پس از تو تاریک و آخرت به نور تو روشن است ، دیگر شب ها خواب ندارم و اندوهم را پایانی نیست تا این که خداوند اهل بیت تو را به تو ملحق گرداند و در مأوای تو جای دهد ، درود من بر تو ای فرزند رسول خدا و رحمت خداوند بر تو باد .

سپس روی قبر مطهر نوشت :

هذا قبرُ الحسين بن علي بن ابي طالب الذي قتلوه عطشاناً غريباً .

آنگاه بدن مقدس حضرت علی بن الحسین (علی اکبر علیه السلام) را پائین پای حضرت به خاک سپردند و بعد به دستور امام سجاد علیه السلام شهدای اهل بیت علیهم السلام را در نزدیکی قبر امام حسین علیه السلام در یک محل به خاک سپردند . سپس بنی اسد همراه امام علیه السلام برای دفن قمر بنی هاشم علیه السلام به طرف نهر علقمه حرکت کردند و بدن مطهر عباس علیه السلام را در همانجا که شهید شده بود به خاک سپردند ؛ در این هنگام امام سجاد علیه السلام در حالی که به شدت گریه می کرد فرمود :

پس از تو - ای ماه بنی هاشم - خاک بر دنیا بیارد ، بر تو درود می فرستم و رحمت خداوند را بر تو می طلبم .(1)

سپس بنی اسد اصحاب را در یک محل دفن نمودند و حبیب بن مظاهر را همان جایی که اکنون هست (نزدیک بالای سر امام علیه السلام) دفن کردند به جهت شأن و مرتبه ای که در قبیله ی خود داشت ، چون او از بنی اسد و رئیس آن ها بود .(2)

تعدادی از ارباب مقاتل نوشته اند که جریان دفن پیکر مطهر شهدا در شب سیزدهم بوده است ؛ به نظر می رسد این قول صحیح تر است به دو دلیل :

1 - بنی اسد در روز - به خاطر امان نبودن از آسیب لشکر ابن زیاد - نمی توانستند

ص: 326

1- حیاة الامام الحسین علیه السلام ، باقر شریف القرشی ، ج 3 ، ص 324 .

2- الإمام الحسین علیه السلام و اصحابه ، ص 375 .

در روز اقدام به دفن پیکرها کنند ، بنابراین در شب که خطر لشکر دشمن آنان را تهدید نمی نمود به این کار اقدام نمودند .

2- امام سجاد علیه السلام در هنگام شب که مأموران برای استراحت توقف نموده و در خواب بودند ، به صورت پنهانی طی الأرض نموده و با کمک قبیله ی بنی اسد پیکر مطهر شهدا را دفن نمودند .

این نکته را هم باید بگوئیم که متولی کفن و دفن هر امامی ، امام بعد از اوست و در این رابطه روایاتی در کافی و دیگر کتب حدیثی مذکور است .

از امام باقر علیه السلام روایت شده که امام سجاد علیه السلام به صورت پنهانی آمد و بر پدر بزرگوارش نماز خواند و آنگاه او را دفن کرد (1).

و این مطلب از بیانات امام هشتم علیه السلام نیز بر می آید ، هنگامی که علی بن حمزه به امام عرض کرد : ما از پدران شما روایت کرده ایم که متولی امر امام به جز امام بعد از او نخواهد بود . حضرت امام رضا علیه السلام به او فرمود : مرا خبر ده آیا حسین بن علی علیهما السلام امام بود یا این که امام نبود ؟

علی بن حمزه گفت : آن حضرت امام بود .

امام رضا علیه السلام فرمود : چه کسی متولی امر او بود و او را دفن نمود ؟

علی بن حمزه گفت : حضرت علی بن الحسین علیهما السلام .

حضرت امام رضا علیه السلام فرمود : علی بن الحسین علیهما السلام در آن هنگام کجا بود ؟ آیا او محبوس در دست عبیدالله بن زیاد نبود ؟!

علی بن حمزه گفت : امام سجاد علیه السلام آمد و دشمنان اطلاع نداشتند و آن حضرت پیکر مطهر امام حسین علیه السلام را دفن کرد و بازگشت .

امام رضا علیه السلام فرمود : همان کسی که امام سجاد علیه السلام را قدرت داده است که به کربلا بیاید و جسد مطهر پدرش را دفن کند ، به صاحب این امر (امام وقت)

ص: 327

قدرت داده است تا به بغداد آمده و امر امام و پدرش را عهده دار شود، سپس بازگردد، با این تفاوت که او در زندان و اسارت دشمن همانند علی بن الحسین علیه السلام نبوده است. (1)

خطبه ی حضرت زینب علیها السلام در کاخ عبیدالله بن زیاد در کتب متعددی آمده، از جمله در ملهوف سید بن طاووس، ص 69، ارشاد شیخ مفید، ص 244.

خطبه ی حضرت زینب علیها السلام در کاخ یزید در شام در کتب متعددی آمده، از جمله در احتجاج طبرسی، ج 2، ص 122 و بحار الانوار، ج 45، ص 133.

خطبه ی امام سجاد علیه السلام در مسجد جامع شام در کتب متعددی آمده، از جمله در احتجاج طبرسی، ج 2، ص 132 و بحار الانوار، ج 45، ص 137 و نفس المهموم، ص 451.

شیخ بهائی در کامل و ابوریحان بیرونی در الآثار الباقیه و کفعمی در مصباح، تاریخ ورود اهل بیت را به شام در روز اول ماه صفر نوشته اند. (2)

سید بن طاووس می گوید: امّ کلثوم علیها السلام گفت: وقتی به شام نزدیک شدیم به شمر گفتم از تو می خواهم که ما را از در دروازه ای وارد شام نمائی که مردم کمتر نظاره گر ما باشند و نیز بگو سرهای شهدا را از میان محملان بیرون ببرند تا مردم به تماشای سرها مشغول باشند و کمتر به ما خیره گردند؛ ولی شمر برخلاف خواسته ی امّ کلثوم دستور داد تا سرهای شهدا را بر نیزه ها زده و در میان حرم اهل بیت بیاورند، و از دروازه ساعات که پر جمعیت ترین دروازه ها بود اهل بیت امام حسین علیه السلام را وارد شام کردند.

از سهل بن سعد الساعدی نقل شده که گفت در سفری که وارد شام شدم آثار شادی در چهره های مردم آن دیار دیدم و شهر را آذین بسته مشاهده کردم

ص: 328

1- بحار الانوار، ج 48، ص 270.

2- مقتل الحسین، مقرّم، ص 348.

و زنانی را دیدم که دف و طبل می زدند!! با خود گفتم برای شامیان عیدی نیست که ما ندانیم! پس گروهی را دیدم که با یکدیگر سخن می گفتند، به آنان گفتم: برای مردم شام عیدی هست که ما از آن بی خبریم؟!!

گفتند: ای پیرمرد! گویا تو مردی اعرابی و بیابان گردی!

گفتم: من سهل بن سعدم که محمّد صلی الله علیه و آله وسلم را دیده ام.

گفتند: ای سهل تعجب نمی کنی که چرا آسمان خون نمی بارد؟ و زمین ساکنان خود را فرو نمی برد؟!!

گفتم: مگر چه روی داده است؟!!

گفتند: این سر حسین فرزند محمّد است که از عراق به ارمغان آورده اند!

گفتم: واعجبا! سر حسین علیه السلام را آورده اند و مردم شادی می کنند؟! از کدام دروازه ی آنان را وارد می کنند؟! آنان اشاره به دروازه ای نمودند که آن را باب ساعات می گفتند.

در آن هنگام که با آن افراد سرگرم گفتگو بودم، دیدم که پرچم ها یکی پس از دیگری نمایان شد، ابتدا سری نورانی و زیبا را بر سر نیزه ای دیدم که احساس کردم می خندد و آن سر حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام بود، سپس سواری را دیدم که نیزه ای در دست داشت و سر مبارک امام حسین علیه السلام بر آن قرار داشت، و آن سر از نظر صورت، شبیه ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود، و شکوه و عظمتی فوق العاده داشت و نور از او می تابید، محاسنش حاکی از پیری بود، اما خضاب شده بود، چشمانی گشاد و ابروانی باریک و پیوسته داشت، پیشانی مبارکش بلند و میان بینی حضرت علیه السلام مقداری بر آمده بود و در حالی که لبخندی بر لبان مبارکش داشت چشم به سوی مشرق دوخته بود، و باد محاسن شریفش را به چپ و راست حرکت می داد، گویی امیرالمؤمنین علیه السلام بود، و آن نیزه را مردی به نام عمرو بن منذر در دست گرفته و پیش می آمد.

امّ کلثوم را دیدم که چادری سخت کهنه بر سر گرفته و روی خود را بسته بود.

بر امام زین العابدین علیه السلام و اهل خاندان او سلام کرده خود را معرفی نمودم و گفتم من از اصحاب جدّ شمایم ، اگر دستوری دارید در خدمتم ؛ سکینه به من فرمود : به این بدبختی که سر مقدّس پدرم را حمل می کند بگو تا از میان محمل ها بیرون ببرد و کمی جلوتر حرکت کند تا مردم به تماشای سر او پردازند و از نگاه کردن و خیره شدن به ما چشم پوشی کنند و اینقدر به حریم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بی حرمتی نشود .

سهل بن سعد گوید : رفتم مقداری پول به او دادم تا راضی شود سر مقدّس امام حسین علیه السلام را کمی جلوتر حرکت دهد و او نیز به خواسته ی من عمل کرد . کار بدین منوال بود تا سرها را به نزد یزید بردند . (1)

سهل بن سعد می گوید : سر مقدّس امام حسین علیه السلام را در حالی که در میان ظرفی نهاده بودند به مجلس یزید وارد کردند ! من هم با آنان وارد شدم . یزید بر تخت نشسته و بر سر او تاجی بود مزین به درّ و یاقوت و اطراف او را گروه زیادی از پیرمردان قریش گرفته بودند ! کسی که سر مبارک امام حسین علیه السلام را با خود حمل می کرد به هنگامی که پا در مجلس یزید نهاد گفت :

شترم را از سیم و زر ، سنگین بار کن که من پادشاه بافرّ و شکوهی را کشتم ؛ کشتم کسی را که بهترین مردم است از جهت پدر و مادر ، و نژاد او والاتر از همه است .

یزید با عصبانیت از او پرسید : اگر می دانستی که او بهترین مردم است چرا او را کشتی ؟ !

آن مرد گفت : به امید گرفتن جایزه از تو او را کشتم !

یزید دستور داد او را گردن زدند . (2)

ص: 330

1- قمقام زخّار ، فرهاد میرزا ، ص 556 .

2- الدمعة الساکبة ، ج 5 ، ص 84 .

منهال بن عمرو گوید: به خدا قسم در شام سر مبارک امام حسین علیه السلام را بر سر نی دیدم که این آیه ی سوره ی کهف را می خواند: « أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا » .

ناگاه به قدرت الهی سر مقدس امام حسین علیه السلام را دیدم که با زبان فصیح فرمود: آری، امر من از داستان اصحاب کهف شگفت انگیزتر است؛ دیدم پیرمردی از اهالی شام کنار اسیران آمد و گفت: حمد خدای را که شما را کشت و شهرها را از وجود شما راحت کرد و یزید را بر شما مسلط گردانید! زخم زبانش که تمام شد، امام سجاد علیه السلام به او فرمود: ای پیرمرد، آیا قرآن خوانده ای؟ عرض کرد: آری، فرمود: این آیه را خوانده ای؟

« قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى » ؛ پیامبر! بگو من هرگز پاداشی جز محبت به ذوی القربی نمی خواهم .

پیرمرد گفت: آری، حضرت فرمود: آن ها مائیم که خداوند محبت به ما را مزد رسالت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قرار داده است .

باز فرمود: آیا این آیه را خوانده ای؟

« وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ » ، حق ذوی القربی را بپرداز .

گفت: آری، حضرت فرمود: مراد مائیم که خداوند فرمود حق ما را بپردازند .

باز فرمود: آیا این آیه را خوانده ای؟

« وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى » .

گفت: خوانده ام . حضرت فرمود: مراد این آیه هم مائیم ما نزدیک ترین خویشان پیامبریم .

در آخر فرمود: آیا این آیه را نیز خوانده ای؟

« إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا » (1)

ص: 331

عرض کرد: آری، حضرت فرمود: مائیم آن اهل بیتی که خداوند به طهارت و پاکی آنان شهادت داده است.

آن پیرمرد با شنیدن این مطالب گریه کنان اظهار پشیمانی کرد و عمامه را از سر برداشت و بر زمین انداخت و به درگاه خدا اظهار پشیمانی نمود و به امام سجاده علیه السلام عرض کرد: آیا توبه ی من قبول می شود؟

حضرت فرمود: آری، و توبه کرد؛ ولی وقتی یزید از جریان با خبر شد، او را کشت. (1)

مردم شام چون با روشن گری های حضرت زینب علیها السلام و امام سجاده علیه السلام از ستم های ناروای یزید نسبت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آگاه شدند، از او متنفر شده و او را دشنام می دادند! و یزید چون چنین دید، (برای حفظ موقعیت خویش) رفتار خود را نسبت به اهل بیت تغییر داد، به طوری که طبری نقل می کند: یزید بر سر سفره ی غذا نمی نشست مگر اینکه علی بن الحسین علیهما السلام را فرا می خواند! و او را بر سر همان سفره می نشانند که با او غذا بخورد!! (2)

ابن اثیر می نویسد:

هنگامی که سر مقدس امام حسین علیه السلام را نزد یزید بردند، موقعیت ابن زیاد نزد او بالا رفت و از اقدام او خوشحال شد و به وی جایزه داد؛ ولی طولی نکشید که به وی گزارش رسید که مردم نسبت به او خشمگین شده اند و به او لعن و ناسزا می گویند؛ از این رواز کشتن امام حسین علیه السلام [در ظاهر] پشیمان شد. او می گفت: کاش متحمل اذیت می شدم و حسین را به منزل خود می آوردم و به خاطر پیامبر اسلام و رعایت حرمت قرابت حسین با او، اختیار را به وی واگذار می کردم، هر چند موجب ضعف حکومت می شد!! خدا پسر مرجانه (ابن زیاد) را لعنت کند! او حسین را مجبور به این کار (جنگ) کرد، در حالی که

ص: 332

1- ملهوف، سید بن طاووس، ص 68.

2- تاریخ طبری، ج 5، ص 233.

حسین از او خواسته بود اجازه بدهد به یکی از مناطق مرزی برود ، ولی پسر مرجانه با پیشنهاد او موافقت نکرده او را به قتل رسانید و با این کار مرا مورد بغض و نفرت مسلمانان قرار داده و تخم دشمنی مرا در دل های آن ها افشاند . اینک هرکس و ناکسی به خاطر قتل حسین با من دشمن شده است . این چه رفتاری بود که پسر مرجانه برای من درست کرد؟! خدا او را لعنت کند و گرفتار غضب خویش سازد! (1)

یزید ملعون که خود دستور کشتن امام حسین علیه السلام را - در آغاز حکومتش - طی نامه ای برای عبیدالله بن زیاد نوشته بود ، اما با مواجهه شدن با اعتراضات مردمی ، خود را تبرئه می کند و عبیدالله بن زیاد را مسئول شهادت امام معرفی می نماید!!

آن پلید آن گاه که سر مبارک امام حسین علیه السلام را در طشتی در مقابلش قرار دادند ، با چوب خیزران - در حالت مستی - به دندان و لب مبارک امام حسین علیه السلام می کوبید و اشعار کفرآمیزش را می خواند ؛ اما اندکی که از ماجرا گذشت و نفرت و خشم مردم را از این عمل زشت احساس کرد و دید که مردم به او دشنام می دهند و سلطنت او در معرض خطر است ، ابراز پشیمانی از کرده ی خود نمود و جنایت بزرگ عاشورا را به عبیدالله بن زیاد منتسب کرد!!

البته این امر در تاریخ سابقه دارد که امیران و فرمانروایان و پادشاهان چون عملی انجام می دادند که مردم را به خشم می آورد ، تلاش می کردند که برای تثبیت اقتدار خود انجام آن عمل زشت را به دیگران نسبت داده و خود را تبرئه کنند! و در همین راستا یزید پس از خطبه ی حضرت زینب علیها السلام و خطبه ی امام سجاد علیه السلام و اعتراض برخی از صحابه و همسر خود هند دختر عبدالله بن عامر و دیگران به ناگهان مشی سیاسی خود را تغییر داد و قتل امام حسین علیه السلام را به عبیدالله بن زیاد نسبت داد و می گفت : لَعَنَ اللَّهُ ابْنَ مَرْجَانَةَ ، در حالی که پس از ماجرای عاشورا عبیدالله بن زیاد به شام آمد و یزید به او مال فراوان و هدایای

ص: 333

گرانها بخشید و در نزد خود نشانید و او را به حرمسرای خود برده و با هم شراب خوردند و جشن گرفتند. (1)

برخی از رجال ساده لوح اهل سنت، پشیمانی یزید در قتل سیدالشهدا علیه السلام را نشانه ی توبه او پنداشته و برخی دیگر مانند امام محمد غزالی پا را فراتر نهاده و مدعی هستند که یزید را نباید لعن کرد؛ زیرا ممکن است که خداوند توبه ی او را پذیرفته باشد!!

جواب:

1- با توجه به شواهد و قرائن - به ویژه اشعار کفر آمیز - به خوبی معلوم می شود که او هیچ اعتقادی به خدا و روز قیامت نداشت تا متنبه گردد و از گناهان خویش توبه نماید!

2- اظهار پشیمانی وی برای فریب مردم و حفظ موقعیت خویش بود و دلیل گویای آن این است که وی بعد از مراجعت اهل بیت به مدینه، بلافاصله عبیدالله بن زیاد و عمر بن سعد را به شام دعوت نمود و آن دورا در حرمسرای خود میهمان نمود و جوایز گرانها اهدا کرد!

در تاریخ آمده:

یزید نامه ای به عبیدالله بن زیاد بدین مضمون نوشت:

اما بعد: به راستی که تو اوج گرفتی! و به نهایت جایگاهی که هم اکنون داری، رسیدی! همان گونه که شاعر گفت:

تو بالا رفتی و از ابرها گذشتی و در ماورای آن قرار گرفتی، و برای تو جز بلندگاه خورشید جایگاهی نیست!

چون نامه ی من به دست تو رسید، به جانب شام حرکت کن و به نزد من آی تا پاداش تو را بدهم.

ص: 334

1- تذكرة الخواص، سبط بن جوزی، ص 146.

ابن زیاد با اعضای حکومتی خود به دمشق سفر کرد و چون بدانجا رسید تمام افراد بنی امیه برای استقبال او به بیرون شهر رفتند، و چون بر قصر یزید وارد شدند، یزید از جای برخاست و عبیدالله بن زیاد را در آغوش گرفت و پیشانی او را بوسید و او را بر تخت خود نشانید و به آوازه خوانش گفت: آواز بخوان! و به ساقی گفت:

شربتی مرا بنوشان که دلم را سیراب کند و سپس همانند آن را به پسر ابن زیاد بنوشان؛ او محلّ سرّ و امانت نزد من است، و بر سر حدّات غنیمت و جهاد من است. (1)

عبیدالله بن زیاد به مدت یک ماه در شام ماند و میهمان یزید بود و یزید یک میلیون درهم به او صله داد! و همین مقدار نیر به عمر بن سعد بخشید! و خراج یک سال عراق را نیز در اختیار عبیدالله بن زیاد قرار داد! (2)

و این تشکر و سپاسگزاری یزید نسبت به ابن زیاد بدین جهت بود که وی بزرگترین دشمن حکومت نامشروع و فاسدش - یعنی سید الشهداء علیه السلام - را کشته بود و به گمان باطل خود پایه های سلطنت او را محکم ساخته بود.

آری،

یزید ملعون به دروغ و فریب اظهار پشیمانی در قتل امام حسین علیه السلام می نمود.

3- کسی که توبه می کند دست از جنایات بر می دارد؛ اما یزید نه تنها دست از جنایات برداشت، بلکه در سال دوم حکومتش، با قساوت هر چه تمامتر قیام مردم مدینه را سرکوب نمود و هزاران نفر از بیگناهان را کشت و نوامیس مسلمین را بر سپاهیان خونخوارش مباح اعلام نمود!

و در سال سوم حکومتش به مکه حمله کرد و با منجنیق خانه ی خدا را سوزاند و به کلی ویران نمود و در سال چهارم افتاد و مرد! (3)

ص: 335

1- مروج الذهب، مسعودی، ج 3، ص 67.

2- حیاة الامام الحسین علیه السلام، باقر شریف القرشی، ج 3، ص 393.

3- انساب الاشراف، بلاذری، ص 30، الکامل، ابن اثیر، ج 4، ص 202 به بعد، مروج الذهب، مسعودی، ج 3، ص 68 به بعد.

بنابراین یزید تا آخرین لحظات عمر نحسش به جنایات مشغول بود و هرگز توبه نکرد .

4- با توجه به مضامین روایات متعدد از خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام و سخنان علمای بزرگ مذهب شیعه ، هرگز توبه ی کشتندگان پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام پذیرفته نمی گردد .

بنابراین فرضاً اگر هم بپذیریم که یزید توبه کرده بود ، باز هم می گوئیم که : جایگاه آن ملعون در قعر جهنم است ؛ زیرا خداوند توبه ی کشتندگان انبیاء و امامان علیهم السلام را نمی پذیرد .

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود :

أَلَا وَلَعَنَ اللَّهُ قَتْلَةَ الْحُسَيْنِ وَمُحِبِّيهِمْ وَنَاصِرِيهِمْ وَالسَّائِئِينَ عَنْ لَعْنِهِمْ مِنْ غَيْرِ تَقِيَّةٍ تُسَكِّتُهُمْ . (1)

لعنت خدا باد بر قاتلین حسین و بر دوستان و یاوران آن قاتلین و نیز بر کسانی که از لعن کردن بر آن گروه - بدون تقیه - ساکتند .

امام صادق علیه السلام :

اللَّهُمَّ الْعَن جَوَابِيَتَ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَالْعَن طَوَاغِيَتَهَا وَالْعَن فَرَاعِنَتَهَا وَالْعَن قَتْلَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْعَن قَتْلَةَ الْحُسَيْنِ وَعَذِّبْهُمْ عَذَابًا لَا تُعَذَّبُ بِهِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ .

امام رضا علیه السلام : (2)

يَابْنَ شَيْبِ! إِنَّ سَرَّكَ أَنْ تَسْكُنَ الْغُرْفَ الْمَبْنِيَّةَ فِي الْجَنَّةِ مَعَ النَّبِيِّ وَآلِهِ

ص: 336

1- تفسیر الامام الحسن العسکری علیه السلام ، ص 369 ؛ البرهان فی تفسیر القرآن ، ج 1 ، ص 268 ؛ ریاض الأبرار فی مناقب الأئمة الأبرار علیه السلام ، ج 1 ، ص 195 .

2- الکافی ، ج 4 ، ص 573 ؛ بحار الانوار ، ج 95 ، ص 158 .

- صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ - فَالْعَنْ قَتْلَةَ الْحُسَيْنِ (1).

ای فرزند شیبب! اگر دوست داری در غرفه های بهشتی در جوار پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و اهل بیت علیهم السلام باشی، پس قاتل امام حسین علیه السلام را لعنت کن!

این احادیث و احادیث متعدد دیگر، گویای این مطلبند که: قاتلین معصومین علیهم السلام هرگز بخشیده نمی شوند؛ زیرا کسی که بخشیده شود دیگر استحقاق لعن ندارد، لذا می بینیم که در احادیث متعدد، معصومین علیهم السلام آنان را لعن نموده اند.

مرحوم شیخ صدوق در این باره می فرماید:

اعتقادنا فی قَتْلَةِ الْأَنْبِيَاءِ وَقَتْلَةِ الْأُئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنَّهُمْ كَفَّارٌ مُشْرِكُونَ مُخْلَدُونَ فِي أَسْفَلِ دَرَكٍ مِنَ النَّارِ (2).

اعتقاد ما [علمای اهل بیت علیهم السلام] درباره ی قاتلان پیامبران و امامان معصوم این است که: آنان کفار مشرکند و جایگاهشان در قعر جهنم است و در آن همیشه باقی خواهند ماند.

مرحوم علامه ی مجلسی نیز می فرماید:

أنا لا نجوزُ صدور التَّوْبَةِ وَالْإِيْمَانِ عَنِ قَتْلَةِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأُئِمَّةِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ - م (3).

من جایز نمی دانم صدور و پذیرش توبه از قاتلان پیامبران و امامان علیهم السلام.

هنگامی که امام سجاد علیه السلام در مسجد شام آن خطبه ی رسا را ایراد کرد، یکی از علمای یهود که در مجلس یزید حضور داشت، از یزید پرسید: این نوجوان کیست؟

یزید گفت: علی بن الحسین است.

ص: 337

1- امالی، شیخ صدوق، مجلس 27، ص 130؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 300؛ وسائل الشیعه، شیخ حرّ عاملی، ج 14، ص 417.

2- اعتقادات الامامیه، ص 106؛ بحار الانوار ج 27، ص 241.

3- مرآة العقول فی شرح اخبار آل رسول، ج 11، ص 214.

سؤال کرد : حسین کیست ؟

یزید گفت : فرزند علی بن ابی طالب است .

باز پرسید : مادر او کیست ؟

یزید گفت : دختر محمّد .

یهودی گفت : سبحان الله ! این فرزند دختر پیامبر شماست که او را کشته اید ! شما چه جانشین بدی برای فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بودید !! به خدا سوگند که اگر پیامبر ما موسی بن عمران در میان ما فرزندی می گذاشت ، ما گمان می کردیم که او را تا سر حد پرستش باید احترام کنیم ، و شما دیروز پیامبران از دنیا رفت و امروز بر فرزند او شوریده و او را از دم شمشیر خود گذارندید ؟ ! وای بر شما امت !!

یزید در خشم شد و فرمان داد تا او را بزنند ، آن عالم بزرگ یهودی به پا خاست در حالی که می گفت : اگر می خواهید مرا بکشید ، باکی ندارم ! من در تورات یافته ام کسی که فرزند پیامبر را می کشد ، او همیشه ملعون خواهد بود و جایگاه او در آتش جهنم است . (1)

سپس آن ملعون دستور داد تا سر مقدّس امام حسین علیه السلام را بر سر درب کاخ خود بیاویزند .

هند - دختر عبدالله بن عامر - همسر یزید ، چون شنید که یزید سر امام حسین علیه السلام را بر سر در خانه اش آویخته است ، پرده ای که یزید را از حر مسرای او جدا می کرد ، پاره کرد و بدون روسری به سوی یزید دوید ، در آن هنگام یزید در مجلس عمومی نشسته بود ، هند به یزید گفت : ای یزید ! سر فرزند فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم باید بر سر در خانه ی من آویخته شود ؟ ! یزید از جای خود برخاست و او را پوشاند و گفت : آری ، برای حسین ناله کن ! و بر فرزند

ص: 338

دختر پیامبر اشک بریز! که همه ی قبیله ی قریش بر او گریه می کنند! عبیدالله بن زیاد در کشتن او شتاب کرد که خدا او را بکشد! (1)

هند می گوید: شبی در خواب دیدم که دری از آسمان گشوده شد و فرشتگان گروه گروه آمده و در کنار مقدّس سر امام حسین علیه السلام گرد آمدند و زمزمه می کردند که:

السلام علیک یا ابا عبدالله! السلام علیک یا بن رسول الله!

در این حال پاره ی ابری را دیدم که گویا از آسمان فرود آمد که مردان زیادی بر آن سوار بودند و در میان آنان مردی را دیدم نورانی، با چهره ای همانند قرص ماه که خود را بر روی سر مبارک امام علیه السلام انداخت و لب و دندان های حسین علیه السلام را می بوسید و می گفت: ای فرزندم! تو را کشتند و تو را از خوردن آب بازداشتند؟! ای فرزندم! من جدّ تو رسول خدایم، و این پدرت علی مرتضی و این برادرت حسن و این عمویت جعفر و این عقیل و اینان حمزه و عباس هستند؛ سپس نام سایر اهل بیت را یکی پس از دیگری بر شمرد.

هند گوید: از خواب وحشت زده بیدار شدم و متوجه سر مقدّس حسین علیه السلام شدم، دیدم اطراف آن سر مقدّس را هاله ی نوری احاطه کرده است، به سراغ یزید رفتم و او به اتاق تاریک رفته بود و صورت خود را به جانب دیوار نموده و می گفت: مالی و للحسین؟! مرا با حسین چه کار؟!!

چون در چهره ی او نگاه کردم، آثار ناراحتی را در آن آشکار دیدم و خواب خود را برای او تعریف کردم، و او در حالی که سر به زیر انداخته بود به حرف های من گوش می کرد! (2)

در کامل شیخ بهائی آمده است که امّ کلثوم [و طبق برخی نقل ها زینب علیها السلام]

ص: 339

1- بحار الانوار، ج 45، ص 142.

2- بحار الانوار، ج 45، ص 196.

کسی را به نزد یزید فرستاد تا اجاه دهد برای حسین علیه السلام سوگواری کنند، یزید هم موافقت کرد و دستور داد که اهل بیت را به دارالحجاره ببرند تا در آنجا به سوگواری پردازند! اهل بیت علیهم السلام در آن مکان هفت روز عزاداری نمودند و هر روز گروه زیادی از زنان شام، گرد آنان جمع می شدند و عزاداری می کردند.

مروان به نزد یزید رفت و او را از اجتماع مردم در آن محل آگاه کرد و گفت: روحیه ی مردم شام دگرگون شده است و ماندن اهل بیت در شام به صلاح پادشاهی تو نیست! باید که مقدمات سفر ایشان را فراهم سازی و آنان را به مدینه گسیل داری که اگر اینان در اینجا بمانند کار حکومت تو تمام است. (1)

وقتی یزید تصمیم گرفت اهل بیت را به مدینه بازگرداند، به امام سجاد علیه السلام گفت که سه خواسته از من کنید تا آن ها را انجام دهم!
امام سجاد علیه السلام فرمود:

اول آنکه یک بار دیگر می خواهم صورت مبارک پدرم را ببینم.

دوم آنکه بگویی هر چه از ما به یغما برده اند به ما بازگردانند.

سوم آنکه اگر تصمیم به کشتن من گرفته ای، فردی مطمئن را با این زنان همراه کن تا آنان را به حرم جدشان برساند.

یزید گفت: خواسته ی اول تو هرگز برآورده نخواهد شد، و اما خواسته ی دوم را چندین برابر جبران می کنم؛ و در مورد سوم جز تو کسی همراه زنان نخواهد بود.

امام علیه السلام فرمود: اموال تو را نخواهیم و مال تو بر تو ارزانی باد و آنچه را از ما به غارت برده اند به ما بازگردان، چون در میان آن ها مغزل و مقنعه و گردن بند و پیراهن فاطمه علیها السلام قرار دارد. (2)

ص: 340

1- قمقام زخّار، ص 579.

2- الملهوف، سید بن طاووس، ص 82.

یزید به هنگام حرکت اهل بیت علیهم السلام به مدینه ، مقدار زیادی از اموال را همراه کاروان کرد و به امّ کلثوم علیها السلام گفت : اینها عوض مصائبی است که بر شما وارد شده است !

ام کلثوم فریاد زد : چقدر تویی حیا و بی شرمی ! برادرم حسین و اهل بیت او را می کشی و در مقابل مال و منال به ما می دهی ؟ ! هرگز این اموال را قبول نمی کنم . (1)

به هر حال پس از چند روز که اهل بیت علیهم السلام در شام بودند ، به دستور یزید نعمان بن بشیر وسائل سفر آنان را فراهم نمود و آنان را همراه چند مأمور روانه ی مدینه ی منوره کرد .

طبری می نویسد :

در هنگام حرکت ، یزید امام سجاد علیه السلام را فرا خواند تا با او وداع کند !! و گفت : خدا پسر مرجانه را لعنت کند ! اگر من با پدرت حسین ملاقات کرده بودم ، هر خواسته ای که داشت می پذیرفتم !! و کشته شدن را به هر نحوی که بود ، گرچه بعضی از فرزندانم کشته می شدند از او دور می کردم ! ولی همان گونه که دیدی شهادت او قضای الهی بود !! چون به وطن رفتی و در آنجا استقرار یافتی ، پیوسته با من مکاتبه کن و حاجات و خواسته های خود را برای من بنویس ! (2)

اگر نقل طبری را درست بدانیم باید بگوئیم - همان گونه که قبلاً گفته شد - یزید که دیگر خیالش از بزرگترین دشمن حکومت نامشروعش ، یعنی حضرت سیدالشهدا علیه السلام راحت گشته بود ، برای حفظ موقعیت خود ، شهادت امام حسین علیه السلام را به ابن زیاد منتسب می نمود ؛ اما آن ملعون بلافاصله بعد از عزیمت کاروان اهل بیت علیهم السلام به سمت مدینه ، نامه ای به عبیدالله بن زیاد نوشت و او را برای پاداش دادن ، به شام دعوت نمود ، چنانچه که گذشت .

ص: 341

1- بحار الانوار ، ج 47 ، ص 197 .

2- تاریخ طبری ، ج 5 ، ص 233 .

در تاریخ آمده: یزید بن معاویه - بعد از اصرار امام زین العابدین علیه السلام - سرهای مقدّس [برخی از] شهدا را در اختیار علی بن الحسین علیه السلام قرار داد و آن بزرگوار در روز بیستم ماه صفر، آن سرها را به بدن های پاکشان ملحق نمود و آن گاه عازم مدینه ی طیبه گردید. (1)

ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه گفته است:

در روز بیستم ماه صفر، (سال 61 ق) سر مقدّس امام حسین علیه السلام به بدن مطهرش بازگردانیده و دفن شد به هنگامی که اهل بیت امام حسین علیه السلام بعد از بازگشت از شام در روز اربعین جهت زیارت آمده بودند. (2)

اهل بیت علیهم السلام به سفر خود ادامه دادند تا به دوراهی جاده ی عراق و مدینه رسیدند، چون به این مکان رسیدند، از امیر کاروان خواستند تا آنان را به کربلا ببرد و او آنان را به سوی کربلا حرکت داد.

مرحوم سید بن طاووس نقل می کند، همین که کنار تربت سیدالشهداء رسیدند با جابر بن عبدالله انصاری و عده ای از بنی هاشم که به زیارت آن حضرت آمده بودند برخورد کرده و یکدیگر را ملاقات نمودند شروع کردند به تعزیه داری و نوحه سرانی و اشک و ناله.

عطیه که از شیعیان اهل بیت علیهم السلام است گوید: ما با جابر بن عبدالله برای زیارت قبر امام حسین علیه السلام وارد کربلا شدیم، جابر خود را فوراً به فرات رسانید ابتدا در آن غسل کرد لباس نوبه تن نمود، به جانب قبر مطهر حرکت کرد و هر قدمی که بر می داشت ذکر خدا می گفت تا نزدیک قبر که رسید گفت: عطیه دست مرا بگیر و بگذار روی قبر؛ همین که جابر دستش روی قبر رسید از هوش رفت و غش کرد، پس از آن که به هوش آمد سه مرتبه صدا زد: یا حسین

ص: 342

1- نفس المهموم، شیخ عباس قمی، ص 466.

2- مقتل الحسین، مقرّم، ص 371.

یا حسین یا حسین! بعد عرض کرد:

حَبِيبٌ لَا يُجِيبُ حَبِيبَهُ .

آیا دوست جواب دوست را نمی دهد؟

آن گاه خودش جواب خود را می دهد که چگونه حسین علیه السلام جواب تو را بدهد، کسی که رگ های گردنش قطع شده و بین سر و بدنش جدایی افتاده، شهادت می دهد که تو فرزند خیرالتبیین و پسر سید المرسلینی .

آنگاه با این جملات بر شهدا سلام نمود .

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْأَرْوَاحُ الَّتِي حَلَّتْ بِفَنَاءِ الْحُسَيْنِ وَ أُنَاخَتْ بِرَحْلِهِ ، أَشْهَدُ أَنَّكُمْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَ أَمَرْتُمُ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتُمُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ جَاهَدْتُمُ الْمُلْحِدِينَ وَ عَبَدْتُمُ اللَّهَ حَتَّى أَتَاكُمْ الْيَقِينُ .

سلام بر شما ای ارواحی که در کنار حسین علیه السلام نزول کرده و آرمیدید، گواهی می دهد که شما نماز را به پا داشته و زکات را ادا نموده و به معروف امر و از منکر نهی کردید، و با ملحدین و کفار مبارزه و جهاد کرده، و خدا را تا هنگام مرگ عبادت نمودید .

و سپس اضافه نمود:

به آن خدایی که پیامبر را به حق مبعوث کرد ما در آنچه شما شهدا در آن وارد شده اید شریک هستیم .

عطیه می گوید: به جابر گفتم: ما کاری نکردیم! اینان شهید شده اند .

جابر گفت: ای عطیه! از حبیب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که می فرمود:

مَنْ أَحَبَّ قَوْمًا حُسْرًا مَعَهُمْ وَ مَنْ أَحَبَّ عَمَلَ قَوْمٍ أُشْرِكَ فِي عَمَلِهِمْ . (1)

هر که گروهی را دوست داشته باشد با آنان محشور می گردد، و هر که عمل جماعتی را دوست داشته باشد در عمل آن شریک خواهد بود .

ص: 343

و در نقل دیگری درباره ی اربعین آمده :

عطیه می گوید : در روز اربعین که جابر را کنار قبر سیدالشهدا علیه السلام آوردم ، همین که دستش به قبر امام علیه السلام رسید ، از بس گریه کرد بیهوش شد ، و چون به هوش آمد سه بار صدا زد : یا حسین ، یا حسین ، یا حسین !

ناگهان دیدم سیاهی و شبحی از طرف دیگر نمودار شد ، جریان را با جابر در

میان گذاشتم . جابر گفت : برو به طرف این سیاهی و تحقیق کن ، اگر مأمورینی از لشکریان عمر بن سعد است مرا با خبرکن تا خود را مخفی کنم .

اورفت و خبر آمدن اهل بیت علیهم السلام را به جابر داد . در این هنگام جابر به استقبال آنان شتافت ، همین که امام سجاد علیه السلام و جابر رویه روی هم قرار گرفتند ، مصیبت ها تداعی گشت و داغشان تازه شد ، امام سجاد علیه السلام با زاری به جابر فرمود :

یا جابر! هیهنا والله قُتِلتِ رِجَالُنَا وَ ذُبِحَتِ اَطْفَالُنَا وَ سُبِّتِ نِسَائُنَا وَ حُرِّقَتِ خِيَامُنَا. (1)

ای جابر! به خدا قسم همین جا بود که مردان ما را کشته و کودکان و جوانان ما را به خاک و خون کشاندند ، زنان ما را اسیر کردند و خیمه های ما را به آتش سوزاندند .

امام سجاد علیه السلام - بعد از سه روز عزاداری در کنار قبور شهدا - ملاحظه کرد که زنان و بانوان کنار این قبرها زیاد بی تابی می کنند ، برای اینکه جلو پیدایش هرگونه ناراحتی تازه ای برای بانوان و کودکان گرفته شود ، دستور دادند تا وسایل لازم را آماده کنند تا از کربلا به سوی مدینه حرکت کنند ، در این هنگام سکینه برای وداع کردن با قبر پدرش دوید در حالی که قبر پدر را در آغوش کشیده و زنان اطراف او حلقه زده بودند ، می گفت :

بدان ای کربلا با تو در رابطه با بدنی وداع می کنم که بدون غسل و کفن اینجا

ص: 344

1- اعیان الشیعه ، سید محسن امین ، ج 4 ، ص 47 .

دفن شد، بدان ای کربلا با تو در رابطه با حسینی وداع می کنم که روح و جان رسول الله و علی بود. (1)

یزید بن معاویه (لعنة الله عليهما) در نیمه ی ماه ربیع الاول سال 64 هجری به هلاکت رسید. (2)

سن او در هنگام هلاکتش 38 و یا 39 سال بوده است و مدت خلافت او سه سال و شش ماه و یا سه سال و هشت ماه بوده است. (3)

بعد از مرگ یزید مردم حجاز در سال 64 ق با عبدالله بن زبیر که در آنجا بود بیعت نمودند و مردم شام هم با مروان بن حکم بیعت نمودند

عبیدالله بن زیاد ملعون که پس از واقعه کربلا به بصره بازگشته بود، بعد از هلاکت یزید مردم بصره به عبدالله بن زبیر گرایش یافتند و آن ملعون از ترس نیروهای ابن زبیر به شام فرار کرد و عاقبت در سال 67 ق به دست سپاه مختار به هلاکت رسید.

ص: 345

1- معالی السبطين، ج 3، ص 198؛ الذمعة الساکبة، ج 5، ص 163.

2- تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص 209.

3- کامل، ابن اثیر ج 4 ص 125.

فصل دهم : حیات طیبه در پرتو حسین علیه السلام و حماسه ی وی

اشاره

.Your browser does not support the audio tag

اشاره

.Your browser does not support the audio tag

سلام خدا بر تو باد یا مولا ، یا حسین ، ای نور جاوید خدا ، ای موهبت بی پایان الهی به عالمیان !

سلام خدا بر تو باد که حیات طیبه و پرواز و جاودانگی با تمسک به تو میسر می شود ؛ زیرا وجود مقدّست تمام ایمان و تمام عمل صالح است و خداوند متعال در کلام جاویدش می فرماید :

« مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَنَلْجِزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ » (1).

هر کس کار شایسته ای انجام دهد ، خواه مرد باشد یا زن ، در حالی که مؤمن است ، به طور مسلم او را حیات پاکیزه ای می بخشیم ؛ و پاداش آنها را مطابق بهترین اعمالی که انجام می دادند ، خواهیم داد .

تو به سمت مغفرت و رحمت خداوند سرعت گرفتی و از همگان پیشی گرفتی ، به گونه ای که خداوند متعال سراسر وجود مقدّست را - همانند جد بزرگوار رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم

ص: 347

1- سوره ی نحل ، آیه ی 97 .

- برای عالمیان - رحمت و مغفرت قرار داد .

.Your browser does not support the audio tag

خداوند در کلامش ، همگان را ترغیب نموده که به سوی مغفرت او و بهشت جاوید بی منتهایش با سرعت حرکت کنند و از یکدیگر سبقت بگیرند :

« وَ سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ » (1).

و شتاب کنید برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان ؛ و بهشتی که وسعت آن ، آسمانها و زمین است ؛ و برای پرهیزگاران آماده شده است .

« سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ » (2).

به پیش تازید برای رسیدن به آموزش پروردگارتان و بهشتی که پهنه آن مانند پهنه آسمان و زمین است و برای کسانی که به خدا و پیامبران ایمان آورده اند؛ آماده شده است، این فضل خداوند است که به هرکس بخواهد می دهد؛ و خداوند دارای فضل عظیم است.

.Your browser does not support the audio tag

خداوند جدّ بزرگوارت را برای عالمیان رحمت قرار داده است که در کلام جاویدش می فرماید:

« وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ » .

و تورا به رسالت نفرستادیم مگر این که رحمتی باشی برای عالمیان .

و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بارها در کلامش ، تورا بخشی از وجود خود معرفی نمود و به مردم فرمود :

حسین منّی و أنا منه أحبّ الله من أحبّ حسینا .

ص: 348

1- سوره آل عمران ، آیه ی 133 .

2- سوره ی حدید ، آیه ی 21 .

باز هم این روایت زیبا را بگویم که قلبهای عاشقانت بیشتر به تپش افتد :

جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با جمعی به میهمانی می رفتند و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم پیشاپیش آنان حرکت می کرد؛ در اثنای راه تورا دید و خواست تورا در آغوش بگیرد و توبه این سو و آن سو می دویدی ، جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از مشاهده ی این حالت تبسم می کرد و تورا دنبال نمود تا آن که تورا در آغوش گرفت و یک دست خود را پشت سر و دست دیگر را به زیر چانه ات نهاد و لب های مبارکش را بر لب های کوچک تو قرار داد و بوسه زد و فرمود : حسین از من است و من از اویم ، خداوند دوست دارد کسی که او را دوست دارد .

آری ،

وجود مقدّس تو رحمت برای عالمیان است ؛ زیرا تو بخشی از وجود مقدّس رَحْمَةً لِّلْعَالَمِیْنِ .

عالم بدون تو زیبا نیست ، عالم بدون تو زمستانی است ، تو گرما بخش قلوب دوستداران خدائی و طراوت و صفای بهشت جاودانی !

.Your browser does not support the audio tag

تو و کلام خدا چه زیبا تناسبت دارید :

قرآن کلام جاوید خداست و تو نیز در قلوب عارفان جاودانی ، قرآن هدایتگر است و ظلمات را می شکاف ، تو نیز هدایت گری و نور

ولایت ظلمات را می شکافد و راه را نشان می دهد .

قرآن سعادت ابد را برای بشر به ارمغان آورده است ؛ راه تو نیز بشر را به سعادت ابد می رساند .

قرآن قلب ها را زنده می کند و جان ها را طراوت می بخشد ؛ سیمای جهان افروز تو نیز طراوت بخش جان ها و احیا بخش قلب هاست .

قرآن همگان را فرا می خواند تا اندیشه کنند و راه یابند ؛ حماسه ی جاوید تو نیز همگان را در تمام اعصار به اندیشیدن فرا می خواند تا عزت یافته و از اسارت رها یابند .

ص: 349

قرآن قلب های پاک را می لرزاند و اشک ها را جاری می سازد ؛ و حماسه ی جاوید تو نیز سبب تپش قلب ها و جاری نمودن اشک هاست .

Your browser does not support the audio tag.

قرآن پند و تذکر است برای عالمیان ؛ و حماسه ی تو نیز پند و تذکر عالمیان است . و با تمام وجود و اعتقاد می گویم :

به خدا قسم تو روح قرآنی و قرآن با تو و حماسه ی جاویدت تفسیر می شود .

آری ، آری

تو نوری ، تو برکتی ، تو رحمتی ، و بشر که در عصر حاضر سراپا غرقه در باتلاق هاست باید دامن تو را بگیرد تا در لجنزارها مدفون نگردد !

باز هم اندکی از سجایایت بگویم :

روزی سوار بر اسب از محله ای در مدینه عبور می کردی ، چند نفر مسکین و فقیر را دیدی که روی زمین نشسته بودند و سفره ای را پهن نموده و نان خشک می خوردند . آن فقیران چون تو را دیدند به خوردن طعام دعوت نمودند . تو بلافاصله از اسب پائین آمدی و بر آن جمع سلام نمودی و روی خاک سر سفره ی آن گروه - که چند تکه نان خشک در آن بود - نشستی و فرمودی : خداوند متکبران را دوست ندارد ، و آن گاه با صمیمیت با آن فقیران در خوردن نان خشک همراهی نمودی .

Your browser does not support the audio tag.

سپس به ایشان فرمودی : من چون دعوت شما را اجابت کردم شما نیز دعوت مرا اجابت کنید و امروز میهمان من گردید . آن فقیران با خوشحالی پذیرفتند و تو آنان را به منزل خود بردی و سفره ی وسیعی را پهن کردی و با چند نوع خوراکی های لذیذ از میهمان هایت پذیرایی نمودی و آن زمانی که خواستند از خدمتت مرخص شوند ، به آنان هدایای با ارزشی مرحمت فرمودی و آنان با دلخوشی و شادی منزل تو را ترک نمودند .

آری ،

حیات طیبه با توست ، حیات طیبه با توست !

.Your browser does not support the audio tag

و باز هم بگویم تا قلب های انسان های پاک بیشتر به تپش افتد :

مردی نیازمند وارد مدینه شد و پرسید : کریم ترین مردم شهر کیست ؟

ص: 350

به او جواب دادند : حسین بن علی علیهما السلام . آن مرد گفت : کجا می توانم او را بیابم ؟

گفتند : در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم .

آن اعرابی نیازمند داخل مسجد شد و مشاهده نمود که در حال نمازی ، پس چند بیت شعر در مدح و سخاوت تو خواند . چون از نماز فارغ شدی به یکی از یاران فرمودی : آیا از مال حجاز چیزی باقی مانده است . آن یار عرض کرد : بلی ، چهارهزار دینار هنوز باقی مانده است . به او فرمودی : زودتر به منزل برو و سکه ها را آماده کن .

و سپس برخاستی و با همان مرد نیازمند به خانه ات رفتی و ردای خود را از تن بیرون کردی و آن سکه های طلا را در آن پیچیدی و سپس برای این که آن مرد احساس خجلت نکند در پشت در ایستادی و دستت را از شکاف در بیرون کردی و بدون اینکه آن فقیر چهره ات را ببیند ، سکه های طلا را به او عطا فرمودی و از او عذرخواهی نمودی !

آن مرد سکه ها را گرفت و به شدت شروع به گریستن کرد .

.Your browser does not support the audio tag

به او فرمودی : ای اعرابی گویا کم شمرده ای عطای ما را که می گویی ؟

او با همان حالت گریه عرض کرد : بر این می گریم که این دست پاک با جود و کرم ، چگونه در میان خاک خواهد شد !

زمانی که این داستان مفرح را خواندم به پیش خود گفتم :

اگر آن مرد می دانست که این داستان زیبا و پر مهر روزی در کربلا با شمشیر و نیزه پاره پاره می شود و انگشت نازنین و مبارک آن دست ، برای ربه شدن انگشتی آن ، با خنجر قطع می گردد ؛ بدون شک آن مرد ، از شدت حزن آنقدر سر خود را به دیوار یا زمین می کوبید تا جان بدهد !!

به خدا قسم ، بشری که در غفلت ها غوطه ور شده است و تجملات کاذب دنیا وی را از آخرت و پرواز در ابدیت بازداشته و همه چیز را در دنیا می بیند ، راه نجاتش تمسک به توست .

توبه انسان ها به زیباترین شکل می آموزی که چگونه زندگی کنند تا هم حیاتشان طیبه باشد و هم مرگشان .

توبه آن ها می آموزی تا به گونه ای زندگی کنند که مرگشان پرواز باشد و اوج گرفتن در ملکوت ها .

اکنون وضعیت بشر چگونه است ؟!

.Your browser does not support the audio tag

آیا بشر کرامت خدا داده ی خویش را حفظ نموده است ؟!

آیا بشر که خداوند او را « اشرف مخلوقین » خلق نموده ، جایگاه خویش را پاس داشته است ؟!

آیا بشر - که در عصر حاضر - تمام سعی و تلاشش در جهت رسیدن به امکانات و مادیات است و لذات نیز بری او حرف اول را می زند ، در دنیا به یک آرامش نسبی رسیده است ؟!

آیا بشر که خدا را از زندگانی خویش خارج ساخته ، و عقیده ی خود را نسبت به روز رستاخیز بسیار تضعیف نموده ، و بی پروا مدام گناهان را مرتکب می شود ، از زندگانی خویش راضی می باشد ؟!

اصلاً ، آیا بشر معنای آزادگی و رها شدن و اوج گرفتن و پرواز در ابدیت را فهمیده است ؟!

من مطمئن هستم که هر انسانی که هنوز بخشی از وجدان خود را حفظ نموده ، فقط واژه ی « خیر » پاسخ اوست !

یا مولا ! یا حسین ! ای عزیز زهرا علیها السلام ! ای آرام بخش قلب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ! ای شهید جاوید ! تویی نور و شکافنده ی ظلمات ؛ تویی نجات دهنده و دست گیرنده از مُهلکات و تویی رها سازنده از اسارت و تعفّنات !

آری ،

بشر باید صورتش را بر خاک مقدّس کربلای تو بساید و غبار آن دیار را توتیای چشم خویش گرداند تا در دو عالم سعادت مند شود .

.Your browser does not support the audio tag

در پایان این نوشته ، پاره ای از گفتار انسان ساز و دلنشینت را می آورم تا دل های پاک بیشتر جلا یابند ، فرمودی :

شما را به تقوای الهی و پرهیزکاری سفارش می کنم و از عذاب هایش بیم می دهم ، و پرچم های او را در برابرتان بر می افرازم (حجت های خدا را بر شما تمام می کنم) چندان نمانده که مرگ ترسناک با دهشت و وحشت هایی که همراه دارد و چیزهایی که آمدنش را دوست ندارید و در کامتان تلخ و زهر آگین است ، فرا رسد ، پس به قلب هایتان در آویزید ، پس در این مدت کوتاه عمر و سلامتی بدن به

عمل نمودن شتاب کنید، گوئی مرگ و سختی های آن در کمین شماسست که ناگهان بر شما شیخون می زند و شما را از پشت زمین به درونش می کشد و از بلندی به پستی و از الفت به وحشت و از آسودگی و روشنایی به تاریکی و از گشایش آن به تنگنایش می برد، به آنجا که نه خویش را دیدار کنند، نه بیمار را عیادت و نه فریادگر را اجابت، خدا ما و شما را بر وحشت های سخت آن روز یاری فرماید و از کیفرش نجات بخشد و به ما و شما [مؤمنین] پاداش بسیار عنایت کند.

و در سخن ارزشمند دیگری درباره ی یاد عالم پس از مرگ و حساب و کتاب فرمودی :

.Your browser does not support the audio tag

ای بندگان خدا! اگر آخرین منزل هستی و مقصد نهایی، همین [مرگ و سختی هایش] بود، باز هم برای مرد کار، مشغله ای کافی بود که تمام اندوه هایش را به آن اختصاص دهد و از دنیا به کلی غافل گردد و برای نجات از آن سختی ها رنج فراوان برد، چه رسد که [این آغاز کار و نخستین منزل راه است و] از این پس در گرو کردار و بازداشت برای حساب است، نه یاوری دارد که مانع عذاب گردد و نه پشتیبانی که از او دفاع کند، در آن روز هیچ کس را که از پیش ایمان نیاورده، یا در حال ایمان خیری نیندوخته [و عمل صالحی انجام نداده] ایمان سودی نبخشد، بگو چشم به راه باشید ما هم منتظریم.

ص: 353

و در کلام ارزشمند دیگری، درباره ی نتیجه ی پرهیزکاری فرمودی :

به شما سفارش می کنم به تقوای الهی و پرهیزکاری؛ زیرا خداوند متعال هرکس را که پروا کند، ضمانت نموده که ناخوشایندش را به خوشی تبدیل کند و از آنجا که گمان نمی برد به او روزی بخشد، پس پرهیز از آن که از کسانی باشی که بر جان دیگران به خاطر گناهانشان ترسانند و در مورد کیفر خود در مورد گناهانشان، آسوده خاطر می باشند؛ چرا که نمی توان از خداوند متعال بهشت را با خدعه گرفت و جز از راه اطاعت و بندگی، به پاداش الهی نائل شد، *إن شاء الله*.

و درباره ی هویت دنیا فرمودی :

همانا همه ی آنچه از مشرق ها و مغرب های زمین، دریاها و خشکی ها، زمین های هموار و کوه ها، که خورشید بر آن ها تابیده است، در دیدگاه یکی از دوستان خدا و اهل معرفت و خدانشناس، مانند سایه دیوار [که به زودی زائل می شود] است.

.Your browser does not support the audio tag

سپس فرمودی :

آیا آزاد مردی پیدا می شود که این ته مانده ی دنیا را به اهلش (دنیا پرستان) واگذارد؟

جان شما بهائی جز بهشت ندارد، آن را به غیر از بهشت نفروشید، همانا کسی که از خدا به داشتن دنیا خشنود شود، به چیز ناقابل و ناچیز خشنود شده است.

یا مولا! چقدر این کلامت، متعالی و ارزشمند است که فرمودی:

جان شما بهائی جز بهشت ندارد، آن را به غیر از بهشت نفروشید.

آری،

خداوند متعال بشر را آفریده که وی را در ابدیتی طیبه - یعنی بهشت - پرواز دهد، و آنانی که در دینا از خدا غافلند و دل خوش دارند به چند روز زندگانی ناچیز دنیا، ابدیت طیبه را از دست می دهند.

ص: 354

آری، به خدا قسم!

بشر باید دامان تو را بگیرد تا ارزش وجودی خویش را دریابد و وجودش را به دنیا مفت نفروشد.

و چه رسا و زیبا، اشعاری را در موعظه به بشر بیان فرمودی:

اگر کارهای نیک، روزی برای صاحبانش مایه ی کمال است، پس نیک خویی، زیباتر و کامل تر است.

.Your browser does not support the audio tag

و اگر رزق ها برای هرکس تقدیر شده، بنابراین حرص کمتر انسان برای تحصیل ثروت، زیننده تر است.

و اگر دنیا به عنوان چیز ارزشمند [در چشمان گروهی] شمرده شود، بدانند که خانه ی آخرت (بهشت) ارجمندتر و با ارزش تر است.

و اگر بدن ها برای مرگ پدید آمده اند، بدانید که نبرد انسان در راه خدا [و شهادت وی] برتر خواهد بود.

و اگر انباشته کردن اموال برای به جا گذاشتن آن هاست؛ پس چرا انسان در مورد چیز به جا مانده، بخل می ورزد.

آری، آری

همه ی ما خواهیم مُرد و بدن هایمان در خاک متلاشی خواهد شد؛ و آن کس سعادت مند است که با معرفت و عشق تو بمیرد!

آری،

آن کس که با عشق به تو بمیرد، نه ترسی از فشار قبر دارد و نه ترسی از رستاخیز و احوالات سنگین آن؛ زیرا تو فریاد رس او می باشی.

و در این آخر، می خواهیم با روضه ای که قلب های هر انسان پاک سرشت را چاک چاک می کند، کلامم را به پایان برسانم؛

.Your browser does not support the audio tag

همان روضه ی حمله به خیمه هایت - پس از شهادت - و غارت نمودن و به آتش کشیدن آن .

لشکر دشمن پس از شهادت ، بر غارت خیام حرم هر یک بر دیگری سبقت

ص: 355

می گرفتند و چون به خیمه ها رسیدند ، آنچه از جامه و لباس و زیور آلات بود همه را به غارت بردند .

با آن همه ضجّه و ناله ی کودکان حرم ، هیچ کس را دل به حالشان نسوخت ، مگر یک زن که از قبیله ی بکر بن وائل بود ، با شوهرش به کربلا آمده و در لشکر دشمن بود .

همین که دید دختران و فرزندان تو این گونه بی رحمانه مورد حمله ی دشمن قرار گرفته اند ، دلش به حال کودکان و زنان حرمت سوخت و شمشیری برداشت و قصد رفتن به طرف خیمه ها نمود در حالی که فریاد می زد :

ای قبیله ی بکر بن وائل ! این غیرت و مردانگی است که شما شاهد به غارت رفتن اموال و لباس اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم باشید که غارت می کنند و شما نظاره می نمائید ؟ !

دشمن اعتنایی نکرد ، زنان و کودکان حرمت را از خیمه ها بیرون نمودند و سپس آتش به خیمه ها انداختند .

حمید بن مسلم - از لشکریان دشمن - می گوید :

.Your browser does not support the audio tag

همراه شمر از کنار خیمه ی زین العابدین علیه السلام رد می شدم که دیدم در میان بستر در حالت کسالت و تب شدید افتاده بود ، عده ای که با شمر همراه بودند قصد کشتن امام سجاد علیه السلام را نمودند ، گفتم : سبحان الله ! بس است ، چه بی رحم مردمی هستید که از این نوجوان بیمار هم نمی گذرید ، همین کسالت بیماری کافی است که او را از بین ببرد ، ولی سرانجام بستری که در زیر پای آن حضرت بود را کشیدند و با صورت او را روی زمین انداختند .

دختر ارجمندت ، فاطمه علیها السلام می گوید :

کنار خیمه ایستاده بودم و نظاره گر بدن های قطعه قطعه و تاختن اسب ها بر آن بدن ها بودم و در این فکر بودم که دشمن سرانجام با ما چه خواهد کرد ، ناگهان سواری را دیدم که به طرف خیام بانوان حمله ور شد و با نیزه آنان را می زد

ص: 356

و چادر و روسری از سر آنان می کشید و اموالشان را غارت می کرد در حالی که همه فریاد می کردند واجداه ، وائلتاه ، واعلیتاه ، واحسنه ، واحسیناه ، با دیدن این منظره به خود لرزیدم به عمه ام امّ کلثوم پناهنده شدم ،

.Your browser does not support the audio tag

ناگهان دیدم ظالمی به طرف من می آید، فرار کردم به قصد این که شاید بتوانم از دست او نجات یابم؛ ولی همچنان دشمن مرا تعقیب می کرد و چنان با کعب نیزه به شانه ام زد که با صورت روی زمین افتادم و آن چنان گوشواره ام را کشید که گوشم را درید؛ در حالی که خون از سر و صورتم جاری بود بیهوش شدم، ولی وقتی چشم باز کردم عمه ام را بالای سر خود مشاهده نمودم که گریه کنان می گوید:

برخیز تا به خیمه ی برادرت زین العابدین علیه السلام برویم و ببینیم با او چه کردند!

به او گفتم: آیا جامه ای هست تا با آن سرم را بپوشانم؟

زینب علیها السلام فرمود: عَمَّتْكِ مِثْلُكِ .

همراه عمه ام به خیمه ی برادرم زین العابدین علیه السلام آمدم، دیدم چنان بستر را زیر پای برادرم کشیده اند که او را با صورت روی زمین انداخته اند، به طوری که طاقت نشستن ندارد، او برای ما گریه می کرد و ما برای او.

بنا به روایت، آنگاه که دشمن آتش به خیمه ها زد، خواهرت زینب علیها السلام به محضر فرزندان امام سجاد علیه السلام آمد و عرض کرد: خیمه ها را دشمن غارت کرد و اکنون دارد آن ها را به آتش می کشد، تکلیف ما زن و بچه چیست؟

Your browser does not support the audio tag.

فرزندان امام سجاد علیه السلام فرمود:

عَلَيْكُنَّ بِالْفَرَارِ .

همگی با سرعت فرار کنید و پراکنده شوید.

در آن هنگام که همه ی زنان و کودکان داغدیده فرار می کردند، اما خواهرت زینب علیها السلام اطراف خیمه ای می گردید و گاهی وارد خیمه می شد و گاهی خارج.

یکی از افراد سپاه دشمن می گوید:

من زنی را کنار خیمه ای دیدم که گاهی وارد خیمه می شد و گاهی خارج و دست ها

ص: 357

را از شدت ناراحتی به هم می زد.

تعجب کنان به او گفتم: ای زن! تو چرا مانند دیگران فرار نمی کنی، مگر نمی بینی این آتش است تو را می سوزاند.

خواهرت حضرت زینب علیها السلام فرمود: در این خیمه بیماری دارم که قدرت بر نشستن ندارد، چگونه دست از این خیمه بردارم؟!

و با سختی فراوان خواهرت زینب علیها السلام توانست فرزندان امام سجاد علیه السلام را از خیمه خارج سازد تا در آتش نسوزد!

یا مولا یا سید الشهدا ! این مجموعه به پایان رسید و من شرمنده ام که نتوانستم آنچه که شایسته است از تو و حماسه ی جاویدت بگویم ؛ اما - به لطف خدا و عنایات تو - امیدوارم که نگارش این مجموعه ی کوچک برای خوانندگان نافع گردد و سبب شود که قلب هایشان بیشتر به عشق تو بتپد .

.Your browser does not support the audio tag

هر چند من شخصی حقیر و نالایقم ؛ ولیکن امید آن دارم که در روز رستاخیز با یک لحظه نگاهت مرا مورد لطف و کرم خویش قرار دهی که شما خاندان کرم و بزرگواری هستید .

و همین یک نگاه بزرگوارانه ات کافی است تا مرا نجات بدهد .

و این مجموعه را تمام می کنم با سلام های حزن بار و جانگداز فرزندت مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) که در زیارت ناحیه مقدسه آمده است :

السَّلَامُ عَلٰی مَنْ اطَاعَ اللّٰهَ فِي سِرِّهِ وَ عَلَانِيَتِهِ .

سلام بر کسی که خدا را فرمانبردای کرد در پنهان و آشکار .

السَّلَامُ عَلٰی مَنْ جَعَلَ اللّٰهَ الشَّفَاءَ فِي تَرْبِيَتِهِ .

سلام بر کسی که خداوند شفا را در تربت شریفش قرار داد .

السَّلَامُ عَلٰی مَنْ الْاِجَابَةُ تَحْتَ قُبَّتِهِ .

سلام بر کسی که دعا مستجاب است در زیر گنبد حرمش .

ص: 358

السَّلَامُ عَلٰی مَنْ الْاَنْمَةُ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ .

سلام بر کسی که امامان از نسل اویند .

السَّلَامُ عَلٰی ابْنِ خَاتَمِ الْاَنْبِيَاءِ ، السَّلَامُ عَلٰی ابْنِ سَيِّدِ الْاَوْصِيَاءِ .

سلام بر پسر خاتم انبیاء ، سلام بر پسر سرور اوصیاء .

السَّلَامُ عَلٰی الْمُرْمَلِ بِالْدِّمَاءِ .

سلام بر آن کسی که بدنش به خون آغشته شد .

السَّلَامُ عَلَى مَنْ بَكَتَهُ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ .

سلام بر آن کسی که فرشتگان آسمان بر او گریه کردند .

السَّلَامُ عَلَى الشُّفَاهِ الذَّابِلَاتِ .

سلام بر آن لب های از عطش خشکیده .

السَّلَامُ عَلَى الْأَجْسَادِ الْعَارِيَاتِ .

سلام بر آن بدن های عریان روی زمین مانده .

السَّلَامُ عَلَى الْأَعْضَاءِ الْمُقَطَّعَاتِ .

سلام بر آن اعضاء قطعه قطعه شده .

السَّلَامُ عَلَى الرُّؤُوسِ الْمُسَالَاتِ .

سلام بر آن سرهای بالای نیزه رفته .

السَّلَامُ عَلَى الرَّضِيعِ الصَّغِيرِ .

سلام بر آن طفل شیرخوار کوچک .

.Your browser does not support the audio tag

السَّلَامُ عَلَى الْمَدْفُونِينَ بِلَا أَكْفَانٍ .

سلام بر آن دفن شده های بدون کفن .

السَّلَامُ عَلَى الرُّؤُوسِ الْمُفْرَقَّةِ عَنِ الْأَبْدَانِ .

سلام بر آن سرهای جدا شده از بدن ها .

السَّلَامُ عَلَى مَنْ هُتِكَتْ حُرْمَتُهُ .

سلام بر آن کس که حرمتش شکسته شد

ص: 359

السَّلَامُ عَلَى الْمُعْسَلِ بِدِمِ الْجِرَاحِ .

سلام بر آن که با خون زخم هایش غسل داده شد .

السَّلَامُ عَلَى الشَّيْبِ الْخَضِيبِ .

سلام بر آن محاسن به خون خضاب شده .

السَّلَامُ عَلَى الْخَدِّ التَّرِيبِ .

سلام خدا بر آن گونه خاک آلوده .

السَّلَامُ عَلَى الْبَدَنِ السَّلِيبِ .

سلام بر آن بدن برهنه و عریان .

السَّلَامُ عَلَى الثَّغْرِ الْمَقْرُوعِ بِالْقَضِيبِ .

سلام بر آن دندانی که با چوب خیزران بر آن نواخته شد .

السَّلَامُ عَلَى الرَّأْسِ الْمَرْفُوعِ .

سلام بر آن سر بالای نیزه رفته .

و سلام خدا باد بر صبر و استقامتت ، و بر آن دختر سه ساله ات که مظلومانه در شام جان داد و سلام خدا بر شیعیان با معرفت و مخلصیت و بر قلب ها و اشک هایشان که در عزای تو ماتم زده اند .

به خدا قسم ! آن موقع که گلوی کودک شش ماهه ات را در آغوشت با تیر پاره کردند ، پیروزمند واقعی تو بودی و آنان شکست خورده ی ذلیل .

به خدا قسم ! آن موقع که جوان رعنایت را در مقابل چشمانت قطعه قطعه کردند ، پیروزمند واقعی تو بودی و آنان شکست خورده ی ذلیل .

به خدا قسم ! آن موقع که با اسب بر پیکر نازنین تو تاختند ، پیروزمند واقعی تو بودی و آن کافران شکست خورده ی ذلیل .

به خدا قسم ! آن موقعی که سر نازنینت بر نیزه زدند و دور آن با هیاهو می رقصیدند ، پیروزمند واقعی تو بودی و آن کافران شکست خورده ی ذلیل .

به خدا قسم! آن موقع که آن ناپاکزاد با چوب خیزران بر لب و دندان مبارک تو می زد، پیروزمند واقعی تو بودی و آن کافران شکست خورده ی ذلیل .

و تویی که سیمای جهان افروزت تا ابد نور می افشانند و ظلمات را می شکافد .

الحمد لله الذي جعلنا من المتمسكين بولاية أمير المؤمنين

و الأئمة المعصومين (سلام الله عليهم أجمعين)

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين .

شیراز ، سومین حرم اهل بیت علیهم السلام در ایران

ششم رمضان المبارک 1435

مصادف با سیزدهم تیرماه 1393

شروع نوشتار سوم شعبان و پایان آن ششم رمضان المبارک 1435

ص: 361

توضیحات فصل دهم : داستان شهادت دختر سه ساله امام حسین علیه السلام در شام ، مبارزات امام حسین علیه السلام با معاویه ، جنایات یزید در واقعه ی حرّه ، و مباحث متعدده دیگر

دو داستانی که در این فصل در رابطه با امام حسین علیه السلام مطرح شد ، از کتاب منتهی الآمال ، ج 1 ، ص 342 و 343 نقل نموده ایم .

احادیثی که در این فصل آورده شد ، از کتاب تحف العقول می باشد . کتاب ارزشمند تحف العقول ، تألیف عالم ربّانی و محدّث جلیل القدر ابو محمّد حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرّانی از علمای برجسته قرن چهارم هجری است که معاصر شیخ صدوق و شیخ مفید بوده است .

این کتاب یکی از مهم ترین و مشهورترین کتاب های حدیثی شیعه به شمار می آید که سال های سال مورد توجه علمای برجسته می باشد .

احادیث نورانی و گهربار آن از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه ی اطهار علیهم السلام و دو پیامبر بزرگ الهی حضرت موسی علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام نقل شده است .

یحیی بن سلیم معروف به بگّاء از امام علی علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود :

سَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً ، مِنْهَا فِرْقَةٌ نَاجِيَةٌ وَ الْبَاقُونَ هَالِكُونَ ، وَ النَّاجُونَ الَّذِينَ يَتَمَسَّكُونَ بِوَلَايَتِكُمْ وَ يَقْتَسِبُونَ مِنْ عِلْمِكُمْ

ص: 363

وَلَا يَعْلَمُونَ بِرَأْيِهِمْ . فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ (1).

به زودی اتم هفتاد و سه فرقه شوند . از میان آن ها یک فرقه اهل نجات است و بقیه اهل هلاکت هستند ؛ و اهل نجات کسانی هستند که به ولایت شما تمسک جویند و از علم شما بهره گیرند و به رأی خود عمل نکنند . پس بر چنین کسانی راه (سرزنش) نیست .

مرحوم شیخ عباس قمی در کتاب « انوار البهیة » در بخش زندگانی امام حسین علیه السلام می گوید : عالم ربانی سید علیخان از کتاب « خُلُقِ الْإِنْسَانِ » تألیف فاضل نیشابوری نقل می کند که امام حسین علیه السلام در موارد بسیار ، این اشعار را می خواند ، روایت کنندگان معتقدند که این اشعار را خود وجود اقدس آن حضرت سروده ، و از زبان گهربارش خوانده است و آن اشعار چنین است :

لَئِنْ كَانَتْ الْأَفْعَالُ يَوْمًا لِأَهْلِهَا كَمَالًا وَحُسْنُ الْخُلُقِ أَبْهَى وَأَكْمَلُ

وَإِنْ كَانَتْ الْأَرْزَاقُ رِزْقًا مُقَدَّرًا فَقِلَّةُ جَهْدِ الْمَرْءِ فِي الْكَسْبِ أَجْمَلُ

وَإِنْ كَانَتْ الدُّنْيَا تُعَدُّ نَفِيسَةً فَدَارُ ثَوَابِ اللَّهِ أَعْلَى وَأَنْبَلُ

وَإِنْ كَانَتْ الْأَبْدَانُ لِلْمَوْتِ أَنْشَاءً فَقَتْلُ امْرِئٍ بِالسَّيْفِ فِي اللَّهِ أَفْضَلُ

وَإِنْ كَانَتْ الْأَمْوَالُ لِلتَّرْكِ جَمْعُهَا فَمَا بَالُ مَتْرُوكٍ بِهِ الْمَرْءُ يَبْخَلُ

ترجمه در متن بیان شد .

بعضی از مورخین و اصحاب مقاتل نوشته اند :

یزید اهل بیت را در محلی خرابه گونه جای داد در حالی که زنان خاندان نبوت و اهل بیت طهارت علیهم السلام جریان شهادت امام حسین علیه السلام و اهل بیت و یارانش را از کودکان مخفی نگاه داشته و می گفتند پدرانشان به مسافرت رفته اند و این جریان ادامه داشت تا این که یزید اهل بیت را در سرای خودش جای داد .

امام حسین علیه السلام دختری داشت که سه یا چهار سال از عمر مبارکش می گذشت ،

ص: 364

برخی از مورخین نام آن کودک را فاطمه ی صغری نامیده اند و برخی دیگر نام او را رقیه ذکر کرده اند .

شبی آن دختر از خواب پرید در حالی که سخت پریشان به نظر می رسید و جویای پدر شد و پرسید : پدرم کجاست که من هم اکنون او را در خواب دیدم !

بانوان حرم چون این سخن را از او شنیدند ، گریستند و کودکان دیگر نیز ناله و زاری سر دادند . چون صدای شیون و گریه ی آنان بلند شد ، یزید از خواب بیدار شد و پرسید : این گریه و زاری از کجاست ؟

پس از جستجو ، یزید را از جریان باخبر کردند ، یزید گفت : سر پدرش را نزد او ببرید !

آن سر مقدّس را در زیر پوششی قرار داده در مقابل او نهادند .

کودک پرسید : این چیست ؟

گفتند : سر پدرت حسین است .

دختر امام حسین علیه السلام سرپوش را برداشت و چون چشمش به سر مبارک پدر افتاد ، ناله ای از دل کشید و بی تاب شد و گفت :

ای پدر ! چه کسی تو را به خون رنگین کرد ؟ ! چه کسی رگ های تو را برید ؟ ! ای پدر ! چه کسی مرا در کودکی یتیم کرد ؟ ! ای پدر ! بعد از تو به چه کسی دل ببندم ؟ ! و چه کسی یتیم تو را بزرگ خواهد کرد ؟ ! ای پدر ! انیس این زنان و اسیران کیست ؟ ! ای کاش من فدایت شده بودم ! ای کاش من نابینا شده بودم ! ای کاش من در خاک آرمیده بودم و محاسن به خون خضاب شده ی تو را نمی دیدم !

آنگاه لب کوچک خود را بر لب های پدر نهاد و گریه ی شدیدی کرد و از هوش رفت ! هر چه تلاش کردند ، به هوش نیامد و این عزیز امام حسین علیه السلام در شام به شهادت رسید . (1)

ص: 365

1- معالی السبطين ، ج 2 ، ص 170 و 171 ؛ العوالم ، محدّث بحرانی ، ص 515 ؛ نفس المهموم ، ص 456 ؛ الدّمة الساکبة ، ج 5 ، ص 141 ؛ ریاحین الشریعة ، ج 2 ، ص 309 .

دانشمند جلیل القدر، علامه سید جعفر مرتضی عاملی، در کتاب «رقیه و زینب» اسناد این واقعه را ذکر نموده و توضیحاتی را نیز در این باره فرموده است.

در پایان دو جریان تاریخی را نقل می‌کنیم:

1 - مبارزات امام حسین علیه السلام با حکومت معاویه

بعد از شهادت امام حسن علیه السلام که امامت الهیه به امام حسین علیه السلام منتقل شد، حدود ده سال از امامت آن حضرت علیه السلام در دوران حکومت معاویه بود. در آن زمان هر چند امام حسین علیه السلام شرایط را برای قیام مسلحانه علیه حکومت طاغوتی معاویه مساعد نمی‌دید، لیکن در آن مدت ده سال در صحنه‌ی سیاسی در مقابل آن ملعون قرار گرفت و با موضع‌گیری‌های سخت و سخنرانی‌های افشاگرانه، ماهیت منافقانه‌ی معاویه را برملا می‌نمود.

امام حسین علیه السلام به دنبال هر جنایت و اقدام ضد اسلامی معاویه، او را به شدت مورد انتقاد و اعتراض قرار می‌داد.

یکی از مهم‌ترین این موارد، موضوع ولیعهدی یزید بود.

معاویه به دنبال فعالیت‌های دامنه‌دار خود به منظور تثبیت ولیعهدی یزید، سفری به مدینه کرد تا از مردم مدینه، به ویژه شخصیت‌های بزرگ این شهر که در رأس آنان حضرت امام حسین علیه السلام قرار داشت، بیعت بگیرد. او پس از ورود به این شهر، با امام حسین علیه السلام و عبدالله بن عباس دیدار کرد و طی سخنرانی موضوع ولیعهدی یزید را پیش کشید و کوشش کرد که موافقت آنان را با این موضوع جلب کند. امام حسین علیه السلام در پاسخ سخنان وی با ذکر مقدمه‌ای چنین فرمود:

... تو در برتری و فضیلتی که برای خود قائلی، دچار لغزش و افراط شده‌ای و با تصاحب اموال عمومی مرتکب ظلم و اجحاف گشته‌ای. تو از پس دادن اموال مردم به صاحبانش خودداری و بخل ورزیدی و آنقدر آزادانه به تاخت و تاز پرداختی که از حد خود تجاوز نمودی و چون حقوق حقداران را به آنان

نپرداختی، شیطان به بهره‌ی کامل و نصیب‌اعلای خود در اغوای تو رسید. آنچه درباره‌ی کمالات یزید و لیاقت وی برای اداره‌ی امور امت اسلامی گفتی، فهمیدم. تو یزید را چنان توصیف کردی که گویا شخصی را می‌خواهی معرفی کنی که زندگی او بر مردم پوشیده است و یا از غایبی خبر می‌دهی که مردم او را ندیده‌اند! و یا در این مورد فقط تو علم و اطلاع به دست آورده‌ای! نه، یزید آن چنان که باید خود را نشان داده و باطن خود را آشکار ساخته است. یزید را آن چنان که هست معرفی کن! یزید جوان سگ‌باز و کبوتر‌باز و بوالهوسی است که عمرش با ساز و آواز و خوشگذرانی سپری می‌شود. یزید را این‌گونه معرفی کن و این تلاش‌های بی‌ثمر را کنار بگذار! گناهایی که تاکنون درباره‌ی این امت بر دوش خود بار کرده‌ای بس است، کاری نکن که هنگام ملاقات پروردگار، بار گناهانت از این سنگین‌تر باشد. تو آن قدر به روش باطل و ستمگرانه‌ی خود ادامه دادی و با بی‌خردی مرتکب ظلم شدی که کاسه‌ی صبر مردم را لبریز نمودی، اینک دیگر ما بین مرگ و توبیخ از یک چشم بر هم زدن باقی نمانده‌ای، و بدان که اعمال تو نزد پروردگار محفوظ است و باید در روز رستاخیز پاسخگوی آن‌ها باشی...! (1)

در همان ایام مروان حکم - که یک سال حاکم مدینه بود - به معاویه نوشت:

عمرو بن عثمان گزارش کرده است که: گروهی از رجال و شخصیت‌های عراق و حجاز نزد حسین بن علی رفت و آمد می‌کنند و اظهار کرده است که اطمینان ندارد حسین قیام نکند.

مروان در نامه‌ی خود اضافه کرد که: من در این باره تحقیق کرده‌ام، طبق اطلاعات رسیده او فعلاً قصد قیام و مخالفت ندارد، ولی اطمینان ندارم که در آینده نیز چنین باشد، اینک نظر خود را در این باره بنویسید.

معاویه، پس از دریافت این گزارش، علاوه بر پاسخ نامه‌ی مروان، نامه‌ی نیز

ص: 367

به این مضمون به امام حسین علیه السلام نوشت :

گزارش پاره ای از کارهای تو به من رسیده است که اگر صحت داشته باشد من آن ها را شایسته ی تو نمی دانم . سوگند به خدا هرکس پیمان و معاهده ای ببندد (همان معاهده ی صلح امام حسن علیه السلام که معاویه خود چند روز بعد آن را نقض نمود) باید به آن وفادار باشد !! و اگر این گزارش صحت نداشته باشد ، تو سزاوارترین شخص برای چنین وضعی هستی . اینک مواظب خود باش و به عهد و پیمان خود وفا کن . اگر با من مخالفت کنی با مخالفت روبرو می شوی و اگر بدی کنی بدی می بینی ، از ایجاد اختلاف میان امت بپرهیز !! (1)

امام حسین علیه السلام در پاسخ معاویه چنین نوشت :

اما بعد ، نامه ی تو به دستم رسید ، نوشته ای که خبرهایی از من به گوش تو رسیده است که به گمان تو هیچ وقت زبیده ی من نبوده و تو آن ها را در خور شأن من ندانسته ای ! باید بگویم تنها خداست که انسان را به کارهای نیک هدایت می کند و توفیق اعمال خیر را به انسان می دهد .

اما آنچه در باب من به گوش تو رسیده ، یک مشت سخنان بی اساس است که چاپلوسان و سخن چینان دروغ پرداز ، از پیش خود ساخته و پرداخته اند . این گمراهان بی دین دروغ گفته اند من نه تدارک جنگی بر ضد تو دیده ام و نه قصد خروج بر ضد تو داشته ام ؛ ولی از اینکه بر ضد تو و بر ضد دوستان ستمگر و بی دین تو ، که حزب ستمگران و برادران شیطانند ، قیام نکرده ام از خدا می ترسم .

آیا تو قاتل حجر بن عدی و یارانش نبودی ؟ قاتل کسانی که همه از نمازگزاران و پرستندگان خدا بودند ؛ کسانی که بدعت ها را ناروا شمرده و با آن سخت مبارزه می کردند و کارشان امر به معروف و نهی از منکر بود . تو پس از آن که به آنان امان دادی و سوگندهای اکید یاد کردی که به خاطر حوادث گذشته آزارشان نکنی ، بر خلاف امان و سوگند خود آنان را ظالمانه کشتی و با این کار ، بر خدا گستاخی نموده ، عهد و پیمان او را سبک شمردی .

ص: 368

1- اختیار معرفة الرجال (معروف به رجال کشی) ، ص 48 .

آیا تو قاتل عمرو بن حَمِق، آن مسلمان پارسا که از کثرت عبادت چهره و بدنش تکیده و فرسوده شده بود، نیستی که پس از دادن امان و بستن پیمان - پیمانی که اگر به آهوان بیابان می دادی، از قله های کوه ها پائین می آمدند - او را کشتی؟!!

آیا تو نبودی که « زیاد » (پسر سمیه) را برادر خود خواندی و او را پسر ابوسفیان قلمداد کردی، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرموده است: نوزاد به پدر ملحق می گردد و زناکار باید سنگسار گردد.

ای کاش جریان به همین جا خاتمه می یافت، اما چنین نبود؛ بلکه پسر سمیه [که از اولاد زناست] را پس از برادر خواندگی، بر ملت مسلمان مسلط ساختی و او نیز با اتکاء به قدرت تو مسلمان ها را کشت، دست ها و پاهایشان را قطع کرد؛ و بر شاخه های نخل به دار آویخت. ای معاویه! تو عرصه را چنان بر مسلمانان تنگ ساختی که گویی تو از این امت و این امت از تو نبوده اند!

آیا تو قاتل حضرمی نیستی که جرم او این بود که همین زیاد به تو اطلاع داد که وی پیرو دین علی است، در حالی که دین پدرم علی دین پسر عمویش پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است و به نام همان دین است که تو اکنون [مناقانه] بر اریکه ی حکومت تکیه زده ای! و اگر این دین نبود، تو و پیروانت هنوز در جاهلیت به سر می بردید و بزرگترین شرف و فضیلت شما، رنج و مشقت دو سفر زمستانی و تابستانی به یمن و شام بود؛ ولی خداوند در پرتور هبری ما خاندان، شما را از این زندگی نکبت بار نجات بخشید.

ای معاویه! یکی از سخنان تو این بود که در میان این امت ایجاد اختلاف و فتنه نکنم. من هیچ فتنه ای بزرگ تر از حکومت تو بر این امت سراغ ندارم! دیگر از سخنان تو این بود که مواظب رفتار و دین خود، و امت محمد صلی الله علیه و آله وسلم باشم. من وظیفه ای بزرگ تر از این نمی دانم که با تو بجنگم و این جنگ جهاد در راه خدا خواهد بود و اگر [به خاطر یک رشته عذر ها] از قیام بر ضد تو خودداری کنم از خدا طلب آمرزش می کنم و از خدا می خواهم مرا به آنچه موجب رضا و خشنودی اوست، ارشاد و هدایت کند.

ای معاویه! دیگر از سخنان تو این بود که: اگر من به تو بدی کنم، با من بدی

خواهی کرد و اگر با تو دشمنی کنم دشمنی خواهی نمود. باید بگویم: در این جهان نیکان و صالحان همواره با دشمنی بدکاران روبرو بوده اند و من امیدوارم دشمنی تو زبانی به من نرساند و زیان بد اندیشی های تو بیش از همه متوجه خودت گردد و اعمال تو را نابود سازد، پس هر قدر می توانی دشمنی کن!

ای معاویه! از خدا بترس و بدان که گناهان کوچک و بزرگ همه در پرونده ی خدایی ثبت شده است. این را نیز بدان که خداوند جنایات تو را که به صرف ظن و گمان مردم را می کشی و به محض اتهام، آنان را بازداشت و گرفتار می سازی، و کودکی شرابخوار و سگ باز را به حکومت رسانده ای، هرگز به دست فراموشی نخواهد سپرد.

تو با این کار خود را به هلاکت افکندی، دین خود را تباه ساختی و حقوق ملت را پایمال کردی، والسلام. (1)

یک یا دو سال پیش از مرگ معاویه که فشار و ظلم نسبت به شیعیان از طرف حکومت وی به اوج شدت رسیده بود، امام حسین علیه السلام به حج مشرف شد و در حالی که عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر آن حضرت را همراهی می کردند، از صحابه و تابعین و بزرگان آن روز جامعه ی اسلامی که به پاکی و صلاح شهرت داشتند و نیز عموم بنی هاشم خواست که در چادر او واقع در « منی » اجتماع کنند. بالغ بر هفتصد نفر از تابعین و دوست نفر از صحابه در چادر آن حضرت علیه السلام گرد آمدند.

آنگاه امام حسین علیه السلام بپا خواست و سخنانی به این شرح ایراد فرمود:

دیدید که این مرد زورگو و ستمگر با ما و شیعیان ما چه کرد؟ من در اینجا مطالبی را با شما در میان می گذارم، اگر درست بود تصدیق و اگر دروغ بود تکذیب کنید. سخنان مرا بشنوید و سخنان مرا بنویسید؛ وقتی که به شهرها

ص: 370

1- الامامة والسياسة، ابن قتيبة، ج 1 ص 180؛ احتجاج طبرسی، ج 2، ص 161؛ رجال کشی، ص 48؛ بحار الانوار، ج 44، ص 212.

و میان قبائل خود برگشتید، با افراد مورد اعتماد و اطمینان در میان بگذارید و آنان را به رهبری ما دعوت کنید؛ زیرا می ترسم این موضوع (رهبری امت توسط اهل بیت علیهم السلام) به دست فراموشی سپرده شود و حق نابود و مغلوب گردد.

امام علیه السلام سپس فضیلت ها و سوابق درخشان پدرش امیرمؤمنان علیه السلام و خاندان امامت علیهم السلام را بر شمرد و بدعت ها و جنایت ها و اعمال ضد اسلامی معاویه را تشریح کرد(1) و بدین وسیله یک حرکت عظیم تبلیغی را بر ضد حکومت پلید معاویه پدید آورد و زمینه را برای قیام فراهم ساخت.

حسن بن علی بن شعبه، در کتاب ارزشمند تحف العقول، خطبه ای را از امام حسین علیه السلام نقل کرده که محل و تاریخ ایراد آن روشن نبوده؛ ولی قرائن و شواهد و محتوای خطبه نشان می دهد که این همان خطبه ای است که حضرت امام حسین علیه السلام در منی ایراد نموده است. (2)

اکنون بخش هایی از این خطبه را ملاحظه فرمائید:

... ای رجال مقتدر! شما گروهی هستید که به دانش و نیکی و خیرخواهی شهرت یافته اید، در پرتو دین خدا در دل های مردم، عظمت و مهابت یافته اید، شرافتمند از شما حساب می برد و ضعیف و ناتوان شما را گرامی می دارد، و کسانی که با شما هم پایه و هم درجه اند و بر آن ها حق نعمتی ندارید شما را بر خود مقدم می دارند ...

من بر شما، که [به سبب سوابق و ایمانتان] بر گردن خدا منت می نهید! می ترسم که از طرف خدا بر شما عذاب و گرفتاری فرود آید؛ زیرا شما به مقامی رسیده اید که دیگران دارا نیستند و بر دیگران برتری یافته اید، نیکان و پاکان را احترام نمی کنید، در صورتی که شما به خاطر خدا در میان مردم مورد احترام هستید.

ص: 371

1- احتجاج، طبرسی، ص 161؛ الغدير، ج 1، ص 198.

2- الغدير، علامه امینی، ج 1، ص 198.

شما به چشم خود می بینید که پیمان های الهی را می شکنند و با قوانین خدا مخالفت می کنند ؛ ولی بیم و هراسی به خود راه نمی دهید . از نقض عهد و پیمان پدرتان به هراس می افتید ، ولی به این که پیمان های رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شکسته یا خوار و بی مقدار گشته است هیچ اهمیتی نمی دهید . افراد کور و لال و زمین گیر در کشور اسلامی بدون سرپرست و مراقبت مانده اند و بر آن ها رحم نمی شود ؛ اما شما در خور موقعیت و منزلت خویش کاری نمی کنید ، و با کسی هم که وظیفه ی خود را در این مورد انجام می دهد یاری و همکاری نمی کنید ، و با سازش و همکاری و مسامحه با ستمگران ، خود را آسوده می دارید . خداوند فرمان جلوگیری از منکرات و بازداشتن مردم از آن ها را داده است ، ولی شما از آن غافلید . مصیبت شما عالمان امت از همه بیشتر است ؛ زیرا موقعیت و منزلت عالمان دین مورد تعرض قرار گرفته است و ای کاش این را می دانستید !

زمام امور باید در دست کسانی باشد که عالم به احکام خدا و امین بر حلال و حرام او هستند و شما دارای این مقام بودید و از دستتان گرفتند و هنگامی این مقام را از دستتان گرفتند که از پیرامون حق پراکنده شدید و با وجود دلیل روشن ، (وجود امام حیّ) در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم اختلاف ورزیدید . اگر در راه خدا مشکلات را تحمل کرده و در برابر آزارها و فشارها شکیبایی از خود نشان می دادید ، زمام امور در قبضه ی شما قرار می گرفت و همه ی امور زیر نظر شما اداره می شد ؛ ولی شما ستمگران را بر مقدرات خود مسلط ساختید و امور خدا (حکومت) را به آن ها تسلیم کردید تا حلال و حرام را در هم آمیزند و در شهوات و هوس رانی های خود غوطه خورند . آنان را بر این مقام مسلط نساخت مگر گریز شما از مرگ و دلبستگیتان به زندگی چند روزه ی دنیا . شما با این کوتاهی در انجام وظیفه ، ناتوانان را زیر دست آن ها قرار دادید تا گروهی را برده و مقهور خویش و گروهی دیگر را برای زندگی توأم با شکست ، بیچاره سازند و به پیروی از اشرار ، و در اثر گستاخی در پیشگاه خداوند جبار ، در اداره ی حکومت به میل و هوای خود رفتار کنند و دل به رسوایی و هوس رانی بسپارند .

در هر شهری از شهرها، گوینده ای مزدور بر فراز منبر می فرستند و همه ی کشور اسلامی در قبضه ی آن هاست، و دستشان در همه جا باز است و مردم برده ی آنان و در اختیار آنان هستند، هر ستمی که بر این مردم بی پناه کنند، مردم نمی توانند از خود دفاع کنند. دسته ای از این قوم، زورگو و معاندند که بر هر ناتوان و ضعیفی فشار می آورند و برخی دیگر فرمانروایانی هستند که به خدای زنده کننده و میراننده عقیده ای ندارند.

شگفتا از این وضع! و چرا در شگفت نباشم در حالی که زمین در دست تصرف فردی ستمگر و دغلكار و باجگیری نابکار است که بر مؤمنان بی هیچ ترحم و دلسوزی حکمرانی می کند! خدا در کشمکش میان ما حاکم، و او به حکم خود بین ما داور است.

پروردگارا! این حرکت مانه به خاطر رقابت بر سر حکومت و قدرت و نه به منظور به دست آوردن مال دنیا است؛ بلکه به خاطر آن است که نشانه های دین تو را به مردم نشان دهیم و اصلاحات را در کشور اسلامی اجرا کنیم تا بندگان ستم دیده ات از چنگ ظالمان در امان باشند و واجبات و احکام و سنت های تو اجرا گردد.

اینک [شما بزرگان امت] اگر مرا یاری نکنید ستمگران بر شما چیره می گردند و در پی خاموش کردن نور پیامبران می کوشند ...

در همان ایام کاروانی از یمن که حامل مقداری از بیت المال بود، از طریق مدینه رهسپار دمشق بود. امام حسین علیه السلام با اطلاع از این موضوع، آن را ضبط کرد و در میان مستمندان بنی هاشم و دیگران تقسیم کرد و نامه ای بدین شرح به معاویه نوشت:

کاروانی از یمن از اینجا عبور می کرد که حامل اموال و پارچه ها و عطریاتی برای تو بود تا آن ها را به خزانه ی دمشق سرازیر کنی و به خویشانت که تاکنون شکم ها و جیب های خود را از بیت المال پر کرده اند، ببخشی؛ من نیاز به آن اموال داشتم و آن ها را ضبط کردم، والسلام.

معاویه از این اقدام سخت ناراحت شد و نامه‌ی تندى به امام حسين عليه السلام نوشت. (1)

2 - همان گونه که قبلاً اشاره شد، یکی از جنایات یزید در سال دوم حکومتش حمله به مدینه و قتل عام مردم و هتک نوامیس مسلمین توسط لشکریانش می باشد؛ اینک این جنایت یزید و لشکریانش را مفصل بیان می داریم:

شورش مردم مدینه در سال شصت و دو قمری رخ داد و به فاجعه‌ی « حَرَّة » مشهور گردید. (2)

این حادثه از آنجا سرچشمه گرفت که پس از شهادت امام حسين عليه السلام موجی از خشم و نفرت در مناطق اسلامی بر ضد حکومت یزید برانگیخته شد. در شهر مدینه نیز که مرکز خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و صحابه و تابعین بود، مردم به خشم آمدند. حاکم مدینه (عثمان بن محمّد بن ابی سفیان) که در غرور چیزی از یزید کم نداشت، با اشاره‌ی یزید گروهی از بزرگان شهر را به نمایندگی از طرف مردم مدینه به دمشق فرستاد تا از نزدیک، خلیفه‌ی جوان را ببینند و از مراحم وی برخوردار شوند تا در بازگشت به مدینه مردم را به اطاعت از حکومت وی تشویق کنند!!

به دنبال این طرح، عثمان هیتی مرکب از منذر بن زبیر بن عوّام، عبیدالله بن ابی عمرو مخزومی و عبدالله بن حنظله‌ی غسیل الملائکه و چند تن دیگر از شخصیت‌های بزرگ مدینه را جهت دیدار با یزید به دمشق روانه ساخت. از آنجا که یزید نه از تربیت اسلامی برخوردار بود، نه مشاورانی داشت که به او توصیه کنند که حداقل در حضور آن هیئت رفتار سنجیده‌ای داشته باشد و نه تدبیر پدر را داشت که بداند کسی که به نام اسلام بر مسلمانان حکومت می کند،

ص: 374

1- حیاة الامام الحسين عليه السلام، ج 2، ص 231.

2- حره به زمین سنگلاخی گفته می شود که سطح آن از سنگ های آتشفشانی پوشیده شده باشد، و چون اطراف شهر مدینه دارای چنین خصوصیتی است و نفوذ سپاه شام به مدینه از طریق حره واقم صورت گرفت، این جنگ به نام حره نامیده شد.

برای فریب مردم حداقل باید ظواهر اسلامی را حفظ کند ، نزد آنان نیز از شراب خواری و سگ بازی و میمون بازی و تشکیل بزم ها و مجالس ساز و آواز و فسق و فجور کوتاهی نکرد ، اما پذیرایی باشکوهی از آنان در کاخ خود به عمل آورد ، به آنان احترام بسیار کرد و به هر کدام هدایا و خلعت های هنگفتی بالغ بر پنجاه هزار و صد هزار دینار بخشید . او فکر می کرد که آنان با دریافت این پول ها و با آن پذیرایی جانانه در کاخ سبز دمشق ، در بازگشت به مدینه از او تمجید و تحسین خواهند کرد ، اما این دیدار نه تنها به نفع او تمام نشد ؛ بلکه کاملاً نتیجه ی معکوس بخشید .

نمایندگان به جز منذر بن زبیر که به بصره رفت به مدینه بازگشتند و در اجتماع مردم این شهر اجتماع کردند که : ما از نزد شخصی برگشته ایم که دین ندارد ، شراب می خورد ، تار و تنبور می نوازد ؛ سگبازی می کند ، خنیاگران و زنان خوش آواز در مجلس او دلربایی می کنند و با مستی دزد و خرابکار به شبنشینی می پردازد . اینک شما را شاهد می گیریم که او را از خلافت بر کنار کردیم .

پسر حنظله گفت : من از نزد شخصی برگشته ام که اگر هیچ کس با من یاری و همکاری نکند با همین چند پسرم به جنگ او خواهم رفت ، او به من عطیه داد و مرا احترام کرد ؛ ولی من عطیه ی او را نپذیرفتم مگر برای اینکه در جنگ با وی از آن استفاده کنم .

به دنبال این جریان ، مردم مدینه با عبدالله پسر حنظله بیعت کردند و حاکم مدینه و همه ی بنی امیه را از شهر بیرون کردند .

این گزارش که به یزید رسید ، مسلم بن عقبه را که مردی سالخورده و از سرسپردگان دربار بنی امیه بود با لشکر انبوهی برای سرکوبی نهضت به مدینه اعزام کرد و به وی گفت : به آنان سه روز مهلت بده ، اگر تسلیم نشوند با آنان بجنگ و وقتی پیروز شدی سه روز هر چه دارند از نوامیس و اموال و چهارپایان و سلاح و طعام ، همه را غارت کن و در اختیار سربازان بگذار .

سپاه شام، مدینه را مورد حمله قرار داد و جنگ خونینی بین دو گروه در گرفت و سرانجام، شورشیان شکست خوردند و سران نهضت کشته شدند. مسلم بن عقبه به مدت سه روز دستور هتک زنان و دختران و قتل عام مردم و غارت شهر را صادر کرد. سربازان شام جنایاتی مرتکب شدند که قلم از بیان آن‌ها شرم دارد. مسلم بن عقبه را به خاطر این جنایات مُسرف نامیدند.

پس از پایان قتل و غارت و تجاوز به زنان و دختران، مسلم از مردم به عنوان بردگی برای یزید بیعت گرفت! (1)

امام زین العابدین علیه السلام چون می دانست این نهضت با شکست روبرو می شود و هیچ ثمره ای ندارد، برای حفظ جان خود و شیعیانش از همکاری با شورشیان خودداری نمود؛ البته مردم مدینه نیز امام علیه السلام را در کاهای خود دخیل ننمودند؛ بلکه عبدالله بن حنظله را رهبر خود قرار دادند و با او بیعت نمودند!

وقتی مردم مدینه بنی امیه را از شهر بیرون کردند، مروان از امام خواهش کرد که همسر و خانواده ی او در حرم امام باشند. امام نیز با بزرگواری پذیرفت. از این رو طی سه روز که مدینه دستخوش قتل و غارت بود، خانه ی امام سجاد علیه السلام مأمن خوبی برای پناهندگان بود و تعداد چهارصد زن با اعضای خانواده ی خویش به منزل امام سجاد علیه السلام پناهنده شدند و امام تا آخر غائله از آنان پذیرایی کرد. (2)

ص: 376

1- انساب الاشراف، بلاذری، ص 30 تا 46؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج 4، ص 102 به بعد؛ مروج الذهب، مسعودی، ج 3، ص 68 تا 71.

2- کشف الغمة، ص 319؛ اعیان الشیعه، ج 1، ص 630 و 633.

- 1 . ابصار العین ، شیخ محمد سماوی ، انتشارات بصیرتی ، قم .
- 2 . اختیار معرفة الرجال (رجال کشی) ، محمد بن حسن طوسی ، دانشگاه مشهد .
- 3 . إرشاد ، شیخ مفید ، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث ، قم .
- 4 . الإصابة في تمييز الصحابة ، ابن حجر عسقلاني ، دار احیاء التراث العربی ، بیروت .
- 5 . أعلام الوری ، فضل بن الحسن طبرسی ، دار المعرفة ، بیروت .
- 6 . أعيان الشيعة ، سيد محسن امين ، دارالتعارف للمطبوعات ، بیروت .
- 7 . أمالی ، محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی (شیخ صدوق) ، کتابچی ، 1376 ق .
- 8 . الإمام الحسين عليه السلام و اصحابه ، فضل علی قزوینی ، چاپ باقری ، قم .
- 9 . الإمامة و السياسة ، ابن قتیبة عبد الله بن مسلم دینوری ، شركة الحلبي ، مصر .
- 10 . أنساب الأشراف ، احمد بن يحيى بلاذري ، دار التعارف للمطبوعات ، 1397 ق . بیروت .
- 11 . انوار البهيته ، شیخ عباس قمی ، ترجمه محمد اشتهاردی ، انتشارات ناصر ، قم .
- 12 . أسد الغابه ، ابن اثیر علی بن محمد جزری ، دار إحياء التراث العربی ، بیروت .
- 13 . بحار الأنوار ، علامه محمد باقر مجلسی ، چاپ سوم ، دار إحياء التراث العربی ، بیروت .
- 14 . تاریخ الخلفاء ، جلال الدین سیوطی ، مطبعة السعادة ، تهران .

- 15 . تاريخ الخلفاء ، جلال الدين سيوطي ، مكتبة المثنى ، 1383 ق ، بغداد .
- 16 . تاريخ دمشق ، ابن عساكر ، تحقيق على شيري ، دار الفكر ، بيروت .
- 17 . تاريخ طبري ، محمد بن جرير طبري ، دار سويدان ، بيروت .
- 18 . تاريخ يعقوبي ، احمد بن ابى يعقوب بن جعفر ، دار السجاد ، بيروت .
- 19 . تجارب الامم ، مسكويه رازي ، انتشارات سروش ، تهران .
- 20 . تحف العقول ، ابو محمّد حسن بن علي بن حسين بن شعبه حرّاني ، انتشارات آل علي عليه السلام ، چاپ يازدهم ، 1388 ش ، قم .
- 21 . تذكرة الخواص ، سبط بن جوزي حنفي ، مؤسسة آل البيت عليهم السلام ، بيروت .
- 22 . تظلم الزهرا عليها السلام ، رضى قزويني ، منشورات الرضى ، قم .
- 23 . تفسير آلوسى (روح المعانى) ، دار إحياء التراث العربى ، بيروت .
- 24 . تفسير البرهان ، سيد هاشم بن سليمان بحراني .
- 25 . تفسير امام حسن عسكري عليه السلام ، مدرسه ي امام مهدي عليه السلام ، 1409 ق ، قم .
- 26 . تفسير فخر رازي (التفسير الكبير) ، دار إحياء التراث العربى ، بيروت .
- 27 . تفسير مجمع البيان ، ابى علي فضل بن حسن طبرسى ، مكتبة العلميّة ، تهران .
- 28 . تفسير نور الثقلين ، عبد علي بن جمعة عروسي حويزي ، مؤسسه اسماعيليان ، قم ، 1415 ق .
- 29 . تنقيح المقال ، عبدالله مامقاني ، انتشارات جهان ، تهران .
- 30 . التوحيد ، محمّد بن علي بن بابويه قمى (شيخ صدوق) ، جامعه مدرسين ، قم .
- 31 . ثواب الأعمال و عقاب الأعمال ، شيخ صدوق ، مكتبة الصدوق ، تهران .
- 32 . جامع الرواة ، اردبيلي ، انتشارات مصطفوي ، قم .
- 33 . جلاء العيون ، سيد عبدالله شبر ، انتشارات بصيرتي ، قم .
- 34 . حياة الامام حسين عليه السلام ، باقر شريف القرشى ، دار الكتب العلميه ، قم .
- 35 . حيوه القلوب ، علامه محمّد باقر مجلسي ، قم .

36 . خصائص الحسينة عليه السلام ، شيخ جعفر شوشتری ، انتشارات اشكذر ، 1388 ش .

37 . الدر المنثور ، جلال الدين سيوطي ، دار المعرفة ، بيروت .

38 . دلائل الإمامة ، محمد بن جرير طبري ، منشورات المطبعة الحيدرية ، نجف .

ص: 378

- 39 . الدمعة السّاكبة ، محمّد باقر بهبهانى ، مؤسسة الأعلّمى ، بيروت .
- 40 . ذخائر العقبي ، ابى جعفر احمد بن عبدالله (محبّ طبرى) ، مكتبة القدسى ، قاهره ، 1356 ق .
- 41 . رياض الأبرار فى مناقب الأئمّة الأطهار عليهم السلام ، سيّد نعمه الله جزائرى ، مؤسّسة التاريخ العربى ، 1427 هـ . ق ، بيروت .
- 42 . زينب ورقية فى شام ، سيد جعفر مرتضى عاملى ، المركز الاسلامى للدراسات ، 1434 ق ، بيروت .
- 43 . سفينة البحار ، عباس قمى ، كتابخانه ى سنائى ، تهران .
- 44 . سنن بيهقى (السنن الكبرى) ، احمد بن الحسين بن على بيهقى ، دائرة المعارف النظامية ، 1344 ق ، حيدرآباد .
- 45 . سيره ى پيشوايان ، مهدي پيشوايى ، مؤسسه ى تحقيقاتى و تعليماتى امام صادق عليه السلام ، قم .
- 46 . شرح نهج البلاغه ، ابن ابى الحديد معتزلى ، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم ، مصر .
- 47 . صحيح بخارى ، محمّد بن اسماعيل بخارى ، مطبعة الهنّدى ، 1976 م ، دمشق .
- 48 . صحيح ترمذى ، محمد بن عيسى الترمذى ، بيروت .
- 49 . صحيح مسلم ، مسلم بن حجّاج نيشابورى ، دار الفكر ، بيروت .
- 50 . الصواعق المحرّقه ، ابن حجر ، 1385 هـ . ق ، مصر .
- 51 . طبقات ابن سعد (الطبقات الكبرى) ، دار صادر ، بيروت .
- 52 . العقد الفريد ، ابن عبد ربّه اندلسى ، دار إحياء التراث العربى ، بيروت .
- 53 . عوالم العلوم ، علامّة بحرانى ، مؤسّسة الإمام المهدي عليه السلام ، قم .
- 54 . عيون أخبار الرضا عليه السلام ، شيخ صدوق ، منشورات اعلمى ، تهران .
- 55 . الغدير ، عبدالحسين امينى (علامّه امينى) ، دارالكتاب العربى ، 1387 ق .
- 56 . الفتوح ، احمد بن اعثم كوفى ، دار التّدوة ، بيروت .
- 57 . فرسان الهيجه فى تراجم أصحاب سيدالشهداء عليه السلام ، ذبيح الله محلاتى ، مطبوعات دار الأندلس ، بيروت .
- 58 . فرهنك معين ، دكتور محمّد معين .

- 59 . فضائل الخمسة من الصحاح الستة ، سيد مرتضى حسینی فیروزآبادی ، دارالکتب الاسلامیه ، 1413 ق .
- 60 . قصه كربلا ، علی نظری منفرد ، انتشارات سرور ، چاپ دوازدهم ، قم .
- 61 . قمقام زخار ، فرهاد میرزا ، انتشارات اسلامیه ، تهران .
- 62 . الکافی ، ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی ، مؤسسه الأعلمی ، بیروت .
- 63 . کامل الزیارات ، ابی القاسم جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی بن قولویه قمی ، انتشارات پیام حق ، چاپ چهارم ، 1384 ش .
- 64 . الکامل فی التاریخ ، ابن اثیر ، دار احیاء التراث العربی ، بیروت .
- 65 . کشف الغمّه ، اربلی ، نجف ، 1384 ق .
- 66 . کفایة الأثر فی النّصّ علی الأئمّة الإثنی عشر علیهم السلام ، علی بن محمد بن علی خزّاز قمی ، انتشارات زمزم هدایت ، چاپ اول ، 1392 ش .
- 67 . کنز العمّال ، علاء الدین علی متقی هندی ، مؤسسه الرساله ، بیروت .
- 68 . مجمع البحرين ، طریحی ، انتشارات مرتضوی ، تهران .
- 69 . مجمع الزوائد ، ابن حجر هیثمی ، دار الکتب العلمیّة ، بیروت .
- 70 . مدینه المعاجز الأئمّة الإثنی عشر علیهم السلام ، سید هاشم بحرانی ، نشر مؤسسه الإسلامیه ، قم ، 1413 ق .
- 71 . مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول علیهم السلام ، علامه محمد باقر مجلسی .
- 72 . المزار الكبير ، ابن مشهدی ، جامعه ی مدرسین حوزه ی علمیّه ی قم ، 1419 ق .
- 73 . مستدرک الصحیحین ، حاکم محمد بن عبدالله نیشابوری ، دار المعرفة ، بیروت .
- 74 . مسلم بن عقیل ، سید عبدالرزاق مقرّم ، نجف اشرف .
- 75 . مصیبت نامه ، علامه محمد باقر مجلسی ، نسخه ی خطّی ، کتابخانه مجلس شورای اسلامی .
- 76 . معالی السبّطین ، محمد مهدی حائری ، منشورات الرضی ، قم .
- 77 . معجم رجال حدیث ، سید ابوالقاسم خویی .
- 78 . مقاتل الطالبیین ، ابو الفرج اصفهانی ، دار احیاء الکتب العربیه ، قاهره .

79 . مقتل الحسين عليه السلام ، سيد عبدالرزاق مكرم ، دارالكتاب ، بيروت .

ص: 380

- 80 . مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمي ، مكتبة المفيد ، قم .
- 81 . مقتل الحسين عليه السلام ، ابو مخنف ، لوط بن يحيى بن سعيد بن مخنف ازدي ، قم .
- 82 . الملهوف ، سيد بن طاووس ، انتشارات داوري ، قم .
- 83 . مناقب ، ابن مغازلي شافعي ، وزارت ارشاد ، قم ، 1415 هـ . ق .
- 84 . مناقب آل ابيطالب ، ابن شهر آشوب ، مكتبة الطباطبائي ، قم .
- 85 . منتهى الآمال ، شيخ عباس قمي ، مطبوعات حسيني ، 1372 ش .
- 86 . مهدي انقلابي بزرگ ، ناصر مكارم شيرازي ، چاپ دوم ، قم .
- 87 . ميزان الاعتدال ، محمد بن احمد بن عثمان ذهبي ، دار المعرفة ، بيروت .
- 88 . نفس المهموم ، شيخ عباس قمي ، انتشارات بصيرتي ، قم .
- 89 . نور الأبصار ، مؤمن بن حسن شبلنجي ، دار الفكر ، بيروت .
- 90 . وسائل الشيعة ، شيخ حر عاملي ، دار إحياء التراث العربي ، بيروت .
- 91 . وسيلة الدارين ، موسوي ، مؤسسة الأعلمي ، بيروت .
- 92 . وقعة صفين ، نصر بن مزاحم ، مؤسسة العربيّة الحديثة، قاهره .

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

